

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَدُوِّكُمْ بِرُفُونٍ
وَالْحَسْبُ لِلَّهِ قُدْوَةٌ أَمْ سُبُلَ اللَّهِ أَمْوَالُ الْحَيَاءِ

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه
زنده‌اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی می‌دهند.

(سوره: آل عمران آیه ۱۶۹)





دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی گجرات

رهروان الہی در مسر سلامت

فرہنگ جامع شہدا، آزادگان، جانبازان و رزمندگان

دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی گجرات

گردآوری و تنظیم:

دکتر محمد ابراہیم عبدالرزاق نژاد، مہدی جان احمدی گل

رهروان الهی در مسیر سلامت

فرهنگ جامع شهدا، آزادگان، جانبازان و رزمندگان
دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بیرجند

عنوان و نام پدیدآور: رهروان الهی در مسیر سلامت : فرهنگ جامع شهدا، آزادگان، جانبازان و رزمندگان دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بیرجند/ گردآوری و تنظیم محمد ابراهیم عبدالرزاق نژاد، مهدی جان احمدی گل.

سرشناسه: عبدالرزاق نژاد، محمد ابراهیم، ۱۳۴۳ -

شناسه افزوده: جان احمدی گل، مهدی، ۱۳۶۴ -

مشخصات نشر: بیرجند: نشر چهار درخت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۴۸۳ ص.: مصور.

شابک: ۰-۳۳-۶۱۰۵-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بیرجند - کارمندان و کارکنان - سرگذشتنامه

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان - سرگذشتنامه

موضوع: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Biography

موضوع: شهیدان - ایران - بیرجند - سرگذشتنامه

موضوع: Martyrs -- Iran -- Birjand -- Biography

موضوع: شهیدان - ایران - خراسان - سرگذشتنامه

موضوع: Martyrs -- Iran -- Khorasan -- Biography

موضوع: ایثارگران جنگ - ایران - خراسان - سرگذشتنامه

موضوع: War participants -- Iran -- Khorasan -- Biography*

موضوع: جانبازان - ایران - خراسان - سرگذشتنامه

موضوع: Disabled veterans -- Iran -- Khorasan -- Biography

شناسه افزوده: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بیرجند

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷/ع۲/۹ DSR1۶۲۵

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۰۷۵۸۱

حقوق این اثر متعلق به ستاد شاهد و ایثارگر دانشگاه علوم پزشکی بیرجند است.

گردآوری و تنظیم: دکتر محمد ابراهیم عبدالرزاق نژاد، مهدی جان احمدی گل

ناشر: نشر چهار درخت

چاپ اول: ۱۳۹۷

محل نشر: بیرجند

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

امور فنی و طرح جلد: نشر چهار درخت

شابک: ۰-۳۳-۶۱۰۵-۶۲۲-۹۷۸

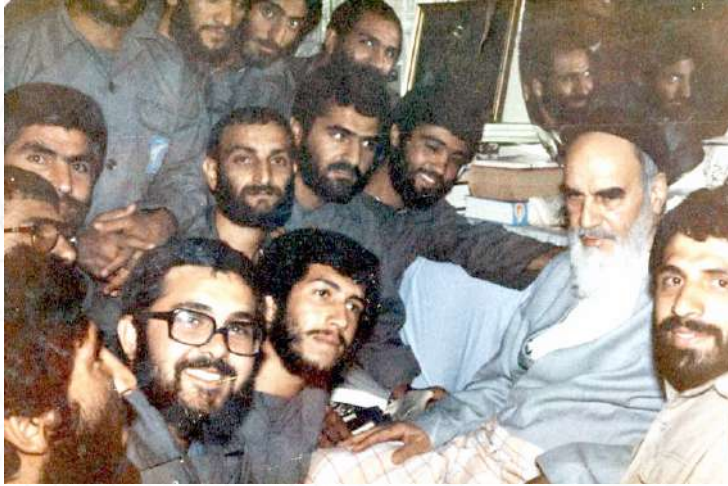
بیرجند، خیابان معلم، خیابان قدس شرقی، جنب اداره راه و شهرسازی،

مجتمع باران، نشر چهار درخت

تلفن: ۳۲۴۵۶۲۱۳ - ۰۵۶ همراه: ۰۹۱۵۵۶۱۷۱۵۵

www.4derakht.ir





امام خمینی (ره):

از همه‌ی نگارندگان حوادث جنگ و همه‌ی کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه‌ی تمام نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند.



مقام معظم رهبری (مد ظله):

هر چه یاد شهدا بیشتر زنده شود، فضای کشور و جامعه بیشتر به سمت ارزش‌ها حرکت خواهد کرد.



رونمایی از کتاب
رهروان الهی در مسیر سلامت
توسط وزیر محترم بهداشت درمان و آموزش پزشکی
۱۳۹۷ / ۶ / ۱۴

«هوالشهید»



پیام رئیس دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بیرجند

خداوند بزرگ را شاکریم که به ما توفیق خدمت و زندگی در فضای نظام اسلامی را عنایت فرمود. انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران ثمره مجاهدتها و رشادتهای ایثارگران معزز و شهدای گرانقدری است که از صدر اسلام تاکنون در پاسخ به ندای حق، تمام هستی خویش را در کف اخلاص گذاشته و در پیروی از ولایت، انبیاء و اولیاء الهی درس وظیفه شناسی و آزادگی را به ما آموختند و ما را از نعمات و برکات الهی بی شمار بهره مند نمودند. اینک بر ماست که بعنوان یک فریضه و تکلیف، ضمن قدرشناسی این نعمات، در حفظ ارزشها و معرفی و پاسداشت از ثمره این مجاهدتها و خونهای گرانبها نهایت تلاش خویش را بکار گرفته و تا پای جان از آن دفاع نمائیم تا رضایت حق تعالی و خشنودی امام عصر (عج) و ارواح طیبه شهدای عزیز را حاصل نمائیم.

ضمن گرامیداشت یاد و خاطره معمار کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) و تجدید میثاق با مقام عظمای ولایت حضرت آیت الله خامنه ای حفظه الله تعالی، ستاد شاهد و ایثارگران دانشگاه علوم پزشکی بیرجند مصمم گردید با صرف مدت زمان بیش از ۲ سال وقت، نسبت به جمع آوری اطلاعات ایثارگران در جهت تهیه و چاپ کتابی ماندگار به منظور معرفی خانواده ایثارگران شاغل دانشگاه علوم پزشکی بیرجند در سطح استان خراسان جنوبی اقدام نماید که تقدیم حضور می‌گردد.

جا دارد که در این خصوص از زحمات و پیگیری‌های دلسوزانه همکاران و کارشناسان ستاد شاهد و ایثارگران دانشگاه آقایان دکتر محمد ابراهیم عبدالرزاق نژاد (مشاور اینجانب در امور شاهد و ایثارگران و مدیر ستاد دانشجویان شاهد ایثارگر) و مهدی جان احمدی گل و سعید هاشمی گازار (کارشناسان ستاد شاهد و ایثارگران) که در جهت جمع آوری، اصلاح متن و اسکن اطلاعات و همچنین سرکار خانم حمیده دره گی در تایپ اولیه مطالب و مساعدت آقای محمدرضا حاجی‌آبادی که همکاری لازم را مبذول نموده‌اند تشکر و قدردانی نمایم. در پایان تقاضا دارد به منظور رفع ایرادات این کتاب در چاپ‌های احتمالی بعدی، از نظرات و پیشنهادات سازنده خویش ما را بهره‌مند فرمائید. امید است این اقدام رضایت حق تعالی و خشنودی امام عصر(عج) را در بر داشته باشد.

به امید سربلندی اسلام و مسلمین

دکتر کاظم قائمی

رئیس دانشگاه و رئیس ستاد شاهد و ایثارگر

مقدمه

با سلام و درود به روح ملکوتی بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) و آرزوی سلامتی و طول عمر با عزت برای مقام عظمای ولایت حضرت آیت الله خامنه‌ای (حفظه الله) و درود به ارواح طیبه تمامی شهدا، آزادگان، جانبازان و رزمندگان مدافع حریم اهل بیت و میهن عزیز و مقدس جمهوری اسلامی ایران. خداوند بزرگ را شاکریم که توفیقی حاصل نمود تا به همت همکاران ستاد شاهد و ایثارگران دانشگاه، قسمتی از زندگی نامه و خاطرات شهدا، آزادگان، جانبازان و رزمندگان وابسته به دانشگاه علوم پزشکی بیرجند را در قالب این کتاب به تصویر بکشیم و گوشه‌ای از رشادتها و مجاهدتهای فرزندان عزیز این سرزمین در دفاع از حریم اسلام و قرآن در هشت سال دفاع مقدس را به نسل جوان و انقلابی امروز و نسل‌های آینده این سرزمین معرفی نمائیم. بر خود لازم میدانم از زحمات تمامی دست‌اندرکاران تهیه و جمع‌آوری این مجموعه به ویژه همکاران محترم ستاد شاهد و ایثارگران دانشگاه و تمامی کسانی که اطلاعات مورد نیاز خود و یا ایثارگر منتسب به خودشان را در اختیار ستاد شاهد و ایثارگر قرار داده‌اند تشکر و قدردانی نمایم. لازم به ذکر است تمامی مطالب این کتاب طی چندین مرحله در فاصله‌های زمانی مختلف پس از اطلاع رسانی، به صورت مکتوب در فرمت خاصی از خانواده ایثارگران شاغل جمع‌آوری و تا حد امکان بدون دستکاری مستقیماً تایپ، اصلاح و در این کتاب گنجانده شده است لذا اگر گاهاً برخی مطالب دارای ویرایش و جمله بندی مناسبی نمی‌باشد به دلیل عدم دستکاری در نقل قول مستقیم از آن عزیزان بوده است. ضمناً چون کار تهیه و جمع‌آوری و تایپ و اصلاح و سایر موارد مربوطه، بیش از دو سال و اندی طول کشیده است امکان اینکه چند نفر از ایثارگران عزیز طی این مدت بازنشست شده باشند وجود دارد که از تلاش‌ها و خدمات این عزیزان نیز تشکر و قدردانی مینمایم. همچنین امکان دارد تعدادی از ایثارگران عزیز وجود داشته باشند که به علت عدم مراجعه و یا ارسال مدارک ناقص، نامشان در این کتاب نبوده باشد که در صورت تکمیل و ارائه مدارک لازم و نیز توفیق به تهیه و چاپ جلد بعدی این کتاب در آینده، به لیست ایثارگران معرفی شده در این کتاب افزوده خواهند شد. لازم به ذکر است کلیه اطلاعات مندرج در این کتاب من جمله مدت حضور در جبهه ایثارگران، صرفاً بر اساس توضیحات خود این عزیزان و به منظور اطلاع رسانی لازم مکتوب گردیده و هیچگونه تأییدی از سوی ستاد شاهد و ایثارگر و یا سندیتی بر استناد بعدی به این مندرجات از سوی سایر واحدها و ارگانها بدون ارائه مدارک مستند لازم وجود نخواهد داشت.

امید است این اقدام قبول حق گردد و ثواب آن را به روح مطهر پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه و اولیا الهی و شهدای اسلام نثار و هدیه می‌نماییم. برای شادی ارواح مطهر شهدا و امام شهدا فاتحه‌ای را قرائت فرمایید.

ملتمس دعا دکتر محمد ابراهیم عبدالرزاق نژاد

مشاور رئیس و مسئول هماهنگی امور ایثارگران دانشگاه علوم پزشکی بیرجند

شهید دکتر احمد آتشدست

فرزند: محمد علی
تاریخ تولد: ۱۳۳۹
محل تولد: روستای سیاه
خونیک نهبندان
تحصیلات: دانشجوی پزشکی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۱۱/۲۰
نحوه شهادت: اصابت گلوله
محل شهادت: فکه عملیات والفجر
مقدماتی
محل آرامگاه شهید: نهبندان



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید احمد آتشدست در سال ۱۳۳۹ در خانواده ای متدین و در روستای سیاه خونیک از توابع شهرستان نهبندان به دنیا آمد؛ و از آنجا که از استعداد سرشاری برخوردار بود همزمان با آغاز تحصیل در دبستان به آموختن قرآن مجید پرداخت و در مدت کوتاهی با مفاهیم این کتاب آسمانی آشنا گردید. پس از طی دوران ابتدایی و راهنمایی وارد دبیرستان شد و در همین اوان افتخار آشنایی با حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی که در آن زمان به عنوان تبعید در ایرانشهر به سر می برد نصیب وی گردید.

این موهبت غیر منتظره برای احمد که نوجوانی فرهیخته و با کمال بود، راه سعادت و خوشبختی را گشود و با تلمذ در محضر آن استاد نابغه آنچه را که می باید آموخت و به زودی فراگرفت. و در اندک زمانی در صف اول مبارزه با رژیم طاغوت در استان سیستان و بلوچستان زبانزد خاص و عام گردید. بارها از سوی دستگاه اهریمنی ساواک مورد آزار و اذیت و شکنجه واقع شد او هر بار مصمم تر از مرتبه قبل در صحنه مبارزه حاضر بود.

پس از پایان تحصیلات متوسطه وارد دانشکده پزشکی اصفهان گردید، محیط آماده دانشگاه برای احمد موقعیت مناسبی ایجاد نمود که فعالیت های سیاسی اش را گسترش دهد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تعطیلی دانشگاه ها، فعالیت های اجتماعی خود را در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بسیج، جهاد سازندگی و امور تربیتی آموزش و پرورش آغاز نمود و این در حالی بود که همچنان از استاد و رهبرش پیوسته الهام می گرفت.

پس از بازگشایی دانشگاه ها برای ادامه تحصیل به اصفهان مراجعت نمود و برای سالم سازی فضای دانشکده پزشکی اصفهان از هیچ کوششی فروگذار ننمود. همزمان با شروع جنگ تحمیلی بارها عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد و با رشادت های دلیرانه خود افتخارات بسیاری را کسب نمود.

چهل روز قبل از شهادت سعادت آن را یافت که در بیت مقام معظم رهبری سیغه عقد ازدواجش با یکی از دانشجویان همفکر و مرامش به وسیله حضرت آیت الله خامنه ای جاری گردد.

پس از مراسم ازدواج برای آخرین دیدار با خانواده عازم ایرانشهر شد و پس از آن جهت شرکت در عملیات

والفجر یک عازم میدان نبرد گردید و به عنوان فرمانده پدافند دشت فکه به انجام وظیفه پرداخت سرانجام این مجاهد خستگی ناپذیر که درس ایثار و شهادت را در مکتب عشق آموخته بود در ظهر روز بیستم بهمن ۱۳۶۱ هنگامی که به منظور اقامه نماز ظهر و عصر به همراه هم‌رزمش شهید مجید شجاعی در حال حرکت بود سینه مالمال از عشقش آماج گلوله های دشمن زبون گردید و عروس شهادت را در حجله دشت فکه به آغوش کشید و روح پاکش به سوی عرش برین به پرواز در آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

***بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:**

- نامم شهید، فرزند اسلام، شماره شناسنامه ام به عدد مظلومان و شهدای تاریخ، سلاحم ایمان، راهم کربلای الی الله، شرفم خون.
- پشتیبان انقلاب باشید اتحاد خود را حفظ کنید پاسدار راه حق باشید. با منافقین و فرصت طلبان مبارزه کنید تقوا را فراموش نکنید، مخلصانه پیرو ولایت فقیه باشید.
- سلام مرا به امام و آقای خامنه ای برسانید و به ایشان عرض کنید احمد خلاف انتظار شما گام بر نداشت و از راهنمایی های شما ممنون بود.

پیام حضرت آیت الله خامنه‌ای به مناسبت شهادت شهید احمد آتش دست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این شهر در میان آن همه نوجوان و کودک فقط یک نفر دل و روحیه مبارزه را داشت و آن آتش دست بود. امید من به همین یک نفر بود. او بچه‌ها رو جمع میکرد، مسجد را از حضور پرشور آنها رونق میداد. کتاب از من می‌گرفت و تقسیم میکرد، سخنرانی می‌کرد. پدر او بعد از سیل به بیرجند رفت اما او دلش میخواست در ایرانشهر بماند و از من استفاده کند. او تنها نماینده نسل خود در آن شهر بود که شور مبارزه داشت. بعد ها هرگز رابطه اش با من قطع نشد، جوان و دانشجو شدنش را شنیدم از اینکه حزب الهی مانده است خدا را شکر کردم دلم میسوخت که این تنها محصول یک شهر از دست رفته ببینیم و خدا رو شکر که هرگز از دست نرفت.

چند ماه پیش عقدش را خواندم امروز خبر عروجش را می‌شنوم.

ای خدای شهیدان بر دل پدر او و مادر او و پدر و مادر همه شهیدان رحمت آور. این عزیزان را با شهدای بزرگ اسلام محشور فرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ایرانشهر در میان آن همه نوجوان و کودک فقط یک نفر دل و روحیه مبارزه را داشت و آن آتش دست بود. امید من به همین یک نفر بود. او بچه‌ها رو جمع میکرد، مسجد را از حضور پرشور آنها رونق میداد. کتاب از من می‌گرفت و تقسیم میکرد، سخنرانی می‌کرد. پدر او بعد از سیل به بیرجند رفت اما او دلش میخواست در ایرانشهر بماند و از من استفاده کند. او تنها نماینده نسل خود در آن شهر بود که شور مبارزه داشت. بعد ها هرگز رابطه اش با من قطع نشد، جوان و دانشجو شدنش را شنیدم از اینکه حزب الهی مانده است خدا را شکر کردم دلم میسوخت که این تنها محصول یک شهر از دست رفته ببینیم و خدا رو شکر که هرگز از دست نرفت.

چند ماه پیش عقدش را خواندم امروز خبر عروجش را می‌شنوم.

ای خدای شهیدان بر دل پدر او و مادر او و پدر و مادر همه شهیدان رحمت آور. این عزیزان را با

شهدای بزرگ اسلام محشور فرما.

شهید دکتر سید احمد رحیمی



فرزند: محمد علی
تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۱/۳
محل تولد: بیرجند
تحصیلات: دانشجوی رشته
پزشکی دانشگاه تهران

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱/۲۴
نحوه شهادت: اصابت ترکش خمپاره
محل شهادت: جبهه شرفانی،
عملیات والفجر یک
محل آرامگاه شهید: بیرجند

* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

سید احمد رحیمی فرزند سید محمدرضا، سوم فروردین ماه سال ۱۳۳۸ در شهرستان بیرجند دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۵۶ موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ریاضی گردید و در کنکور رشته پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد. او از جمله افراد نابغه، برجسته و منحصر بفرد آن دوره محسوب گردیده و از اعضای فعال دانشکده پزشکی بود که در جلسات دانشگاه از حجاب و مبانی اعتقادی، فرهنگی، اخلاقی و سیاسی اسلام دفاع می نمود.

در زمان حکومت ستم شاهی در حالیکه یک نوجوان بود اولین مبارزه علنی خود را در مسجد آیت الله آیتی بیرجند با مخالفت آشکار علیه اسدالله علم و رژیم پهلوی اعلام و به ایراد سخنرانی کوبنده بر علیه آنان پرداخت. همین انزجار شهید باعث شد که توسط ساواک تعقیب و دستگیر گردد. از دیگر فعالیت های علنی شهید سخنرانی هایی تحت عنوان ((بررسی شخصیت های اسلامی صد سال اخیر)) در مسجد مرحوم آیتی بود که تا آخرین روزهای پیروزی انقلاب تداوم داشت. در سال ۱۳۵۶ اولین اعلامیه ها و نوارهای امام در بیرجند توسط شهید سید احمد رحیمی پخش شد. او از دانشجویانی بود که نقش مهمی در تسخیر لانه جاسوسی داشت و در درگیری های دهم دی و یوم الله ۲۲ بهمن نیز نقش مؤثر و به سزایی را ایفا و سخنرانی های متعددی در حمایت از نظام و امام خمینی (ره) ایراد نمود.

شروع جنگ تحمیلی مقارن سال چهارم رشته پزشکی وی بود. با توجه به اینکه از دانشجویان پیرو خط امام بود جنگ را در اولویت قرار داد و به جبهه رفت. شهید دکتر سید احمد رحیمی پس از عضویت در سپاه به فرماندهی سپاه منصوب گردید و زمانی که به ایشان پیشنهاد فرماندهی لشکر ۵ نصر را دادند نپذیرفت بلکه ترجیح داد به عنوان یک بسیجی به مناطق جنگی اعزام گردد و همواره سعی می کرد تا در منطقه ناشناخته باشد. تا جایی که می توانست به محرومان خدمت میکرد نسبت به بیت المال بسیار مقید بود و حتی در وصیت نامه خود نیز این توصیه را به پاسداران و مردم نموده است. با وجودی که فرمانده بود از ماشین و وسایل سپاه برای کارهای شخصی استفاده نمی کرد. محاسبه اعمال خود را بطور دقیق انجام می داد. از مهمترین توصیه هایش به خانواده علاوه بر حفظ حجاب استمرار راه شهدای کربلا و حضرت زهرا (س) بود. سید احمد

برای اینکه شهادت نصیبش شود چهل روز زیارت عاشورا نذر کرده بود که سه روز قبل از اتمام زیارت به فیض شهادت نائل گردید.

در جبهه مورد اصابت ترکش از ناحیه پا قرار گرفت و سرانجام این سردار رشید اسلام در تاریخ ۱۳۶۲/۱/۲۴ در جبهه شرهانی و در عملیات والفجر ۱ بر اثر اصابت ترکش خمپاره و سوختگی ناشی از آن به درجه رفیع شهادت نائل گردید. پیکر مطهر شهید سیداحمد رحیمی پس از تشییع در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد. (علی) برادر دیگر شهید دو سال پس از شهادت سید احمد به فیض شهادت نائل و در کنار برادرش به خاک سپرده شد. روحشان شاد، یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد. شادی روح شهدا صلوات .

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

«و من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا... علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظرو ما بدلوا تبدیلا»
حمد و سپاس خداوند متعال را که با تخصیص عنایات خاصه اش به ملت ایران، نعمت اسلام و جمهوری اسلامی را بر آنان ارزانی داشت و به آنان حیات مجدد بخشید تا بشکرانه این نعمت کمر همت به رهایی خویش از شر شیطان درون و رهانیدن مستضعفان عالم از شر شیاطین برون برینند.
خدایا، چنین گمان دارم که اگر هزاران بار در راهت کشته شویم و زنده گردیم نتوانیم شکر اندکی از این نعمتها را بجا آوریم.

خدایا، ما ضعیفیم و این ضعف و عجز ما را به کفران مگیر و به لطف و کرم خویش همچنان عنایات را متوجه این ملت ستمدیده و امت عاشق اهل البیت بنما و آنان را در پیچ و خمهای گوناگون و حوادث سهمگین یاری فرما و بدست آنان زمینه ظهور حجت مهدی سلام... علیه را فراهم آور.
پروردگارا، تورا سپاسگزارم که توفیق شرکت در عملیات و حضور در جبهه نبرد اسلام بر علیه کفر به من عنایت فرمودی تا بدینوسیله ناخالصیها و تبعات معاصی را از قلبم بزدائی. بار پروردگارا، تو که با رحمت این نعمتها را از من دریغ نداشتی اگر صلاح می دانی به این تنها آرزوی مانده بر دلم یعنی شهادت فی سبیل... نیز جامه عمل ببوشان.

پروردگارا، در نامه عمل هیچ چیزی که فردای محشر در پیشگاه تو و حضرت رسول اکرم(ص) عرضه دارم و بدان رستگار شوم ندارم و لذا بخوبی آگاهم که این خواسته مرا نشاید، ولی اگر تو بخواهی رحمت تو، هم درهای بسته را می گشاید و هم ناشدنیها را شدنی و غیرممکنها را ممکن می سازد. یختص برحمته من یشاءوا... ذوالفضل العظیم . (آل عمران ۷۴)

پروردگارا تو را شکر می گذارم که بر ما منت نهادی و توفیق جهاد در راهت و نبرد با اعدائت به من عنایت فرمودی . امیدوارم با لطف و کرمت توفیق شهادت در راهت به من عطا نمایی. وصیت فردی ندارم و در این چند ساعت مانده به آغاز عملیات چند نکته معمولی را بیان می کنم . هرچند که وقت کافی

برای نوشتن مطالب مفصلی که در نظر داشتیم بنویسم وجود ندارد.

و اما یک سخن با همه آنان که مرا می شناسند و ان اینکه دنیا با همه بلندپهائش کوتاه و با همه زیبایی هایش زشت و کریه است، تقوی خدا را پیشه کنید و خانه دل را برای او خلوت کنید. وقتی دل از یاد خدا غافل شد آنگاه خانه شیطان می گردد و شما را تباه می کند از معصیت بهره‌زید که خود حقیقت تقوی است و معصیت انسان را ذلیل و پست و بی مقدار و ناتوان می سازد. در صورت توفیق توبه آثار تکوینی گناه انسان را از طی کردن بسیاری مراحل محروم می سازد.

مطالعه دو کتاب ارزشمند گناهان کبیره و قلب سلیم را بطور مکرر به همه بخصوص به جوانان عزیز پیشنهاد می کنم امیدوارم از آن غفلت نشوند.

سفارش می کنم شما را به تبعیت دقیق از امام امت، به مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی خمینی که براستی محبتی آشکار از سوی خداست بر همه جهانیان اگر تمسک به فرمایشات ایشان در جامعه رو به تحلیل نرود یقیناً این ملت شکست نخواهد خورد و همین جا عرض می کنم اگر هر گونه حقی نسبت به هر کس دارم به هر اندازه که باشد به شرط آنکه از مسیر ولایت فقیه به معنی واقعی خارج نگردد تمامی آنرا بخشیدم و کاملاً راضی هستم.

شما عزیزان را دعوت می کنم به وحدت ، خدای متعال آنان را که با سوءظن، بدبینی، تهمت، افترا، مارک چسباندن، گروه گرایی، تظاهر به اسلام و انقلاب ، جوسازی، شایعه پراکنی و... تخم نفاق را می پاشند و دل‌های خدمتگزاران به اسلام را بدرد می آورند و بجای سازندگی کاری جز حذف این و آن ندارند هدایت فرماید و به آنان بفهماند که هنوز در چه گروه هایی گیرند. خداوند به آنان انصاف دهد تا در قضاوتها چشمها را نبندند و دل را بگشایند برای عقده گشایی.

لعنت خدا بر هر کس که خود محوری کند، بر هر کس که بخواهد از این انقلاب و خون شهیدانش نردبانی برای رسیدن به پست و مقام ... بسازد. (نکته مهم آنکه بین دو راه فداکردن اصلت برای وحدت و یا فداکردن وحدت برای حفظ اصلت راه دیگری است و آن حفظ اصلت در وحدت).

تذکر دیگر آنکه امسال باید سال رهانیدن محرومین ایران از چنگال فقر باشد، آنان که درد محرومین را ندانند و در کلام و نوشتار و مجالس شان چیزی که یافت نمی شود سخن محرومیت هاست نباید در مسئولیتهای مهم این کشور باشند امیدوارم گامهای موثری دولت عزیز و مجلس شورای اسلامی در این راه بردارند.

همه امت اسلامی و بخصوص مردم بیرجند را وصیت می نمایم به تقوی و تسلیم بودن در برابر امام امت نایب بحق حضرت مهدی (سلام الله علیه) . امیدوارم به یاری خدای متعال شهادت من بعضی از برادران را بیدار کند و آنان را تکان دهد تا نیروی خود را صرف مسائل انحرافی ننمایند. تأکید می کنم که به هر شکل حقی بردوش آنان دارم و تمامی آنان که به من تهمت زده اند و یا غیبت و... نموده اند بلا استثناء راضی هستم واز خدای متعال برای آنان طلب مغفرت می نمایم.



شهید سید احمد و سید علی رحیمی



شهید سید احمد رحیمی



زنده یاد دکتور سید محمود میرزایی

جانباز ۵۰ درصد، پزشک عمومی و رئیس فقید شبکه بهداشت و
درمان شهرستان فردوس

فهرست

۵۲	شهید مهدی جلالی		شهدا
۵۳	شهید رحمت الله جهانی	۷	شهید دکتر احمد آتشدست
۵۴	شهید نظر جهانی	۱۰	شهید دکتر سید احمد رحیمی
۵۵	شهید حسن جهانیان	۲۴	شهید محمدجواد آخوندی
۵۸	شهید احمد جوادی و اشان	۲۶	شهید رمضان آذربیک
۵۹	شهید محمد جوکار	۲۷	شهید علیجان اباذری
۶۰	شهید مهدی چهکندی	۲۸	شهید محمد رضا ابوترابی
۶۱	شهیدسیدعلی حسینی رضانی	۲۹	شهید مهدی اربابی
۶۳	شهید خدامراد حیدری	۳۱	شهید رضا اردنی
۶۴	شهید غلامرضا حیدری	۳۳	شهیدمحمد استادی عیلمکی
۶۵	شهید عبدالرضا خامسان	۳۴	شهید یحیی اسدزاده
۶۷	شهیدمحمد خدادادی	۳۵	شهید علی اکبر اسماعیلی
۶۹	شهید علی کماچ خزاعی گسک	۳۷	شهید محمدحسین اشک ریز
۷۱	شهید محمد خوش کردار	۳۸	شهید رحیم اصغری
۷۲	شهیدمحمد خونسرد	۳۹	شهید غلامرضا ایوبی
۷۳	شهید محمد دری	۴۰	شهید غلامرضا بارانی
۷۴	شهید عباسعلی ده جو	۴۱	شهید محمد رضا بسکابادی
۷۵	شهید غلامرسول رسولی	۴۲	شهید علی بهروز
۷۶	شهید محمد رعنائی گوشیکی	۴۳	شهید محمدرضا بهمن آبادی
۷۸	شهید علی اصغر رمضان زاده	۴۴	شهید علی اکبر پرهیزگار
۷۹	شهید غلامرضا روشندل	۴۵	شهید محمد رضا پلنگی
۸۰	شهیدعباس زارعی مصعبی	۴۷	شهید حسین ثقفی فر
۸۲	شهید رضا زحمتکش	۵۰	شهید اسماعیل جان احمدی گل

۱۳۱	شهید محمدحسین قربان پور	۸۳	شهید محمدرضا زمانی
۱۳۲	شهید غلامرضا کریمدادی	۸۵	شهید محمد زنگویی
۱۳۳	شهید اسماعیل کفشی	۸۶	شهیدامیر محمد سروش (عبداللہی)
۱۳۴	شهید حسین گرامی	۸۷	شهید علی رضا سعید زاده
۱۳۶	شهید محمدرضا گنجی فرد	۸۸	شهید خسرو سکندری نوده
۱۳۷	شهید موسی محسن زاده	۹۰	شهید محمدهادی شاهپردلی
۱۳۸	شهید غلامعباس محمدپور	۹۱	شهید علیرضا شرفی
۱۳۹	شهید محمد محمد محمدپور	۹۲	شهید عباس شعبی
۱۴۰	شهید اسماعیل محمدزاده بہمدی	۹۴	شهید رمضان شیرداد بہلولی
۱۴۱	شهید حسن محمدی	۹۵	شهید محمدصادقپور
۱۴۳	شهید مہدی محمدی	۹۶	شهید ابراہیم صادقی
۱۴۴	شهید محمد علی مختارنیا	۹۷	شهیدمحمدرضا صالحی بیک
۱۴۵	شهید حمید رضا مساح شوکت آباد	۹۹	شهید مصیب صحتی
۱۴۷	شهید علی معروف	۱۰۱	شهید عید محمد صلاحی
۱۴۹	شهید عزیزالله معقول	۱۰۲	شهید علی محمد طرفہ
۱۵۰	شهید ابراہیم منجم زاده	۱۰۴	شهید محمدرضا عباسی نژاد مود
۱۵۱	شهید عزیزالله مولایی	۱۰۵	شهیدسید محمدعلی عبداللہی
۱۵۲	شهید احمد نادمی	۱۰۷	شهید محمدرضا عزیزی
۱۵۴	شهید مہدی نادمی	۱۰۹	شهید جواد علی آبادی
۱۵۵	شهید کریم نادی	۱۱۰	شهید علیرضا علی آبادی
۱۵۶	شهیدجواد ناظری	۱۱۱	شهید سید مہدی عندلیب مقدم
۱۵۸	شهید عباسعلی نجفی	۱۱۲	شهید محمدحسن غلامی
۱۶۰	شهید علیرضا نجفی سمنانی	۱۱۳	شهید غلامرضا فارابی
۱۶۱	شهید برات ندامت	۱۱۴	شهید سید اسماعیل فاطمی لوشابی
۱۶۲	شهید غلامحسن نظرجانی حاجی آباد	۱۱۶	شهید سید جمیل فاطمی
۱۶۵	شهید محمد ہاشمزہی	۱۱۹	شهید محمد رضا فخار جوان
۱۶۶	شهید محمد ہریوندی	۱۲۱	شهید ابوالقاسم فدایی
۱۶۸	شهید حسین ہنری	۱۲۳	شهید حسین فرخی
۱۶۹	شهید مصطفی ہنری	۱۲۴	شهید غلامحسین فرد
۱۷۱	شهید اللہیار یعقوب پور	۱۲۵	شهید محمد فرہادی
۱۷۲	شهید محمدحسین یعقوبی	۱۲۷	شهید غلامرضا فولادی مقدم
۱۷۳	شهید محمدعلی یوسفی	۱۲۹	شهید عبدالرحیم قبادی محبی

۱۹۸	جانباز رضا بیابانگرد	۱۷۴	شهید علی اکبر یونسی
۱۹۹	جانباز علی اکبر پروازی	۱۷۶	شهید محمد آخوندی
۲۰۰	جانباز عبدالحکیم تباینی	۱۷۶	شهید محمد بذرافشان
۲۰۱	جانباز خدابخش حسین پور	۱۷۶	شهید ابراهیم پردلی
۲۰۲	جانباز سید محمد حسینی	۱۷۷	شهید غلامعلی چوپانی
۲۰۳	جانباز رحمت خاک رند	۱۷۷	شهید مسلم حاجی زاده
۲۰۵	جانباز رمضانعلی خرم‌روز	۱۷۷	شهید حمید حائری
۲۰۶	جانباز حسین خواجه	۱۷۸	شهید محمدعلی حیدری
۲۰۷	جانباز حسن خوری	۱۷۸	شهید حبیب الله سماواتی
۲۰۸	جانباز رستم خوری	۱۷۸	شهید علی اکبر صفایی دلاکه حاجی آباد
۲۰۹	جانباز متوفی محمد حسین دهنوی	۱۷۹	شهید محمد مهدی فانی
۲۱۰	جانباز سهراب دل‌باز	۱۷۹	شهید رجب علی قدیمی
۲۱۱	جانباز محمد دیده بان	۱۷۹	شهید محمد حسین قربانی پور
۲۱۲	جانباز محمد رضا رحمتی	۱۸۰	شهید امان الله محمدی مقدم
۲۱۳	جانباز محمد رضا رضائی اناران	۱۸۰	شهید حسین محمدی
۲۱۴	جانباز علی اصغر رضانی	۱۸۰	شهید محمد حسن هادیزاده
۲۱۵	جانباز حسن رهی		
۲۱۷	جانباز علی زارع رضانی		
۲۱۹	جانباز احمد علی سروش	۱۸۲	جانباز و آزاده ابراهیم صادقی
۲۲۰	جانباز غلامرضا سعادت پور	۱۸۳	جانباز و آزاده برات عبدالهی اسکندر
۲۲۱	جانباز محمد سلطان پور	۱۸۵	آزاده محمد درمیانی
۲۲۲	جانباز محمد رضا سلیمانی		
۲۲۳	جانباز نوروز سنجری		
۲۲۴	جانباز محمد رسول شبان سرو	۱۸۸	جانباز رمضان ابراهیم آبادی
۲۲۵	جانباز اسحاق شبانی	۱۸۹	جانباز ابراهیم ابراهیمی
۲۲۶	جانباز علی شفیعی	۱۹۰	جانباز محمد حسین ابراهیمی
۲۲۷	جانباز قربان صحتی	۱۹۱	جانباز علی اکبر آذری
۲۲۸	جانباز رضا صحراکار	۱۹۲	جانباز غلامرضا ارجمندی
۲۲۹	جانباز رمضان طوری	۱۹۳	جانباز غلامرضا استانستی
۲۳۰	جانباز حسن عابدینی	۱۹۴	جانباز نوروز اکبری
۲۳۱	جانباز محمد رضا عاملی	۱۹۵	جانباز غلامرضا باز دیدی
۲۳۲	جانباز مهدی عبدالرزاق نژاد	۱۹۷	جانباز حبیب برقی

آزادگان

جانبازان

رزمندگان

۲۶۶	رزمنده مجتبی ابراهیمی	۲۳۳	جانباز محمد رضا عدالتی نیا
۲۶۷	رزمنده سیدمحمد اسدنژاد	۲۳۴	جانباز علی اصغر عسکری پناه
۲۶۸	رزمنده سید قاسم اسلامی	۲۳۵	جانباز غلامرضا عمیدی
۲۶۹	رزمنده مهدی افشنگ	۲۳۶	جانباز مصطفی فرامرزی گسک
۲۷۰	رزمنده حسین اکبری	۲۳۷	جانباز جهانگیر فرحان
۲۷۱	رزمنده احمد اکبریان	۲۳۹	جانباز حمیدرضا فرزانه
۲۷۲	رزمنده علی اصغر اکبری موسویه	۲۴۰	جانباز غلامعلی قریشی
۲۷۳	رزمنده اسدالله امیرآبادی زاده	۲۴۱	جانباز علی قنبری
۲۷۴	رزمنده محمدرضا امیرآبادی زاده	۲۴۲	جانباز متوفی محمد کاربر
۲۷۵	رزمنده سید کاظم اولیائی پور	۲۴۳	جانباز ابوالقاسم کاظمی
۲۷۶	رزمنده سید محمد حسین ایوب نژاد	۲۴۴	جانباز محمد کاظمی
۲۷۷	رزمنده علی باقری	۲۴۵	جانباز متوفی غفور کهرمی
۲۷۸	رزمنده یحیی بخشی	۲۴۶	جانباز محمد حسین محجوبی
۲۷۹	رزمنده حسین بذرگری	۲۴۷	جانباز حسین محمودآبادی
۲۸۰	رزمنده اسماعیل بشری سه قلعه	۲۴۸	جانباز رجبعلی محمودی
۲۸۲	رزمنده علی بشگری	۲۵۰	جانباز اسماعیل مخیری رادکان
۲۸۳	رزمنده مسعود بنی اسدی	۲۵۱	جانباز محمد حسن مرشد
۲۸۴	رزمنده حسن بهرامی نژاد	۲۵۲	جانباز سعید معمار باشی
۲۸۵	رزمنده احمد بهروزی فر	۲۵۳	جانباز محمد رضا مفتح
۲۸۶	رزمنده محمد باقر بوشادی	۲۵۴	جانباز علیرضا مقیمی
۲۸۷	رزمنده حسن بیازی	۲۵۵	جانباز سید علی اصغر موسوی
۲۸۸	رزمنده علی پرنده	۲۵۶	جانباز عیسی نجاتی
۲۸۹	رزمنده رمضان پهن رو	۲۵۸	جانباز غلامرضا نخعی
۲۹۰	رزمنده محمد علی تابعی	۲۵۹	جانباز متوفی امین نصری
۲۹۳	رزمنده احمد توکلی	۲۶۰	جانباز حسن رضا نوغابی
۲۹۴	رزمنده علی جانی	۲۶۱	جانباز حیدرنیکرو
۲۹۵	رزمنده علیرضا چم	۲۶۲	جانباز یوسف ابراهیمی
۲۹۶	رزمنده حسن جهانی	۲۶۲	جانباز محمد حسن الهی
۲۹۷	رزمنده نیاز علی جوان	۲۶۲	جانباز علی حسین زاده
۲۹۸	رزمنده حسین حاجی آبادی	۲۶۳	جانباز عبدالکریم طرزی
		۲۶۳	جانباز متوفی ابراهیم فتاحی زاده
		۲۶۳	جانباز علی اکبر محمدزاده

۳۴۱	رزمندہ عباسعلی سلطانپور	۳۰۰	رزمندہ رضا حاجی آبادی
۳۴۲	رزمندہ محمدرضا سمیعی	۳۰۱	رزمندہ محمدرضا حاجی آبادی
۳۴۳	رزمندہ زکریا سورگی	۳۰۴	رزمندہ مہدی حسنی
۳۴۴	رزمندہ رمضان شجاعی	۳۰۵	رزمندہ محمدرضا حسنی پور
۳۴۵	رزمندہ رضا شریعتی راد	۳۰۶	رزمندہ رضا حسنی صفت
۳۴۶	رزمندہ غلامرضا شکستہ بند	۳۰۷	رزمندہ رمضان حسین پور
۳۴۷	رزمندہ محمد شہابی	۳۰۸	رزمندہ حمید حسین پور
۳۴۸	رزمندہ غلامحسین شیروانی	۳۱۰	رزمندہ اسماعیل حسین زادہ
۳۴۹	رزمندہ علی محمد صادقی	۳۱۱	رزمندہ سید عباس حسینی راد
۳۵۱	رزمندہ علیرضا صالح آبادی	۳۱۳	رزمندہ محمدتقی حسینی
۳۵۲	رزمندہ رضا صالحی	۳۱۴	رزمندہ فرامرز حسینی بہمن آباد
۳۵۳	رزمندہ حسن ضامن	۳۱۵	رزمندہ رمضان حلاج سہ قلعه
۳۵۴	رزمندہ موسی طرفہ	۳۱۶	رزمندہ حسین حنفی بجد
۳۵۵	رزمندہ محمدعلی عابدینی	۳۱۷	رزمندہ بہروز حیدری
۳۵۶	رزمندہ خداداد عامری اسدآباد	۳۱۹	رزمندہ عباس خزاعی نژاد
۳۵۷	رزمندہ رجب عبداللہی	۳۲۰	رزمندہ حسن خسروی
۳۵۸	رزمندہ محمدابراہیم عبدالرزاق نژاد	۳۲۱	رزمندہ محمد حسین داوری
۳۶۱	رزمندہ پرویز عرب پور	۳۲۳	رزمندہ حسین درسی
۳۶۲	رزمندہ حسین علی اکبری	۳۲۴	رزمندہ محمدحسین درمیانی
۳۶۳	رزمندہ حسین علیزادہ	۳۲۵	رزمندہ رضا دلاکہ
۳۶۴	رزمندہ رضا علیزادہ	۳۲۶	رزمندہ محمد دھقانی فیروز آبادی
۳۶۵	رزمندہ غلامرضا عنانی سراب	۳۲۷	رزمندہ حسن راہ بین
۳۶۷	رزمندہ علی اکبر عیدی	۳۲۸	رزمندہ محمدرضا روانبخش
۳۶۸	رزمندہ حسن غلامی	۳۲۹	رزمندہ غلامعلی روشندل
۳۶۹	رزمندہ فریدون فامیلی کرغند	۳۳۰	رزمندہ رضا زارعی
۳۷۰	رزمندہ قاسم قاسم پور	۳۳۱	رزمندہ محمد زارعی
۳۷۱	رزمندہ عنایت الہ قاسمی	۳۳۲	رزمندہ ولی الہ زراعتکار
۳۷۲	رزمندہ محمد علی قاسمی	۳۳۵	رزمندہ ابراہیم زنگویی
۳۷۳	رزمندہ کاظم قائمی	۳۳۷	رزمندہ خدابخش سارانی ملاک
۳۷۴	رزمندہ ابراہیم قدیری	۳۳۸	رزمندہ عباس سروری
۳۷۵	رزمندہ علیجان کاظمی	۳۳۹	رزمندہ یداللہ سروری
۳۷۶	رزمندہ محمدحسن کربلائیان	۳۴۰	رزمندہ محمد سعیدی نسب

۴۱۰	رزمندہ محمد تیموریان	۳۷۷	رزمندہ غلامحسن کریمی بیدسکان
۴۱۰	رزمندہ علی خسروی	۳۷۸	رزمندہ حبیب الله کلاته درویشی
۴۱۰	رزمندہ اسماعیل خودی	۳۷۹	رزمندہ محمد کیانی مسک
۴۱۱	رزمندہ مجید زارع بیدکی	۳۸۰	رزمندہ علی اصغر کیانی
۴۱۱	رزمندہ رضا سقایی	۳۸۱	رزمندہ علی گلدانی مقدم
۴۱۱	رزمندہ محمد رضا عابدینی	۳۸۲	رزمندہ حسن گنجوی
۴۱۲	رزمندہ محمد قدیمی	۳۸۳	رزمندہ حسن گوهری مقدم
۴۱۲	رزمندہ محمد کیانی درمیان	۳۸۴	رزمندہ احمد علی محبوب
۴۱۲	رزمندہ سید مرتضی وجدان	۳۸۵	رزمندہ حسن محبی فر
۴۱۳	عکس‌های شهدا	۳۸۶	رزمندہ محمدرضا محدث
۴۴۹	عکس‌های آزادگان	۳۸۷	رزمندہ محمد علی محمد زاده
۴۵۱	عکس‌های جانبازان	۳۸۸	رزمندہ غلامعلی مزد آبادی
۴۷۱	عکس‌های رزمندگان	۳۸۹	رزمندہ حسین محمدقاسمی
		۳۹۰	رزمندہ سید رضا مهدوی تبار
		۳۹۱	رزمندہ سید داوود موسوی
		۳۹۳	رزمندہ محمدرضا میری
		۳۹۴	رزمندہ محمدصادق ناصری
		۳۹۵	رزمندہ مهدی ناظری
		۳۹۶	رزمندہ سیدمجید ناظمی
		۳۹۷	رزمندہ اسدا... نجفی
		۳۹۸	رزمندہ حسن نخعی زاده
		۳۹۹	رزمندہ مصطفی نصراللهی
		۴۰۰	رزمندہ حسین نوکندی
		۴۰۱	رزمندہ کریم نیک پور
		۴۰۲	رزمندہ حسین نیک فرجام
		۴۰۳	رزمندہ غلامرضا نیک نهاد
		۴۰۴	رزمندہ حسین یعقوبی
		۴۰۶	رزمندہ علیرضا یعقوبی
		۴۰۸	رزمندہ علی یوسفی
		۴۰۹	رزمندہ غلامرضا آهنی
		۴۰۹	رزمندہ محمدرضا اسداللهی
		۴۰۹	رزمندہ سید محمد امیری



معرفی شهداء

شهید محمدجواد آخوندی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۱۶
محل شهادت: جزیره مجنون
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند
مسئولیت شهید در جبهه:
پاسدار و فرمانده گردان

فرزند: مهدی
تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۲/۲
محل تولد: روستای اناران
تحصیلات: دیپلم علوم تجربی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید آخوندی در سال ۱۳۳۸ در روستای اناران شهرستان نهبندان بدنیا آمد. تحصیلات خود و اخذ دیپلم را در بیرجند به انجام رساند و به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. با شروع حوادث کردستان به آن دیار شتافت و پس از خاتمه غائله ضد انقلاب، ۵ ماه در جماران حضور داشت و از محافظان بیت امام(ره) بود. شهید آخوندی در ۶۲/۱۲/۱۶ در کنار شط دجله به شهادت رسید و پیکر پاکش ۱۲ سال در کنار دجله باقی بود و پس از تفحص در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

به نام خدای آنهایی که هرگاه قلمشان را شکستند با فریادشان، هرگاه زبانشان را بریدند با نگاهشان، هرگاه نگاهشان را تاریک کردند با خونشان به ما فرهنگ عشق و ایثار و شهادت را آموختند.

* خاطره ای از شهید:

شهید محمدجواد آخوندی در ۷ سالگی هر روز ۱۲ کیلومتر را پیاده طی می کرد تا برای علم آموزی به روستای حسین آباد برود. او تا سن ۱۲ سالگی موفق به فراگیری قرآن مجید شد. مطالعه آثار شهید استاد مطهری و نهج البلاغه و فراگیری مداحی اهل بیت (ع) از جمله دیگر فعالیت های فرهنگی و دینی شهید آخوندی بود. در جریان انقلاب اسلامی و نیز نخستین راهپیمایی دانش آموزی و پخش اعلامیه های امام(ره) شرکت فعال داشت. او به همراه شهید آهنی در فرار انقلابی سربازان از خدمت ستم شاهی نقش مؤثر داشت. به طوری که مورد توجه ساواک قرار گرفت و به مدت ۲۰ روز در منزل یکی از دوستانش مخفی شد. شهید آخوندی عاشق اهل بیت (ع) بود و همرمزم شهید نقل می کند در حین مسافرت از او تقاضا می کردند که با مداحی اهل بیت (ع) بخصوص حضرت زینب (س) بقیه را به فیض

برساند. شهید در مرکز آموزشی ۰۴ بیرجند به فعالیت مشغول بود. ایشان فرماندهی گردان یدا... از تیپ امام موسی کاظم (ع) را برعهده داشت و در عملیات‌های خیبر، (آزادی جزیره مجنون) و هورالهیوزه نقش بسزایی داشت. در عملیات خیبر با شلیک مداوم آرپی جی، تعداد زیادی از تانک‌های دشمن را منهدم کرد به نحوی که بر اثر موج انفجار پرده گوشش پاره شده بود و در همین عملیات بود که شهید شد و به ملکوت اعلی پرواز کرد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **جواد آخوندی**

واحد محل خدمت: **اداره آمار و فناوری اطلاعات دانشگاه**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید رمضان آذربیک

تاریخ شهادت: ۱۳۷۸
محل شهادت: تربت حیدریه
محل آرامگاه شهید: امامزاده حسین
بن موسی الکاظم طبس

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
نحوه شهادت: درگیری با اشراک



*زندگی نامه شهید:

در سال ۱۳۴۱ در خانواده‌ای متدین خداوند نوگلی را به ودیعه گذاشت که او را رمضان نامیدند. رمضان در سایه الطاف خداوندی و در آغوش گرم مادری مهربان پرورش یافت. او به علت تنگدستی و فقر خانواده با وجود همه ی پشتکار و عزمی که داشت نتوانست تحصیلات خود را بیشتر از ابتدایی ادامه دهد. لذا به شغل آزاد مبادرت ورزید و پس از اتمام دوران خدمت مقدس سربازی به علت علاقه وافری که به اسلام و خدمت به مسلمین داشت به عضویت سپاه در آمد و در جبهه‌های نبرد با دشمن بعثی حاضر گشت و در همین مدت در زمره جانبازان عزیز میهن اسلامی قرار گرفت.

پس از آن در بیت مقام معظم رهبری به حفاظت مشغول شد و سپس در گردان مالک اشتر به انجام وظیفه پرداخت. او در سرتاسر عمر پر بارش علی وار زندگی کرد و هیچگاه از انجام فرائض دینی و کمک به مردم غافل نگردید.

سرانجام در تاریخ ۱۳۷۸/۵/۸ مشیت الهی بر این قرار گرفت که امانت خود را پس از گذشت ۳۷ سال از خانواده آذر بیک تحویل بگیرد و رمضان در ارتفاعات کافر دوغ تربت حیدریه در درگیری با قاچاقچیان جام شهادت نوشید و دعوت حق را لبیک گفت و پیکر مطهرش در جوار مرقد مطهر امامزاده حسین بن موسی الکاظم (ع) به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): ام سلیم آذر بیک

شهرستان محل خدمت: طبس

نسبت با شهید: فرزند

شهید علیجان ابادری

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۱۱
محل شهادت: شلمچه
محل آرامگاه شهید: روستای گوند
مسئولیت شهید در جبهه: پیک
گردان ۲۵ محمدرسول... و خط شکن

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۱/۲
محل تولد: روستای گوند



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در روستای گوند از توابع شهرستان نهبندان بدنیا آمد. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در روستا گذراند. اما به دلیل مشکلات مالی نتوانست به تحصیلات خود ادامه دهد و فقط تا ۵ ابتدایی درس خواند و روستا را ترک کرد و برای کار کردن به شهر سراوان رفت. در آنجا به رنگ آمیزی و رنگ کاری مشغول شد. او روزها را کار می کرد و شبها با بسیج و سپاه همکاری می نمود. داوطلبانه ۶ ماه مانده به سربازی اش به جبهه رفت و مدت ۲۳ ماه در جبهه به سر برد و در عملیات کربلای ۵ در پاسگاه زید عراق به فیض شهادت نائل آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

خواهرم به شما توصیه می کنم حجاب را رعایت کنید و با حیا و عفت باشید. ما به جنگ می رویم تا از دین و ناموس خود دفاع کنیم. به شما سفارش می کنم به نماز اول وقت اهمیت دهید و نماز را سبک ن شمارید، تابع ولایت فقیه باشید. پدر و مادرم برای مرگ من گریه نکنید. شهادت در راه خدا افتخاری است که نصیب هر کس نمی شود.

* خاطره ای از شهید:

هر وقت از جبهه می آمد احوال تمام اهالی روستا را جویا می شد و به خانه تک تک آنها سر می زد و هنوز از مرخصی او باقی مانده بود که مجدد به جبهه می رفت. می گفت آن جا به من نیاز دارند. آخرین باری که از جبهه آمد حال دیگری داشت. چند تا از همزمان او به شهادت رسیده بودند و انگار می دانست شهادت نصیب او می شود. به پدر و مادر خود گفت اگر من دیگر از جبهه برنگشتم غصه نخورید. من هم مثل دیگران خون من از دیگران رنگین تر نیست. من هم باید بروم. وقت رفتن با تمامی اهالی خداحافظی کرد و به آنها گفت این خداحافظی آخر من است و رفت. و بعدها جنازه اش برگشت.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): غلامرضا ابادری

واحد محل خدمت: انبار مرکزی شبکه بهداشت و درمان

نسبت با شهید: برادر

شهرستان محل خدمت: نهبندان

شهید محمد رضا ابوترابی

تاریخ شهادت: ۱۳۷۳/۱۰/۰۸
محل شهادت: منطقه آبیان
محل آرامگاه شهید: گلزار
شهدای بیرجند

فرزند: رجبعلی
تاریخ تولد: ۱۳۴۸
محل تولد: روستای القار



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد رضا ابوترابی، فرزند رجبعلی در بهار ۱۳۴۸ در روستای القار متولد شد. دوران ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد. به مدت ۵۴ ماه با سپاه همکاری کرد و یک سال و اندی در جبهه بود. بی باکی و نترسی صفت بارز او بود، در حضورش هیچ کس جرأت زورگویی به ضعیف تر از خود را نداشت. حقیر شبی در عالم رؤیا او را در باغ باصفایی دیدم به او گفتم ما فکر می کردیم مرده ای. او گفت: نه، می بینی که زنده هستم و جای خوبی دارم. و ادامه داد به من گفتند: اگر در لحظات آخر آب نمی خوردی و تشنه شهید می شدی جایت بهتر بود. این شهید عزیز پس از پایان جنگ به مبارزه با اشراک در شرق کشور پرداخت. سرانجام در تاریخ ۱۳۷۳/۱۰/۸ در منطقه آبیان نهبندان در حالی که می کوشید مهمات را به نیروهای مستقر در ارتفاعات برساند به شهادت رسید و پیکر پاکش در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد. ثمره ی ۴ سال زندگی مشترک شهید با همسرش یک فرزند پسر است. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **زهرا ابوترابی**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید مهدی اربابی

فرزند: محمد علی
تاریخ تولد: ۱۳۰۶/۹/۳
محل تولد: روستای میغان

تاریخ شهادت: ۱۳۷۳/۳/۳۰
محل شهادت: حرم رضوی
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید حاج شیخ مهدی اربابی، در سال ۱۳۰۴ شمسی در روستای میغان در خانواده ای روحانی به دنیا آمد. پدر وی، حاج شیخ محمد علی بصیرانی، که روحانی منطقه بود، با وجود داشتن مدارج علمی بالا و تحصیل در حوزه های علمیه مشهد، سبزوار و نجف، در روستا سکونت گزید و در کمال زهد، به دور از دنیا طلبی، به ارشاد و هدایت مردم پرداخت. به همین دلیل علمای وقت بیرجند به وی لقب «سلمان زمان» دادند.

معروف است که حاکم منطقه قاینات «شوکت الملک علم» از علمای وقت بیرجند تقاضا کرده بود که یکی از روحانیون را برای اعزام به زاهدان معرفی کنند. علمای بیرجند حاج شیخ محمد علی بصیرانی را معرفی کردند. شیخ که می بایست با خودروی اختصاصی، ساخت انگلیس به زاهدان اعزام شود، به دلیل ناراضیتی از این سفر از خداوند طلب مرگ می کند و می گوید: «خدایا مرگم را برسان که من سوار ماشین ساخت انگلیس نشوم» شیخ به محض برگشت به روستا مریض می شود و از دنیا می رود. این مسأله بیانگر استعمار ستیزی روحانیون آن زمان و به خصوص خانواده ی بصیرانی در مقابل استعمار انگلستان است.

بعد از فوت حاج شیخ محمد علی، آیت الله سید حسن تهمی، فرزندان شیخ از جمله این شهید را در حوزه ی علمیه معصومیه بیرجند اسکان می دهد و از همین زمان یعنی ۱۰ سالگی تحصیلات حوزوی شهید آغاز می شود. پس از پایان تحصیلات در بیرجند و مشهد در سی سالگی عازم روستا می شود و حدود بیست سال در منطقه بصیران رسیدگی به امور مذهبی مردم را به عهده می گیرد. سپس به خاطر تحصیل فرزندان در بیرجند ساکن می شود. مهربانی، رفتار اسلامی، ساده زیستی و هم نشینی با طبقه ی محروم جامعه، از خصوصیات بارز این شهید است. از آنجا که متصدی دفتر ازدواج و طلاق بود، برای تشکیل خانواده و تحکیم آن در جامعه تلاش می کرد. در سال ۱۳۴۲ به دلیل اظهار نظرهایش درباره ی قیام پانزده خرداد، دو بار به دادرسی نظامی استان خراسان احضار

گردید و با حمایت آیت الله العظمی میلانی به پرونده‌ی وی خانمه داده شد. او در دوران حکومت رژیم پهلوی، سخت مدافع انقلاب اسلامی و رهبری حضرت امام خمینی (ره) بود. پس از انقلاب و با شروع جنگ نیز آشنایان و فرزندان خویش را تشویق به حضور در جبهه می‌کرد. یکی از فرزندان او شهاب الدین نام داشت که مسئولیت جهاد سازندگی شهر «دلگان» را به عهده داشت و در سال ۱۳۷۰ به دست اشرار منطقه به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد. حاج شیخ مهدی نیز آرزو داشت که مانند فرزندش به شهادت برسد. سه روز به عاشورای سال ۱۳۷۴ مانده بود که گوسفند و مقداری گندم آماده کرد و جهت اطعام مردم، به روستا فرستاد. به اتفاق همسرش برای زیارت، عازم مشهد مقدس شد. در مدت این سه روز به خانه‌ی تمام دوستان و آشنایان رفت و از آنان احوالپرسی کرد تا این که روز موعود فرا رسید. ظهر عاشورا از صحن عتیق و ایوان طلا وارد حرم شد و در بالای سر حضرت به نماز ایستاد. پس از ادای نماز و خواندن دعا، بر اثر انفجار بمب در حرم مطهر، به شهادت رسید. شهید بزرگوار در لحظه شهادت هفتاد ساله بود. بنا به وصیتش پیکر آن شهید به بیرجند حمل و پس از تشیع با شکوه در جوار مزار فرزند شهیدش، شهاب الدین به خاک سپرده شد. از شهید یک پسر و چهار دختر باقی مانده است.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **فرح اربابی**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند - حوزه معاونت توسعه مدیریت و منابع دانشگاه**

نسبت با شهید: **فرزند و خواهر شهید**

شهید رضا اردنی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱
محل شهادت: ابوقریب
محل آرامگاه شهید: روستای قائم آباد
مسئولیت شهید در جبهه: بی سیم چی

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: حسین آباد سرکل



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

از همان زمان کودکی اخلاق و رفتارش با بقیه بچه‌ها فرق داشت. برادر شهید نقل می‌کند برادرم رضا از همان دوران کودکی لیاقت خود را اثبات کرده بود. او شایستگی شهادت را داشت و قبل از رسیدن به سن بلوغ و تکلیف اهل نماز و روزه بود. خیلی دلسوز و مهربان بود و شجاعت بی نظیری داشت. گاهی استفاده از کلماتی مانند گذشت و فداکاری و ایثار در مورد بعضی از افراد آنقدر ناچیز و کوچک است که باید در پی ساختن الفاظی به بزرگی همان افراد بود. شهید از آن جمله افرادی بود که از همان کودکی گذشت را به خوبی آموخت و با ایثار و فداکاری بارها درس درستی به دوستان و اطرافیان داد. اگر کسی نیاز به کمک و یاری داشت به او کمک می‌کرد بدون اینکه تقاضای مزدی داشته باشد. در کارهای دانداری و کشاورزی به پدر و مادرش کمک زیادی می‌کرد. در تحصیل خیلی درسش خوب بود او پس از اتمام دوران ابتدایی برای ادامه تحصیل به شهر شوسف رفت. هنوز چند ماهی از سال تحصیلی نگذشته بود که انقلاب شد و مدرسه‌ها تعطیل گردید. پس از بازگشایی مجدد دیگر به دلیل مشکلات ایاب و ذهاب نتوانست ادامه تحصیل بدهد. چون سال تولدش در شانسانمه دو سال بزرگتر زده شده بود او و برادر بزرگم همزمان به خدمت سربازی به پادگان عجب شیر اعزام شدند که پس از گذراندن دوره آموزشی برادرم رضا مستقیماً به جبهه رفت تا با دشمن بعضی بجنگد و از خاک و ناموس خود دفاع کند تا اینکه پس از چند ماه حضور در جبهه بر اثر اصابت ترکش به ناحیه پایش به بیمارستانی در اصفهان منتقل شدند مجدداً هنوز جراحتش خوب نشده بود که به جبهه برگشت و بعد از چندین بار حضور در جبهه، مجروح شد ولی در همان جبهه مداوا شد و سرانجام در سال ۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس شربت شیرین شهادت را نوشید و به دیدار معبودش شتافت. روحش شاد و یادش گرمی باد.

* خاطره‌ای از شهید:

شهید روایت می‌کرد در یکی از مأموریت‌ها همراه هم‌زمانش در حوالی رود اروند برای اینکه در

تیررس و دید دشمن نباشند از داخل کانالی عبور می‌کردیم که پس از مدتی راهپیمایی گویی دشمن متوجه حرکاتمان شده بود. ظرف مدت کوتاهی با شکستن سدهایی که در مسیر رودخانه و کانال‌ها بود آب همه کانال را فرا گرفت. بچه‌ها با دست پاچگی خود را به کناره‌های کانال رساندند ولی چون دیوار کانال ارتفاع زیاد داشت نمی‌شد به سادگی از آن بالا رفت و تعدادی از بچه‌ها طعمه رود شده و شهید شدند. من هم که تا سینه در آب فرو رفته بودم متوجه شدم یکی از رزمندگان خود را به بوته کنار دیواره گرفته و بالا می‌رود به هر بدبختی بود خودم را به او رساندم و پایش را گرفتم که نزدیک بود او هم بیفتد و غرق شود ولی امداد الهی کمک کرد و هر دو از این تله دشمن با سلامتی بیرون آمدیم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **قربان اردنی**

واحد محل خدمت: **حسابداری شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **نهبندان**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید محمد استادی عیلکی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۶
محل شهادت: شلمچه
محل آرامگاه شهید: قطعه ۲ گلزار
شهدای بیرجند

فرزند: محمدعلی
تاریخ تولد: ۱۳۰۶/۰۹/۰۶
محل تولد: روستای عیلکی
نوع فعالیت در جبهه: بسیجی
نیروی زمینی آبادان



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

از همان کودکی در مجالس عزاداری اهل بیت و مجالس مذهبی شرکت می نمود و علاقه خاصی داشت. در جوانی به علت نداشتن امکانات در آن روستا و وجود فرهنگ بی بند و باری طاغوت نتوانست تحصیل کند و در بیرجند کار نجاری را شروع کرد. تا اینکه تشکیل خانواده داد. در زمان انقلاب اکثر راهپیمایی ها را شرکت می نمود تا جنگ آغاز شد و برای دفاع از میهن اسلامی با داشتن کهنوت سن مصمم به دیدن دوره های رزمی شد و سه بار به جبهه اعزام گردید تا سرانجام در ۶۵/۱۰/۲۶ به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بارالها سپاس و ستایش به درگاه کبریایی تو، خدایا تو را شکر که انسان را از نیستی به هستی آوردی و تو را شکر که ما را به فضل خودت هدایت نمودی. بارالها بر حضرت محمد(ص) اشرف مخلوقات رحمت فرست. خداوند توحیت و سلام فراوان بر مهدی موعود(عج) بفرست. از گناهان آشکار و پنهانی که انجام داده ام و فقط تو آگاهی درگذر. پیام بنده به ملت ایران این است که امام را تنها نگذارند. هدف بنده از آمدن به جبهه یاری اسلام و حسین عصر، خمینی است.

* خاطره ای از شهید:

ایشان در شبهایی که در پایگاه محل کشیک می داد و در کوچه ها گشت می زد نیمه های شب درب خانه ای را می زد وقتی همسایه در را باز می کند ایشان کلید منزل آنها که روی درب منزل مانده بود را به صاحبخانه می دهد و به دلیل اینکه نیمه شب آنها را از خواب بیدار کرده از آنها عذرخواهی می کند. که صاحبخانه تشکر کرده و می گوید ما باید عذرخواهی کنیم. وقتی وی به شهادت رسید همسایه این ماجرا را از آن شب برای ما فرزندان تعریف کرد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **علی اصغر استادی**

واحد محل خدمت: **مدیر امور دانشجویی سابق و مسئول فعلی امور اداری معاونت غذا و دارو**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

شهید یحیی اسدزاده

فرزند: اسدالله
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۴/۳
محل تولد: چهکنند
مسئولیت شهید در جبهه:
پاسدار و فرمانده گردان در
عملیات بیت المقدس

تاریخ شهادت: ۸۱/۴/۲۷
محل شهادت: کرخه نور
نحوه شهادت بدنبال چندسال تحمل
اصابت ترکشی که در مغز شهید بود
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند



* خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید:

در سال ۱۳۴۱ در روستای چهکنند روشناوند دیده به جهان گشود و تا پنجم ابتدای در مدرسه روستای روشناوند به تحصیل مشغول بود. بعد از آن دوران راهنمایی و دبیرستان را در شهر بیرجند سپری کرد. در سال ۱۳۵۹ به جبهه حق علیه باطل شتافت و بعد از دو سال حضور در منطقه، بالاخره در سال ۱۳۶۱ در منطقه کرخه نور به اسارت دشمن متعاقب ضربه به سر در آمد و حدود ۸/۵ سال در اسارت بود و بعد از آن در سال ۶۹ به میهن اسلامی ایران بازگشت و در سال ۸۱ در اثر جراحات و صدمات قبلی به درجه رفیع شهادت نایل آمد. روحش شاد و یادش گرمی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

توصیه به ولایت مداری، حجاب اسلامی، نماز اول وقت و نماز شب و قرآن خواندن مخصوصاً سوره نور می نمود.

* خاطره‌ای از شهید:

یک بار در همسفری با شهید به مشهد مقدس، راننده اتوبوس نوار موسیقی گذاشته بود که ایشان جلو رفت و گفت می شود آقا این نوار را خاموش کنید و یک نوار مذهبی جایگزین شود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): سکینه اسدزاده

واحد محل خدمت: بیمارستان ولیعصر (عج)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: خواهر

شهید علی اکبر اسماعیلی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۰۳/۰۴
محل شهادت: ماووت عراق
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
آیسک

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۰۱/۰۱
محل تولد: آیسک



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید علی اکبر اسماعیلی در خانواده ای مذهبی و متدین در شهر آیسک از توابع شهرستان سرایان بدنیا آمد. دوران تحصیلی ابتدایی و راهنمایی را در شهر آیسک به تحصیل ادامه داد و برای ادامه تحصیل در رشته علوم تجربی به دبیرستان طالقانی فردوس عزیزت نمود. بخاطر علاقه زیادش به اسلام، انقلاب و امام خمینی (قدس سره) و مقید بودن به انجام واجبات وی را واداشت تا در سال سوم دبیرستان به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام و پس از چند بار حضور در جبهه، در سحرگاه عید رمضان دعوت حق را لبیک و به فیض والای شهادت نائل آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

با درود و سلام بر منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و نایب بر حقش امام خمینی. من بسیار خوشحال و خوشوقتم که توانستم بر نفس خود غلبه کنم و به فرمان امام، راهی جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شوم و گول و فریب جاه و مال دنیا را نخورده و بهشت را به پیشم فراخوانم. ما از خدائیم و به سوی خدا باز می گردیم. هیچ یک از اولیاء و اوصیاء و انبیاء و یا فردی دیگر تاکنون نیامده است که خدا او را نبرد. ما امانتی هستیم در دست خدا تا در این دنیا کار صالح انجام دهیم و خود را سعادت‌مند کنیم و در آخرت پاسخگوی آن باشیم. پس چه بهتر می باشد که انسان در راه خداوند شهید شود و به این فوز عظمی نائل شود. ای مردم من به عنوان یک بنده عاصی و گنهکار، خدمت شما اهالی عرض می‌نمایم که چند روزی که در دنیا هستید گول و فریب جاه و مقام دنیا را نخورید و برق دنیا و مادیات شما را فریب ندهد و برای آخرت و دنیای ابدی خویش فکری بردارید تا در آن سرای ابدی به بهشت رضوان راه یابید. ای کسانی که تاکنون موفق نشده‌اید به جبهه بیائید و قدرت و توانائی جنگیدن را دارید و می توانید بجنگید اما مال و ثروت و جاه و زرق و برق دنیا و فرزندان و خانواده جلوگیری شما می شوند و فریب آنها را می خورید بدانید که اگر در زمان امام حسین (ع) بودید والله سوگند یاد می‌کنم که به یاری فرزند زهرا (س) نمی رفتید و مانند کوفیان او را تنها می گذاشتید هم اکنون فریاد هل من ناصر ینصرنی امام

عزیمان بلند است و هر کس پی یاری ما را دارد بسم ا..

این مدت کوتاهی خواهد بود که خداوند لطف و مرحمت فرموده و درب بهشت را روی ما عامیان باز کرده پس بیایید و هر چه زود خود را از این فوز عظمی محروم نکنید.

پیام من به شما ملت عزیز و همشهریان محترم و خانواده گرامیم این است:

اگر من به این درجه رفیع شهادت نائل آمدم که انشاءا... شهید خواهم شد با شما ملت غیور پیامی دارم.

۱- هرگز دست از یاری امام عزیزمان برندارید، حتی اگر یکایک شما شهید شوید، تا آخرین قطره

خون خودتان از اسلام و امام دفاع کنید و امام را تنها نگذارید.

۲- پیام من به تمامی همسنگرانم در مدرسه این است که خوب درس بخوانند و این شهر بزرگ را

خالی نگذارند و اگر خدای نکرده درس نخوانید مدیون خون تمامی شهیدان اسلام می باشید.

۳- پیام من به شما خانواده محترم این است که ای پدر و مادرم هیچ ناراحت نشوید. مبدا برای

من خدای ناکرده گریه کنید. البته می دانم که خداوند به شما صبر عنایت خواهد فرمود. و اما باید بدانید

که اگر شما گریه کنید دشمن خوشحال می شود. بخندید و شاد باشید تا دشمن لرزه بر اندامش افتد و

شما خواهران باید زینب وار باشید و مبدا حجاب اسلامی خویش را فراموش کنید. نه تنها شما بلکه کلیه

خواهران و مادران عزیزهمشهری حجاب اسلامی خویش را رعایت فرمایند.

پروردگارا ما عاصیان و گنهکاران را به خون به ناحق ریخته علی اصغر بخش. خدایا هر چه زودتر

اسلام و مسلمین را به پیروزی نهائی برسان. پروردگارا در فرج آقا امام زمان تعجیل فرما. خدایا خدایا

تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

برادر عاصی و گنهکار شما علی اکبر اسماعیلی ۶۵/۷/۱۴

* خاطره‌ای از شهید:

ایشان احترام زیادی به پدر و مادر می گذاشتند. در یکی از روزها موقع اذان ظهر در صحن حیاط

منزل در حال وضو گرفتن بودند. وقتی ایشان را دیدم گفتم چرا همیشه به این حالت وضو می گیرید

(حالتی بود که اگر کسی وارد منزل می شود روبروی ایشان قرار می گرفت) گفتند به این خاطر که اگر پدر

و مادر وارد منزل بشوند پشت سرم به آنها نباشد و تا این حد احترام به پدر و مادر را رعایت می کردند.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **عباس اسماعیلی**

واحد محل خدمت: **کارگزینی**

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید محمدحسین اشک ریز

فرزند: صفی
تاریخ تولد: ۱۳۴۰/۰۲/۰۶
محل تولد: روستای پهنایی
مسئولیت شهید در جبهه: پهنایی قائن
امدادگر

تاریخ شهادت: ۶۵/۰۲/۲۸
محل شهادت: حاج عمران
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در سال ۱۳۴۰ در روستای پهنایی متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را در همانجا گذراند و برای تأمین هزینه مدرسه روانه مشهد مقدس گردید و در آنجا به کار کاشی کاری مشغول شد و همزمان تحصیلات خود را به صورت شبانه ادامه داد. با شکل گیری انقلاب در تظاهرات علیه نظام شاهنشاهی شرکت فعال داشت. در سال ۶۳ ازدواج کرد و صاحب یک فرزند پسر شد. با شروع جنگ تحمیلی بسیجی و داوطلبانه به جبهه اعزام و در سال ۱۳۶۵ در سومین مرتبه حضورش در جبهه به فیض عظیم شهادت نائل شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

هنگامی که خبر شهادت من به شما رسید صبر و شکیبایی پیشه کنید که خداوند صابران را دوست دارد. از دعا برای امام فراموش نکنید. برای استقرار حکومت جمهوری اسلامی بکوشید.

* خاطره ای از شهید:

در سال ۱۳۶۳ از جبهه برگشته بود رنگش زرد بود. مادرم هر چه می گفت چه شده مادر که رنگت پریده؟ نکنه بیمار بوده ای یا زخمی شده ای؟ می خندید و می گفت نه مادر من همین طور بوده ام شما فکر می کنید. اصلاً برای ما چیزی نگفت. بعد از یک ساعت پسر عموم آمد و گفت وسایل حمام را برای محمدحسین آماده کن می خواهم او را به حمام ببرم. من ناراحت شدم و گفتم برای چه؟ گفت مگر او چیزی به شما نگفت. محمدحسین ترکش خورده، خدا را شکر کنید به پاهایش خورده. مادرم شروع به گریه کرد و گفت خدا رو شکر که بازهم آمده ای. ولی او گفت تا من شهید نشوم دست بردار نیستم. مادر جان، وقتی خبر شهادتم به شما رسید دست به درگاه خداوند بلند کن و بگو خدایا این شهید را به کرم و بزرگیت از ما قبول فرما و صبر و شکیبایی پیشه کن که خداوند صابری را دوست دارد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **نساء اشک ریز**

شهرستان محل خدمت: **قاین**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید رحیم اصغری

تاریخ شهادت: ۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت: شلمچه
محل آرامگاه شهید: روستای پهنائی
نحوه شهادت: اصابت تیر مستقیم

فرزند: عباس
تاریخ تولد: ۱۳۱۶/۱۲/۱۵
محل تولد: قائنات
تحصیلات: پنجم ابتدائی



*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

فضل الله المجاهدين على القاعدین اجرا عظيما؛ خداوند برتری داده است مجاهدان بر دیگران اجری بزرگ. اکنون که احساس می‌کنم به سفر آخرت می‌روم بر خود لازم می‌دانم چند نکته را به عنوان وصیت عرض کنم: از مادرم به خاطر زحماتش تشکر می‌کنم و برای نافرمانیهایی که کرده‌ام عذر خواهم و می‌خواهم که مرا ببخشند و حلال کنند. برادرم، شما هم مرا حلال کنید. به جای پدرم مرا ببخشید و هر چند برایتان برادری خوب نبودم اما امیدوارم حق بزرگتری را به جا آورید و مرا ببخشید. همسر و فرزندانم، افتخار کنید که هدیه‌ای را هر چند ناقابل به اسلام عزیز ارزانی داشته‌اید، این شما تنها نیستید که فداکاری کرده‌اید، چه بسا از ما جلوتر افرادی دین خود را ادا کرده‌اند و کسانی که هنوز خود را با انقلاب بیگانه می‌دانند، باید دین خود را ادا کنند. خداوند مالک جان ماست هر وقتی بخواهد می‌گیرد چه بهتر که در راه اسلام فدا شویم.

مردم شجاع، اسلام بیش از این به فداکاری نیاز دارد و این جنگ بهترین فرصت برای ادا کردن دین ما به اسلام است. هر کس می‌تواند نباید بگذارد که از این فیض بزرگ محروم بماند مگر ما همگی از کودکی به یاد حسین به سر و سینه نمی‌زدیم، اینک ندای حسین از جبهه‌ها منتظر لبیک‌ها است، امروز صدای هل من ناصر ینصرنی و هل من معین یعیننی حسین از دهان مبارک امام امت به گوش می‌رسد و عده‌ای نیز به این پیام لبیک گفته‌اند، شما نیز سعی کنید عقب نمانید و از آمدن به جبهه دریغ نورزید فرصت خوبی است استفاده کنید، دنیا ارزش ماندن ندارد.

بنده خدا رحیم اصغری - ۱۳۶۵/۹/۷

روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **زهرا اصغری**

واحد محل خدمت: **رابط ایثارگران شبکه قائن**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهرستان محل خدمت: **قائن**

شهید غلامرضا ایوبی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۵
محل شهادت: ام الرصاص
محل آرامگاه شهید: روستای دهن رود

فرزند: قاسم علی
تاریخ تولد: ۱۳۰۳/۰۵/۰۷
محل تولد: روستای دهن رود
خوسف



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در خانواده ای مستضعف و کشاورز دیده به جهان گشود. وی از اوآن کودکی با رنج و زحمت و تلاش و فقر خو گرفته و در دوران زندگی خود فردی سخت کوش و پر تلاش بارآمد. به خاطر نبودن مدرسه وی از نعمت سواد محروم بود ولی با شوق و رغبت زیاد در مکتب شروع به تحصیل نمود و قرائت قرآن مجید را فرا گرفت. و همیشه قرآن تلاوت می نمود و دیگران را آموزش داده و تشویق به تلاوت قرآن می نمود. وی از دوران کودکی به اسلام عشق می ورزید و در مراسم مذهبی و اسلامی و خیرات جلودار بود و صدای اذان و مناجات او همیشه در گوشها طنین انداز بود. وی از بنیان جلسات مذهبی و امور خیریه روستا بود و علاقه شدیدی به ائمه اطهار (ع) داشت و در سال هایی که کشاورزی رونقی نداشت به خاطر تأمین مخارج خانواده مجبور بود به کارگری بپردازد و از این راه امرار معاش کند. علاقه مند به انقلاب و روحانیت بود و در جلسات شرکت می نمود و به امام و انقلاب عشق می ورزید. با شروع جنگ تحمیلی علاقه شدیدی به حضور در جبهه ها داشت و سرانجام به آرزویش رسید و برای اولین بار در سال ۶۲ در جمع برادران جهادگر در منطقه عملیاتی حضور یافت. بعد از مدتی شور و عشق و علاقه به جبهه او را به جمع بسیجیان، این عاشقان حسین (ع) کشانید و مدت سه ماه در کنار بسیجیان عاشق به دفاع از آرمان مقدس انقلاب اسلامی مشغول بود و در اعزام سوم که در سال ۶۵ روانه جبهه شد در حالی که روزهای آخر مأموریت سه ماهه خود را در بین بسیجیان سرباز امام زمان می گذراند در عملیات کربلای ۴ به شرف شهادت آرزوی دیرینه اش نائل آمد. وی هدف از اعزام به جبهه را پاسخ به ندای رهبر کبیر انقلاب اسلامی و پاسداری از اسلام و قرآن و تداوم خط خونین شهدا می دانست و در سنگر دفاع از اسلام به مولایش حسین (ع) اقتدا نمود و سر مبارکش را تقدیم اسلام نمود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **غلامعلی ایوبی**

شهرستان محل خدمت. **بیرجند** نسبت با شهید: **فرزند**

شهید غلامرضا بارانی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۲/۰۶
محل شهادت: ام الرصاص
محل آرامگاه شهید: روستای مهدیه

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۱۰/۰۳
محل تولد: روستای مهدیه
مسئولیت شهید در جبهه:
استخدام ارتش



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید غلامرضا بارانی در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد وی در سن ۷ سالگی جهت تحصیل راهی دبستان روستای مهدیه شد.

شهید علاوه بر درسش اوقات بیکاری را در امر کشاورزی به پدرش کمک می نمود. بعد از دوران ابتدائی در مدرسه راهنمایی (ابن سینا) خوسف به تحصیل ادامه داد. فاصله روستای مهدیه تا خوسف حدود سه کیلومتر راه بود که هر روز پیاده می‌پیمود. تا اینکه دوران راهنمایی را نیز به پایان رسانید. در این موقع بود که خدمت به اسلام و میهنش را برگزید و در ارتش استخدام گردید و در پادگان ۰۴ بیرجند، در لشکر ۷۷ ثامن الائمه خراسان به انجام وظیفه مشغول شد.

شهید در سن ۲۰ سالگی (۱۳۵۸) ازدواج نمود که ثمره این ازدواج یک فرزند دختر بود که در زمان شهادت پدرش یک سال بیشتر نداشت. شهید علاقه زیادی به یگانه فرزندش داشت چنانکه موقعی که عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل گردید گفت: اگر شهید شدم عکس دخترم و خودم را بزرگ کنید و در کنار قبرم بگذارید. سرانجام داوطلب عازم جبهه شد و پس از ۳۵ روز نبرد و ایثار در عملیات بیت المقدس در جنگ تن به تن با دشمن به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* خاطره‌ای از شهید:

همسر شهید می‌گوید: وی هر وقت از تشییع جنازه شهدا برمی‌گشت می‌گفت: ای کاش من هم این چنین بمیرم که با افتخار بر دوش مردم مؤمن تشییع شوم. پیکر پاک شهید پس از تشییع در شهرستان بیرجند به زادگاهش منتقل و به خاک سپرده شد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **لیلی بارانی**

واحد محل خدمت: **سازمان مرکزی دانشگاه**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید محمد رضا بسکابادی

تاریخ شهادت: ۶۱/۰۹/۰۹
محل شهادت: سومار
محل آرامگاه شهید: امامزاده
سلطان عبدا... کارشک

فرزند: عسکری
تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۲/۲۸
محل تولد: بسکاباد
تحصیلات: سوم راهنمایی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در روستای بسکاباد از توابع قاینات در خانواده‌ای مذهبی و کشاورز دیده به جهان گشود و تحصیلات ابتدایی را در روستای بسکاباد به پایان رساند و در پایان دوره ابتدایی به علت نبود مدرسه راهنمایی، در شبانه روزی شهید مفتاح کاخک به ادامه تحصیل پرداخت. پایان دوره راهنمایی او مصادف با آغاز جنگ تحمیلی گردید و در تاریخ ۶۱/۷/۷ به علت کم بودن سن برای جبهه بصورت بسیجی ثبت نام کرد که او را نپذیرفتند اما مجدد ثبت نام و از قاین اعزام گردید تا اینکه در نهم آذر ۶۱ با سمت خدمه پدافند هوایی در سومار و بر اثر اصابت ترکش خمپاره به کمر به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

من از تمام برادران و خواهران هموطن خود می‌خواهم دست از اسلام و قرآن و انقلاب نکنند. چون زمانی که ترک این انجام شود ابتدای گمراهی آنها خواهد بود.

* خاطره‌ای از شهید:

فردی بسیار شجاع و جسور بود و به اهالی روستا و همسایگان احترام زیادی می‌گذاشت و هنگامی که مادرش مانع رفتن وی به جبهه می‌شود او در جواب مادرش می‌گوید اگر امثال ما به جبهه نرویم و از کشور و وطن خود دفاع نکنیم معلوم نیست چه بلایی بر سر این مردم و مملکت بیاید. من راه خود را انتخاب کردم و آرزویی جز شهادت ندارم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **علی بسکابادی**

واحد محل خدمت: **حفاظت فیزیکی شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **قائن**

نسبت با شهید: **برادر شهید**

شهید علی بهروز

تحصیلات: سوم علوم تجربی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۴

محل شهادت: شلمچه

محل آرامگاه شهید: سرایان

فرزند: محمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۳/۱۹

محل تولد: سرایان

مسئولیت شهید در جبهه:
رزمنده بسیجی (آر پی جی زن)



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در شب تولد حضرت علی (ع) به دنیا آمد به همین خاطر نام علی را برایش انتخاب کردند در قبل از انقلاب همراه با برادر بزرگترش در پخش اعلامیه‌ها و نامه‌های امام شرکت داشتند.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

شهید همواره مادر و خواهرم را به حجاب توصیه می کرد و می گفت که تحت هیچ شرایطی نباید چادر را کنار بگذارید و همیشه باید پیرو ولایت فقیه باشید و امام را تنها نگذارید.

* خاطره‌ای از شهید:

در آخرین شب که می خواست به جبهه برود صبح که از خواب بیدار شد به مادرم گفت که شب خواب دیدم که چند کبوتر از خانه ما به آسمان پرواز کردند. شاید نشانه خواب من این باشد که من شهید خواهم شد و این آخرین دیدار من با شما خواهد بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): نعمت‌الله بهروز

واحد محل خدمت: بیمارستان امام علی (ع)

شهرستان محل خدمت: سرایان

نسبت با شهید: برادر

شهید محمدرضا بهمن آبادی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۱۸
محل شهادت: کربلای ۵
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: علی اکبر
تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد رضا بهمن آبادی، فرزند علی اکبر، در سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در همین شهر گذراند. در دوران نوجوانی یکی از اعضا فعال هیأت عزاداری و برگزار کنندگان مراسم دعا در محله جوادیه بیرجند بود. در ۲۲ سالگی ازدواج نمود و حاصل این پیوند یک پسر است که از او به یادگار مانده است. پس از گرفتن دیپلم یک دوره آموزش برق صنعتی و ساختمانی را گذراند. سپس به خدمت مقدس نظام وظیفه فراخوانده شد. دوران پر افتخار سربازی را همراه لشکر ۷۷ ثامن الائمه خراسان در کردستان گذراند. پس از سربازی به خدمت جهاد سازندگی درآمد. با اطلاعات فنی که داشت مدتی در جبهه به کار تراشکاری مشغول شد. علاقه او به کسب علم و دانش باعث شد که با تلاش و کوشش مستمر در آزمون ورودی دانشگاه پذیرفته شود. برای ادامه ی تحصیل به عنوان دبیر فنی در یکی از هنرستانهای منطقه محروم زابل به خدمت گمارده شد. او که تجربه زیادی از حضور در جبهه‌ها داشت، بار دیگر جهت مبارزه با کفار بعضی از طریق بسیج سپاه پاسداران به عنوان امدادگر در لشکر ۴ ثارالله به منطقه عملیاتی شلمچه اعزام گردید. در تاریخ هیجدهم دی ماه سال ۱۳۵۶ در عملیات کربلای ۵ در حالی که مشغول خواندن قرآن بود، در موشک باران هواپیماهای عراقی به شهادت رسید. ماهها گذشت و پیکر متلاشی شده و سوخته شهید شناسایی نشد. سرانجام در تهران شناسایی گردید و به شهرستان بیرجند انتقال یافت و در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمود بهن آبادی

واحد محل خدمت: حفاظت فیزیکی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزند

شهید علی اکبر پرهیزگار

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۵	فرزند: حسین
محل شهادت: عملیات کربلای ۵ - شلمچه	تاریخ تولد: ۱۳۱۲
محل آرامگاه شهید: روستای قومنجان	محل تولد: روستای قومنجان
	تحصیلات: ابتدایی
	مسئولیت شهید در جبهه قبل از شهادت: تدارکات



*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

به نام خداوند بخشنده مهربان

با درود فراوان بر امام امت خمینی بت شکن و آن پیرجماران و درود بر مردم شهید پرور ایران که به گفته امام خود لبیک گفته و تمام جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها را گرم نگه داشته‌اند و درود و سلام به روان شهیدای اسلام از صدر اسلام تا جنگ تحمیلی که به لقاء... پیوسته‌اند. از خداوند تبارک خواستارم که به رزمندگان اسلام توفیق عنایت فرماید تا هر چه زودتر بر کفر جهانی پیروز گردند و من حقیر خیلی کوچک هستم که برای ملت عزیز پیام بفرستم از خداوند عاجزانه آمرزش می‌طلبم و امید آن دارم که تمام ملت که توانایی رزم دارند بسیج شوند و اسلحه گرم شهیدان را نگذارند سرد شود و بر دشمن کفر جهانی بتازند تا آن عده برادرانی که در محبوس‌گاه‌های عراق بسر می‌برند آزاد شوند و به آغوش گرم خانواده خود باز گردند. آمین یا رب العالمین.. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمد پرهیزگار

شهرستان محل خدمت: قائن

نسبت با شهید: فرزند

شهید محمد رضا پلنگی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۴
محل شهادت: فاو
محل آرامگاه شهید: بهشت
اکبر فردوس
مسئولیت شهید در جبهه: پاسدار
و فرمانده دسته

فرزند: عباسعلی
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۱۲/۲
محل تولد: فردوس
نحوه شهادت: اصابت ترکش
خیماره به سر



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمدرضا پلنگی در دوم اسفندماه ۱۳۴۵ در شهرستان فردوس دیده به جهان گشود. او پس از طی دوران کودکی، تحصیلاتش را در زادگاهش ادامه داد. دوران نوجوانی محمدرضا با درخشش خورشید انقلاب و شروع نهضت انقلاب اسلامی ایران مصادف بود و او نیز در فعالیت‌های انقلابی فعالانه شرکت می‌کرد. بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران و آغاز جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق علیه کشورمان، محمدرضا ۱۵ ساله بود که با اصرار زیاد توانست رضایت مسئولین و خانواده‌اش را جلب کند و برای اولین بار در سال ۱۳۶۱ به جبهه اعزام شود. اولین حضور محمدرضا در مناطق عملیاتی مصادف با حماسه فتح خرمشهر بود و او نیز در این حماسه نقش آفرینی کرد. پس از مدتی به مرخصی آمد و دوباره عزم مناطق جنگی کرد و این بار در تیرماه سال ۱۳۶۱ عازم مناطق عملیاتی کردستان شد. او پس از پایان مأموریتش در کردستان دوباره به زادگاهش بازگشت و در دوران همین مرخصی‌اش بود که ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد. پس از مدتی او دوباره عازم مناطق جنگی و عملیاتی گردید و این بار برای خدمت به منطقه عملیاتی سومار رفت. او در آنجا تقاضای انتقال به واحد تخریب کرد، اما به دستور فرماندهان به گروهان ویژه ثارالله (ع) پیوست. محمدرضا مدت زیادی در مناطق عملیاتی حضور داشت تا اینکه سرانجام در عملیات والفجر ۸ و در منطقه عملیاتی فاو، به فیض شهادت نایل آمد. او در حالی به شهادت رسید که به عنوان غواص تخریب چی مأموریت خود را با موفقیت به اتمام رسانده بود و بعد از عملیات از طرف فرماندهان مأموریت مین گذاری در مقابل تهاجم تانک‌های دشمن به او واگذار شده بود. پیکر پاک شهید پس از انتقال به زادگاهش، خاکسپاری شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

شهید محمدرضا پلنگی در نامه ای به برادرش نوشته بود: برادرم از شما می‌خواهم که از دعا کردن

برای فرج آقایمان، امام زمان (عج) و برای طول عمر امام امت فراموش نکنید. از شما می خواهم حتماً دعا کنید که خداوند توفیق شهادت را نصیب من کند. دلم می خواهد هر چه زودتر خدا توفیق شهادت را به من عطا کند، زیرا دیگر از این دنیا خسته شده ام. امید دارم که همه ما پیرو راه حضرت محمد(ص) و جانشین آن حضرت، امام علی(ع) باشیم و با عشق به آنان از دنیا برویم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **جواد شریفی نسب**

واحد محل خدمت: **دانشکده پیراپزشکی**

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید حسین ثقفی فر

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۵
محل شهادت: شلمچه
محل آرامگاه شهید: گلستان
شهدای بشرویه

فرزند: رمضان
تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۰۴/۰۳
محل تولد: روستای علی اباد



*وصیت نامه شهید حسین ثقفی فر

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم حسينا الله و نعم الوكيل نعم المولا و نعم النصير

هر کس که هوای عالم نکند باید گره علاقه را باز کند

دام است تعلقات دنیای دنی در دام چگونه مرغ پرواز کند

بارالها تعلقات دنیا مرا در لجنزار خود فرو برده و مرا از آخرت باز داشته است هر وقت که به یاد مرگ می‌افتم احساس ترس کرده وحشت تمام بدنم را می‌گیرد. آری همین است انسانی که وابسته به دنیا بوده و زنجیرهای اسارت او را به خود مشغول نموده باشد. الهی گام در جبهه گذاشته ام و در وادی نور قدم برمی‌دارم اما هنوز یک پایم بدنیا چسبیده است، هنوز آرزوی ماندن در دنیا را دارم، هنوز به فکر این هستم که چه کنم تا بهتر بتوانم از دنیا استفاده کنم، خدایا نجاتم بده.

به نام رزمنده آمدم اما اثری از رزمندگی در وجود من نیست ما را سرباز امام زمان می‌دانند اما سرباز امام زمان (عج) را با دنیا چه کار، دوستی دنیا با سربازی امام زمان (عج) بودن منافات دارد. الهی من را ببخش و در این لحظه‌های آخر هدایتم کن تا پی ببرم چه کنم تا محبت دنیا از دلم برود و عشق به لقاء تو در وجودم شعله ور گردد، الهی مُردم ولی تو را نشناختم تا در جهت خودسازی خود تلاش کنم، الهی در این چند روز که از عمرم باقی است به من معرفت عطا کن تا بشناسم و درک کنم آنچه را که یک انسان والا باید درک کند.

خدایا تو را عبادت نمودم اما عبادتم با شناخت و یقین کامل همراه نبود اگر تو را حقیقتاً می‌شناختم دیگر چرا از مرگ بترسم، مرگ برایم از غسل گوارتر بود.

معبودا مرا دریاب پروردگارا دستم را بگیر و نجاتم بده. معشوقا با نام شهید از دنیا خواهم رفت دوستان و آشنایان مرا شهید خواهند نامید اما تو از درون من آگاهی که چه موجودی هستم، پس از تو می‌خواهم همانطور که در دنیا روی گناهانم سرپوش گذاشتی در آخرت مرا پیش شهدا خجالت زده نکنی.

معبودا دلم گرفته و وجودم آتش می‌گیرد که عمرم رفت اما کوله بار من جز گناه و معصیت چیزی ندارد. دار حساب رسید و من خونسرد و بی توجه به دور از فکر فردا و حساب قیامت هنوز سر به سر دنیا گذاشته و با او کلنجار می‌روم. فرداست که پتک آهنین مرگ مرا به خود آورد و آن وقت است که افسوس خوردن درد را دوا نمی‌کند.

خدایا مرا دریاب و کمکم کن اگر نظری به من کنی لطف و محبت تو مرا کفایت می‌کند حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْتُوبِينَ وَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ. با همه معصیت و گناهکاری باز هم ناامید نیستم چرا که بزرگترین گناه ناامیدی است باز هم امید به عفو و بخشش تو دارم پس قلم عفو بر جرائمم بکش و مرا پاک از دنیا ببر چون تحمل عذاب آخرت را ندارم.

ای امت قهرمان بهوش باشید و هوشیارانه راه شهدا را تداوم بخشید بدانید که از ابرقدرتها کاری ساخته نیست. شما آبروی اسلام را در جهان حفظ نمودید شما با یآوری خود به امام روح ا... قلب پیامبر و ائمه را روشن نمودید بدانید که دشمن به رزم و مبارزه و استقامت شما در دل احسنت می‌گوید و انگشت تعجب به دندان می‌گیرد. آفرین بر شما که جلودار رزم خونین مستضعفین شدید ایمان و اخلاص و اتحاد شما ملت ایران ملت‌های مظلوم افغان و لبنان و فلسطین و سودان و مصر و دیگر ملل دیگر را از خواب بیدار نمود و شما بودید که به آنان آموختید مرگ با عزت هزار بار از زندگی با ذلت بهتر است و این شعار را سرلوحه کار خود قرار دهید و راه خودتان را ادامه دهید و هیچ از بازیهای سیاسی نترسید که خدا با شماست.

ای مسئولین اجرایی و ادارات و ای کسانی که یک گوشه ای از چرخ این انقلاب را به هر نحوی گرفته اید بهوش باشید و از طعنه و توطئه دشمنان نهراسید و راه حق را ادامه دهید. در جامعه به عدالت رفتار نمائید و این محرومان مستضعف روستایی را جلو درب ادارات منتظر نگذارید که قلب امام و ملت مظلوم و امام زمان (عج) از این عملها می‌رنجد. ای عزیزان اگر فرزندان و برادران شما خالصانه در جبهه‌ها می‌جنگند دلگرمی آنها به این است که در مملکت ایران احکام اسلام که سالهای سال اجداد و پدران ما انتظار چنین حکومتی را می‌کشیدند پیاده می‌شود. اگر خدای نکرده در این امر مهمی که به عهده گرفته اید در جهت پیاده کردن احکام اسلام کوتاهی کنید بدانید که خون شهدا را پایمال نموده اید پس کارهایتان را به نحو احسن انجام دهید و قدر این جمهوری را بدانید و با جان و دل از آن پاسداری کنید چرا که این جمهوری اسلامی و این رهبر عزیز نعمت عظمایی است که خداوند نصیب ما فرموده است.

چند درخواست از پدر و مادر و برادران و خواهران و همسر دارم از همه شما می‌خواهم که تقوا را پیشه خود کنید و از من راضی باشید و در عزای من گریه نکنید صبر را نصب العین خود قرار دهید که صبر برای ایمان به منزله سر است برای تن، اگر سر برود تن هم می‌رود همانگونه اگر صبر برود ایمان هم می‌رود.

پدرم فرزند خوبی برای شما نبودم از موقعی که خوب و بد را فهمیدم شما را اذیت نمودم امید که به بزرگی خود من را ببخشید تا خدا هم من را ببخشد.

ای مادرم تو را به زهرای مرضیه سوگندت می‌دهم که در مرگ من بی تابی نکنی چرا که اجر خودت را

ضایع نموده ای مقاوم بایست و استقامت کن، اشکی که می خواهی برای من بریزی بر سرور آزادگان حسین بریز، و شما ای خواهرانم عفت خود را حفظ نمائید و صبورانه به مانند زینب (س) استقامت کنید و پیام خون شهیدتان را به همه برسانید.

و شما ای برادرانم راه شهید خود را ادامه دهید و سرپیچی از امر پدر ننمائید و تو ای همسر مرا ببخش که در عنفوان جوانی تو را تنها گذاشتم بدان که زندگی حقیقی سرای آخرت است و دنیا بازیچه ای بیش نیست، آنطور که خدا فرموده عمل کن، لازم بود که من در این راه بروم حفظ اسلام از همه فرائض بالاتر است، انشاء... خداوند به تو هم اجر شهید عنایت کند.

بر شما باد پاسداری از خون شهدا و اطاعت از امام امت و السلام علی عبادالله الصالحین جمعه ۶۳/۱۲/۱۷

حسین ثقفی فر

روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **حمید ثقفی فر**

شهرستان محل خدمت: **بشرویه**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید اسماعیل جان احمدی گل

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۱/۱۷
محل تولد: روستای گل
مسئولیت شهید در جبهه: بسیجی
داوطلب و بعد به عنوان پاسدار،
معاون گردان و فرمانده گروهان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۱/۲۷
تحصیلات شهید: دیپلم
محل شهادت: سلیمانیه عراق
محل آرامگاه شهید: روستای گل
نحوه شهادت: ترکش خمپاره



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش گذراند. آنگاه جهت ادامه تحصیل به شهرستان بیرجند عزیمت نمود. تحصیلاتش را تا سال سوم متوسطه در رشته فرهنگ و ادب ادامه داد. هر موقع در روستا حضور داشت در کار کشاورزی به پدر و بعد از اینکه در اوایل انقلاب پدرش را از دست داد در کارهای خانه به مادرش کمک می کرد. همچنین در مسجد و کارهای فرهنگی و تبلیغی انقلاب و رساندن پیام‌های امام(ره) به مردم روستا بسیار فعال بود. در این زمان شور و شوق حضور در جبهه و لبیک به دعوت امام امت او را بر آن داشت تا درس را رها نماید. بعد از شهادت برادر بزرگترش، شهید رجب جان احمدی گل در مورخ ۶۱/۴/۲۳ در منطقه ام‌الرصاص و بنا به وصیت او که گفته بود اسلحه‌ام را بر زمین نگذاری و همچنین حضور فعال و مؤثر قبلی خودش به عنوان بسیجی در جبهه‌های نبرد، به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و با عشقی که به اسلام و حراست از انقلاب اسلامی داشت بارها در صحنه‌های نبرد و خطوط مقدم جبهه حضور یافت و در یکی از عملیاتها دستش نیز تیر خورده بود که سرانجام در تاریخ بیست و هفتم فروردین ماه سال ۱۳۶۶ در حالی که فرماندهی گروهانی از گردان امام حسین (ع) لشکر ویژه شهدا را بر عهده داشت، در منطقه عملیاتی سلیمانیه عراق در عملیات نصر یک به شهادت رسید و پیکر پاک و مطهرش بعد از ۷ سال در سال ۱۳۷۳ پیدا و در زادگاهش تشییع و خاکسپاری شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

انسان از روزی که به دنیا آمده است پشت به دنیا کرده و رو به آخرت می‌رود و مراحل آخرت را طی می‌نماید پس خانه ای که بسوی آن می‌رویم به ما نزدیکتر است از خانه ای که از آن دور می‌شویم و باید فکر آن خانه باشیم که آن خانه را بهتر کنیم. آگاه باشید این دنیا که شما آنرا آرزو کرده و به آن علاقه دارید و



شهید رجب جان احمدی گل
برادر شهید اسماعیل جان احمدی گل

شما را گاه به خشم می آورد و زمانی خشنود می سازد نه سرای اقامت و باقیماندن شماس و نه جایی که برای آن آفریده شده اید. به خدا قسم دشمنان اسلام لحظه ای را برای به زانو درآوردن انقلاب اسلامی از دست نمی دهند پس بهوش باش. سلاح، زیانت و قلمت را بر علیه آن کسی بکار بر که با حسین و خاندان حسین در جنگ است. آیا فردای قیامت در مقابل حسین (ع) حجت داری؟ آیا تمام کسانی که در مقابل ولایت فقیه و فرمان ولی فقیه هستند اینها در دایره ظلمند یا در دایره اسلامند؟ عقاید و باورهای خود را برای قرآن، برای خدا، برای شکستن کمر آمریکا و برای نبرد با اسرائیل کنار بگذارید، امروز حسین مشخص است و کربلای او هم مشخص. ما آمده ایم فدای اسلام شویم. بسیار خوشحالیم که امروز تسلیم امام هستیم. پشتیبان ولایت فقیه و روحانیت عزیز باشید و با کفر و نفاق همیشه در ستیز باشید و تو ای خواهرم بدان که سیاهی چادرتان از خون سرخ من کوبنده تر است.

✽ خاطره شهید:

یک شب رجب را خواب دیدم و میبینم که رفتم به سپاه و یک دفعه چشمم به رجب افتاد آنقدر خوشحال شدم که نهایت نداشت او را در بغل گرفتم آنقدر بوسیدم و با هم حال و احوال کردیم و می دانستم شهید شده و به او گفتم شما را تشییع جنازه کرده ایم گفت نخیر من که زنده ام من الان از جبهه آمده ام و هر دو خوشحال بودیم و او پرسید چرا به سپاه نیامدی مگر با هم امتحان ندادیم که گفتم مادر راضی نشد، کمی ناراحت شد و بعداً دیدم حدود بیست نفر جمع شده اند و دایی محمدحسن و آقا ابراهیم هم آنجا هستند در حال خواب به دایی گفتم که من باور نمی کنم رجب زنده شده باشد گفت چرا مگر نمی بینی و آنچنان خوشحال بودیم که باور نمی کردم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): مهدی جان احمدی گل

واحد محل خدمت: حوزه ریاست، ستاد شاهد و ایثارگر

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزند

شهید مهدی جلالی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۶/۱۹
محل شهادت: کویر عشق آباد
محل آرامگاه شهید: مزار شهدای
روستای فهالنج
مسئولیت شهید در جبهه:
پاسدار کمیته انقلاب اسلامی

فرزند: حسن
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
محل تولد: فردوس
تحصیلات: سیکل
نحوه شهادت درگیری با اشرا



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید مهدی جلالی در سال ۱۳۴۱ در شهر فردوس متولد شد. او در خانواده مذهبی و مستضعف در دامان مادری دلسوز به نام حوا و پدری فداکار به نام حسن پرورش یافت. تحصیلات خویش را تا مقطع سیکل ادامه داد. سپس جهت امرار معاش خانواده باور پدر گردید و در کار رانندگی با پدرش همکاری می کرد، با آغاز انقلاب شکوهمند اسلامی به فعالیت در کمیته انقلاب اسلامی پرداخت.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

مردم مسلمان ایران از امام جدا نشوید. او را تنها نگذارید چون اگر امام تنها بماند روز قیامت پیش خدا مسئول خواهید بود، به همه مسلمانان توصیه می کنم نماز اول وقت را همیشه به جا آورده و امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنند.

* خاطره ای از شهید:

روزهای سخت زلزله ۵۷ و کمک رسانی به مجروحین و حادثه دیدگان در آن روزها همه دغدغه شهید بود. به طوریکه از آن روزهای سخت و طاقت فرسا همواره سخن می گفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): احمد جلالی

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت و درمان کریت

شهرستان محل خدمت: طبس

نسبت با شهید: برادر

شهید رحمت الله جهانی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۴
محل شهادت: منطقه سومار
محل آرامگاه شهید: نهبندان
مسئولیت شهید در جبهه: سرباز

فرزند: خداداد
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: نهبندان



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید جهانی فرزند خداداد در سال ۱۳۴۵ در نهبندان دنیا آمد. خانواده وی وضع مالی مناسبی نداشتند و شغل پدرش دامداری بود. شهید دوران ابتدایی را در دبستان هدایت و راهنمایی را در مدرسه شهید مفتاح گذراند و با توجه به وضع نامناسب مالی، تصمیم گرفت جهت کسب درآمد به شهرستان زاهدان برود و در مغازه پرده دوزی کار کند و شبها درس بخواند. از خصوصیات بارز شهید احترام گذاشتن به پدر و مادر و کمک به مستمندان بود. با شروع جنگ با توجه به اینکه سن شهید کمتر از سن سربازی بود بارها برای رفتن به جبهه اقدام کرد ولی موفق نشد. سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۵/۱۵ به صورت داوطلب به جبهه اعزام شد و یکی از آرزوهایش این بود که در جبهه شهید شود. دوران آموزشی به بیرجند و پس از مدت ۳ ماه آموزش به تیپ ۵۰ هوایرد شیراز منتقل شد و به عنوان تکاور از آنجا به جبهه‌های نبرد اعزام گردید و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۴ در سومار بر اثر اصابت گلوله به ناحیه گردن به شهادت رسید و پیکر پاکش در گلزار شهدای نهبندان به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

به دلیل اینکه از اعزام شهید تا هنگام شهادت زمان زیادی طول نکشیده است هیچگونه وصیت نامه از شهید یافت نشده است.

* خاطره‌ای از شهید:

به دلیل علاقه زیادی که به جبهه داشت در ساخت سنگر به بچه‌ها کمک می‌کرد و بر اثر ریزش سنگر دستش شکسته بود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): مهدی جهانی

واحد محل خدمت: بیمارستان شهید آتش‌دست

شهرستان محل خدمت: نهبندان

نسبت با شهید: برادر

شهید نظر جهانی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۵/۳
محل شهادت: سومار
محل آرامگاه شهید: زاهدان
نحوه شهادت: جنگ تن به تن

فرزند: حسن
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: زابل
تحصیلات: پنجم ابتدایی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

سرباز شهید نظر جهانی در سال ۱۳۴۶ در شهرستان زابل دیده به جهان گشود و تحصیلات خود را تا پنجم ابتدایی ادامه داد. پس از آن برای تأمین هزینه زندگی به کارگری پرداخت. تا آن که به خدمت مقدس سربازی فرا خوانده شد و به مناطق جنگی اعزام گردید. شهید نظر جهانی اخلاق پسندیده ای داشت. به نماز اول وقت اهمیت خاصی می داد و از رشادت و جوانمردی بالایی برخوردار بود. یکی از همرزمانش در این باره چنین می گوید: شهید نظر جهانی از جمله کسانی بود که همواره در خط مقدم حمله به دشمن حرکت می کرد. در هنگامی که از سوی دشمن محاصره شده بودیم عده ای می گفتند که عقب نشینی کنیم ولی او اصرار داشت که باید مقاومت کنیم تا نیروهای خودی برسند و یا شهید شویم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

ایشان دو توصیه به خواهران و برادران خود کرده بود و تأکید بسیار داشت به نماز اول وقت و محبت کردن به پدر و مادر.

نام و نام خانوادگی تکمیل کننده فرم (کارمند شاغل منسوب به شهید): **لیلا جهانی**

واحد محل خدمت: **بیمارستان**

شهرستان محل خدمت: **نهبندان شهید آتش دست**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید حسن جهانیان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۲/۶
محل شهادت: فکه
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بشرویه

فرزند: محمد باقر
تاریخ تولد: ۱۳۲۸/۴/۱۸
محل تولد: بشرویه
مسئولیت شهید در جبهه:
پاسدار و فرمانده گروهان



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید حسن جهانیان، در بشرویه در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. در ۵ سالگی برای آموختن قرآن کریم به مکتب خانه رفت و این کتاب آسمانی را فرا گرفت. در ۷ سالگی به مدرسه راه یافت و چون سواد قرآنی داشت و از هوش و استعداد بالایی برخوردار بود، به عنوان شاگرد نمونه شناخته شد. پس از پایان دوران ابتدایی ترک تحصیل کرد و به کار کشاورزی مشغول گردید تا در امر اقتصاد خانواده کمک پدرش باشد.

از بعد مذهبی بسیار معتقد و متعهد بود. در مراسم دعا و جلسات قرآنی شرکت می کرد و علاقه خاصی به نوحه و مرثیه خوانی داشت. سال ۱۳۴۷ به خدمت سربازی اعزام گشت و دوران آموزشی را در بیرجند و مدتی هم در اصفهان سپری کرد. پس از اتمام دوران سربازی دوباره به بشرویه برگشت و به جوشکاری مشغول گشت. ایشان در بیست و پنجم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۲ ازدواج نمود. حاصل این ازدواج چهار پسر و یک دختر به نام‌های محمد، حسین، معصومه، علی، قاسم می‌باشد.

قبل از انقلاب اسلامی، در زمان به شهادت رسیدن آقا مصطفی خمینی (ره) در پخش اعلامیه‌ها و نوارهای ضبط صوت که در مراسم ترحیم این شخصیت بزرگ از علماء به دست مردم می‌رسید، تلاش می‌کرد. ایشان در جریان تبلیغات علیه رژیم پهلوی نقش مؤثری داشت. در همان موقع مشغول ساختن اسلحه سرد (کاردهای بزرگ) شد و به طور رایگان در اختیار مردم انقلابی قرار می داد. در حالی که می دانست این سلاح‌های سرد در مقابل تانک و تفنگ مزدوران کارساز نیست، ولی عقیده داشت که باعث رعب و وحشت آنان می شود. در سال ۱۳۵۷ و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با تلاش روحانیت به فکر تشکیل کمیته انقلاب اسلامی افتاد و مسئول عملیاتی و انتظامی کمیته گردید.

به دستور حضرت امام خمینی مبنی بر تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی، مسئولیت آموزش نیروهای مردمی را برعهده گرفت و ستاد بسیج مردمی را تشکیل داد. وقتی که حمله نظامیان آمریکای جنایتکار به صحرای طبس صورت گرفت، حسن جهانیان به همراه نیروهایی که آموزش داده بود، به طبس رفت و پس از خاتمه مأموریت همچنان به آموزش نیروهای مردمی می‌پرداخت. در همین موقع درخواست انتقال وی از

ژاندارمری به سپاه فردوس ارجاع شد و او به عنوان نماینده سپاه پاسداران و سرپرست بسیج فعالیتش را گسترش داد.

در طول خدمت مقدس در لباس سپاه، بارها مورد تهدید و ناسزاهای ضد انقلابیون قرار می‌گرفت ولی تحمل می‌کرد و هیچ تأثیری در روحیه او نداشت و فقط خط مستقیم حزب الله را دنبال می‌کرد و با قاچاقچیان مواد مخدر نیز همیشه در ستیز بود. با شروع جنگ تحمیلی تعداد زیادی از نیروهای آموزش دیده را به جبهه اعزام کرد و خود نیز به جبهه عزیمت نمود و از نیروهای بسیجی که اعزام شده بودند سرکشی می‌کرد.

برای پیدا کردن اثری از جنازه‌های گم شده نیروهای رزمنده که مفقود تلقی می‌شدند با تلاش شبانه روزی آنقدر تجسس می‌کرد تا اثری از آنها پیدا کند که چندین بار هم موفق شده بود.

حسن جهانیان در جبهه به عنوان فرمانده گروهان یکی از خطوط مقدم جبهه برگزیده شد. با روحیه عالی که حاصل راز و نیازهای خالصانه او با خدا بود به سایر رزمندگان روحیه می‌داد و همیشه در سخنانش از امام(ره) می‌گفت و سعی در شناخت اسلام و اطاعت از ولایت فقیه داشت.

وی در سال ۱۳۶۲ جهت شرکت در عملیات والفجر عازم جبهه گردید و در لشکر ۵ نصر تیپ ۲۱ امام رضا(ع) فرماندهی گروهان النازعات را به عهده گرفت.

در شب دوم عملیات والفجر ۱ به نیروهای تحت امر خود دستور داد که پشت خاکریزی که از عراقی‌ها گرفته بودند بمانند و استراحت کنند تا موقع شروع عملیات خسته نباشند. خودش نیز در کنار آنها آرامید. ناگهان از خواب برخاست و به معاونش که در کنارش خوابیده بود گفت شما به من عطر زده ای. معاون گفت من اصلاً عطر ندارم. یک مرتبه به خودش آمد و منقلب شد و بعد از شروع عملیات مورد اصابت گلوله کالیبر ۵۰ قرار گرفت و به لقاء... پیوست.

شهادت او در ششم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ اتفاق افتاد و پیکر پاک و مطهرش پس از ۱۲ سال پیدا شده که پس از تشییع در گلزار شهدای بشرویه به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

«بسم رب الشهداءوالصدیقین»

«ومنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا»

گروهی از مؤمنین به آرزوی خود که شهادت است رسیدند و گروهی دیگر در انتظار شهادت و عشق به لقاء... می‌باشند. این مسیر است که خدا بشر را به بالاترین اوج قله انسانیت در کمال می‌رساند. در برابر این خونها ما احساس حقارت می‌کنیم ولی وظیفه سنگین است. چه جوابی در برابر این خونها خواهیم داشت؟ آیا اینها مگر برای هواهای نفسانی رفته‌اند، آیا اینها به دنبال مادیات بوده‌اند یا حقیقت را درک کرده‌اند. چرا اینقدر ما هنوز هم با اینکه می‌گوییم پیرو علی(ع) و حسین و فاطمه و ائمه اطهار(ع) هستیم اینقدر دلبستگی‌ها به دنیا داریم دست از هواهای نفسانی بر نمی‌داریم. شیطان نفس را سرکوب نمی‌کنیم به واقعیت

انقلاب فکر نمی‌کنیم امروز جبهه‌های ما عین صدر اسلام است در جبهه امامان جمعه و روحانیان عزیز را می‌بینیم که در کنار برادران سپاه و بسیج و ارتش دلیرانه می‌جنگند و به پیش می‌روند خط عظیم انقلاب احتیاج به نور روحانیت دارد که حرکت مردم را هدایت کند امام عزیز است که در زمان ما کشتی نجات امت است و ملت ایران و محرومین جهان را به حد نهایی و درجه عالی رسانده است اسلام را زنده کرده است عاشورا و کربلای دیگر واقع شده است گفته‌ها را به عمل تبدیل کرده است. آنان که فقط به زبان مسلمان بودند کنار زده، اسلام مرد محراب عبادت و شیر میدان رزم دارد. اسلام یک بعدی نیست.

سفارش به تمام بسیجی‌ها است که این پایگاه عظیم را تقویت کنید منافقین داخلی ترس و لرزشان از همین جوان‌های حزب الهی و بسیجی است حد نهایی که داده شده در نظر بگیرید حرکت خلاف نداشته باشید که بخواهید بهانه به دست دشمن بدهید.

جوانان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تقویت کنید چون امام عزیزمان فرمود: اگر سپاه نبود کشور هم نبود. ولی باید در نظر داشت که افرادی در لباس انقلابی خود را جا زنند که اینها بزرگترین ضربه را خواهند زد.

ملت باید همیشه بدانند دنبال روحانیت مبارز حرکت کند که روزی که احساس شود روحانیت از ملت جدا و ملت خدای ناکرده از دولت جدا شده است اول بیچارگی ما خواهد بود چون در یک انقلاب که همه دست به دست داده‌اند باید اتحادشان حفظ شود و بدانید که پیروزی با ماست حق ثابت و پایدار است، باطل مضمحل و رفتنی است اگر چه روزی با رنگ و آب و تاب هم بماند ولی آخر الامر نمی‌ماند.

پدر جان یعقوب‌وار صبر کن در هجر یوسف و مادر جان هاجر و زینب‌وار استقامت نشان بده و چون کوه استوار باش. و تو همسرم باید بیخشید که زحمات خانواده‌ام را قهرمانانه به دوش کشیده‌ای در میدان زندگی رنج‌ها را تحمل و عزیزانم را سرپرستی می‌کنی امید است خدایت اجرت دهد اگر از سفر برنگشتم و جنازه‌ای از من بخواهد به خاک سپرده شود مقدار خاکی که از مرقد امام هشتم (ع) هدیه گرفته‌ام با کیسه سبزی که در آن است روی جنازه‌ام بگذارید خمس و سهم امام را همان طور که گفته‌ام خواهید داد.

روز ۶۱/۱۰/۲۲ بعد از زیارت مرقد امام هشتم عازم حرکت و در وصیتنامه‌ای که قبل بود تجدید نظر کردم فقط با دو رکعت نماز برای هر کدام از خانواده‌ام در داخل حرم مطهر خداحافظی می‌کنم.

ضمناً فرزندم محمد را در جلو جنازه‌ام لباس بپوشانید و او را مسلح کنید و مراسم دعای کمیل و دعای ندبه را در اولین هفته‌ام در محل بسیج برگزار نمایید و هیچ ناراحت نباشید

امیدوارم که همشهریان عزیز انشاء... در خط سرخ شهادت و خط سرخ حسینی بتوانند گام مؤثری بردارند.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): حسین و معصومه جهانیان

شهرستان محل خدمت: بشرویه

نسبت با شهید: فرزندان

شهید احمد جوادی و اشان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۰۲/۳۱
محل شهادت: حاج عمران
محل آرامگاه شهید: روستای
واشان

فرزند: غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۰۵/۰۱
محل تولد: روستای و اشان



* خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید:

شهید احمد جوادی و اشان، فرزند غلامحسین، در سال ۱۳۴۹ در روستای « و اشان » از توابع شهرستان بیرجند دیده به جهان گشود. دوران کودکی و دوره ی تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش سپری نمود. دوره ی راهنمایی را در شهر بیرجند با موفقیت به اتمام رساند. شور و شوق دفاع از اسلام و انقلاب، او را به بسیج کشاند. پس از ثبت نام و گذراندن دوره ی آموزشی عازم جبهه شد. او یکی از تک تیر اندازان شجاع لشکر ۵ نصر بود. سرانجام در تاریخ بیست و یکم خرداد ماه سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۲ در منطقه عملیاتی حاج عمران شربت شهادت نوشید و به لقاء الله پیوست. پیکر پاک این سرباز رشید اسلام پس از تشییع در بیرجند، در زادگاهش روستای و اشان به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): عباس جوادی و اشان
واحد محل خدمت: عضو هیأت علمی دانشکده بهداشت و مدیر امور دانشجویی معاونت

فرهنگی دانشجویی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: برادر

شهید محمد جوکار

تاریخ شهادت: ۱۳۷۳/۱۰/۲۲

محل شهادت: نهبندان

محل زیارت: روستای پهنائی

فرزند: موسی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۰۳/۰۳

محل تولد: روستای پهنائی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید دوران کودکی را در دامان پدر و مادری متدین پرورش یافت. در سن ۶ سالگی قرآن را فرا گرفت و در سن ۷ سالگی وارد مدرسه شد و دوران ابتدایی را با موفقیت در مدرسه پهنائی سپری کرد سپس جهت ادامه تحصیل به قاین رفت و دوران راهنمایی را در مدرسه راهنمایی پاسارگاد قاین با موفقیت تمام کرد. سال سوم راهنمایی همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی بود، محمد در این سال در راهپیمائیهها و تظاهرات شرکت می کرد و گاهی اعلامیه پخش می نمود. به علت علاقه ای که به رشته کشاورزی داشت راهی بیرجند شد و در مرکز آموزش کشاورزی محمدیه بیرجند ثبت نام و به تحصیل در دوره دبیرستان پرداخت. وی دیپلم را از مرکز آموزش کشاورزی محمدیه بیرجند کسب نمود. در سال ۱۳۶۰ به عضویت بسیج در آمد و پس از گذراندن دوره آموزش عمومی بسیج شبها به گشت و نگهبانی می پرداخت. او دو نوبت از طریق بسیج به جبهه اعزام گردید و یک نوبت از ناحیه بازو مجروح گردید. وی دوران سربازی خود را در سپاه گذراند و پس از اتمام دوره سربازی به عضویت سپاه درآمد. محمد در سن ۲۶ سالگی ازدواج نمود که حاصل این ازدواج دو فرزند پسر و دختر می باشد. دوره کاردانی در رشته بهیاری را در آموزشگاه شهید بهشتی مشهد با موفقیت به اتمام رساند و در بهداری سپاه شمال شرق مشغول خدمت شد. او طی چندین سال خدمت صادقانه در مناطق محروم سیستان و بلوچستان و نهبندان دوشادوش برادران رزمی در نیروی زمینی حضور داشت و سرانجام در مسیر جاده نهبندان بر اثر حادثه رانندگی به فیض شهادت نائل گردید. شهید محمد جوکار در دوران نوجوانی و جوانی بسیار مؤدب و خوش اخلاق بود به طوری که در بین اعضای خانواده و اقوام و خویشان وندان از محبوبیت خاصی برخوردار بود. وی به نماز اول وقت و نماز جماعت اهمیت می داد و اوقات فراغت خود را با قرآن و دعا و نیایش پر می کرد. او در کارها منظم بود و هر کاری را به موقع انجام می داد و هرگز از کار خسته نمی شد. او به پدر و مادر و همسر احترام می گذاشت و به فرزندان خود عشق می ورزید. وی در هر مشکلی به ائمه معصومین متوسل می شد و در مدتی که در مشهد سکونت داشت شبهای جمعه با خانواده به زیارت حضرت رضا (ع) می رفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **علیرضا جوکار**

واحد محل خدمت: **حفاظت فیزیکی شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **قاین** نسبت با شهید: **برادر**

شهید مهدی چهکندی

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۴۸/۰۴/۰۴
محل تولد: روستای چهکنند
تحصیلات: سیکل
مسئولیت شهید در جبهه: بسیجی
و راننده ماشین الات راهسازی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۰۲/۰۳
محل شهادت: جزیره مجنون
محل آرامگاه شهید: روستای
چهکنند



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید مهدی چهکندی، فرزند حسین، در سال ۱۳۴۸ در روستای «چهکنند» مود از توابع شهرستان بیرجند چشم به جهان هستی گشود.

تحصیلات دوره ابتدایی و راهنمایی را در مود سپری نمود و برای ادامه ی تحصیل به بیرجند عزیمت کرد. هنوز مدتی از تحویلش نمی گذشت که دعوت امام و رهبرش امام خمینی (ره) را لبیک گفت و عازم صحنه های دفاع مقدس گردید. در دوران تحصیل به ورزش می پرداخت و در رشته دو میدانی موفقیت هایی کسب کرد. او با ارادتی که به ائمه اطهار علیهم السلام داشت، در مراسم عزاداری فعالانه شرکت می کرد. و نمازش را سر وقت می خواند.

مدتی به عنوان تیربار چی در گردان رعد از تیپ ۲۱ امام رضا (ع) خدمت نمود سرانجام در تاریخ چهارم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۵ در جزیره مجنون بر اثر اصابت ترکش به فیض شهادت نایل آمد. پیکر پاک شهید پس از تشییع در شهرستان بیرجند، به زادگاهش منتقل و به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): حسن چهکندی
واحد محل خدمت: تأسیسات
شهرستان محل خدمت: بیرجند
نسبت با شهید: برادر

شهید سید علی حسینی رضانی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۰۳/۳۰

فرزند: سید ایوب

محل شهادت: مریوان

تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۰۱/۰۱

محل زیارت: روستای کوشک

محل تولد: روستای کوشک



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

طلبه شهید سید علی حسینی رضانی در بهار ۱۳۴۲ در روستای کوشک منطقه القورات از توابع شهرستان بیرجند در خانواده ای کشاورز، سخت کوش و مؤمن دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در روستای القور به پایان رساند و از آنجا که در خانواده ای مذهبی رشد کرده بود برای ادامه تحصیل، حوزه علمیه بیرجند را انتخاب کرد و در مدسه معصومیه هفت سال به تحصیلات خود ادامه داد. آنگاه عازم مشهد مقدس شد و در مدرسه نواب و امام جعفر صادق (ع) به کسب علوم و معارف مذهبی اشتغال ورزید. دوران طلبگی او مصادف با اوج گیری انقلاب اسلامی بود. او رسالت خود را به عنوان یک روحانی معتقد به بهترین وجه انجام داد. اعلامیه های حضرت امام را از مشهد به زاهدان و بندر عباس می برد و فریاد رسای امام را به گوش مردم آن دیار می رسانید و البته در این راه بارها با خطرهای جدی روبه رو شد.

از جمله دیگر فعالیت های این شهید بزرگوار همکاری با پایگاه های بسیج مشهد، نهضت سواد آموزی و جهاد سازندگی را می توان نام برد.

با آغاز جنگ تحمیلی به عنوان مبلغ عازم جبهه شد. مرتبه اول حدود سه ماه در جبهه جنوب خدمت کرد و سه مرتبه دیگر نیز به جبهه های کردستان و باختران اعزام شد و سرانجام در تاریخ سی ام مرداد ۱۳۶۳ مصادف با بیست و یکم رمضان هنگامی که از منطقه مریوان عازم کامیاران بود همراه هفت نفر از همزمانش به کمین ضد انقلاب برخورد نمود و به درجه رفیع شهادت نایل آمد و پیکر مطهرش در زادگاهش روستای کوشک به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم رب الشهداء و الصدیقین

درود فراوان به پیشگاه حضرت ولی عصر امام زمان و نایب بر حقش امام خمینی این قلب تپنده

مستضعفین جهان بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران.

و با سلام و درود به روان پاک شهدا، اسراء، مفقودین و جانبازان از صدر اسلام تا حال، از کربلای حسینی(ع) تا کربلاهای ایران.

اولاً: توفیقات مسلمین را از خداوند بزرگ مسئلت نموده و طالبیم و امیدوارم در دعایشان از رزمندگان جان برکف سپاه توحید فراموش نکنند و برای پیروزی همه رزم آوران خون و قیام دعا کنند.
ثانیاً: پدر عزیزم من فقط برای عهد وفا و اقتدا به امام حسین علیه السلام این راه را انتخاب نمودم و از آنجایی که عاشقان ابا عبدالله باید حسین وار وارد میدان شوند، چون من خودم را شاگرد مکتب امام حسین(ع) می دانم باید حسین وار وارد معرکه شده و از جان دادن در راه خدا باکی نداشته و ندارم چون این راه در واقع تجارت با خدا است و تجارتي بالاتر از این نیست لذا به ندای حسین زمان خود رهبر کبیر انقلاب اسلامی لبیک گفته عازم به جهاد در راه خدا شدم.

از شما می خواهم برایم دعا کنید که هرچه زودتر به زیارت قبر مطهر ابا عبدالله توفیق پیدا نمایم و از شما و همه دوستان خودم می خواهم که امام را در همه جهات تنها نگذارید و کاری نکنید که امام رنجیده شود و اگر کسی در مورد انقلاب دهن کجی نمود در مقابل او بایستید و هیچ مصایبی شما را از هدف باز ندارد. من را هیچ کس به زور عازم نکرده البته من با میل و علاقه ی خود توفیق نصیبم شده و عازم جبهه های کردستان شدم.

پدر و مادر عزیزم شما برای من هیچ ناراحتی نداشته باشید و فقط از پسرم هادی و مادرش مواظبت نمایید و اما همسر من از شما می خواهم که بی صبری نکنید در تربیت پسرم کوتاهی نکنید و او را با اخلاق اسلامی آشنا سازید که انشاءالله خداوند به شما جزای خیر عنایت فرماید و از ثواب جهاد گران راه الله شریک باشید و شما خدا را شکر کنید که توانسته اید ابزار جنگی شوهر خود را فراهم نموده و او را برای یاری امام حسین(ع) عازم نمایید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): سیده سمیه رضانی

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزند

شهید خدامراد حیدری

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱/۲۴
محل شهادت: جزیره مجنون
محل آرامگاه شهید: روستای
سهل آباد
مسئولیت شهید در جبهه: بسیجی
و بی سیم‌چی

فرزند: سعید

تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۳/۳
محل تولد: روستای سهل آباد



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید خدامراد حیدری در سال ۱۳۴۵ در روستای سهل آباد و در خانواده ای کشاورز و دامدار چشم به جهان گشود. وی دوران ابتدایی را در همان روستا به اتمام رساند و برای ادامه تحصیل به سربیشه رفت و با چند تن از افراد روستا خانه ای اجاره کردند و پس از اتمام دوره سه ساله راهنمایی وارد دبیرستان شد و در دوران تحصیل از نمرات بسیار بالایی برخوردار بود. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی علی رغم کمی سن در راهپیمایی‌ها و تظاهرات مردمی شرکت داشت و بعد از پیروزی انقلاب به عضویت پایگاههای بسیج درآمد تا اینکه عشق و علاقه او به نظام مقدس سبب شد تا در ۱۷ سالگی از طرف بسیج به جبهه اعزام شود و در فروردین سال ۱۳۶۴ در جزیره مجنون مفقود گردید و پس از ۱۶ سال پیکر شهید به زادگاهش انتقال داده شد و در آنجا آرام گرفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

وصیت نامه شهید که در دست نمی باشد ولی در نامه‌هایی که به خانواده می نوشت سفارش به حجاب اسلامی و خواندن درس و انجام امورات دینی را داشت و در تمامی نامه‌های خویش تاکید می نمود برای امام و پیروزی رزمندگان اسلام دعا کنید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمدحسین حیدری

واحد محل خدمت: کارپردازی

شهرستان محل خدمت: نهبندان

نسبت با شهید: برادر

شهید غلامرضا حیدری

تاریخ شهادت: ۶۴/۰۶/۱۸
محل شهادت: منطقه پیرانشهر
نحوه شهادت: ترکش خمپاره به سر

فرزند: عیسی
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۰۳/۱۱
محل تولد: قائنات
آرامگاه: اسفدن



*بخشی از وصیت‌نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجۀ عندالله...
من اکنون که عازم جبهه حق علیه باطل هستم نمی‌دانم که آیا لیاقت شهادت در راه اسلام علیه
کفر نصیب می‌شود یا نه و اگر هم این افتخار نصیبم شد، با شهدای صدر اسلام حسین بن علی (ع) و
دیگر یارانش قرار می‌گیرم؟

به گفته امام، شهید از همه بالاتر است و لحظه شهادت من گریه و زاری نکنید بلکه نماز شکر به جای
آورید. وقتی من شهید شدم نگذارید دشمنان اسلام خوشحال گردند بلکه با خوشحال بودن خود مشت
محکمی بر دهان آنها بکوبید. در شب شهادت من مانند شب عروسی من جشن بگیرید و به خوشحالی
بپردازید.

شهید زنده است و نزد خدا روزی می‌خورد و فکر نکنید که هر کس شهید شد مرده است بلکه زنده
است. ما باید با خون خود درخت اسلام را آبیاری کنیم و به تمام دنیا بفهمانیم که اسلام باید در همه
دنیا حکم‌فرما باشد و این مزدوران شرق و غرب هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید. به قول امام امت، ملتی
که شهادت دارد اسارت ندارد.

به امید پیروزی حق بر علیه باطل
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **مریم حیدری**

شهرستان محل خدمت: **قاین**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید عبدالرضا خامسان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۲/۲۱
محل شهادت: خونین شهر
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: محسن
تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۰۲/۲۶
محل تولد: بیرجند



* خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید:

شهید عبدالرضا خامسان چهارمین ستاره ای بود که در خانواده ای مذهبی در شبی از شبهای ماه تیر سال ۱۳۴۲ در شهرستان بیرجند متولد گردید. تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در مدارس این شهرستان به پایان رسانید و در تمام ایام تحصیل از نظر اخلاقی و درسی ممتاز ترین دانش آموز بود. وی در لحظه لحظه زندگی پیوسته خورشید پر فروغ حق و حقیقت را جستجو می کرد و آن گاه که آن را یافت هرگز رهاش نکرد بلکه با تمام وجود از آن طرفداری کرد. با شروع انقلاب و خروش مردم او نیز به پا خواسته و همگام با تمام مردم در تظاهرات شرکت می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز جزو اولین مؤسسين انجمن اسلامی دبیرستانش بود تا اینکه به سال ۱۳۵۹ از دبیرستان طالقانی با معدل عالی دیپلم گرفت و پس از اخذ دیپلم بلافاصله وارد سپاه شد و به قاین اعزام گردید و دور از خانه و ایثارگرانه مشغول به خدمتگزاری به انقلاب و مسلمین شد. او همیشه و در همه حال عکس و دستورات رهبر را به همراه داشت و بنا به تأکید امام بود که رانندگی، شنا و بعضی کارهای فنی دیگر را آموخت. او علاقه زیادی به قشر کارگر و کشاورز و مستضعف جامعه داشت، تا اینکه سرانجام پس از گذر محدودی در طول جاده زندگانش و پس از پیمودن درجات کمال بر قله کمالات انسانی دست یافت و در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ در جبهه خونین شهر، شهید شیرین شهادت را نوشید. رضا از نظر کاری یک دنیا خلوص، صداقت، تقوی و ایثار و از لحاظ اخلاقی فردی با اخلاق و برخوردار از سکوت پر معنا، سخن پر محتوا، رفتار متین، اعمال خالصانه، دستور پذیری او از ولایت، عبادت بی ریا، یقین قلبی و خصوصیتی از این قبیل بود. در خانواده رفتارش بسیار آرام و با صفا و صمیمیت خاص و حلم و گذشت و به دور از غیبت و تهمت و افترا و دروغ بود. زندگی رضا سر تا سر عبادت بود و در اواخر علاقش نسبت به قرآن و ادعیه بیشتر شده بود. در جبهه علاقه زیادی به تنهایی داشت مخصوصاً تنهایی در غروبهای غم انگیز و زمزمه‌های دلتنگی غروبهای جمعه، سکوت عجیبی داشت که تنها می توان نامش را سکوت شهادت نامید.

دیدش نسبت به سپاه و انقلاب این بود که تا وقتی نیاز انقلاب را تشخیص دادیم و دیدیم انقلاب نیاز دارد همیشه وقتمان باید در خدمت انقلاب باشد. اعتقادش به رهبر و مملکت و امت را در آخرین نامه اش می توان یافت، آنجا که می گوید «سایه رحمت الهی همواره بر سر ماست، نعمتهای الهی شاید به خاطر وجود امام باشد، امام را دعا کنید، ملت الهی شده، متحول شده و فضا و هوای این کشور نعمت است.» صفات رضا صفات صالحین و پاکان بود و از برجسته ترین صفاتش می توان به تعهد و ایثار و مجاهدت و مدیریت و قاطعیت او اشاره کرد. رضا همیشه کارهایش را با اخلاص انجام می داد و برای همین همیشه موفق بود. در جزئیات محتاطانه و در جهت پیروی از ولایت عمل می کرد. در یک جمله می توان رضا را اینگونه توصیف کرد. «او حقیقتاً از اصحاب السابقون السابقون اولئک المقربون بود.» روحش شاد و یادش گرامی باد.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور در جبهه به عینه به انسان می فهماند که این ما و مردم ما نیستند و این خود خداست که جبهه ها را پیش می برد آنچنان حضور خدا و امدادهای او کارساز است، آنچنان دعا و خلوص و روح متحول شده ملت ما سلاح کارساز و برنده ای شده است که گواه صدق آن عملکرد آن روح در جبهه های الهی ایران است، از دعا فراموش نکنید که ضمانت ادامه این امدادها و تداوم این روح خاص معنوی مردم است. خداوند امروز اراده کرده است که ملت ما را برتری دهد، این نعمت و رحمت عظیمی است که شامل ما شده است و تداوم آن در این است که ما پاسداران آن همه نعمت باشیم. خدا نکند روزی بیاید که به علت عملکرد ناشایسته ما و کفران این نعمت الهی نظر رحمت خداوند برگردد، امروز وجود امام برای ما رحمت است. برای امام دعا کنید و از خداوند بخواهید که این نعمت را از ما نگیرد که شاید حضور امام است که ما شایستگی چنین تحول و برتری را پیدا کرده ایم. امروز روح متحول شده ملت که از همه چیزش در راه خدا می گذرد نعمت است. این باید محفوظ باشد مبدا لحظه ای فکر این زندگی مادی و لذا یذ پوچ آن ما را به نقطه ای کشاند که ببینیم عقب مانده ایم، انقلاب پیش می رود، این روح متحول شده پیش می رود و هر لحظه ناخالصی ها را کنار می گذارد و این صحنه ماندن ها و رفتن ها صحنه آزمایش الهی است. مبدا ما جزو کنار گذاشتگان باشیم، امروز جنگ نعمت است و فضا و همه چیز این کشور نعمت است خدایا تو را شکر می کنیم به خاطر نعمت های بی شمارت و به خاطر رحمت بی منتهایت که نصیب ملت ما کردی... والسلام.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **جواد خامسان**

واحد محل خدمت: **پزشک و مدیر خدمات پشتیبانی دانشگاه**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید محمد خدادادی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۲
محل شهادت: خرمشهر، عملیات
والفجر ۸
محل آرامگاه: مزار شهدای زهان
مسئولیت در جبهه: تک تیر انداز

فرزند: حسن
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: روستای زهان
نحوه شهادت: اصابت گلوله دشمن



* زندگی نامه شهید:

محمد خدادادی در سال ۱۳۴۵ در روستای زهان متولد شد. دوران ابتدایی را در همین محل گذراند. پس از پایان دوره ابتدایی در کنار پدر به کار کشاورزی و دامپروری پرداخت. ارادت خاصی نسبت به ائمه بخصوص امام رضا (ع) داشت و در کارهای خیر همواره پیش قدم بود. در شب‌های چهارشنبه و جمعه در دعای توسل و کمیل شرکت می‌نمود. در تاریخ ۱۳۶۳/۶/۱۸ برای اولین بار راهی جبهه شد. او وقتی از جبهه بر می‌گشت از رشادتهای آنجا و دلبری سربازان میدان نبرد سخن می‌گفت و دیگران را نیز برای رفتن به جبهه تشویق می‌کرد. شهادت در راه خدا را افتخاری بس بزرگ می‌دانست. سرانجام در عملیات والفجر ۸ - خرمشهر در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۲ بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید و پیکرش را در مزار شهدای زهان به خاک سپردند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا! بارالها! معبودا! معشوقا! مولایم! من ضعیف و ناتوان دوست دارم چشمهایم را دشمن در اوج دردش از حلقه در بستان درآورد و دستهایم را در تنگه چزابه قطع کند پاهایم را در خونین شهر از بدن جدا سازد و قلبم را در سوسنگرد آماج رگبارهایش کند و سرم را در شلمچه از تن جدا نماید که اگر چه چشمها دستها و پاها و قلب و سینه و سرم را از من گرفته اند اما یک چیز را نتوانسته اند بگیرند و آن ایمان و هدفم است که عشق به الله و معشوقم و به مطلق جهان هستی و عشق به شهادت و عشق به امام و اسلام است. خدایا جندالله را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح الله برای شکست عدوالله و استقرار حزب الله زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله است محفوظ بدار.

با سلام خدمت پدر و مادر عزیزم می‌دانم که نتوانستم ذره ای از محبت‌های بی دریغ شما را جبران کنم آرزویم این بود که روزی امام بزرگوارمان را از نزدیک زیارت کنم ولی افسوس که این افتخار نصیبم

نشد شاید لیاقت آن را نداشتیم. از امت شهید پرور ایران می‌خواهم که قدر این اسطوره ایمان، جهاد و مقاومت و ایثار را بدانند و از وجود گرمی او استفاده کنند شما پدر عزیزم صبر داشته باش و خدا را شکر کن که فرزندت در راه خدا شهید شد مادرم آرام بخش وجودم ای مهربان ای کسی که زبان توان وصف تو را ندارد مادر جان فرشته خوبی‌ها بعد از من چشمان پاک خود را آلوده به اشک نکن برای من که جز زحمت برای تو چیز دیگری نداشته‌ام. گریه نکن مادر جان، لباس سیاه نپوش و در حجله دامادی من شیرینی تقسیم کن. هرگز برای من عزاداری نکنید چون که من از علی اکبر امام حسین (ع) عزیزتر نیستم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): مهدی خدادادی
واحد محل خدمت: درمانگاه زهان (حاجی آباد)
شهرستان محل خدمت: قاین
نسبت با شهید: برادر

شهید علی کماج خزاعی گسک

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۰۵/۱۲
محل شهادت: عملیات کربلای ۲
محل آرامگاه شهید: روستای گسک

فرزند: رجب
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: روستای گسک



*زندگی نامه شهید:

شهید در یکی از روستاهای محروم بخش درمیان در ۱۰ کیلومتری شرق روستای درخش به نام توتکری و در خانواده مستضعف و متدینی دیده به جهان گشود. دوران کودکی خویش را در دامان مادر سپری کرد و از ابتدای نوجوانی علاقه بسیار زیادی به مسائل دینی داشت و از همان ابتدا در انجام واجبات دینی و ترک محرّمات کوشش فراوانی داشت به طوری که صبح‌ها قبل از همه به مسجد کوچک روستا مراجعه می‌کرد و مشغول راز و نیاز با خدای خویش می‌شد. در برنامه‌های مذهبی و عزاداری ائمه معصومین(س) شرکت فعال داشت و همواره در امورات زندگی و تهیه مایحتاج روزمره همدوش و کمک والدینش بود با آنکه از نظر جسمی، رشد چندانی نکرده بود ولی اکثر شبها و روزها را در صحرا مشغول دامداری و کشاورزی می‌شد و در کشت و زرع و برداشت محصول پا به پای پدر بود و تلاش می‌کرد تا باری را از دوش پدرش کم کند، همچنین در ابتدای سال ۵۷ قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران با آنکه در روستای تقریباً دور افتاده ایی زندگی می‌کرد ولی کاملاً از اخبار، اطلاعات و مسائل روز آگاه بود و شور و شوق انقلابی در سیمایش جلوه‌گر می‌شد با توجه به اینکه روستای مذکور کوچک بود و برنامه‌های راهپیمایی و تظاهرات در آنجا کمتر صورت می‌گرفت، شهید همیشه کوشش می‌کرد که به روستای درخش و روستاهای بزرگ‌تر که اینگونه برنامه‌ها برگزار می‌شد مراجعه نماید و در برنامه‌ها و اجتماعات آنها شرکت نماید و پس از بازگشت به روستا حامل مقادیری عکس و پوستر مربوط به بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (قدس سره) و شهدایی که به دست ساواک و رژیم پهلوی به شهادت رسیده بودند بود. عکس‌ها و اعلامیه‌های امام خمینی (قدس سره) را درمیان مردم تقسیم می‌کرد و به روشنگری آنان می‌پرداخت و از آنجا که مردم محل علاقه فراوانی به وی داشتند در حالی که سن و سال کمی داشت ولی مردم حرف‌هایش را از جان و دل گوش می‌کردند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران با توجه به فرمان امام خمینی (قدس سره) در مورد تشکیل بسیج ۲۰ میلیونی در بسیج ثبت نام نمود و در کلیه برنامه‌های بسیج اعم از نظامی، فرهنگی، عقیدتی، شرکت فعال داشت. نامبرده سواد ابتدایی را بعد از پیروزی انقلاب در زادگاه خود

آموخت و با اینکه علاقه زیادی به درس خواندن داشت با توجه به نبودن مدرسه راهنمایی در محل و کمبود امکانات نتوانست به تحصیل ادامه بدهد. این شهید عزیز پس از گذراندن دوره آموزش نظامی از طریق بسیج به جبهه اعزام شد و در یکی از گردانهای لشکر ویژه شهدا سازماندهی شد و در عملیات والفجر ۱ منطقه مریوان شرکت داشت که به نقل از هم رزمان وی فعالیتها و از خود گذشتگیهای چشم گیری در این عملیات داشته و بعد از اتمام عملیات فوق و اتمام ماموریت به روستا بازگشت ولی آرام ننشست و همیشه اظهار می داشت که دلم برای جبهه و همچنین محمود کاوه فرمانده لشکر ویژه شهدا تنگ شده است، سرانجام مجددا در تاریخ ۶۵/۳/۱۸ به جبهه اعزام شد و در همان لشکر ویژه شهدا سازماندهی شد. پس از ۴۳ ماه حضور در جبهه های جنگ و نبرد با کفار و بعثی ها در تاریخ ۱۳۶۵/۶/۱۲ در عملیات کربلای ۲ به شهادت رسید که پیکر پاکش پس از ۷ سال پیدا شد و در زادگاه پدرش روستای گسک به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغلی منسوب به شهید): **محمد خزاعی**

شهرستان محل خدمت: **درمیان**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید محمد خوش کردار

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰
محل شهادت: دشت آزادگان
نحوه شهادت: ترکش خمپاره
محل آرامگاه شهید: نهبندان

فرزند: حیدر
تاریخ تولد: ۱۳۳۹
محل تولد: نهبندان
تحصیلات شهید: دیپلم انسانی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد خوش کردار در فروردین سال ۱۳۳۹ در نهبندان و در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. پس از طی دوران طفولیت به مدرسه پا نهاد. تحصیلات خود را تا سوم راهنمایی در زادگاهش نهبندان ادامه داد و برای کسب مدرک دیپلم به زاهدان رفت تا اینکه عشق به اسلام او را واداشت تا به یاری آن بشتابد و برای خدمت در زیر پرچم سه رنگ جمهوری اسلامی آماده شد که دوران آموزشی را در بیرجند طی نمود و از آنجا به مشهد رفت و از طریق ارتش به شلمچه اعزام و در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۶ بر اثر ترکش خمپاره در منطقه عملیاتی دشت آزادگان به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

شهید به خانواده خود خصوصاً خواهرانش سفارش می‌کرد که همیشه نماز خود را سر وقت بخوانید و حجاب خود را رعایت کنید. به پدر و مادر احترام بگذارید.

* خاطره‌ای از شهید:

یکی از خاطراتی که همه خانواده از شهید بیاد دارند در آن زمان با توجه به مشکلات زیادی که بود، شهید در آخرین سفر خود همه خانواده را به مشهد مقدس به زیارت امام رضا (ع) برد و بعد از این سفر به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **غلامرضا خوش کردار**

واحد محل خدمت: **نقلیه شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **نهبندان**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید محمد خونسرد

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۰۹/۰۹
محل شهادت: تربت حیدریه
نحوه شهادت: واژگونی خودرو
محل آرامگاه شهید: نوغابچیک

فرزند: احمد
تاریخ تولد: ۱۳۲۹/۰۱/۰۵
محل تولد: نوغابچیک
تحصیلات: ابتدایی



* خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد خونسرد فرزند احمد در سال ۱۳۲۹ در روستای نوغابچیک بیرجند در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در روستا به اتمام رسانید. جهت امرار معاش خانواده به کشاورزی و دامداری می‌پرداخت. او یک الگوی تمام عیار برای دوستان و همسایگان بود. در اوقات فراغت به تلاوت قرآن مشغول می‌شد. خدمتگزاری مخلص و با ایمان بود. وی در ایام جوانی تشکیل خانواده داد. شش پسر و یک دختر از او به یادگار مانده است. پس از پیروزی انقلاب و اوج گیری جنگ به ندای رهبر کبیر انقلاب لبیک گفت. از طریق بسیج داوطلبانه به سوی جبهه رهسپار شد و در تاریخ نهم آذرماه ۱۳۶۵ بر اثر واژگون شدن وسیله نقلیه در جاده به فیض شهادت نایل آمد. پیکر پاک شهید پس از تشییع در شهرستان بیرجند به زادگاهش منتقل و به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): ابوالفضل خونسرد

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزند

شهید محمد دری

فرزند: علی
 تاریخ تولد: ۱۳۲۱
 محل تولد: روستای ماهوسک
 تحصیلات: ششم ابتدایی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۱۱/۲۳
 محل شهادت: کرخه نور
 نحوه شهادت: اصابت ترکش خمپاره
 محل آرامگاه شهید: روستای ماهوسک



* خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد دری در سال ۱۳۲۱ در ماهوسک بیرجند دیده به جهان گشود. پس از ورود به مدرسه تا کلاس ششم نظام قدیم تحصیل نمود. به علت ضعف مالی دست از تحصیل برداشته و پس از مدتی به استخدام ارتش درآمد.

روحیه‌ی مذهبی و پایبندی وی به اصول و اعتقادات شرعی موجب گردید که علیرغم حضور در ارتش شاهنشاهی هیچوقت از وظایف شرعی خویش غفلت ننماید.

پس از پیروزی انقلاب با شروع درگیریهای کردستان به آن منطقه اعزام گردید. با شروع جنگ تحمیلی بلافاصله به منطقه جنوب عازم شد که پس از مدتی استقامت و نبرد در سنگرهای دفاع از میهن اسلامی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نائل گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **فاطمه دری**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید عباسعلی ده جو

فرزند: علیمردان
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
محل تولد: روستای هامون
خوسف
تحصیلات: دیپلم اتوماتیک

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳
محل شهادت: دیواندره کردستان
محل آرامگاه شهید: روستای
دهن رود خوسف



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید عباسعلی ده جو در سال ۱۳۴۱ در روستای هامون از توابع بخش خوسف بیرجند پا به عرصه وجود گذاشت. اخلاق پسندیده، او را انسانی محبوب در نزد دوستان گردانیده بود. از آنجا که امکان تحصیل در روستایش فراهم نبود، دوره ابتدایی را در روستایی دیگر و دور آغاز نمود. شهید علاقه زیادی نسبت به تحصیل از خود نشان می‌داد و مهارت خاصی در ترسیم نقاشی و نگارش انشاء داشت. دوران راهنمایی را با مشکلات فراوانی آغاز نمود در حالی که ساکن شاهزیله (مهدیه فعلی) در دو کیلومتری خوسف بود. برای تحصیل به خوسف می‌رفت. دوران دبیرستان را در بیرجند در هنرستان صنعتی در رشته اتومکانیک به پایان رساند. شهید علاقه زیادی به مسائل مذهبی داشت و بعد از پیروزی انقلاب در مسجد النبی پایین شهر در نماز جماعت شرکت می‌کرده و در انجمن اسلامی و کلاس‌های عقیدتی انجمن اسلامی و در بسیج فعالیت بی‌حدی را داشته است.

ضعف مالی خانواده امکان ادامه تحصیل را از وی می‌گیرد. او پس از اخذ دیپلم به جوشکاری پرداخته و زمانی که به خدمت سربازی فرا خوانده می‌شود به زودی خود را معرفی می‌نماید. پیش از خدمت مقدس سربازی جهت مقابله با ضد انقلابیون از طریق بسیج به مدت سه ماه عازم کردستان شده بود. پس از پوشیدن لباس سربازی و اتمام دوره آموزشی عازم کردستان شده در حین یکی از عملیاتی که شرکت داشت دچار دررفتگی پا می‌شود که به وی چند روز استراحت داده می‌شود ولی از آنجا که عشق به لقاء الله قرار را از او گرفته بود استراحت را نمی‌پذیرد و دوباره عازم عملیات می‌گردد. و در طی عملیات به دعوت حق لبیک گفته و روح پاکش عازم دیار جانان می‌گردد. روحش شاد و یادش گرمی باد.

نام ونام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **سمیه ده جو**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید غلامرسول رسولی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۰۴/۲۱

محل شهادت: عین خوش

محل آرامگاه شهید: بیرجند

فرزند: حاجی

تاریخ تولد: ۱۳۳۹

محل تولد: بیرجند



*زندگی نامه شهید:

شهید در خانواده‌ای مؤمن و متعهد در شهر بیرجند دیده به جهان گشود و نهایت تلاش خود را جهت کسب موفقیت در تحصیلات به کار برد و پس از اتمام دوره متوسطه در ارتش استخدام و از تاریخ ۱۳۵۷ آموزش خود را در رشته مهندسی در دانشکده شروع نموده و پس از اتمام دوره، به درجه استوار ۲ مفتخر گردید و پس از فارغ التحصیلی در یگانهای نقاط مختلف مشغول انجام وظیفه گردید. او عاشق رهنمودهای حضرت امام بود و معتقد بود همانطوری که اطاعت از پیغمبر و امام واجب است اطاعت از ولایت فقیه نیز لازم می‌باشد. روزها گذشت و گویا این جهان برای روح بلندش کوچک بود. در تاریخ ۶۷/۴/۲۱ در منطقه عین خوش در حالی که در لشکر ۲۱ حمزه مشغول خدمت به کشور اسلامیمان بود، به علت بمباران هوایی روحش به طرف محبوب خود پرواز نمود و دعوت حق را لبیک گفت و پیکر مطهرش بر دوش هم سنگران و هم رزمانش با افتخار تمام در بیرجند به خاک سپرده شد. شادی روحش را از خداوند متعال خواستاریم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **فاطمه رسولی درمیان**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید محمد رعنائی گوشیکی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰
محل شهادت: گیلانغرب
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
قاین

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: قاین



*زندگی نامه شهید:

شهید رعنائی در سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. از همان کودکی هوش و استعداد سرشاری داشت که این از گفتار و رفتار کودکانه‌اش مشخص بود. در سن ۷ سالگی به دبستان وارد شد و در حساس‌ترین سالهای زندگی کودکی در حالی که شور و شوق آموختن داشت پدر و مادرش متارکه کردند و محمد در اوان کودکی از کانون گرم و پر محبت خانواده محروم شد و این موجب افسردگی و سرخوردگی اش از مدرسه شد و پدر هم به علت فقر مالی، تأمین مخارج مدرسه محمد برایش مشکل بود و بدین ترتیب قبل از آنکه از سواد بهره‌ای برده باشد ترک تحصیل نمود. از این به بعد محمد پدرش را در امر دآمداری و دامپروری گوسفندان یاری می‌کرد. به حسن خلق و خوش برخوردی مشهور شده بود. گذشته از آن که به پدرش در کارهای دآمداری کمک می‌کرد در کارهای خانه و دیگر امور به یاری نا مادری اش نیز می‌شتافت. او با وجود داشتن مشکلات اقتصادی، با خلوص نیت و پاکی ضمیری که داشت، به مسائل مذهبی و دینی معتقد و مقید بود. او فردی بی‌آلایش و بی‌غل و غش بود و صداقت و صحت در گفتار و کردارش موج می‌زد و از مخالفان اولیه و سر سخت رژیم طاغوت بود و در آن زمان از بی‌حجابی زنان رنج می‌برد. در زمان انقلاب از انقلابیون سر سخت بود و در توزیع و پخش اعلامیه‌های امام سهم به سزائی داشت. با مشتی گره کرده و با قلبی مملو از نفرت از رژیم پهلوی در تظاهرات شرکت می‌کرد و چندین بار با مأمورین رژیم درگیری پیدا کرده بود. از جمله در روز ۲۲ بهمن صبح زود از خانه بیرون رفت و شب دیر وقت خسته و کوفته برگشت و متوجه شدیم که با مأمورین درگیری داشته است. روزها گوسفندان را به صحرا می‌برد و صبح تا غروبش را در صحرا می‌گذراند. از سپیده سحر تا غروب آفتاب مشغول بود و شب خسته و کوفته اما آرام و بی‌دغدغه می‌خوابید. شروع جنگ تحمیلی و ندای یا ثارالله رزمندگان اسلام آرام و قرار از او گرفت. با وجود کار و گرفتاری زیاد در زمانی که پدر به کمک و یاری اش احتیاج داشت زندگی و محیط آرامش را رها کرد و از طریق بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دو نوبت به جبهه‌ها اعزام شد و از هر دو مأموریت صحیح و سالم برگشت. او از این که فیض شهادت

نصیبتش نشده است افسرده خاطر بود و می‌گفت که آرزویش شهادت است. شهید رعنائی از عارفانی بود که راهش را شناخت و برای رسیدن به هدفی عالی و متعالی در جستجو و تکاپو بود. او در تب و تاب آرزوی شهادت می‌سوخت تا که زمان خدمت سربازی‌اش فرا رسید و به جبهه‌ها اعزام شد و در مدت ۲۰ روز بعد شربت شهادت نوشید. روحش شاد و یادش گرمی باد.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

او عاشق انقلاب و امام بود و از اینکه صدامیان ایران انقلابی را مورد هجوم قرار داده بودند سخت حرص می‌خورد و می‌گفت که ای کاش صد جان می‌داشت و همه را فدای انقلاب می‌کرد. او به علت نداشتن سواد خیلی حرفها داشت که ناگفته ماند. وصیت نامه‌ای نوشت اما به ما توصیه می‌کرد که: امام را تنها نگذارید، امام را دعا کنید، سنگرم را هم‌زمان و جوانان دلیر ایران اسلامی پر کنند. نگذارید که اسلحه‌ام بر زمین بیفتد. به خانواده اش توصیه کرد که: در شهادتش سیاه نپوشند و خشنود باشند که فرزندی را در راه اسلام و انقلاب فدا کرده اند.

در زمانی که در کنار خانواده بود همیشه می‌گفت: انقلاب ثمره خونهاست و ما باید با اعمال و رفتارمان انقلاب را تقویت کنیم. نباید سخن و عمل ما لطمه‌ای به انقلاب وارد کند و تمام کارهایمان باید انقلابی باشد.

رحمت بی پایان و بی انتهای خداوندی به روان پاک تمام شهیدان باد که سرافرازی ایران اسلامی ما مدیون این خونهای پاک بوده و هست.

نام و نام خانوادگی (کارمندان شاغل منسوب به شهید): **خیر النساء رعنائی و مریم رعنائی**
واحد محل خدمت: **مریم رعنائی شاغل در آزمایشگاه مرکز بهداشت و خیر النساء رعنائی**

شاغل در ستاد مرکز بهداشت (در حال حاضر بازنشسته شده‌اند)

شهرستان محل خدمت: قاین

نسبت با شهید: خواهران

شهید علی اصغر رمضان زاده

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۳/۱
 محل شهادت: مهران
 محل آرامگاه شهید: قوچان
 مسئولیت شهید در جبهه قبل از
 شهادت: پاسدار و تکاور

فرزند: رمضان
 تاریخ تولد: ۱۳۱۹
 محل تولد: قوچان - شرف
 میزان تحصیلات: سیکل



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

فردی مهربان دلسوز فداکار و با گذشت بود. اگر متوجه می شد که کسی مشکل دارد تا مشککش را حل نمی کرد آرام نمی گرفت. روزی یکی از همسایگان که شوهرش اعتیاد داشت و فرزندش بیمار می شود نزد شهید می آید. با وجود وضع بد مالی خودش، شهید باز هم گوشواره دخترش را به همسایه داده تا بفروشد و فرزندش را مداوا کند. یا در مورد دیگر همسایه جنگ زده که چیزی نداشت نیمی از لوازم خانه را به او داد. حتی فرش خانه خود که جهیزیه همسرش بود از وسط نصف می کند و به همسایه جنگ زده می دهد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

توصیه شهید احترام به مادر و فرزند بزرگ که بعد از من مرد خانه تو هستی از مادر و خواهر و برادرانت باید مواظبت کنی... و نیز رها نکردن فرایض دینی و نماز اول وقت و ... بود.

* خاطره ای از شهید:

در یکی از عملیاتها در کردستان نیروهای ایرانی به سرعت پیشروی می کنند که متأسفانه به کمین دشمن برخورد می کنند، افراد زیادی، زخمی و شهید می شوند و شهید خود را برای کمک به یکی از امدادگران، سینه خیز می رساند و شب در سنگرهای عراقی استراحت می کنند و صبح روز بعد با توجه به مجروحیتی که خود شهید و امدادگر داشت، امدادگری که قادر به راه رفتن نبوده را با همان وضعیت مجروحیت کول کرده تا خود را به نیروهای خودی می رسانند در آنجا بیهوش شده چشم که باز می کند خود را در بیمارستان تهران می بیند.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمدعلی و ابراهیم رمضان زاده
 واحد و شهرستان محل خدمت محمد علی رمضان زاده: بیمارستان شهید چمران فردوس
 واحد و شهرستان محل خدمت ابراهیم رمضان زاده: شبکه بهداشت و درمان طبس

شهرستان محل خدمت: فردوس و طبس

نسبت با شهید: فرزندان شهید

شهید غلامرضا روشندل

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۳/۲۹
محل شهادت: میرجاوه زاهدان
محل آرامگاه شهید: اسدآباد
نهبندان

فرزند: حیدر
تاریخ تولد: ۱۳۳۶
محل تولد: اسدآباد نهبندان



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

تحصیلات خویش را تا اول راهنمایی در روستای اسدآباد نهبندان به پایان رسانید و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به عضویت سپاه پاسداران درآمد و در استان سیستان و بلوچستان مشغول به خدمت گردید. ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد و در خرداد ماه ۶۵ در میرجاوه توسط اشراق و سارقین مسلح به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.
شهید غلامرضا روشندل شخصی بسیار انقلابی و با تقوا بود. نسبت به نماز و مسائل اسلامی همیشه دیگران را راهنمایی و ارشاد می نمود. نسبت به همسر و فرزندان بسیار مهربان بود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): احد روشندل

واحد محل خدمت: نقلیه شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: نهبندان

نسبت با شهید: برادر

شهید عباس زارعی مصعبی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۸
محل شهادت: جزیره بوارین
محل آرامگاه شهید: روستای
مصعبی

فرزند: حسن رضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۱/۰۳
محل تولد: روستای مصعبی
مسئولیت در جبهه: بسیجی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید بزرگوار در خانواده ای متدین و مذهبی در روستای کوهستانی و سرسبز مصعبی چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در محیط روستا و در کنار خانواده به اتمام رسانید. از همان آغاز در کنار تحصیل و تهذیب نفس به کشاورزی و کمک به خانواده مشغول شد. سپس جهت ادامه تحصیل به شهر فردوس رفت و دوران متوسطه را نیز با موفقیت به پایان رسانید. همزمان با اوج گرفتن انقلاب و فعالیت‌های مردمی، فعالیت‌های انقلابی خود را آغاز و در مرکز تربیت معلم فردوس مسئول بسیج شد. او در زمان تحصیل با توجه به وضعیت اقتصادی خانواده، همزمان در شبها و ایام تعطیلات جهت تأمین هزینه‌های زندگی خویش مشغول به کار می‌گردید و با شروع جنگ تحمیلی به فرمان امام لیبیک گفت و عازم جبهه‌های حق علیه باطل گردید. پس از برگشت و بهبودی نسبی جراحات ناشی از عملیات، خانواده را متقاعد ساخت که باید برگردد. در مرحله دوم به علت تیر خوردگی و پاره‌گی روده بزرگ به پشت جبهه‌ها منتقل شد و در بیمارستان شهید چمران فردوس به صورت معجزه‌آسایی بهبود یافت. در مرحله سوم در عملیات والفجر ۸ دوباره مجروح شد و به علت استفاده رژیم بعث عراق از حملات شیمیایی، در سن ۱۹ سالگی به یاران شهیدش پیوست. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

آنانکه ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، آنان را در نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان هردو عالمند. با سلام و درود به پیشگاه امام زمان (عج) و نائب برحقش خمینی کبیر که راه مبارزه با ظالم را به ما آموخت و با سلام و درود به شهیدان گلگون کفن از صدر اسلام تاکنون و با سلام به تمام ملت قهرمان و شجاع ایران. چندین روز است که جهت عملیات که انشاء... در پیش است به خط مقدم آمدم، خمپاره‌ها، توپها و هواپیماهای دشمن دمامد انسان را به یاد مرگ خونین می‌اندازد، به یاد زیباترین مرگها، به یاد شهادت در راه معشوق. و چه زیباست با سرو تن خونی و لباسی که در راه دفاع از حریم مقدس اسلام خونین شده انسان به دیدار الله بشتابد. چه زیباست انسانی خاکی بر روی بال ملائک آسمانی در ملکوت اعلاء سفر کند و به دیدار معشوق بشتابد. چه زیباست انسان مانند سرور

آزادگان جهان، حسین(ع) جان بسپارد ولی افسوس که خود را لایق آن نمی دانم. چند سخنی که من به عنوان وصیت دارم بطور کلی در سه بعد خلاصه می شود: ابتدا سخنی با ملت مبارز و همیشه در صحنه ایران خصوصاً فردوس و مصعبی، ما همه می دانیم که این انقلاب عظیم اسلامی ما با خون هزاران هزار شهید و دادن هزاران مفقود و اسیر تا به امروز بحمدالله حفظ شده است. لذا بر هر فرد ایرانی که ادعای مسلمان بودن را می کند واجب است برای پاسداری از حرمت خون شهیدان و پاسداری از این انقلاب نوپای اسلامی در درجه اول کاملاً مطیع و گوش بفرمان امام امت و ولایت فقیه بوده و از انجام هر کاری که به نحوی به این انقلاب ضربه می زند از قبیل گرانیفروشی و اشاعه منکرات و... جداً بپرهیزید، در راه انقلاب از دادن جان و مال به هیچ وجه دریغ نورزند. زیرا که ملت در امتحانی سخت از طرف پروردگار قرار گرفته است. از ملت شهید پرور می خواهیم که با منافقین و کسانی که می خورند و نق می زنند برخورد کنند زیرا اینان علفهای هرز جامعه هستند. اجر کم عندالله.

اما سخنی با پدر و مادر غیور گرامیم، قبل از هر چیز از شما پدر و مادر گرامیم حلالیت خواسته و از جهت اینکه نتوانستم برای شما فرزندی لایق باشم پوزش می طلبم، از شما عاجزانه می خواهیم که مبادا با گریه و سرو صدا دشمنان اسلام را شاد کنید. آخر مگر غیر از این است که ما امانتی از خداوندیم و هر وقت که مشیت او بود باید این امانت که روح ماست به او برگردانیم پس ای پدر من ای کسی که با خون دل و با زحمات طاقت فرسای خود مرا بزرگ کردید و ای مادر من و ای کسی که با شیره جان خود مرا پروراندید چه بهتر که این امانت الهی را در این راه مقدس و با این هدف پاک تقدیم صاحبش کنیم. پدر و مادر عزیزم خوشا به سعادت شما و دیگر پدران و مادران شهدا که فرزندان خود را در راه اینچنین هدفی و در راه رضای خدا فدا کرده اند و می کنند. چه امتحانی دادند در پیشگاه خداوند متعال. انشاءالله در آن جهان فاطمه زهرا از شما راضی است زیرا که فرزندانتان را در راه لبیک گفتن به ندای فرزندش حسین(ع) داده اید پس صبر را پیشه کنید زیرا که خداوند یار و معین صابری است. از خواهرانم می خواهیم که حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کرده و همیشه به یاد خدا باشند. از دعا برای امام و پیروزی اسلام فراموش نکنند و زینب وار با مشکلات مبارزه کنند. انشاء... امام زمان از همگی خوشنود است.

* خاطره ای از شهید:

یک روز همراه با شهید و پدر و مادرم در زمین های کشاورزی مشغول کشاورزی بودیم که یکی از همسایگان ما هم آنجا حضور داشتند. بحث سر جنگ ها بود و همسایه ما می خواست شهید را متقاعد کند که از این جنگها زیاد بوده و تو نباید به جبهه بروی که پدر و مادرت بیشتر به تو نیاز دارند، تا اینکه شهید گفت من اگر صد بار کشته شوم و بسوزم و خاکستر شوم بهتر از این است که دشمن به سرزمینم تجاوز کند و چادر از سر خواهرم بکشد و خانواده ام را مورد تهاجم قرار دهد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **فاطمه زارعی**

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید رضا زحمتکش

فرزند: محمد	تاریخ شهادت: ۶۷/۳/۲۵
تاریخ تولد: ۱۳۴۶	محل شهادت: جزیره مجنون
محل تولد: روستای اسدآباد	محل آرامگاه شهید: روستای اسدآباد
نحوه شهادت: بر اثر برخورد	مسئولیت در جبهه: راننده قایق
خمپاره با قایق در حال گشت	
زنی شبانه	



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

تحصیلات خود را تا پنجم دبستان ادامه داد و بعد به کار کشاورزی و بنایی مشغول شد. به دین خود بسیار استوار بود، آدمی بسیار صبور و مهربان بود و هیچ گونه دل بستگی به مال دنیا نداشت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

وصیت من به خواهرانم این است، حجابتان را که اصلی ترین مسئله است رعایت کنید چون حجاب حمایت از خون شهیدان است.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): حسین زحمتکش

واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی و درمانی شوسف

شهرستان محل خدمت: نهبندان

نسبت با شهید: برادر

شهید محمدرضا زمانی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲ / ۵ / ۸
محل شهادت: منطقه مهران
محل آرامگاه شهید: آستان مبارک
حسین ابن موسی الکاظم (ع)

فرزند: ذبیح‌الله
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: روستای محمد آباد



* خلاصه ایی از زندگی نامه شهید:

شهید محمد رضا زمانی در سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای مذهبی در روستای محمد آباد طبرس دیده به جهان گشود. به اقوام و دوستان خود مهربانی می‌ورزید. شهید محمد رضا زمانی در سن ۶ سالگی به دبستان رفت و شروع به تحصیل کرد و تا پنجم ابتدایی علاقه خاصی به درس خواندن داشت. کلاس اول راهنمایی او با جریانات و کشمکش‌های انقلاب مصادف شد. وی از سن حدود ۱۵ سالگی شروع به فعالیت‌های مذهبی کرد و در جلسات و مجالس مذهبی به ویژه تظاهرات‌ها شرکت داشت و در جریان‌های متعدد انقلاب شرکت می‌کرد بعد با بی میلی که نسبت به تحصیل داشت، تحصیل را ترک کرد و به کار کارگری مشغول شد و در پیش یکی از پیمانکاران شهر شروع به کار کرد سپس به مرور زمان و بعد از ۶ ماه توانست روی پای خود بایستد. می‌گفت که باید این انقلاب به تمام جهان صادر شود و صادر شدن آن فقط به بازوهای جوان‌هاست. بعد از آنکه جنگ عراق بر ایران تحمیل شد و بعد از گذشت مدتی دست از کار خود کشید و درخواست رفتن به جبهه را کرد و با درخواست‌های مکرر و گریه‌های فراوان از شوقی که به جبهه داشت از طریق واحد بسیج مستضعفین طبرس عازم دوره آموزشی شد و در ماه رمضان آموزش دید و بعد از ماه رمضان عازم جبهه‌های جنگ شد و در راهداری مستقر گردید. شهید بعد از آنکه سه ماه جبهه خود را تمام کرد به مرخصی آمده و سپس مشمول سپاه شد و باز مدت ۴۵ روز انجام وظیفه کرد و در سه عملیات شرکت کرد و در عملیات والفجر ۱ و سپس در والفجر ۲ که طرف چپ گردن او مقداری صدمه دید و باز به مرخصی آمد و در والفجر ۳ در عملیات منطقه مهران بر اثر ترکش‌های زیاد خمپاره به سر و قلب او به درجه رفیع شهادت نائل آمد و چشم خود را از جهان فرو بست و به سوی ایزد منان روانه شد و به آرزو و آرمان دیرینه خود که شهادت بود نائل شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید شهید:

با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و با سلام به تمام شهیدان راه حق و آزادی، پدرجان

و مادر جان اگر ناراحتان کردم باید ببخشید که چون اسلام بر ما واجب داشته است. به پدرم بگوئید که یک ماه رمضان روزه و نماز برایم بگیرند و وصیتنامه من روزی که آمدهام به جبهه، توی سپاه فرستادم و هر کجا پدر و مادرم بگوئید خاکم می سپارند و هر جمعه سرخاکم شیرینی ببرید که دوستانم خوشحال باشند و برادرانم راه جبهه را ادامه بدهند که اسلام پیروز است و هیچگونه ناراحتی نداشته باشند که خدا می خواسته است شهید بشوم.

عروسی من در جبهه و عروس من شهادت است صدای غرش گلوله توپ و خمپاره عقد مرا خواهند خواند و با پوششی از خون گرم و سرخ، خود را برای معشوقم الله تعالی جل جلاله آرایش خواهم کرد در غلغله شادی مسلسلها و بارش نقل سر در حمله سنگر، عروس شهادت را به آغوش خواهیم کشید و در همه‌همه تشیع کنندگان پیکرم که اتومبیل تابوتم گلباران می شود با تکبیر آنرا تا مقصد عشق بدرقه خواهند کرد. سلام بر روح الله ابرمرد تاریخ ساز آن نایب برحق امام زمان (عج) خمینی بت شکن و سلام بر مادر مهربان و دلسوزم که اگر جنازه پسرش را به دستش بدهید، خود با کمال رضایت و سپاس و شکر بر قبر می گذارد و سلام آخر بردوستان و خویشان که پیرو ولایت فقیه هستند و سلام گرم و دلپذیرم بر خواهران و برادرانی که تهمت و فحش را در راه اسلام خوردند و مانند بهشتی مقاومت کردند، تا پوزه شایعه سازان آن منافقان زیرک و آن احمق‌های زاهد را به خاک مالیدند. والسلام

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **حسن زمانی**

محل و شهرستان محل خدمت: **شبکه بهداشت و درمان**

نسبت با شهید: **برادر شهید**

شهید محمد زنگویی

تاریخ شهادت: ۵۹/۱۱/۱۳
محل شهادت: آبادان - ماهشهر
نحوه شهادت: اصابت ترکش خمپاره
به سر
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: رمضان
تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۰۱/۱۰
محل تولد: بیرجند
تحصیلات: نهم دبیرستان
مسئولیت در جبهه: گروهبان
یکم ارتش، خدمه توپ



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد زنگویی در سال ۱۳۳۸ در یک خانواده مستضعف پا به دنیا گذاشت. او از همان اوایل کودکی با مشکلات مادی زیادی دست و پنجه نرم کرد و مزه تلخ فقر را لمس می کرد تا اینکه با هر زحمتی بود کلاس اول دبیرستان را به پایان رساند. قبل از آخرین اعزام طی دو نوبت دیگر مدت ۴ ماه به جبهه اعزام شد. از آنجا که مهمترین راه را برای امرار معاش خود و خانواده اش، ورود به ارتش می دانست بعد از گذراندن دوره گروهبانی به شیراز منتقل شد. در سال ۵۸ ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد. در این زمان مأموریهایی را به جانب کردستان و سقز انجام داد. به انقلاب عشق می ورزید و یکبار از مأمورین طاغوتی کتکی خورده بود که بدنش کبود شده بود. هنگامیکه او را به مأموریت می فرستادند با عشق و علاقه می رفت چرا که می دانست که توطئه های دشمنان در داخل و خارج تنها با ریختن خون شهدا خنثی می شود. او شهادت را دوست می داشت و آنرا سعادت می دانست و در آخرین مأموریتش در روز دوم اعزام در جاده آبادان - ماهشهر بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسید و به خیل شهیدان انقلاب پیوست. برادر وی محمود نیز شهید شده است. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

* خاطره ای از شهید:

در زمان کودکی و تحصیل فردی خونسرد و خوش اخلاق، با مردم و خانواده خیلی خوش برخورد و فردی جستجو گر و همیشه دنبال مطالب جدید بود. نیمه های شب نماز شب میخواند و با گریه با خدا راز و نیاز می کرد. هر روز صبح قران می خواند بعد سر کار می رفت.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): حمیده زنگویی

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزند

شهید امیر محمد سروش (عبداللهی)

تاریخ شهادت: ۶۱/۰۱/۰۲
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
پهنایی
نحوه شهادت: در عملیات فتح
المبین در حین خنثی کردن مین
توسط گلوله نیروهای بعثی

فرزند: ابوتراب
تاریخ تولد: ۱۳۳۲/۰۷/۰۳
محل تولد: روستای پهنایی
نوع فعالیت: فرمانده گروه
مهندسی و خنثی کننده مین
محل شهادت: شوش



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید امیر محمد سروش در مهرماه ۱۳۳۲ در روستای پهنایی از توابع شهرستان قاینات در خانواده ای مذهبی و زحمت کش دیده به جهان گشود. دوران تحصیل ابتدایی را در روستایش سپری کرد و اوقات فراغت خود را به کارهای کشاورزی و کمک به خانواده می گذراند. دوران راهنمایی را در شهرستان قاین طی کرد و سپس وارد دانشکده افسری تهران شد. بر حسب وظیفه به جبهه رفت که طی آن چندین بار مجروح گردید. اما در خانه ننشست و مجدداً عازم جبهه می شد که سرانجام در عملیات فتح المبین در فروردین ماه سال ۶۱ به عنوان ستوان دوم ارتش و با سمت نیروی واحد مهندسی رزمی به درجه رفیع شهادت رسید و لقب اولین شهید روستای پهنایی را به خود گرفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

هدف من راه حسین است و راه اسلام و بر همه مسلمانان لازم است چنانچه مسلمان واقعی هستند این راه را ادامه دهند در هر کجا و هر جا. از خواهران و برادران می خواهم که در خط امام و انقلاب حرکت نموده، تلاش کنیم هم اکنون که به یاری خداوند مملکت اسلامی و انقلاب ما به جهان دارد صادر می شود و تا حکومت مهدی (عج) ادامه خواهد داشت، انشاء... متحد و یکپارچه باشیم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): فاطمه عبداللهی

واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی درمانی شماره ۳

شهرستان محل خدمت: قائن

نسبت با شهید: خواهر

شهید علی رضا سعید زاده

فرزند: حبیب... تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۰۹/۱۰ محل تولد: فردوس نحوه شهادت: در حین عملیات در اثر اصابت تیر به ناحیه سینه به شهادت رسید.	تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۰۲/۳۰ تحصیلات شهید: دانش آموز محل شهادت: مهران محل آرامگاه شهید: فردوس مسئولیت شهید در جبهه: تیربارچی لشکر ۲۱ امام رضا (ع)
--	---



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

بسیار خوش اخلاق و خوش رفتار و با اهل خانه با ملایمت رفتار می کرد. در کلاس های عقیدتی بسیج و تظاهرات شرکت می نمود.. رابطه صمیمانه با معلمین و اولیای خود داشت و احترام زیادی می گذاشت. اوقات فراغت خود را به امداد رسانی پدر در امورات کشاورزی و مطالعه صرف می کرد. روحیات معنوی بسیار بالایی داشت و شب عملیات خیلی خوشحال و شاداب بود. انگار می دانست که می خواهد پیش خدا برود.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

ما خلق نشده ایم تا راحت طلب باشیم. ما خلق شده ایم تا آزمایش شویم. پس باید بکوشیم تا از این امتحان سر بلند بیرون آییم. من نمی توانستم مشاهده کنم که هر روز عده ای از برادرانم شهید شوند و من به کارهای روزمره مشغول باشم پس باید زندگیمان را در یک کلمه خلاصه کنیم و آن اطاعت از امام. از تمام برادران و همکلاسی هایم می خواهم جبهه ها را خالی نگذارند و از تمام خواهران می خواهم که زینب زمان باشند و از محرمات بپرهیزند و پاکدامنی را سرلوحه زندگی خودشان قرار دهند. از تمام مردم می خواهم که دست از انقلاب اسلامی این میراث خون شهیدان صدیق و این پیر جماران بردارند و از هیچ کوششی در سپردن این نعمت به دست امام عزیزمان مهدی (عج) فرو گذار ننمایند و از همه برادران و هم رزمان حلالیت می طلبیم.

* خاطره ای از شهید:

شهید در آخرین نامه ای که ارسال کرده بود واضح بود که به وی الهام شده که می خواهد شهید بشود. به گونه ای که از همه تشکر کرده بود. بخصوص از پدر و مادر و اظهار نموده بود از اینکه نتوانسته زحمات آنان را جبران کند شرمنده است و حال و هوای نامه به گونه ای دیگری بود تا اینکه چند روز بعد خبر شهادت ایشان را به ما دادند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمد سعیدزاده

واحد محل خدمت: دانشکده پیراپزشکی

نسبت با شهید: برادر

شهرستان محل خدمت: فردوس

شهید خسرو سکندری نوده

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۱۲
نحوه شهادت: اصابت ترکش به سر
محل شهادت: شلمچه - کربلای ۵
محل آرامگاه شهید: روستای نوده
مسئولیت شهید: بی سیم چی

فرزند: سکندر
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۰۱/۲۲
محل تولد: روستای نوده سرایان
تحصیلات: سال اول کاردانی
تربیت معلم



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در روستای نوده از توابع شهرستان سرایان در سال ۱۳۴۹ دیده به جهان گشود. او فرزند اول خانواده از پدری کشاورز و مادری خانه دار بود. خسرو از زمانی که به دنیا آمد چندین بار طی معجزاتی از مرگ نجات پیدا کرد. اولین بار در ۲۰ روزگی که جلوی خرمن کوب در حال چرخیدن افتاده بود. بار دوم زمانی که ۶ ماهه بود زمانیکه سنگ از بالای دیوار جلویش افتاد ولی تقدیرش شهادت بود. از همان کودکی اذان می گفت. بسیج می رفت. با توجه به اینکه هنوز موقع سربازی اش نشده بود به جبهه رفت، چون عشق به جبهه و شهادت داشت. دوران ابتدایی و راهنمایی را در روستای نوده و مصعبی تمام کرد. بعد از آن به تربیت معلم طبس رفت. بعد از چند بار رفتن به جبهه و جراحت‌های ناشی از آن در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ در کربلای ۵ در شلمچه به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

برای رضای خدا به جبهه آمده ام تا بتوانم دینی که اسلام و انقلاب و شهدای گرانقدردمان بر ما دارند یک مقداری از آن را ادا کنم. پدر و مادرم با صبر خود به دشمن بگویید اگر صد فرزند هم داشته باشیم در راه قران و اسلام و امام خواهیم داد. امت شهید پرور، پشتیبان ولایت فقیه باشید و امام عزیز را تنها نگذارید چون امام قلب من است و بدون قلب نمی توان زندگی کرد. پس قلب مرا پاسدار باشید. حداقل چهار نعمت: خداشناسی، دین اسلام و پیامبری رسول اکرم (ص)، عطا فرمودن روزی و پوشاندن گناهان را بیاد داشته باشید. در حفظ حجاب اسلامی و در رعایت مسایل دینی بکوشید. بعد از من نباید سنگرم خالی بماند.

* خاطره‌ای از شهید:

خسرو فرزند بزرگ خانواده بود. خیلی مهربان بود و برای خانواده فداکاری می کرد. هر وقت از

طبس یا مناطق جنگی می‌آمد برای تمام افراد خانواده سوغات می‌آورد و کارهای خانواده را انجام می‌داد. آخرین بار ۲۲ بهمن منتظرش بودیم ولی نیامد و از طریق دوستانش نامه‌ای فرستاده بود و در آن عذرخواهی از پدر و مادر کرده بود که نتوانسته برای خداحافظی مراجعه کند و از تمام دوستان و آشنایان خداحافظی کرده بود، چون خواب شهادت را دیده بود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **زهرا سکندری**

واحد محل خدمت: **پایگاه شماره ۲**

شهرستان محل خدمت: **سرایان**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید محمدهادی شاه پردلی

تاریخ شهادت: ۶۳/۰۲/۲۷
محل شهادت: دیوان دره کردستان
محل آرامگاه شهید: روستای بصیران
مسئولیت در جبهه: سرباز بوده و
موقتاً در زمان شهادت جانشینی
فرمانده گردان ضربت جندالله را به
عهده داشته است.

فرزند: محمدعلی
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
محل تولد: روستای بصیران
تحصیلات: دیپلم
نحوه شهادت: جنگ تن به تن با
کومله دمکرات کردستان



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمدهادی شاه پردلی در روستای بصیران از توابع بخش خوسف شهرستان بیرجند در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود. روز تولد وی مصادف با نیمه شعبان سال ۱۳۴۱ بوده. دوران کودکی خود را نزد خانواده سپری نمود و در این زمان علوم قرآنی را نزد مادر بزرگ پدری اش فرا گرفته است. برای ادامه تحصیل از کلاس چهارم ابتدایی عزیمت به شهرستان بیرجند نمود و تا مقطع دیپلم ادامه تحصیل داد. بعد از آن عازم به خدمت مقدس سربازی گردید و دوران آموزشی را در تربت حیدریه سپری و برای ادامه سربازی به کردستان منتقل و سرانجام در روز نیمه شعبان سال ۱۳۶۳ در دیوان دره کردستان در رویارویی با دشمن به درجه رفیع شهادت نائل گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

نماز اول وقت، ایمان به خدا، فداکاری و گذشت. حجاب برای خواهران، همکاری در امور خانواده و اجتماع جزء وصیت شهید بود.

* خاطره ای از شهید:

ایشان بسیار مهربان و دلسوز بود. در تمام مراسم مذهبی روستا شرکت می نمود. یادم می آید روزهای اول انقلاب که تظاهرات مردم بر علیه حکومت شاه غوغا می نمود، شهید برای انجام تظاهرات به مسجد محل رفته و شعارهایی بر علیه حکومت شاه می داد که در حین همین تظاهرات گروهی که بر علیه حکومت اسلامی به پاخواسته بودند با او درگیر شده و خوشبختانه در آن درگیری جان سالم بدر برده بود. شهید محمدهادی شاه پردلی در ایام ماه رمضان و محرم و شبهای احیاء تا صبح شب زنده داری می کرد و با صدای گرم خود مداحی اهل بیت را می نمود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **خیرالنسا شاه پردلی**

واحد محل خدمت: **پایگاه بهداشتی امیرآباد**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند** نسبت با شهید: **خواهر**

شهید علیرضا شرفی

محل شهادت: دوران اسارت در عراق
 نحوه شهادت: در عملیات فتح
 المبین اسیر شده و بعد در زندان
 عراق به شهادت می‌رسند
 محل آرامگاه شهید: بهشت رضای
 مشهد

فرزند: حسین
 تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۶/۲۰
 محل تولد: تهران، شهر ری
 تاریخ اسارت: ۱۳۶۱/۲/۳۰
 تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۴/۲۵



*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

اینجانب علیرضا شرفی وصیت نامه خود را بدین ترتیب شروع می‌کنم. اولاً امام امت را یاری نمائید و اسلام را پایدارتر کنیم و برای وحدت بیشتر باید با یکدیگر متحد شویم و دشمنان اسلام را نابود کنیم و نگذاریم دشمنان اسلام بر ما غلبه کنند، این اسلام با خون هزاران هزار شهید به دست ما رسیده است. ما باید این نعمت خدایی را با جان و دل محافظت کنیم و در درجه دوم روز و شب دعا بمان این باشد که ظهور امام مهدی (عج) را زودتر خواهان باشیم و برایم دعا کنید که خداوند تبارک و تعالی اعمال مرا ببخشد و مرا مورد رحمت خویش قرار دهد. فقط خواهش من این است که در همه حال امام امت را دعا کنند و حسین زمان را تنها نگذارند. دیگر عرضی ندارم.
 به امید پیروزی مسلمین جهان به رهبری امام خمینی و السلام.
 روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **مریم شرفی**

واحد محل خدمت: **رئیس شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **سرایان**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید عباس شعبی

فرزند: غلامرضا
 تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۰۲/۰۱
 محل تولد: روستای کسگ
 مسئولیت شهید در جبهه:
 پاسدار و معاون فرمانده گردان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۱۱
 تحصیلات شهید: پایان دوره ابتدایی
 محل شهادت: حاج عمران عراق
 نحوه شهادت: اصابت ترکش
 محل آرامگاه شهید: روستای گسک



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید عباس شعبی فرزند غلامرضا در سال ۱۳۳۳ در روستای «گسک» از توابع شهرستان بیرجند دیده به جهان گشود. عباس دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند. سپس تحصیل را رها کرد و به کار کشاورزی و قالی بافی پرداخت در ۲۲ سالگی ازدواج نمود و صاحب سه پسر و یک دختر شد و همراه خانواده به بیرجند مهاجرت کرد. مدتی به کار در رنگ آمیزی پرداخت. سپس به استخدام رسمی سپاه پاسداران درآمد. شهید چند مرتبه در صحنه‌های نبرد شرکت نمود. هر بار که به مرخصی می آمد با روحیه ای شاداب و مصمم تر به جبهه برمی گشت. چند مرتبه مجروح شد. او مدتی مسئول بسیج عشایری بود. با پشتکار فراوان در بسیج نیرو و اعزام آنها به جبهه فعالیت می نمود. در تربیت فرزندانش بسیار حساس بود. دایم به همسرش در خصوص تربیت صحیح فرزندانش سفارش می نمود. در آخرین اعزام، فرماندهی گروهانی از تیپ ویژه شهدا را برعهده داشت و پس از نبردی شجاعانه در تاریخ یازدهم شهریور ماه سال ۱۳۶۵ در منطقه «حاج عمران» در عملیات «کربلای ۲» بر اثر اصابت تیر به فیض شهادت نائل گشت. پیکر پاک شهید پس از تشییع در شهرستان بیرجند به زادگاهش منتقل و به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* خاطره ای از شهید:

از کودکی با علاقه ای که به مادرش داشت در کارهای خانه به او کمک می کرد، حتی برای شستن ظروف به کنار جوی آب می رفت، به طعنه مردم توجهی نداشت و می گفت: «این کار دختر و پسر ندارد».

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان، به نام خداوند یاری دهنده مستضعفان، به نام خداوند درهم کوبنده مستکبران، بنام خداوند شهیدان، بنام خداوندی که ما را از نیستی به هستی آورد.

با درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و ابراهیم زمان بت شکن دوران و درود بر او که ما را از نیستی به هستی و از لجنزار تاریخ نجات داد. درود بر او که چنان بر دهان بیگانگان زد که دیگر توان حرکت نداشتند. درود بر او که حسین گونه زیست و حسین گونه درس داد و کربلای حسین را در ایران بر پا کرد و به حسینیان درس شهادت و شجاعت و شهادت داد و این شعار را که مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است را جاودانه کرد. درود بر رزمندگان اسلام که با پیکار خود تداوم بخش راه شهیدان خواهند بود و درود به خانواده شهدا که با دادن چنین شهیدانی درخت اسلام را با خون خود آبیاری کردند و به ملت آموختند که چنین باید زیست و چنین باید مرد.

و درود و سلام بر آنها که با جان و مال و هستی خود، راه و اهداف اسلام حقیقی و خط ولایت فقیه را دنبال می کنند: یک پیام به پدر و مادرم دارم که ای مادر و ای پدر اگر خبر مرگ مرا آوردند خدا را شکر کنید و دست به دعا بردارید و خدا را شکر کنید که چنین سعادت را خدا نصیب شما کرده است. بر مزار من گریه نکنید که دشمنان ما خوشحال خواهند شد. برادر و خواهرم بر شما است که بعد از من راه اسلام را ادامه دهید و ولایت فقیه را پیروی کنید. و پشتیبان اسلام و ولایت باشید که این وظیفه هر مسلمان است. ای مسلمانان هوشیار باشید که دشمنان شما در حيله دیگر می باشند پس شما باید همیشه با حضور خود در صحنه مشقت محکم تری بر دهان دشمنان اسلام بزنید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **زهرا و حسین شعیبي**
 واحد محل خدمت زهرا شعیبي: **پزشک خانواده و سرپرست مرکز حاجی آباد**
 واحد محل خدمت حسین شعیبي: **حفاظت فیزیکی دانشگاه**
 شهرستان محل خدمت: **بیرجند**
 نسبت با شهید: **فرزندان**

شهید رمضان شیرداد بهلولی

فرزند: علی محمد
 تاریخ تولد: ۱۳۴۴
 محل تولد: مشهد
 نحوه شهادت: اصابت تیر به سر
 مسئولیت در جبهه: پاسدار

تاریخ شهادت: ۶۳/۱۰/۱۵
 محل شهادت: کردستان - مهاباد
 محل آرامگاه شهید: بهشت رضا
 مشهد



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

پسر بزرگ خانواده بود و همیشه کمک به پدر و مادرش می کرد. نماز خود را سر وقت می خواند تمام روزهای ماه رمضان روزه می گرفت. خوش اخلاق بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمندان شاغل منسوب به شهید): عفت و عصمت شیرداد بهلولی
 واحد محل خدمت عفت شیرداد بهلولی: دبیرخانه شبکه بهداشت و درمان
 واحد محل خدمت عصمت شیرداد بهلولی: آزمایشگاه مرکز بهداشت
 شهرستان محل خدمت: قائن
 نسبت با شهید: خواهران شهید

شهید محمد صادقپور

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۱۰/۲۷
نحوه شهادت: منطقه مائوت
محل شهادت: منطقه مائوت
محل آرامگاه شهید: قائن

فرزند: محمد علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: قاین
نحوه شهادت: اصابت ترکش



*زندگی نامه شهید:

شهید محمد رضا صادقپور در سال ۱۳۴۴ در شهرستان قاین در خانواده‌ای متوسط و مؤمن چشم به جهان گشود و دوران کودکی را در دامان پاک مادر سپری کرد. پس از آن به مدرسه رفت و تا سوم راهنمایی ادامه داد. اما به لحاظ گرفتاریهای دوران تحصیل و تنهایی پدر ترک تحصیل کرد. سپس در اولین فرصت به خدمت سربازی و جبهه رفت و بالاخره در مورخه ۱۳۶۶/۱۰/۲۷ در منطقه مائوت بر اثر اصابت ترکش به فیض عظیم شهادت نائل آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **حمیدرضا صادقپور**

شهرستان محل خدمت: **قاین**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید ابراهیم صادقی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۱۰/۳
محل شهادت: مهاباد
نحوه شهادت: در حین آموزش
نظامی بر اثر اصابت سهوی
گلوله به سر
محل آرامگاه شهید: روستای
شاهرخت

فرزند: غلامعلی
تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۶/۱
محل تولد: روستای شاهرخت
تحصیلات شهید: دوم دبیرستان
مسئولیت شهید در جبهه:
رزمنده بسیجی



* خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید:

شهید ابراهیم صادقی در سال ۱۳۴۸ در روستای شاهرخت در خانواده‌ای مذهبی و حامی ولایت متولد شد. پدرش کشاورز بود. از سوی بسیج در جبهه حضور یافت و در ۱۳۶۶/۱۰/۳ در مهاباد در حین آموزش نظامی به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

شهادت اسلام، جز این از ما نخواسته‌اند که پایبند به اسلام و حامی ولایت فقیه باشیم. همانطور که شهید صادقی در وصیت نامه‌اش می‌نویسد به همه شما توصیه می‌کنم راه شهیدان را ادامه دهید که انشاء... موفق خواهید بود.

* خاطره‌ای از شهید:

شهید صادقی علاقه زیادی به بازی با کودکان داشت و آنان را بسیار دوست می‌داشت من جمله خاطره قصه گفتن برای کودکان آن روز در ذهن جوانان امروز تداعی می‌گردد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): جعفر صادقی شاهرخت

واحد محل خدمت: امور اداری معاونت آموزشی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: برادر

شهید محمدرضا صالحی بیک

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۰۲/۲۵
محل شهادت: حاج عمران عراق
محل آرامگاه شهید: تخته جان
نحوه شهادت: اصابت ترکش
به سر

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۳۰/۰۱/۰۳
محل تولد: تخته جان
تحصیلات شهید: پایان دوره ابتدایی
مسئولیت در جبهه: پاسدار



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمدرضا صالحی بیک در خانواده ای مذهبی و مستضعف متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در روستا به پایان رساند. او فردی وارسته و با تقوی بود و قرآن را با صوتی دلنشین تلاوت می کرد. قبل از انقلاب در جلسات مذهبی و دعاهای کمیل و ندبه شرکت فعال داشت. مردم را امر به معروف و نهی از منکر می کرد. در راهپیمایی علیه رژیم شاه شرکت داشت. در ۲۳ سالگی ازدواج کرد که ثمره این ازدواج یک دختر و سه پسر می باشد. شهید در انجام فرایض عبادی وقت شناس بوده و نمازش ترک نمی شد. عاشق امام و ولایت فقیه بود. فرزندان خود را به درس خواندن و قرائت قرآن نصیحت و بر انجام واجبات و ترک محرّمات تأکید داشت. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان عضو رسمی به خدمت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. در بخش تعاون سپاه به خدمت مشغول شد. مأموریت ایشان سرکشی از خانواده های شهدا و رزمندگان بود. اولین پاسدار بود که از روستای تخته جان در ۳۱ سالگی در سال ۱۳۶۱ به جبهه اعزام شد. انگیزه ایشان از رفتن به جبهه عشق به امام و حفظ انقلاب و اسلام و دفاع از دین و میهن و ناموس بود. سرانجام در تاریخ بیست و پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ در ششمین مرحله حضور در میدانهای نبرد در جبهه حاج عمران در عملیات کربلای ۲ جان به جان آفرین تسلیم کرد و به فیض عظمای شهادت نائل آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون

کسانی را که در راه خدا کشته شوند مرده نپندارید بلکه آنها زنده اند و در محضر خدای خود روزی می خورند.

با سلام و درود به پیشگاه خداوند متعال و حضرت ولی عصر عج ... و نائب بزرگوارش امام خمینی

و درود به شهدای اسلام از صدر تا کنون و مجاهدین فی سبیل ... مجاهدانی که زاهدان شب و شیران روزند، آن چنانکه رهبر عزیزمان بر بازوان پر توان ایشان بوسه می زند و بر این بوسه افتخار می کند. هم اکنون که این وصیت نامه را می نویسم خودم را بنده ای حقیر و گناهکار در محضر باری تعالی میدانم چون کسانی رهروان راه انبیاء الله هستند و شهید می شوند که انسانهای پاک و مخلص خداوند می باشند و من فکر می کنم که از این صفات فاصله دارم.

با سلام به همسر مهربان و عزیزم هم اکنون که بیاری خداوند بزرگ میروم تا یاری حق علیه کفر جهانی نمایم و تو را تنها می گذارم، از تو معذرت می خواهم. چون اسلام به خون احتیاج داشت و من باید میرفتم به ندای حق گوی هل من ناصر ینصرنی رهبر عزیزمان، این ابراهیم زمان لبیک می گفتم و من در اینجا به تمام برادران و خواهران و بستگانم توصیه می کنم که پشت سر امام را خالی نگذارند و به حرفهای منافقین کوردل که هر روز شایعه‌ای تازه در میان مردم رواج می دهند و می خواهند با این حرفها قلب امام را بیازارند گوش ندهید و همیشه گوش به فرمان رهبر عزیزمان باشید و در گفته‌های وی فکر کنید.

همسر عزیزم از فرزندان دلبندم مریم - محمد - حسین - مهدی که پاره تنم می باشند به نحو احسن نگهداری کن و سعی کن ایشان را طوری تربیت نمائی که طبق موازین اسلام عمل نمایند و در آینده انسان پاک و مفیدی برای جامعه اسلام باشند و در پایان همسرم اگر در گذشته احیاناً بدی از من مشاهده کرده ای امیدوارم این حقیر را ببخشی و من از شما در دنیا خیلی راضی بودم امیدوارم بعد از من هم مثل سایر همسران شهداء محترم برای جامعه توحیدی باشید انشاءالله.

خداحافظ به امید پیروزی رزمندگان کفر ستیز اسلام و باز شدن راه کربلا

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **مریم صالحی**

واحد محل خدمت: **پزشک عمومی بیمارستان ولیعصر (عج)**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید مصیب صحتی

تاریخ شهادت: ۶۵/۱۰/۰۵
محل شهادت: شلمچه
محل آرامگاه شهید: روستای
پهنایی

فرزند: اکبر
تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۰۱/۰۱
محل تولد: روستای پهنایی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در فروردین ماه ۱۳۴۶ در روستای پهنایی از توابع بخش مرکزی قاین دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش و تحصیلات متوسطه را در مرکز آموزشی کشاورزی محمدیه بیرجند گذراند و موفق به اخذ مدرک دیپلم کشاورزی گردید. در لابلای تحصیلات ۳ بار به جبهه رفت. در همان سالهای اول تشکیل بسیج به عضویت بسیج بیست میلیونی درآمد. از ورزشکاران بنام در رشته والیبال و از مداحان دفاع مقدس و هیأت مذهبی بود. در آخرین بار که برای دفعه چهارم به جبهه رفت پس از گذراندن دوره غواصی در عملیات کربلای ۴ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پس از ده سال مفقود بودن در گلزار شهدای روستای پهنایی آرام گرفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

حمد و سپاس خداوند منان را که رحمتش را شامل حالم کرد و به من توفیق داد تا لباس مقدس سربازی امام زمان را به تن کنم و قدم در میدان مبارزه گذارم. ای کسانی که لباس اسلام به تن دارید و مسئولیت دارید وای بحالتان اگر کوچکترین ضربه ای را به اسلام بزنید، چه باحرفتان و چه با عملتان. شهدا که از عزیزترین چیز یعنی جانشان مایه گذاشتند از شما راضی نخواهند شد. امام عزیز را فراموش نکنید.

پدرم، تو چشم منی اما امامم نور چشم من است چگونه می توان نور چشم خود را از دست داد. مادرم، تو وجود و هستی منی اما امامم قلب من است چگونه انسان می تواند قلب خود را از دست بدهد.

و به شما می گویم که امام عزیز را فراموش نکنید و همیشه برای بقای طول عمر امام دعا کنید.

می‌دانم که داغ جوان سخت است، می‌دانم که تحمل برای شما سخت است لیکن شما را بر صبر و استقامت سفارش می‌کنم. در مرگ من ضعف و ناتوانی به خود راه ندهید و در مرگ من گریه و زاری نکنید هر گاه خواستید گریه کنید برای تسکین روحم و برای حسین سر جدا گریه کنید که در آن زمان نه کاغذ بود و نه قلم که خونش را جوهر و زمین را کاغذ قرار داد و با خط سرخ نوشت هل من ناصر ینصرنی، آیا کسی هست که مرا یاری کند.

و ای برادرم و خواهرم به تو می‌گویم که در مرگ من لباس عزا به تن نکنی و گریه و زاری به خود راه مده چون دشمن از این گریه تو خوشحال می‌شود و به تو می‌گویم هر گاه به یادم افتادی جهت شادی روحم یک فاتحه بخوان و روحم را تسکین بده و در برابر مشکلات صبور و مقاوم باشید که خداوند صابران را دوست دارد.

در پایان از همه شما معذرت می‌خواهم که نتوانستم جبران زحمات شما را بکنم، انشاء الله که مرا ببخشید.

* خاطره‌ای از شهید:

در مراسم بدرقه ی رزمندگان در روستای پهنایی قبل از آخرین اعزام، شهید سوار بر ماشین لندکروز سپاه شعر «هر که دارد هوس کربلا بسم الله...» را می‌خواند و غوغایی در روستا بپا شده بود و همه گریه میکردند. در آخرین مرخصی بعد از اتمام دوره غواصی دیگر از دنیا نمی‌گفت و وقتی مادرش می‌گوید دلم شور میزند، بیا و از خیر این سفر بگذر با احترامی که برای پدر و مادر قائل بود بر سر دو راهی قرار می‌گیرد و از خدا کمک می‌طلبد و در خواب صحرای کربلا را می‌بیند و به او گفته میشود تو که تا اینجا با ما بودی چه شده از اردوی ما فاصله گرفتی؟ موضوع را با حالتی خاص برای مادرش تعریف میکند و مادر فرزند را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید تو از علی اکبر امام حسین(ع) که بهتر نیستی، تو را بخدا می‌سپارم و می‌رود و شهید میشود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **قربان صحتی**

واحد محل خدمت: **بیمارستان شهدا**

شهرستان محل خدمت: **قائن**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید عید محمد صلاحی

فرزند: علیرضا
تاریخ تولد: ۱۳۳۴
محل تولد: گرگان، روستای توران تپه
میزان تحصیلات: سیکل

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۳
محل شهادت: شلمچه
محل آرامگاه شهید: روستای فتح آباد
فردوس



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید تا پنج سالگی در روستای توران تپه و پدرش به شغل کشاورزی مشغول بود. ولی از آنجایی که پدر شهید به زادگاه و روستای خویش علاقه داشت زمین‌هایش را فروخت و به روستای خودش باز گشت. شهید از سن ۷ سالگی در دبستان روستای فتح آباد شروع به درس خواندن نمود و تا پایان کلاس پنجم ادامه داد. در سن ۱۲ سالگی پدر خود را از دست داد و سرپرستی خانواده خود را به عهده گرفت. علاقه زیادی به انقلاب و امام خمینی داشت و در تظاهرات و تمام مراسم که پایه دینی و انقلابی داشت، شرکت می‌نمود. شهید صلاحی در سال ۱۳۵۹ عضو انجمن اسلامی و دوره قرائت قرآن گردید و با شورای اسلامی همکاری زیادی داشت. در جهت حل و رفع مشکلات مردم و هم ولایتی‌هایش کار زیادی انجام می‌داد. در سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فردوس درآمد و راهی آموزش سپاه به تهران گردید. بعد از اینکه آموزش او تمام شد به روستا برگشت و بعد از مدت کوتاهی عازم جبهه‌های کردستان گردید و در لشکر ویژه شهدا به مدت یک سال با فرماندهی این لشکر -شهید کاوه- همکاری نمود. سپس از طرف سپاه پاسداران به سمت حفاظت امام جمعه فردوس منصوب و پس از مدتی برای دومین مرتبه در سال ۶۳ به کربلای جنوب ایران عازم شد و در منطقه چزابه در چندین عملیات شرکت داشت.

در سال ۶۵ برای سومین بار به طور داوطلبانه از طرف سپاه پاسداران عازم مناطق جنگی غرب و جنوب گردید و در عملیات کربلای ۱ جهت آزاد سازی مهران شرکت و پس از ۸ ماه حضور در جبهه در منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵ در تاریخ ۶۵/۱۰/۲۳ روحش به سوی ملکوت اعلی پیوست و مرغ دلش را به سوی ربش فرستاد. روحش شاد و یادش گرمی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **علیرضا صلاحی**

واحد محل خدمت: **بیمارستان شهید چمران**

شهرستان محل خدمت: **فردوس** نسبت با شهید: **فرزند**

شهید علی محمد طرفه

تاریخ شهادت: ۶۱/۰۱/۰۱
محل شهادت: دشت آزادگان
عملیات فتح المبین
محل آرامگاه شهید: روستای
پهنایی

فرزند: عباس

تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۰۱/۰۱
محل تولد: قاینات



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در روستای پهنایی متولد و تا مقطع ابتدایی در همان روستا مشغول به تحصیل گردید و مقطع راهنمایی و دبیرستان را در شهر قاین پشت سر گذراند. در ابتدای جنگ در سپاه پاسداران ثبت نام و مشغول به خدمت گردید و پس از پشت سر گذاردن دوران آموزشی به جبهه اعزام گردید و بعد از یکماه در عملیات فتح المبین در دشت آزادگان به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم رب الشهداء و الصدیقین

با فرا رسیدن محرم، ماه قیام و خون، ماهی که به تعبیر امامان، خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که حسین (ع) درس آزادی و ایثار به جهان بشریت آموخت و به فرموده امام حسین (ع) که می فرمایند: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» هر روزی عاشورا و هر زمینی کربلاست، می روم تا به ندای پیامبر گونه امامان لبیک گویم که می فرمایند: «من از شما عاجزانه می خواهم مسئله جنگ را فراموش نکنید» می روم تا با اندک توانی که دارم با کفار بعثی که نمونه بارز باطل زمانمان هستند مبارزه کنم. چرا که ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین (ع) دعوتی است به همه قرون و اعصار من می روم تا با نثار خون خویش به ندای حسین (ع) لبیک گویم و تو پدرم، می دانم که دوستم داری و من نیز شما را دوست می دارم و این رابطه بین هر پدر و فرزندی هست ولی عشق به اسلام و امام سوای این دوست داشتن هاست می دانم آنقدر ایمان داری که از رفتن من ناراضی نباشی و در شنیدن خبر شهادت من به سوگ نشینی.

و اما تو مادرم، ای کسی که رنجها کشیدی تا مرا بزرگ کردی و می دانم تو چون هر مادری فرزندت را می خواهی ولی نمی دانم ماجرای وهب و مادرش را شنیده ای یا نه؟ آنجا که مادر وهب وقتی سر فرزندش را از جنگ آوردند و به او دادند سر را گرفت و به دور انداخت و گفت سری را که در راه خدا داده ام پس

نمی‌گیرم. او نیز فرزندش را دوست می‌داشت ولی با همه دوست داشتنها مسلمان بود و می‌دانست که این دنیا محل امتحان است و از رفتن فرزندش حتی خم به ابرو نیاورد و من از تو این چنین می‌خواهم. از تو می‌خواهم که در شنیدن خبر شهادت من صبور باشی و اشک نریزی و لباس عزا نپوشی بلکه در رفتن من شیرینی به مردم بدهید.

سلام من را به برادرانم موسی و حسین عزیز و خواهرانم فاطمه، سکینه، لیلا و خدیجه عزیز برسان. بگو آنچنان که مرا دوست دارند دوستشان دارم و آنها هم با رفتن من صبور باشند و افتخار کنند که برادرشان در راه اسلام شهید شده است و این حرف همیشه در گوش تو و در یاد تو و آنها باشد از اینکه بدون خبر شما و تمام قومان رفتیم از شما و همه دوستدارانم معذرت می‌خواهم چرا که فرصت اینکه به آنها بگویم و خداحافظی کنم نداشتم فقط به موسی و حسین بگویند که بعد از من امام را تنها نگذارند و اگر آنها در پشت جبهه هستند نگذارند چهره‌های داخلی آمریکا، منافقین و دیگر گروه‌های چپ و راست در داخل مملکت اسلامیمان توطئه کنند.

دروود بر امام عصر (عج)، دروود بر بت شکن زمان خمینی عزیز، دروود بر همه شهیدان راه حق

والسلام علی من اتبع الهدی

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **موسی طرفه**

شهرستان محل خدمت: **قائن**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید محمدرضا عباسی نژاد مود

تاریخ شهادت: ۱۳۵۸/۱۲/۱
محل شهادت: قصر قند
نحوه شهادت: درگیری با اشرا

فرزند: عباس
تاریخ تولد: ۱۳۲۴/۱۱/۱۴
محل تولد: سده قاینات
محل آرامگاه شهید: زاهدان



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در سال ۱۳۲۴ در قائنات، محل خدمت آموزگاری پدرشان چشم به دنیا گشود. در سال ۱۳۳۵ به دلیل انتقالی پدر به زاهدان مراجعت و تحصیلات ابتدایی را در دبستان فردوسی زاهدان گذراند. دوران راهنمایی را در مدرسه بازرگان تا حدود سیکل خواند. دوران سربازی را در بیرجند در مرز ایران و افغانستان (درج) انجام داد و پس از اتمام سربازی در سال ۱۳۴۹ در اداره کل مخابرات زاهدان مشغول به کار شدند. در سال ۱۳۵۸ در حال مأموریت سوخت رسانی به ایستگاههای مخابراتی در جاده قصر قند مورد هجوم عده ای ضد انقلاب قرار گرفته و مظلومانه شهید شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **لیلا عباسی نژاد مود**

واحد محل خدمت: **مرکز بهداشت شهرستان**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید سید محمدعلی عبداللہی

فرزند: سید عبدالله
تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۰۲/۲۰
محل تولد: روستای نوفرست
تحصیلات شهید: دوم ابتدایی
مسئولیت شهید در جبهه: پاسدار

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۰۵/۰۵
محل شهادت: سردشت
نحوه شهادت: اصابت ترکش
خیماره سازمان منافقین
محل آرامگاه شهید: روستای نوفرست



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید سید محمدعلی عبداللہی در روستای نوفرست شهرستان بیرجند دیده به جهان گشود. هنوز چند سالی از کودکی را پشت سر نگذاشته بود که از نعمت مادر محروم شد. مشکلات زندگی روستایی او را از درس خواندن بازداشت. او در کنار پدر و برادر به کار کشاورزی و قالیبافی مشغول شد. با شروع انقلاب، در سخنرانی‌ها و راهپیمایی‌ها با مردم شرکت میکرد و با پیروزی انقلاب، لباس مقدس سربازی پوشید و سال ۱۳۵۹ در ژاندارمری (نیروی انتظامی کنونی) خدمتش را به پایان رساند. در سال ۵۷ بعد از خدمت سربازی ازدواج کرد و صاحب دو پسر و یک دختر شد. مخارج زندگی را از راه قالیبافی و کمک به پدر تأمین می کرد. با شروع جنگ تحمیلی، در عضویت سپاه پاسداران به جبهه رفت و در تاریخ پنجم مرداد سال ۱۳۶۳ به عنوان فرمانده دسته، در منطقه سردشت، جان به جان آفرین تسلیم کرد و شهد شهادت نوشید. پیکر پاک شهید طی مراسم باشکوهی تشییع و در روستای نوفرست به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

اینجانب بنده حقیر خدا سید محمد علی عبداللہی فرزند سید عبد... وصیت نامه ام را با نام... و یاد شهیدان اسلام آغاز میکنم.

بسم... الرحمن الرحیم

((و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل... امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون))

بنام... پاسدار حرمت خون شهیدان و با سلام و درود بر امام عصر و نایب برحقش امام امت خمینی بتشکن و با درود به روان پاک شهدای راه حق و حقیقت و سلام بر روحانیت مبارز و درود بر راهیان راه شهدا و سلام و درود بر رزمندگان اسلام در جبهه‌های نور علیه ظلمت.

هم اکنون که برای مقابله با ضد انقلاب داخلی و ستیز با کافران بعثی به این خط سرخ رنگ و مظلوم کردستان اعزام شده ام وظیفه شرعی و اسلامی خود میدانم که چند سطری بعنوان وصیتنامه بنویسم. و اما شما ای مردم شهید پرور، پیامم به شما این است که مبدا جبهه را فراموش کنید و از رفتن فرزندانتان به جبهه جلوگیری کنید و مبدا که امام عزیزمان، این قلب تپنده مستضعفان جهان را تنها بگذارید.

و شما ای عزیزان پاسدار، مبدا که سنگر سپاه را خالی نگهدارید و در زرق و برق دنیا غرق شوید. و اما شما ای پدر عزیز و گرامیم که سالهای سال برایم زحمت کشیدید و مرا بزرگ کردید و در راه خدا فرستادید که دین حق را یاری کنم، اگر این سعادت عظیم نصیبم شد و در راه خدا شهید شدم همچون امام حسین (ع) در صحرای کربلا صبر را پیشه خود قرار دهید و در مرگم هیچ گریه و بی صبری نکنید که دشمنان را شاد کنید.

و اما تو ای همسر عزیز و باوفایم که هیچوقت مهربانیهای تو را فراموش نمی کنم، امیدوارم که مرا حلال کنید و فرزندانم را اول به خدا می سپارم و بعد به تو و امیدوارم که آنها را بخوبی و سرافرازی بزرگ کنید و بعد از شهادتم همچون زینب (س) صبر را پیشه خود قرار دهید و در راه خدا صبر کنی که خدا با صابران است و در شهادتم گریه و بی تابگی نکنی و شما و فرزندانم را به خدای بزرگ می سپارم. و اگر جسمم به دست شما رسید مرا در کنار مادرم دفن کنید و از نسلهای آینده میخواهم هر وقت پدرم و خانواده ام به ابدیت پیوستند در کنارم دفن کنند. هر شب جمعه فرزندانم را سر قبرم بیاورید. دیگر عرضی ندارم همه شما را بخصوص پدر و برادر و همسر و فرزندان عزیزم را به خدای بزرگ می سپارم.

به امید پیروزی نهائی اسلام بر کفر جهانی

والسلام سید محمد علی عبداللهی ۱۳۶۳/۲/۸

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

امام را دعا کنید، مهدی را صدا کنید

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): سیده فاطمه عبداللهی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزند

شهید محمدرضا عزیزی

فرزند: اسدالله	تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۵/۰۷
تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۰۳/۲۳	تحصیلات شهید: دیپلم علوم انسانی
محل تولد: مشهد	محل شهادت: شلمچه
مسئولیت شهید در جبهه:	محل آرامگاه شهید: گلستان شهدای بشرویه
رزمنده بسیجی، آری جی زن	
ونیروی واحد تدارکات	



* خلاصه ای از زندگی نامه:

شهید در خانواده ای متدین در شهر مشهد متولد شد و پدرش در آن زمان در مسجد گوهرشاد مشهد به کارگری مشغول بود و پس از چند سال به بشرویه مهاجرت کرد. دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و متوسطه را در بشرویه گذراند. در ایام تابستان و تعطیلی به کارگری می رفت تا کمک خرج خانواده باشد. مبارزات دوران انقلاب علیه شاه شرکت فعال داشت و شبها نگهبانی می داد و در بسیج نقش فعال داشت. بعد هم به صورت داوطلبانه به جبهه اعزام شد و برای سومین بار که عازم جبهه شد در سال ۶۱ به شهادت رسید پیکر این شهید تا ۱۷ سال مفقود بود و بعد از تفحص در وطنش بشرویه در گلزار شهدا، آرام گرفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

اینجانب برای سومین بار عازم جبهه های حق علیه باطل می شوم تا دشمنان اسلام و مسلمین را در خاک ایران دفن کرده و زندگی لذت بخششان را که همواره از خون جوانان ایران ادامه می یابد به پایان رسانم تا دیگر به چشم حقارت به ایران عزیزمان این سرزمین دلیر، این مهد آزادگان و این کربلای حسینیان نگاه نکنند. ما هستیم که از شهادت باکی نداریم و شهادت میراث گرانبهائی است که از حسین (ع) رهبر آزادگان به ارث برده ایم و ما در دانشکده حسینی به استادی خمینی درس خوانده و می خوانیم و امیدواریم که در امتحانش که شهادت است قبول بشویم و حقیر مفتخرم که دانشجوی چنین دانشگاهی هستم بزرگترین آرزویم این است که در راه خدا قطعه قطعه بشوم و اگر نشوم رستگار نشده ام. زیرا از همان اول معشوقم شهادت بود. پس الهی شکر که شهید شدم ولی متأسفم که کربلا را ندیدم. ما به زور به جبهه نرفته بلکه داوطلب می رویم و ما خلاصه شده در قرآن و جنگیم و حقیر به نوبه خود نه یک مرتبه و نه دو مرتبه، بلکه دهها بار گفتم که وقف جنگیم. آن هم جنگی که فی سبیل... باشد و در همین واژه است تنها فرق جنگ ما با کفار که فی سبیل... بودنش حاکمیت دارد و این خود بزرگترین سعادت است. مبادا از رهبری

چنین فقیه جامع الشرایطی حمایت نکنید که اگر مرتکب چنین خطایی شدید ما به نوبه خودمان در روز محشر جلو تک تک شما را گرفته و برای رفتن به دوزخ راهنمایی تان خواهیم کرد. و ای رهبر! پیکر قطعه قطعه مان صدقه راه شما و قرآن. ای ملت هنگامی که از رنج و فشار فراوان به ستوه آمدید به یاد شهدا و هدفشان بیفتید و برای ادامه راه توحیدیشان همواره بکوشید. کارشکنی در این زمان، میدان خالی کردن برای دشمنان انقلاب است.

*خاطرات شهید:

یکی از مسئولین که در آن زمان در بنیاد مسکن کار می کرد و برای اعضای بسیج زمین ثبت نام می کردند نقل می کند که در مزار شهدا (کنونی) که متصل به قبرستان هست بودیم و با شهید صحبت می کردم که راضی شود در ثبت نام زمین، نام او را بنویسم راضی نشد و سرانجام پای خود را به زمین کوبید و گفت من یک زمین می خواهم به اندازه یک متر و نیم که همین جا هست و همه ما را ساکت کرد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **معصومه عزیزی**

شهرستان محل خدمت: **بشرویه**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید جواد علی آبادی

نحوه شهادت: در حین آموزش بر
اثر اصابت سهوی گلوله
محل شهادت: هنرستان فنی
ارشاد بیرجند
محل آرامگاه: گلزار شهدای بیرجند

فرزند: محمدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۰۵/۰۳
محل تولد: بیرجند
تحصیلات: دانش آموز
تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۱۱/۱۹



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید جواد علی آبادی در تاریخ سوم مردادماه ۱۳۴۸ در خانواده‌ای مذهبی و زحمتکش پا به عرصه وجود گذاشت. او دوران دبستان را در مدرسه ۱۷ شهریور، راهنمایی را در مدرسه شهید مدرس، و دبیرستان را در هنرستان فنی ارشاد سپری کرد. از همان اوان کودکی فردی پرکار و مهربان، راستگو، پاکدل، خوش رفتار و با وقار بود و به سبب همین ویژگی‌های انسانی همیشه محبوب همگان بود و به قول یکی از دبیرانش او به راستی یک معلم اخلاق بود. در طول دوران جنگ چند بار فرم اعزام به جبهه را گرفت. ولی چون دو تا از برادران دیگر در جبهه بودند موفق نشد تا به همراه دوستانش (شهید محمدرضا حکمت و شهید خسروی) اعزام شود و با مخالفت پدر روبرو شد. او از همان آغاز نوجوانی به علت آشنایی با درد و رنج و محرومیت، عاشقانه در صف انقلابیون در تمام تظاهرات و راهپیمایی‌ها با وجود سن کمی که داشت شرکت می کرد و پس از پیروزی انقلاب نیز با وجود اینکه هنوز خیلی جوان بود تفنگ بر دوش گرفت و پس از تشکیل پایگاه‌های مقاومت، عضو پایگاه مسجد ۱۷ شهریور و پایگاه مقاومت شهید چمران مدرسه گردید و چون نتوانسته بود به همراه سایر دوستانش در جنگ شرکت کند، در مدرسه و مسجد محل بعنوان یکی از اعضاء فعال پایگاه شرکت می کرد و در همین راستا در آستانه نهمین سالگرد پیروزی انقلاب در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۶۶ در پایگاه مقاومت هنرستان فنی ارشاد (در سنگر مدرسه) به ملکوت اعلا پیوست. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **رقیه علی آبادی**

واحد محل خدمت: **آزمایشگاه آب**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید علیرضا علی آبادی

تاریخ شهادت: ۷۶/۰۳/۰۱
محل شهادت: جاده زاهدان - خاش
نحوه شهادت: ترور به دست اشرار
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۵۵/۰۳/۱۸
محل تولد: گرگان
تحصیلات شهید: لیسانس
مدیریت دولتی
مسئولیت در جبهه: بسیجی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید علیرضا علی آبادی در خرداد سال ۱۳۵۵ در استان گلستان در یکی از روستاهای زیبا و سرسبز به نام آرازگل به دنیا آمد. پدرش کارگر یک شرکت بود و مادرش خانه دار. مادر شهید در ۲ سالگی شهید فوت می کند و شهید دوران سختی را سپری کرد. دوران نوجوانی و جوانی پر شور و هیجان داشت. فوتبالیست و ورزشکار و درسخوان بود و در دبیرستان نمونه تربیت بیرجند درس می خواند. پس از دیپلم به سیستان و بلوچستان رفت. جزو سربازان گمنام امام زمان شد و در همین راستا در حین درگیری با اشرار مسلح در جاده زاهدان خاش به درجه رفیع شهادت نائل آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

همیشه توصیه می کرد حجاب اسلامی را رعایت کنید. به پدر و مادر و افراد پیر و سالخورده فامیل احترام زیادی می گذاشت. توصیه می کرد درس بخوانید و به خلق محروم خدا خدمت صادقانه و خالصانه کنید. پشتیبان ولایت فقیه باشید.

* خاطره ای از شهید:

یادم است که حدود ۱۲ ساله بودم که صدای نماز خواندن برادرم نظرم را به خودش جلب کرد. متوجه شدیم برادر در اتاق با حالتی خاص و روحانی نماز می خواند که اصلاً متوجه سرو صداهای بیرون اتاق نبود. سجده هایش طولانی بود. با لحن زیبایی نماز می خواند و دعای دست را خیلی زیبا قرائت می کرد. اینگونه نماز خواندن را تا آن روز ندیده بودم و واقعاً منقلب شدم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): آمنه علی آبادی

واحد محل خدمت: بیمارستان ولیعصر (عج)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: خواهر

شهید سید مهدی عندلیب مقدم

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۰۵/۰۹	فرزند: سید محمدعلی
محل شهادت: مکه مکرمه	تاریخ تولد: ۱۳۳۰/۳/۴
نحوه شهادت: توسط آل سعود	محل تولد: بیرجند
هنگام راهپیمایی برأت از مشرکین	تحصیلات شهید: دیپلم تجربی
محل آرامگاه شهید: گلزار	مسئولیت شهید: کارمند
شهادای بیرجند	بیمارستان امام رضا (ع) بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در خانواده‌ای روحانی و اصیل در سال ۱۳۳۰ متولد گردید. در هشت سالگی قرآن را فرا گرفت و آن را با صوت خوش تلاوت می کرد. علاوه بر تحصیل، از مطالعه‌ی کتب فقه و تفسیر غافل نبود به طوری که اطلاعات وسیعی در این زمینه کسب نموده بود. خطی خوش داشت و همواره این هنر را در خدمت آرمانهای اسلامی و نشر اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام به کار می گرفت. تحصیلاتش را در رشته تکنیسین آمار و مدارک پزشکی به پایان رساند. در سالهای اوج گیری انقلاب اسلامی نقش بسیار مؤثری در جریان مبارزه بر عهده داشت. قبل از انقلاب و زمانی که دوران سربازی را در دامغان و سمنان می گذراند، در امور انقلابی بسیار فعال بود. از آنجا که خط خوشی داشت پلاکاردها، تراکتها و اعلامیه‌ها را او می نوشت. اعلامیه‌های امام خمینی را از طریق مخابرات می گرفت. پس از نوشتن، تکثیر می نمود و در میان مردم توزیع می کرد. در سال ۵۳ در ۲۳ سالگی ازدواج نمود که ثمره این پیوند ۳ پسر می باشد که از او به یادگار مانده است. او بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در مجتمع درمانی امام رضا (ع) بیرجند استخدام شد. تا جایی که امکان داشت به بیماران بی بضاعت و مستضعف کمک میکرد. برای خدمت بیشتر به محرومین، صندوقی تشکیل داده بود و در جمع آوری و رسیدگی به امور محرومین از هیچ کوششی دریغ نداشت. با قراردادی که با چند داروخانه بسته بود داروی رایگان در اختیار محرومین قرار می داد. شهید در سمتهای مختلف هفت بار به حج مشرف شد. آخرین بار که به عنوان مسئول کاروان به مکه مکرمه اعزام شده بود، در جریان راهپیمایی برأت از مشرکین در حالی که برای نجات زنی که زیر دست و پا مانده بود اقدام نموده بود، بر اثر اصابت تیر اندازی مزدوران وهابی سعودی به درجه رفیع شهادت نایل آمد. پیکر پاک شهید پس از تشییع در شهرستان بیرجند در بهشت متقین به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام ونام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): سید رضا عندلیب مقدم

واحد محل خدمت: پزشک و مسئول مرکز بهداشتی روستای گیوگ

شهرستان محل خدمت: بیرجند نسبت با شهید: فرزند

شهید محمدحسن غلامی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۲۲
محل آرامگاه شهید: روستای
انارستانک

فرزند: محمدتقی
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۱۱/۱۵
محل تولد: روستای انارستانک
تحصیلات: ششم ابتدایی
محل شهادت: حورالعظیم



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در سال ۴۴ در روستای انارستانک به دنیا آمد. از دوران کودکی در روستای محل خود مشغول به تحصیل شد و بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی کمک حال پدر مشغول به کار کشاورزی شد و در همان دوران که اوایل انقلاب بود همراه پدر در حالی که سن و سالی هم نداشت شبانه اعلامیه‌ها را توزیع و نصب می کرد. بعد از پیروزی انقلاب و با توجه به این که دیگر نمی خواست ادامه تحصیل دهد در کار کشاورزی همراه پدر بود. ایشان نیز بر روی تراکتور در روستا کار می کرد و با باطری تراکتور نیز برق رسانی به روستا را در شبها انجام می داد. فردی بسیجی و فعال بود و ۸-۹ بار به جبهه اعزام گردید. در جبهه به عنوان مکانیک و راننده وسایل سنگین و در زمان شهادت در حور العظیم در سال ۶۵ به عنوان مسئول خمپاره ۱۶۰ همکاری داشت که به فیض شهادت نائل گردید. پیکر شهید ۱۳ سال بعد از شهادت و مفقودالایر بودن با تفحص پیدا و صرفا یک پلاک و تعدادی استخوان بدون جنازه از ایشان در روستا دفن شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* خاطره ای از شهید:

شهید علاقه خاصی به ائمه اطهار بخصوص به فاطمه زهرا (س) داشت و همیشه این شعر را در کنار و گوشه کتابها می نوشت: یک عمر چو شمع بسوزیم کم است، دل سوخته ی عمر کم فاطمه ایم. به افراد کم بضاعت کمک می کرد و در همان دوران در بسیج پایگاه نیز فعالیت‌هایی داشت. نمونه ای از سخاوت و جوانمردی بود و احترام به پدر و مادر را همیشه گوشزد و به دیگران توصیه می کرد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): صدیقه غلامی

واحد محل خدمت خانه بهداشت: انارستانک

شهرستان محل خدمت: فردوس

نسبت با شهید: خواهر

شهید غلامرضا فارابی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۰۱/۰۲	فرزند: ذبیح ...
محل شهادت: منطقه بانه	تاریخ تولد: ۱۳۴۰
نحوه شهادت: بمباران هوایی	محل تولد: بیرجند
شهر بانه	تحصیلات شهید: دیپلم
محل آرامگاه شهید: گلزار	مسئولیت شهید در جبهه: سرباز
شهادت بیرجند	وظیفه



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید غلامرضا فارابی فرزند ذبیح ... در سال ۱۳۴۰ در شهر بیرجند دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در دامن پر مهر پدر و مادر سپری نمود. تحصیلات خود را تا اخذ مدرک دیپلم ادامه داد. بسیار متواضع و با وقار بود. در جلسات روضه خوانی و دعای کمیل و توسل شرکت می کرد. نمازش را به موقع می خواند. چهره ای بسیار بشاش و خندان داشت. ورزشکار بود و در تیم بسکتبال بیرجند عضویت داشت. با اوج گیری مبارزات مردمی در راهپیماییهای علیه رژیم ستم شاهی فعالانه شرکت می کرد و با پیروزی انقلاب در دفاع از ارزشهای آن، لحظه ای غفلت نورزید. در زمان شروع جنگ تحمیلی همواره دلش برای رفتن به جبهه می تپید. برای گذراندن دوران سربازی وارد ارتش شد. مدتی در جنوب کشور به پاسداری از میهن و مدتی در جبهه‌های غرب کشور مشغول خدمت سربازی شد که در اثر بمباران شهر بانه توسط دشمن بعضی به درجه رفیع شهادت نائل گشت. وی از بسکتبالیست‌های خوب بیرجند بود که در مسابقات ورزشی مختلف و مسابقات حین خدمت سربازی مدالهای فراوانی کسب کرده بود و برای همین از مرخصی‌های تشویقی برخوردار می شد و مورد تحسین و تشویق فرماندهانش قرار می گرفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **معصومه فارابی**

واحد محل خدمت: **زایشگاه بیمارستان ولیعصر (عج)**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید سید اسماعیل فاطمی لوشابی

فرزند: سید غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۱۸
محل تولد: روستای چشمه
روغنی فریمان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۴/۲۵
محل شهادت: حاج عمران
محل آرامگاه شهید: بهشت رضای
مشهد



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید سید اسماعیل فاطمی در روستای چشمه روغنی فریمان چشم به دنیا گشود. از اوایل کودکی با خانواده به زیارت عتبات عالیات عراق رفته و همانجا سکونت می کند و دوران طفولیت و جوانی را در آنجا می گذراند. مدتی کوتاه درس حوزه علمیه می خواند اما به جهت تأمین معیشت خانواده در شهر کاظمین مشغول کار می شود. از دست فروشی تا مشاغل نانوائی و عمده ترین شغل ایشان شاطر نانوائی بوده است. در مراسم های مذهبی محرم برای عزاداران نان می پخته و در نذورات تهیه و توزیع غذا هیأت های مذهبی شرکت می کرده است. پس از ازدواج و تشکیل خانواده به دلیل سختگیری های رژیم بعث و روی کار آمدن صدام به ایران آمد و در مشهد ساکن شد. در آغاز جنگ تحمیلی در جنگ علیه دشمن بعثی شرکت می نماید. بعد از حدود ۴ سال شرکت در مناطق مختلف جبهه در منطقه حاج عمران بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل می گردد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

وصیت شهید که در شب ۲۱ رمضان ۱۳۶۵ در نوار کاست ضبط شد توصیه به ادامه راه ائمه خصوصاً امام علی (ع) و راه شهدا و پیروی از امام و سفارش به مردم عراق برای مقابله با صدام شده بود و تأکید بر ادای حق الناس و قرض مردم داشت. همچنین وصیت کرد چنانچه هزینه ای از طرف دولت برای فاتحه و ختم داده شود آنرا به جبهه ها کمک کنند و می گفت با رفتن صدام این جنگ تمام نیست بلکه اول قیام است.

* خاطره ای از شهید:

شهید فاطمی در دوران جوانی فوق العاده شجاع بود و با غیرت، وقتی خانمی به خانه ما می آمد که از همسایگان بود اما چادر خودش را درست نگرفته بود شهید تذکر محکم و جدی به آن خانم داد و اظهار داشت چنانچه بخواهی اینطور خانه بیایی دیگر به خانه ما نیا. وقتی با پدر شهیدم سر چهار راه خسروی نو برای تشییع جنازه رفته بودم دیدم پدر موقع تشییع شهدا چطور اشک می ریزد، برایم

ساندویچ خرید حواس مرا پرت کرد اما در آن موقع متوجه نبودم که پدرم چه آرزویی دارد. آخرین بار که به جبهه می‌رفت حالش کاملاً عوض شده بود. به مادر بزرگ گفته بود انگار پاهایم روی زمین نیست و در آسمان قدم بر می‌دارم. خواهر سه ساله ام به پایش چسبیده نمی‌گذاشت برود، بعد با هم که رفتیم حمام جلالیه من بیرون حمام منتظر بودم تا بیاید، خیلی زود از حمام بیرون آمد گفت که غسل شهادت کرده است. تا اینکه بعداً خبر شهادت وی را آوردند و غوغایی به پا شد. دوستان و هم‌زمانش گفتند شب قبل از شهادت خواب دیده بود و تعریف کرده که تازه از مادر متولد شده است. ایشان به زبان عربی نیز کاملاً مسلط بود و در عملیات‌های نفوذی و تخریبی هم شرکت داشته است.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **سید مصطفی فاطمی**

شهرستان محل خدمت: **قاین**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید سید جمیل فاطمی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۷
 محل شهادت: جزیره مجنون
 محل آرامگاه شهید: بهشت رضای
 مشهد

فرزند: سید اسماعیل
 تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۳/۲۵
 محل تولد: کربلای عراق



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید سید جمیل فاطمی فرزند شهید سید اسماعیل فاطمی لوشابی متولد ۱۳۴۹/۳/۲۵ در شهر کربلا، تا ۵ سالگی در شهرهای کاظمین و کربلا در خانواده علاقه‌مند به اهل بیت زندگی می‌کرده و سالهای ابتدایی و راهنمایی تحصیل را در دبستان انوشیروان و شهید حسین مهدی زاده مشهد گذرانده، همزمان با تحصیل به کارهای نخ تابی و تریکو بافی مشغول بود و بیشتر تابستانها مثل تمام نوجوانان آن دوره مشغول کار می‌شد تا مخارج خود و تحصیلش فراهم شود و به خانواده کمک کند. سید جمیل فاطمی ورزشکار نیز بود. او علاقه شدیدی به فوتبال داشت و بازیکنی قابل بود. از هم دوره‌ها و هم کلاسه‌های او خداداد عزیزی بازیکن فوتبال نام آشنا بود که در تیم شهدای رضائیه و پیام مشهد بازی می‌کردند و در دوره ای هم برای مسابقات استانی از مشهد به بیرجند آمدند، در آن روزها آنچه بیشتر از همه در وجود او بارز بود شجاعت و جرأت او بود که در میان جوانان آن زمان ویژگی افراد خاص و جسور بود. او یک نوجوان عادی و مثل همه جوان‌های آن دوران بود، با این تفاوت که خیلی خوب از پس خودش برمی‌آمد. این ویژگی از او فردی با غیرت ساخته بود. یکی از مسائل جوانان در آن دوره مزاحمت نوامیس بود که هر وقت غریبه ای از دیگر محله‌ها می‌آمد و در محله مزاحم خانم‌ها می‌شد حسابی از پس آنها بر می‌آمد. یک بار هم همانجایی که زن‌ها سر کوچه معمولاً جمع می‌شدند و به قول معروف سر کوچه نشین بودند با رنگ قرمزی روی دیوار نوشته بود «زنان کوچه نشین عروس شیطانند» که مورد اعتراض آن زنان واقع شد. خلاصه در فوتبال هم خیلی متعصب و جدی بازی می‌کرد. قدرت بدنی خوب و بازی با مهارت او در کنار برادر بزرگترش سید جلیل به تیمشان اعتبار خوبی می‌داد. اما با یک نفس مسیحایی امام خمینی (ره) انگار روح تازه ای به کالبد جسم خاکی او دمیده شد و جان او را در جسم خاکی اش بی قرار کرد. خصوصاً بعد از شهادت پدرش در ۱۳۶۵/۴/۲۵، او دیگر جمیل قبلی نبود و به یک بلوغ فکری عاطفی معنوی ویژه ای رسیده بود. نمی دانم چطور ره صد ساله را یک شبه پیمود. جوانی جسور چگونه از این رو به آن رو شد. حال خوش و نجوا و راز و نیاز و گریه در زیارت عاشورا

داشت. عاشقی جان او را به آتش کشیده بود و شعله سوزان در وجودش فروزان نموده بود و عشق او را از خاک برداشته و به افلاک پیوند داده بود.

نماز اول وقت و حالات عجیب معنوی و سفارشات و وصیت نامه یک جوان ۱۶ ساله با آن عبارات شگرف. بلافاصله بعد از شهادت پدر در همان سال و گریه‌های او بعد از زیارت عاشورا و نماز صبح خبر از وصل زود هنگام می‌داد. کربلایی سید جمیل فاطمی در عملیات کربلای چهار با لباس غواصی و قیچی و چراغ قوه برای بریدن سیم خاردار و شکستن خط به ابروند رفت. در دریای عشق مولای کربلا غرق شد تا این کربلایی بعد از ۱۳ سال به وعده خود در بهشت رضای مشهد با تکه ای از استخوان جمجمه و یک پلاک بیرون زده از دل خاک به وعده خود برای دیدن مادر عمل کند. جمیل به جمال حق پیوست. روحش شاد و یادش گرمی باد.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

در هر کاری که انجام می‌دهید غرور نگیرند. در مشکلات صبر کنید. سلام به پدر بزرگم می‌رسانم و دستش را می‌بوسم و بگوئید نگران نباشد و همچنین سلام به مادر بزرگم و دیگر قوم و خویشان می‌رسانم.

از برادرانم می‌خواهم که از کوچکی نصرت و... را بزرگ کنند و براساس آداب اسلامی هدایتشان کنند و می‌خواهم که خواندن قرآن و دیگر کارهای دین را به آنها بیاموزند. و آنها را دلداری بدهند و آنها نگران نباشند و مواظب آنها باشند تا آسیبی نرسند. آنها و بچه‌های کوچک را ناراحت نکنید و از طرف من بچه‌ها را حرم ببرید مجلس قرآن در مسجد بگیرید. مقداری پول در حدود ۲۰۰۰ تومان بیندازید به حرم مطهر امام رضا(ع) برای اینکه اگر قرضی از کسی داشتم و یا نذری داشتم و غیره از گردن رد شود. و بقیه پول را برای بچه‌های کوچک و خرج خانه نمایم و لباس‌هایم را اگر بچه‌ها خواستند بیوشند و اگر نخواستند به فقیرها بدهند و دیگر پول اضافی خرج نکنند و یک بنده مسلمان فقیر را یک شب مقداری غذا در خانه او ببرند و همچنین برای بچه‌هایم و من را در بهشت رضا دفن کنید. مادر جان از من راضی باش و وعده ما انشا... در بهشت رضا روی همدیگر را می‌بینیم. پیش مرقد امام رضا برای من و دیگر شهدا دعا کنید. ای کسانی که این وصیت نامه را می‌خوانید و می‌شنوید و ای کسانی که در جمع نشستند و وصیت نامه مرا می‌خوانید شما هر وقت واقعه عاشورا را در ذهنتان مجسم می‌کردید، می‌گفتید که ای کاش با حسین (ع) می‌بودیم و در رکابش می‌جنگیدم ولی باید بدانید که خداوند همه آرزوهای انسان را آزمایش می‌کند. آیه ۲ سوره عنکبوت: آیا مردم پنداشتند به صرف این که بگوئید ایمان آوردیم رهایشان می‌کنند و امتحانشان نمی‌کنند؟! و اگر هم اکنون ندای قریبانه هل من ناصر سالار شهیدان به گوش می‌رسید و اگر این ندا را لبیک نگوئید دیگر نمی‌توانید بگوئید که یا لیتنا کنا معک فافوز فوزاً عظیماً و در این امتحان الهی شکست خورده اید. و امامان ما همگی مظلوم به شهادت رسیدند و همه مشتاق شهادت بودند.

ما هم باید مثل امامان باشیم و شهادت را رمز پیروزی بدانیم هر چند گناه کار هستیم. ولی باز هم فضل خداوند را فراموش نخواهیم کرد و از خداوند تعالی شهادت را طلب می‌نمائیم. و هر چند که لیاقت شهادت را ندارم ولی باز دست‌گدائی، رو‌بخدای متعال است و از او شهادت را آرزو می‌کنم و از خانواده‌ام می‌خواهم که متأثر و ناراحت نشوند بلکه مسرور باشند که خدا عنایتی به فرزندان داشته که توفیق شهادت را داده است. اما اگر نمی‌توانید گریه نکنید به مظلومی حسین (ع) گریه و زاری کنید که طفل ۶ ماهه اش و جوان ۱۸ ساله اش و... جعفرش و برادرش و برادر زاده اش را در راه خدا داد و اسیری خاندانش و شهادت یارانش را تحمل نمود و برای بهشتی و دستغیب و رجائی و با هنر متأثر شوید که آنها واقعاً برای اسلام خدمت کردند ولی ما که خدمتی نکردیم جز اینکه خون ناقابل‌ی برای اسلام داده ایم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **سید مصطفی فاطمی**

شهرستان محل خدمت: **قاین**

نسبت با شهید: **برادر شهید**

شهید محمد رضا فخار جوان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۰۳

محل شهادت: منطقه شلمچه

محل آرامگاه شهید: فردوس

فرزند: اسکندر

تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۰۱/۰۸

محل تولد: فردوس



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمدرضا فخار جوان در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۸ در خانواده ای متدین و مذهبی از شهرستان فردوس دیده به جهان گشود. پدرش اسکندر و مادرش معصومه اخوان با محبت فراوان در تربیت تنها فرزند خود کوشش فراوانی کردند. محمدرضا در سال ۱۳۵۳ وارد دبستان غیاث الدین جمشیدکاشانی فردوس شد و پس از پایان تحصیلات ابتدائی در سال ۱۳۵۸ وارد دوره راهنمایی در مدرسه سیدجمال الدین اسدآبادی شد. شهید فخار جوان تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان طالقانی فردوس در سال ۱۳۶۱ آغاز کرد و ضمن تحصیل در رشته علوم تجربی در پایگاه شهید بهشتی، کمیته بهداشت و درمان و واحد بسیج جهاد سازندگی فعالیت‌های چشمگیری داشت. در کنار این فعالیت‌های انقلابی شهید در فعالیتهای ورزشی نیز شرکت می‌کرد تا اینکه در اثرعلاقه زیاد و استعداد وی، به عضویت تیم بسکتبال آموزشگاه‌های آزاد شهرستان فردوس درآمد و در مسابقات قهرمانی استان شرکت کرد. از خصوصیات بارز شهید می‌توان به اخلاق خوش و احترام به بزرگان اشاره کرد. وی مجرد بود و با شروع جنگ تحمیلی و اخذ مدرک دیپلم برای حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل از طریق سپاه پاسداران به منظور فراگیری علوم و فنون نظامی اقدام و پس از آموزش‌های لازم عازم جبهه شد. سرانجام شهید محمدرضا فخار جوان در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۳ در عملیات کربلای ۵ با مسئولیت آربی جی‌زن در منطقه شلمچه و بر اثر اصابت ترکش خمپاره به فیض شهادت نائل گردید. پیکر پاک این شهید پس از تشییع در گلزار بهشت اکبر شهرستان فردوس به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم رب الشهداء و الصدیقین

با سلام و درود به امام زمان و نائب بر حقش، رهبر کبیر، امام خمینی و امت حزب الله و شهید پرور وصیت نامه خود را اینگونه می‌نویسم.

آنقدر به جبهه می روم و می جنگم تا شهید شوم.
ای جوانان، نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد.
ای جوانان، مبادا در غفلت بمیرید که علی در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی
بمیرید که علی اکبر حسین، در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد.
ای مادران، مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید
جواب زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود.
برادران استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمانها برای تسکین دردهاست و همیشه بیاد خدا
باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا
نکنند. که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابرقدرتهاست حضورتان را در جبهه‌های
حق علیه باطل ثابت نگه دارید.
تقاضایم از پدر و مادرم اینست که اگر فیض شهادت نصیبم گشت برای من گریه نکنند بلکه به یاد
حسین (ع) و برای او و یاران وفادارش گریه کنید.
صبر را پیشه خود سازید، استقامتان را از دست ندهید که دشمن از ضعف شما سوء استفاده کند.
اگر شهید شدم آنان که پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقاد ندارند، بر من
نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند. اما باشد که خون شهدا آنان را دگرگون سازد و به رحمت الهی
نزدیکشان کند.
سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگویید تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد، با
خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را
خالی نکنم تا هنگامی که همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا درآید.
خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر بیفزا
محمد رضا فخار جوان ۶۵/۰۹/۲۸

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **طاهره فخار جوان**

(در حال حاضر بازنشسته شده‌اند)

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید ابوالقاسم فدایی

تاریخ شهادت: ۱۳۸۴/۱۱/۲۶
محل شهادت: کویر نای بندان
طبس
محل آرامگاه شهید: امامزاده
حسین بن موسی الکاظم

فرزند: محمد علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۰/۶/۱۹
محل تولد: طبس



خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید:

در نوزدهمین روز از آخرین ماه تابستان گرم طبس در سال ۱۳۴۰ فرزندی در خانواده‌ای مذهبی و متدین چشم به جهان گشود که نامش را ابوالقاسم نهادند. وی در دوران طفولیت و نوجوانی با اسلام و احکام نورانی آن آشنا شده با قرآن و نهج البلاغه انس پیدا کرده در حد توان تکالیف شرعی را انجام می‌داد.

دوران نوجوانی را با تحصیل در مدارس گوناگون سپری کرد. در ۱۹ سالگی به خدمت مقدس سربازی اعزام و پس از پایان این دوران در ۱۳۶۲/۶/۲۷ در کمیته انقلاب اسلامی آغاز به کار کرد. از بدو ورود به این یگان برای ارج نهادن به مقام شهیدان برای دفاع از میهن به فرمان امام خمینی (قدس سره) عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد، در جبهه‌ی کردستان و سوسنگرد حضور یافت و چندین بار مجروح شد. در ۲۱ سالگی تشکیل خانواده داد که ثمره ازدواج وی ۵ فرزند بود. در محل خدمت در کمیته انقلاب اسلامی دوره‌های گوناگون آموزش نظامی را سپری کرده و در سال‌های متوالی فرماندهی پاسگاه‌های مختلف از جمله: پاسگاه دیهوک، نایبند، کلانتری‌های ۱۳ عشق آباد، ۱۱ شهرستان طبس را بر عهده داشت و در این مأموریت آخر روحیه‌ی عجیبی داشت گویا به او الهام شده بود که این چنین برای رسیدن به معبودش لحظه شماری می‌کرد. هم رزم شهید می‌گوید وقتی برای تجدید نیرو و تامین امکانات مجبور شدیم به شهر برگردیم، یکی از ماشین‌ها پنچر شد، او گفت تا لاستیک ماشین را عوض کنید سری به خانواده بزنم و برگردم و این آخرین دیدارش با خانواده اش بود. اصلاً حالی دیگر داشت، راه رفتنش، نگاه کردنش و... خبر از حادثه‌ای می‌داد که ما نیز به خوبی فهمیده بودیم.

روز حادثه با درگیری‌های سخت و طاقت فرسایی که با سوداگران مرگ داشتیم به همه جا سر می‌زد، شناسایی می‌کرد و هماهنگی‌های لازم را انجام می‌داد تا اینکه محل تیر انداز دشمن را پیدا کرد و گفت چه کسی با من می‌آید که برویم، من گفتم چون خیلی دویده ام خسته ام آگه یک لحظه صبر کنی آب بخورم میام و او گفت بیا بریم فقط شربت شهادت، آب چیه چه خوب گفت که او لایق بود و

به مرادش رسید. سرانجام در روز چهارشنبه مورخه ۸۴/۱۱/۲۶ شربت شهادت را نوشید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

امام حسین (علیه السلام) می‌فرمایند: مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است. زندگی هر چه باشد خواه نا خواه پایان می‌پذیرد. هر آن کس که از جنگ بگریزد سرانجام مرگ به سویش می‌آید. پس چه بهتر انسان راهی را انتخاب کند که موجب رضایت خدا و سعادتش باشد. الان همه ی دشمنان اسلام و مملکت اسلامی ما دست به دست هم داده اند تا این نظام جمهوری اسلامی را نابود کنند. پس وظیفه ی ماست تا قیام کنیم و نگذاریم فرصتی دست دشمن بیاید. تا سرحد پیروزی به مبارزه خودمان ادامه بدهیم. از شما می‌خواهم پیرو خط امام و پشتیبان ولایت فقیه باشید. همراه روحانیت مبارز و متعهد باشید. برای رضای خدا کار کنید و همیشه به یاد خدا باشید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید) **مهدی فدایی**

شهرستان محل خدمت: **طَبَس**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید حسین فرخی

فرزند: حاجی محمد
تاریخ تولد: ۱۳۳۵/۴/۲
محل تولد: روستای گسک
تحصیلات شهید: سوم ابتدایی
مسئولیت شهید در جبهه: گسک
رزمنده بسیجی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۱/۲۲
محل شهادت: تنگه چزابه
نحوه شهادت: اصابت گلوله به قلب
محل آرامگاه شهید: روستای گسک



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در سال ۱۳۳۵ در روستای «گسک» بیرجند در خانواده‌ای متدین و کشاورز دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی را با موفقیت در زادگاهش به پایان رسانید. سپس برای کمک به معاش خانواده‌اش همراه پدرش به کشاورزی و قالی بافی پرداخت با شروع جنگ تحمیلی شوق و علاقه وصف ناپذیری برای رفتن به جبهه در او ایجاد شد. ۲ مرتبه راهی میدانهای نبرد حق علیه باطل گردید. فردی متدین، انسان دوست و پر جنب و جوش بود. به فقرا و مستمندان کمک می کرد و برای بزرگترها احترام ویژه ای قائل بود.

از کودکی نماز می خواند و روزه می گرفت. در انجام فرایض دینی و برگزاری مراسم برای ائمه اطهار علیهم السلام کوشا بود و همواره بر لبانش ذکر خدا داشت. سرانجام در تاریخ بیست و دوم فروردین ماه سال ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی تنگه‌ی چزابه بر اثر اصابت ترکش به قلبش در حین بجا آوردن فریضه نماز به دیدار معبود شتافت. پیکر پاکش پس از تشییع با شکوه در زادگاهش به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

«حجاب اسلامی را رعایت کنید و از غیبت کردن و تهمت زدن دوری نمایید. پیرو خط امام و شهیدان بوده و آنها را فراموش نکنید.»

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): فاطمه فرخی

واحد محل خدمت: پایگاه شماره ۱

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزند

شهید غلامحسین فرد

تاریخ شهادت: ۶۵/۱۰/۱۹
محل شهادت: شلمچه
نحوه شهادت: اصابت ترکش
محل آرامگاه: روستای کره - قاین
مسئولیت شهید در جبهه: امدادگر

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۰۱/۱۴
محل تولد: قاینات
تحصیلات: دوم دبیرستان



*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام به امام زمان مهدی موعود و نائب برحقش خمینی کبیر و سلام بر گلگون کفنان جبهه خون و سلام بر رزمندگان ایثارگر جبهه حق.

(قال الله تعالی فی القرآن عظیم): «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون»

گفت خدای بلند مرتبه در قرآن که: هرگز گمان نکنید که کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد خدای خود روزی می‌خورند.

اکنون که پا به جبهه نور گذاشتم و لباس رزم بر تن کردم و می دانم که این وظیفه تک تک ماست که باید این وظیفه شرعی را انجام بدهیم، می‌روم تا انتقام خون عزیزان خود را از غول صفتان بعثی بگیرم. چون به گفته امام این جنگ دفاعی از اهم واجبات است. پس وارد جبهه می‌شوم تا اگر توانستم که انتقام خون شهیدان را می‌گیرم و اگر نتوانستم شاید این خون ناقابل‌م بتواند نهال انقلاب اسلامی را آبیاری کند.

و اما شما ای هموطنان مسلمان، جنگ را در رأس اموراتان قرار دهید و همیشه در سر نمازهایتان از امام و رزمندگان یادتان نرود و بدانید که این امدادهای غیبی است که در جبهه‌ها رزمندگان را یاری می‌کند و شما ای مادران، هرگز مانع رفتن پسرهایتان به جبهه نشوید چون باید او بجنگد و به شهادت برسد چون انسان یک امانت است که خدا خلق کرده است و باز باید این امانت را پس بگیرد پس چه بهتر که با افتخار به پیش معشوق مان بشتابیم. ای دوستان سنگرها را خالی نگذارید و همیشه در صحنه باشید که انشاءالله هستید.

ای پدر و ای مادرم اگر من شهید شدم برای من گریه نکنید چون، به پیش معشوق می‌رویم و برای من ماتم نداشته باشید و از شهید شدنم خوشحال باشید و صابر باشید که خدا با صابران است ان الله مع الصابرين. و ای برادرانم اسلحه ام را مگذارید که بر زمین بیافتد این شمائید که باید اسلحه مرا بردارید و در سنگرم برزمید و انتقام من و دیگر شهیدان را از مزدوران عراقی بگیرید.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمد رضا فرد

شهرستان محل خدمت: فردوس نسبت با شهید: برادر

شهید محمد فرهادی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۵/۰۲
محل شهادت: منطقه کامیاران
محل آرامگاه شهید: گلستان شهدای
بشرویه

فرزند: حاجی
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۰۵/۲۳
محل تولد: بشرویه
تحصیلات: دیپلم
نحوه شهادت: اصابت تیر مستقیم



* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم رب الشهداء و الصدیقین

با سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با درود بر شهدای اسلام و برادران و خواهران، هدف من از رفتن به جبهه احساس مسئولیت بود و ادای دینی که انقلاب اسلامی و خون شهدای آن بر عهده من گذاشته بود و دیگر هدفم این است که به صدامیان و دیگر ابر قدرت‌ها بفهمانم که کشور اسلامی جای آنها نیست و با دست خود گور خود را در خاک پاک ایران کنده اند.

ملت سلحشور و جوانان عزیز، رمز پیروزی انقلاب اسلامی و صدور آن به تمامی کشورهای جهان فقط در پرتو اطاعت از ولایت فقیه است و از شما می‌خواهم که همانطوری که در شعارهایمان می‌گوییم «مرگ بر ضد ولایت فقیه» این شعار را در عمل پیاده کنیم و این شعار پر محتوا را فراموش نکنید و تا می‌توانید دعا کنید که مؤمنین، شب زار زار گریه می‌کنند و نماز شب را به پای می‌دارند و باز در روز شیرانی هستند که دشمنان تاب مقاومت در برابر آنان را ندارند و به معنی دعا نیز توجه کنید تا تحت تأثیر دعا در آیید.

و به بازاریان پیام می‌دهم که البته این به محتکران و گران فروشان است: ای محتکران و گران فروشان مگر شما معنی مثقال ذره را نمی‌فهمید؟ مگر نمی‌دانید که از زندگی ما فیلم برداری می‌شود؟ و خداوند در قیامت ممکن است از کسی که نسبت به او ظلم کرده باشد بگذرد ولی از کسی که نسبت به مردم ظلم کرده و حق مردم را غصب کرده باشد و به همانند شما محتکران آنها را انبار کرده و از دسترس آنها دور کرده، نخواهد گذشت. باشد که به خود آیید و دست از این اعمال فجیع بردارید.

خواهران مسلمانم شما هم حجاب خود را حفظ کنید چون حجاب شما نیز سنگر شما می‌باشد. معلمین محترم شما هم سعی کنید که دانش آموزان را هر چه بیشتر با فرهنگ اصیل اسلامی آشنا کنید و مسئولیت را که به عهده شما گذاشته شده است تا می‌توانید خوب از عهده آن بر آیید چون مسئولیت شما بسیار سنگین است و بنابراین شما می‌توانید دانش آموزانی بار بیاورید که بسیار پایبند به دستورات اسلام و به

جمهوری اسلامی باشند و انجمن اسلامی دانش آموزان، امام روی شما بسیار تأکید کرده اند که در انتخاب اعضا بسیار دقیق باشید. شما به این دستور امام جامه عمل پوشیده و خیلی دقت کنید که افراد نابابی در میان شما رخنه نکنند.

حالا هم پیامی به پدر و مادر و خواهر و برادرانم: مادر جان و پدر جان من امانتی بودم از خدا در دست شما و خدا خواست که شما این امانت را به او بدهید و شما ناراحت نباشید چون من شهادت را آگاهانه انتخاب نمودم و از همان دورانی که انقلاب می‌خواست شروع شود من عشق به شهادت را در سر می‌پروراندم و برای همین هم بود که به بسیج رفته و در آن شروع به فعالیت نمودم. من نمی‌خواستم که در روی تخت خواب بمیرم بلکه دوست داشتم این جان ناقابل خودم را در راه خدایم بدهم پس شما بر من گریه نکنید چون از این کار شما سیاه دلان و ضد انقلابیون خوشحال خواهند شد. فقط بر شهدای کربلا و جوان ۱۸ ساله کربلا گریه کنید و از خدا بخواهید که رهبر انقلاب را تا انقلاب مهدی «عج» نگه دارد و ملت سلحشور از شعار مرگ بر آمریکا فراموش نکنید.

مرگ با عزت اگر خونین است بهتر از زندگی ننگین است.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزای

به جان مهدی

محمد فرهادی

روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **اکبر فرهادی**

شهرستان محل خدمت: **بشرویه**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید غلامرضا فولادی مقدم

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۱۰/۳
محل شهادت: منطقه گیلان غرب
محل زیارت: امامزاده حسین بن
موسی الکاظم طبس

فرزند: رجب
تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۷/۱
محل تولد: طبس
نحوه شهادت: ترکش خمپاره



* خلاصه ایی از زندگی نامه شهید:

شهادت ارثی است که از اولیا به ما رسیده. امام خمینی (ره) شهید غلامرضا فولادی فرزند رجب در تاریخ ۱۳۳۳/۷/۱ در شهر طبس در خانواده‌ای مذهبی و پرتلاش دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا ششم ابتدایی ادامه داد و در کنار پدر به بنایی مشغول گردید. او پس از ۱۰ سال کار و تلاش همراه پدر، در اداره‌ی بهزیستی طبس استخدام و مشغول به کار شد. در جریان مبارزات ملت ایران حضوری فعال داشت و در تمام مراسم دینی و سوگواری اهل بیت (ع) حضور می‌یافت. او بسیار خوش برخورد بود و چهره‌ای خندان داشت. پس از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران برای دفاع از انقلاب و کشور اسلامی در آذر ماه سال هزار و سیصد و شصت از طرف بسیج به جبهه اعزام شد و در تیپ ۸ جواد الائمه به نبرد با دشمن پرداخت و پس از حدود ۴۵ روز دلاوری در منطقه گیلان غرب سرانجام روز (۱۳۶۰/۱۰/۳) بر اثر ترکش خمپاره به فیض شهادت نائل گردید. پیکر پاکش به همراه علی اکبر غلامی برادر همسرش بر دوش مردم همیشه در صحنه طبس تشییع و در جوار امام زاده حسین ابن موسی الکاظم (ع) به خاک سپرده شد. از ایشان یک پسر و دو دختر به یادگار مانده است.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

با عرض سلام به ولی عصر امام زمان روحی و ارواح العالمین و درود بر نائب الامام خمینی کبیر و با درود به تمام شهیدان از هابیل تا حسین تا کربلای ایران و با درود به پدر و مادر مرحومم، خواهشی که دارم این است که از برایم گریه و ناله نکنید زیرا که ما رفتیم و به آخرین آرزوی دیرینه خود رسیده و هیچگونه ناراحتی نداریم.

و لا تحسبن الذین قتلو فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون
گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خداوند روزی

می‌خورند.

جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را بر روی بندگان مخصوصش می‌گشاید. وصیت دیگرم این است که همسرم از تو عاجزانه می‌خواهم که صبر و استقامت را پیشه خود سازی و اگر از خدا فراموش نکنی خدا هم از تو فراموش نخواهد کرد و بدان که مسیر همه انسانها به سوی خداست. ناراحت مباش انا لله و انا الیه راجعون این چند روز زندگی پست دنیا دیر یا زود سپری می‌شود و باید که از خدا بخواهی که عمر ناچیزت تنها در راه رشد و تکامل به سوی او تمام شود. و آخر الامر همه به یک جا خواهیم رسید و من منتظرت هستم خداوند پشتیبان همه شماها باشد. وصیت دیگرم این است که از اطفال یتیم فراموش نکنی و ایشان را بزرگ کن تا دستگیری از برای دنیا و آخرت تو باشند و بدان که ان الله مع الصابرين، همانا خداوند با صابران است. آخرین وصیتم این است که از بچه‌ها جدا نشوی و با هم و با توکل به الله زندگی کرده و فقط خواهشم این است که در همه حال به یاد خدا باشی و امیدوارم که خداوند تو را لحظه‌ای فراموش نکند، بچه‌ها را بزرگ کن و ایشان را به ادامه دادن راهم تشویق کن. و اگر بچه‌ها اذیت کردند مکدر نشوید و بدانید که ان مع العسر یسرا، همانا با سختی کشیدن آسانی است. ضمناً مبلغ ۱۰۰۰۰ هزار تومان از حقوقم به مسجد جنب خانه کمک کنید و یکسال نماز و روزه از برایم ادا کرده و در شب‌های جمعه چراغی بر سر قبرم روشن کنید و از خواندن سوره قران یادتان نرود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **حکیمه فولادی مقدم**

شهرستان محل خدمت: **طَبَس**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید عبدالرحیم قبادی محبی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۲۰
محل شهادت: منطقه پلنک سوز
عملیات والفجر ۹
محل آرامگاه: باغستان سفلی
مسئولیت در جبهه: فرمانده گردان
لشکر ۷۷ تیپ ۳ ارتش خراسان

فرزند: حجی
تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۱۲/۷
محل تولد: فردوس
تحصیلات: فوق دیپلم



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید عبدالرحیم قبادی محبی در اسفندماه ۱۳۳۶ در خانواده‌ای مذهبی در روستای باغستان سفلی دیده به جهان گشود. مقطع ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را در شهرستان فردوس با موفقیت به اتمام رسانیده و جهت تحصیل در دانشکده افسری به تهران عزیمت کرده و در سال ۱۳۵۸ با مدرک فوق دیپلم فارغ التحصیل شد. در سال ۱۳۶۱ در پادگان ۰۴ بیرجند شروع به کار کرده و در شهریور ۱۳۶۱ به منطقه کردستان به همراه گردان اعزام شد. در فروردین ۱۳۶۲ ازدواج کرده و در شهریور ۱۳۶۳ صاحب فرزند دختر شد و چند ماه بعد منتقل لشکر ۷۷ ارتش خراسان (مشهد) می‌شود و در اسفند ۱۳۶۴ جهت دفاع از میهن عزیزمان به جبهه اعزام شده و در تاریخ ۶۴/۱۲/۲۰ به علت اصابت گلوله دشمن به درجه رفیع شهادت نائل می‌شود. پیکر مطهر شهید در ۶۵/۱/۷ بنا به وصیت ایشان در روستای باغستان سفلی به خاک سپرده می‌شود. در حالی که فرزند دوم شهید یک ماه بعد از شهادت ایشان متولد شده و حسرت دیدار پدر تا آخر عمر با او همراه می‌شود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

هم اکنون که تقدیر الهی بر این است که به نبرد حق علیه باطل بروم و راه شهیدان عزیزمان را ادامه بدهم و ثابت کنیم از هر قطره خون پاک هر شهید که به زمین ریخته می‌شود هزاران رزمنده مدافع خون شهید بر می‌خیزند و نمی‌گذارند که یک لحظه سنگرها خالی بمانند و همین راه را تا زمانی که مشیت الهی باشد ادامه خواهیم داد و نخواهیم گذاشت که دشمن یک لحظه آرامش داشته باشد. و از آنجایی که واقفیم که مرگ و زندگی دست خداست لازم دانستم چند نکته راجع به پدر و مادر و همسرم متذکر شوم. از پدر و مادرم می‌خواهم که خودشان را به جای پدر و مادرهای دیگر شهیدان فرض کنند و ببینند که آنها تنها نیستند که فرزندشان شهید شده است، باید به شهادت فرزندشان افتخار داشته باشند. انشاء... که خداوند صبر و طاقت کافی به شماها عنایت نماید و همچنین از شماها می‌خواهم که همسرم را مانند دختر خودشان بدانید و با او مهربان باشید. و از تو همسرم می‌خواهم که همچون همسران دیگر

شهدا زینب وار کمر همت ببندی و از اینکه شوهرت به درجه شهادت رسیده. سرافراز باشی و در تربیت فرزندانم سعی و تلاش کن و آن چنان که جامعه اسلامی می‌خواهد آنها را تربیت کن و تحویل اجتماع بده و هیچ موقع به خودت اجازه نده که دیگران به حال تو زاری بکنند. من مطمئنم چنانچه به لقاء... پیوندم و جزء شهدا باشم در آینده باعث افتخار فرزندانمان خواهیم بود. و چنانچه ایمان داریم روزی باید از این دنیای بی وفا رخت بر بندیم پس چه بهتر که در راه اسلام و کشور این جان بی بهاء را اهدا کنیم و باعث افتخار نسل‌های آینده باشیم. سرباز اسلام ستواندوم عبدالرحیم قبادی مورخ ۶۴/۱۱/۱۹

*دلنوشته فرزند شهید:

پدرم حضورت را لمس نکرده ام و نوازش دست‌های مهربانت را بر سرم احساس نکرده ام ولی تمام زندگیم از همان کودکی تا الآن سرشار از آرزوی دیدار تو بوده است. خاطره ای از تو ندارم ولی این را از تو می‌پرسم آن لحظه که به سوی جبهه‌های حق شتافتی و با دشمنان اسلام و دین در نبرد بودی، خود فکر کردی که شاید راه بازگشتی نداشته باشی و باید دل از دنیا بر کنی و پدر و مادر و همسر و فرزندان که عزیزترین افراد برایت بودند، به خدا سپردی؟ در حالی که برای آخرین بار با همسر و فرزندت خداحافظی کردی آنچنان ندای حق تو را از خود بیخود کرده بود که دیگر صدای گریه دختر دو ساله ات را نشنیدی و منتظر تولد فرزند دیگری نشدی و به راه خود ادامه دادی.... می‌دانستی دوری از تو برای آنها سخت است، با این وجود به سوی هدف پای گذاشتی، چون می‌خواستی بهترین هدیه را به معشوق تقدیم نمایی و برای این کار می‌بایست سختی‌های فراوانی را پشت سر گذاری. چه بسا که شهید شدن و جان خود را تقدیم خدا نمودن کاری مشکل تر از گذشت از هفت خوان رستم می‌باشد. خوش به سعادت کسانی که بتوانند این مراحل را پشت سر بگذارند.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): رحیمه قبادی محبی

واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی درمانی شهید دلخواه

شهرستان محل خدمت: فردوس

نسبت با شهید: فرزند

شهید محمدحسین قربان پور

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۱۰/۸
محل شهادت: اهواز - کرخه نور
نحوه شهادت: اصابت ترکش
محل آرامگاه شهید: روستای شاهیک

فرزند: غلام حسن
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۱۰/۲۹
محل تولد: قاین
میزان تحصیلات: پنجم ابتدایی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در خانواده مذهبی و کشاورز دنیا آمده و به دلیل امرار معاش خانواده از کلاس پنجم دبستان تحصیل را رها کرده و مشغول کار در جوشکاری شد. در شروع انقلاب در راهپیمایی و مجالس مذهبی شرکت کرده و هنگامی که به سن سربازی رسید عازم خدمت شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

تأکید شهید بر حفظ حجاب و صبر و شکیبایی بود. شهید به دلیل اینکه قد کوتاه داشت معاف شد ولی به دلیل اصرار خودش که می خواهم خدمت کنم بعد از آموزش عازم جبهه گردید و بعد از ۶ ماه فعالیت در جبهه به عنوان سرباز ارتش در اثر اصابت ترکش خمپاره به کمر در منطقه کرخه نور به شهادت رسید. در مورد معافیت وی از او سؤال کردم که شما که معاف شدید چرا انصراف دادید در جواب به من گفت در این موقعیت زمان به کمک ما نیاز دارند باید امام را تنها نگذاریم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **زهرا قربان پور**

واحد محل خدمت: **خانه بهداشت**

شهرستان محل خدمت: **زیرکوه**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید غلامرضا کریمدادی

تاریخ شهادت: ۱۳۷۱/۴/۲
نحوه شهادت: درگیری با اشرار
محل شهادت: نصرت آباد زاهدان
محل آرامگاه شهید: فسون

فرزند: خالق
تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۱/۱۹
محل تولد: فسون



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید غلامرضا کریمدادی فرزند خالق در سال ۱۳۵۰ در روستای فسون از توابع سرچاه عماری شهرستان بیرجند در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود و پس از پشت سر گذاشتن دوران کودکی و نوجوانی و کمک به پدر در انجام امور کشاورزی و دامپروری، از مورخه ۶۹/۴/۱۸ وارد خدمت مقدس سربازی شده و لباس نیروی انتظامی را پوشید و برای گذراندن دوره آموزشی به زابل عزیمت نمود. پس از گذراندن دوره آموزشی به پاسگاه نصرت آباد زاهدان منتقل شد و در مورخه ۷۱/۴/۲ در درگیری با اشرار مسلح به درجه رفیع شهادت نائل آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* خاطره ای از شهید:

در مورخه ۱۳۷۰/۱۲/۲۷ که برای مرخصی آمده بود به برادرم گفت: برادر جان من این دفعه که بروم به سربازی بر نمی گردم و شهید می شوم و برادرم گفت برادر جان این حرف را زن و اتفاقاً همین طور هم شد که خرداد ماه ۷۱ که برای مرخصی پایان دوره می خواست بیاید بر که مرخصی را هم گرفته و از پاسگاه بیرون آمده رو به دوستش که همشهریش بود گفته من که نمی آیم، بر می گردم پاسگاه و یکجا بعدا خواهیم رفت که در درگیری با اشرار به شهادت میرسد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): آمنه کریمدادی

واحد محل خدمت: شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: سرپیشه

نسبت با شهید: خواهر

شهید اسماعیل کفشی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۴
محل شهادت: شلمچه عملیات
کربلای ۵
محل آرامگاه شهید: سه قلعه

فرزند: غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۰۹/۰۳
محل تولد: روستای سه قلعه
نحوه اعزام: بسیجی



*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

با سلام به ذات اقدس ملکوتی کردگار و چهارده ستاره درخشان امامت و با اقرار به وحدانیت و یگانگی خداوند یکتا
از بازماندگانم میخواهم در مرگ من گریه و زاری نکنند و راه مرا که شیرازه انقلاب کربلای حسینی را
در جهان کفر زنده می کند، ادامه بدهند و دست از یاری امام امت خمینی بت شکن بر ندارند، بدانند
همانا که خداوند با ماست و انقلاب ما یک انقلاب الهی است که پیغمبر اسلام (ص) در چهارده قرن
پیش از رزمندگان این انقلاب تجلیل فرموده اند.
روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید) **غلامحسین کفشی سه قلعه**

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید حسین گرامی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۳
محل شهادت: شلمچه عملیات
کربلای ۵
نحوه شهادت: بر اثر ترکش خمپاره
محل آرامگاه شهید: گلزار
شهدای بیرجند

فرزند: محمد

تاریخ تولد: ۱۳۵۱/۱۰/۰۲
محل تولد: روستای ساقدر



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید حسین گرامی فرزند محمد در سال ۱۳۵۰ در روستای ساقدر بیرجند در خانواده ای متدین پا به عرصه ی حیات نهاد. بنا به نذری که پدر او کرده بود او را حسین نام نهادند. عشق به حسین او را از سنین کودکی به مراسم مذهبی و عزاداری اهل بیت می کشاند. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند. سپس برای ادامه تحصیل به بیرجند آمد و دوره ی راهنمایی را به اتمام رساند. عطش وصف ناپذیر حسین به علوم الهی وی را به مدرسه علوم دینی فرا خواند و او تحصیل در این رشته را ادامه داد. او از فرزندان تربیت یافته انقلاب بود که علاقه زیادی به خواندن قرآن و مداحی اهل بیت علیهم السلام داشت و گاه در مراسم مرثیه می خواند. وی از نخستین پیام آوران نهضت اسلامی در زادگاهش بود و در دفاع از انقلاب از هیچ حادثه ای ترس به دل راه نمی داد. با اوج گیری جنگ تحمیلی، عشق به انجام وظایف دینی و انقلابی وی را بر آن داشت تا چندین مرتبه در جبهه های نور علیه ظلمت در سمتهای مختلف فرهنگی و تبلیغی شرکت جوید. سرانجام در بیست و سوم دی ماه سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه عملیاتی شلمچه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به فیض شهادت نایل آمد و پیکر پاکش پس از تشییع با شکوه فراوان در جوار همزمانش در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان با سلام و درود فراوان بر منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) تعالی فرجه الشریف و با درود و سلام فراوان بر نایب برحقش حضرت روح الله الموسوی الخمینی و با درود و سلام بر تمامی شهدا از صدر اسلام تا کنون و با سلام و درود بر تمامی اسرا و مفقودین و مجروحین و معلولین.

اما بعد باری پدر عزیز و مادرهای عزیز بار دیگر لیاقت رفتن به جبهه را پیدا کردم و میدانم که این جنگ نیست و بلکه دفاعی است که از مرز و بوم خود باید انجام دهیم و وظیفه همه است که در این دفاع شرکت کنند. اگر من در این راه فدا می شوم هیچ ناراحت نباشید بلکه باید

خوشحال باشید که شما هم توانسته اید دین خود را به این اسلام و قرآن ادا کنید ولی به شما می‌گویم که اگر من شهید شدم برایم گریه نکنید و اگر گریه می‌خواهید کنید برای سر بریده حسین بن علی گریه کنید و برای دستهای قلم شده عباس گریه کنید من را لایق گریه کردن ندانید من امانتی بودم از طرف خدا که به شما رسیده ام و حال وقتی شده که خدا خواسته شما امانت او را به او پس بدهید. پس چرا ناراحت باشید ضمناً از قولم از تمامی دوستان و اقوام حلالیت بطلبید. این دنیا سرای این است که اگر هر کار کردیم میتوانیم توبه کنیم ولی آن دنیا سرای جزا است یعنی هر کار در این دنیا کرده ایم باید در آن دنیا جزایش را ببینیم چه خوب چه بد امیدوارم که همگی من را حلال کنید و افتخار کنید که شما هم توانسته اید کمک به حسین مظلوم کنید.

در آخر پیامم به امت شهید پرور بیرجند این است البته من کوچکتر از آنم که پیام بدهم ولی یک وصیت است و آن این است که جبهه‌ها را خالی نکنید و نگذارید که خون دیگر شهدا پایمال بشود و این را می‌گویم که ما الان جواب حسین(ع) را می‌دهیم جواب هل من ناصر حسین(ع) را لبیک می‌گویم پس از دادن جوان‌هایتان برای پایدار بودن اسلام دریغ نکنید و جبهه‌ها را همیشه پر نگه دارید اگر پرچمی از دست کسی می‌افتد شما آن پرچم را بردارید که در روی زمین نماند در آخر از تمامی روحانیت مبارز مخصوصاً طلاب حوزه علمیه امام خمینی از طرفم حلالیت بطلبید و بگویید که اگر در این مدت درس خواندن که با هم بودیم بدی یا اذیت دیده‌اند مرا ببخشند به بزرگی خودشان منجمله از بهترین دوستانم جناب آقای محمد جعفر عبداللهی حتماً حلالیت بطلبید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **صدیقه و مرضیه گرامی**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **خواهران شهید**

شهید محمدرضا گنجی فرد

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۶
محل شهادت: جزیره مجنون
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۶/۸
محل تولد: بیرجند
تحصیلات: دیپلم اقتصاد
مسئولیت در جبهه: پاسدار و نیروی
اطلاعات و عملیات



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در خانواده ای مذهبی متولد شد تحصیلاتش را تا پایان دوره متوسطه در بیرجند گذراند. وی همراه دوستان و همکلاسیهای خود در دوران تحصیل گروههای مذهبی تشکیل داد و همواره در دعاها، کمیل، توسل، ندبه، و سمات شرکت می جست. نمازش را اول وقت اقامه می کرد و در خلوت شب به راز و نیاز با معبودش می پرداخت. در کوچکی بنا به علاقه ای که به سرور شهیدان داشت، علم می ساخت. او از همان ایام در مراسم عزاداری سالار شهیدان حضوری چشمگیر داشت. محمدرضا در مدرسه نیز بسیار فعال بود و در گروههای دانش آموزی فعالیت داشت. در مبارزه و متلاشی کردن گروههای محارب مخصوصاً منافقین کوردل در همراهی با شهید رحیمی نقش مهمی داشت. در راهپیماییها، پخش اعلامیه و عکسهای حضرت امام مشتاقانه شرکت می کرد. عاشق جبهه بود و همیشه آرزوی شهادت داشت. تنها چیزی که مصرانه خواستار آن بود ادای وظیفه در قبال انقلاب و خون پاک شهدا و اطاعت از رهنمودها و فرمانهای امام راحل بود. بزرگترین آرزویش رفتن به جبهه، که آن را تکلیف می دانست و جنگیدن در کنار دوستان علیه دشمن بود. در واحد اطلاعات سپاه انجام وظیفه می نمود و در رسیدگی به امور خانوادههای شهدا و محرومین و مستضعفین توجه ویژه ای داشت. سرانجام در تاریخ ششم اسفند ماه سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر و در محل جزیره مجنون شربت شهادت نوشید. پیکر پاک شهید مدتها مفقود بود تا اینکه در تاریخ اول اسفندماه سال ۱۳۷۳ توسط گروه تفحص کشف و شناسایی شد و به بیرجند انتقال یافت و در گلزار شهدا به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمود گنجی فرد
واحد محل خدمت: متخصص بیهوشی و عضو هیئت علمی دانشکده پیراپزشکی
شهرستان محل خدمت: بیرجند
نسبت با شهید: برادر

شهید موسی محسن زاده

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵
محل شهادت: منطقه حاج عمران
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: حوزه ۴ بیرجند
مسئولیت شهید در جبهه:
پاسدار - فرمانده دسته.



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

بسیار متدین و نماز خوان بود از دوران طفولیت خوش اخلاق و خوش رفتار و اقوام دوست بود بسیار وفادار به رهبری امام خمینی و انقلاب اسلامی و در تظاهرات شرکت می نمود و در همان اول انقلاب جذب سپاه پاسداران گردید و از اول جنگ تا موقع شهادت مستمر در جبهه بود. در سال ۶۵ به شهادت رسید اما پیکرش در خرداد ۱۳۸۰ پس از تفحص در گلزار شهدای بیرجند بخاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

همیشه توصیه میکرد هرچه توان دارید در راه اسلام و انقلاب دریغ نکنید. در خصوص نهی از منکر همیشه اصرار فراوان داشت همه را به نماز و روزه و به اسلام تشویق می کرد.

* خاطره ای از شهید:

همیشه اصرار بر این داشت که تا شهید نشوم از جبهه های حق بر باطل از پای نخواهم نشست و آخر هم به آرزویش رسید. شنوایی خود را در جبهه از دست داده بود و پایش ترکش خورده بود و هنوز بهبودی پیدا نکرده بود دوباره به جبهه برگشت، وقتی پایش ترکش خورد به ما می گفت که پایش مجروح شده و از همه پنهان داشت. دیدم کمی لنگ می زند پرسیدم چه شده گفت چیزی نیست. کمی پایم پیچ خورده با اینکه ترکش در پایش بود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **کریم محسن زاده**

واحد محل خدمت: **نقلیه**

شهرستان محل خدمت: **نهبندان**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید غلامعباس محمدپور

فرزند: محمدرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۰۶/۰۲
محل تولد: افین
تحصیلات: سیکل
مسئولیت در جبهه: اطلاعات و
عملیات

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۱
محل شهادت: شلمچه عملیات
کربلای ۵
محل آرامگاه شهید: گلزار
شهدای افین



*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

با درود و سپاس بیکران بر خداوند منان و همچنین پیامبران راستینش بخصوص حضرت محمد (ص) و همچنین ائمه طاهرین و امام زمان و نائب بر حق آن، این پیر جماران. وصیت نامه‌ام را آغاز می‌نمایم و از اینکه توفیق پیدا کردم و به جبهه آمدم خداوند را سپاس می‌نمایم.

پدر و مادر جان، من نتوانستم سنگر خالی برادرم و دوری برادرم محمد را تحمل نمایم و رفتم تا با همدیگر باشیم و با او به خدای خویش واصل شوم و وصیت من به شما این است که صبر را پیشه خود سازید و برای من گریه نکنید زیرا روحم آزار خواهد دید. باز هم نمی‌گویم که گریه نکنید زیرا گریه بر هر شهیدی واجب است ولی نه آنقدر که دشمنان اسلام شاد شوند.

باری به شما ملت مسلمان عرض می‌نمایم که امام را تنها نگذارید که به اسلام و قرآن عزیز خیانت کرده‌اید. باری از کلیه مردم بخصوص پدر مهربانم و مادر بهتر از جانم حلالیت می‌طلبم. ای کاش هزاران جان داشتم و فدای قرآن خدا می‌کردم.

حاضر من از تن جدا گردد سرم
من بمیرم باک نیست اما بماند رهبرم
و ضمناً مرا در پهلوی مزار شهید فامیلی و محمدزاده به خاک بسپارید.

شهیدم شهیدم به کامم رسیدم

غلام محمدپور تاریخ: ۶۵/۹/۲۹

برادرش محمد محمدپور نیز در تیرماه ۱۳۶۴ به فیض شهادت نائل آمد. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): غلامعباس محمدپور

واحد محل خدمت: تأسیسات

شهرستان محل خدمت: قائن

نسبت با شهید: برادر

شهید محمد محمدپور

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۰۴/۲۴
محل شهادت: اشنویه
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
افین
تحصیلات: سیکل

فرزند: محمدرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۲/۰۳
محل تولد: افین
مسئولیت شهید در جبهه: تک
تیر انداز



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد محمد پور در سال ۱۳۴۵ در روستای افین از توابع شهرستان قاینات در یک خانواده کشاورز متولد شد، برای یادگیری قرآن به مکتب خانه رفت و با رسیدن به سن ۶ سالگی وارد دبستان شد و تا کلاس پنجم ابتدایی به تحصیل پرداخت و به علت نبود مدرسه راهنمایی و مشکلات ناشی از رفت و آمد به شهرهای همجوار از ادامه تحصیل باز ماند، وی همراه پدر به کار کشاورزی پرداخت. نماز را اول وقت می خواند. در درجه اول رضای خدا و بعد رضایت پدر و مادر خیلی برایش مهم بود.

با شروع جنگ تحمیلی از طریق جهاد سازندگی شهرستان قاینات عازم جبهه ها گردید و پس از اتمام ماموریت دوباره از طریق سپاه عازم جبهه گشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۴/۲۴ در عملیات قادر در کردستان به شهادت رسید و پیکرش را در مزار شهدای افین به خاک سپردند. برادش غلامعباس نیز در دی ماه ۱۳۶۵ به شهادت رسید. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

با درود و سلام به امام زمان و نایب برحقش امام خمینی و با درود و سلام به شهیدان اسلام و با درود و سلام بر رزمندگان اسلام با درود و سلام به پدر و مادر شهیدان، پدر و مادر عزیزم سلام علیکم اگر شهادت نصیب من شد برای من گریه نکنید اگر شما گریه کنید که دشمن خوشحال می شود و اگر مردم برای من گریه کنند باید شما آنها را دلداری دهید و ای پدر و مادر عزیزم و عموهای مهربانم از شما تشکر می کنم که اگر از من بدی دیدید من را ببخشید و از جبهه غافل نشوید و کمک کنید و اگر من شهید شدم باید یکی از برادرانم را به جبهه بفرستید و اگر کسی پولی برای من از شما طلب کرد بدهید ولی هنوز که کسی از من پولی نمی خواهد و اگر شهادت نصیب من شد کنار مزار شهید محمدزاده خاکم کنید و از همگی دوستان و رفیقان و همسایگان و قومان و خویشان تشکر می کنم و اگر از من بدی دیدند من را ببخشید والسلام امروز تاریخ ۶۴/۴/۵ ساعت ۲ با احمد اسدزاده در باغستان این وصیت نامه را می نویسم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): غلامعباس محمدپور

واحد محل خدمت: تأسیسات شهرستان محل خدمت: قائن نسبت با شهید: برادر

شهید اسماعیل محمدزاده بهمدی

تاریخ شهادت: ۱۳۵۹/۰۵/۰۹

محل شهادت: کردستان

محل زیارت: فردوس

فرزند: حسن

تاریخ تولد: ۱۳۳۵

محل تولد: فردوس



* خلاصه ای از زندگی نامه:

گروهیان یکم شهید اسماعیل محمد زاده بهمدی در سال ۱۳۳۵ در شهرستان فردوس دیده به جهان گشود. دوران کودکی خود را در شهرستان فردوس سپری کرد و در هنگامی که تحصیلات ابتدائی را پشت سر می گذاشت در پی زلزله سال ۱۳۴۷ مدارس شهر تعطیل شد و شهید در این ایام به یاری پدر خود شتافته و به حرفه کشاورزی همت گماشت. پس از بازگشایی مدارس تا پایان سال سوم دبیرستان به تحصیل ادامه داد و پس از آن به استخدام ارتش درآمد. او بعد از گذراندن دوره آموزشی به اصفهان اعزام شد و پس از چندی ازدواج کرد و ثمره این ازدواج یک فرزند است.

شهید محمد زاده از نظر اخلاقی بسیار فروتن و آزاد اندیش بود. او قبل از پیروزی انقلاب در ارتش هم روحیه آزادی و انسانیت خود را حفظ و در ماموریت‌هایی که برای مقابله با تظاهرات مردم اعزام می شد از حمله به مردم خودداری می کرد و به همین علت بارها به زندان افتاد و جرائم زیادی را پرداخت کرد. پس از انقلاب تا سال ۱۳۵۸ در اصفهان خدمت کرد و بعد از آن به لشکر ۷۷ منتقل گردید. تیپ ۲ قوچان آخرین یگانی بود که شهید در آن خدمت کرد.

شهید اسماعیل محمد زاده با آغاز جنگ تحمیلی به کردستان مامور شد و در آن منطقه مشغول خدمت شد و در آخرین اعزام خود به جبهه با آنکه از مصدومیت رنج می برد باز هم به کمک دیگر هم‌زمانش شتافت و سرانجام در رمضان سال ۱۳۵۹ شهد شهادت را نوشید و به لقاء الله پیوست. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): ناصر محمد زاده بهمدی

شهرستان محل خدمت: فردوس

نسبت با شهید: برادر

شهید حسن محمدی

تاریخ شهادت: ۶۶/۱/۲۷
محل شهادت: سلیمانیه عراق
محل آرامگاه شهید: مزار شهدای
بیرجند

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۴۹/۳/۱۰
محل تولد: روستای مساوری
تحصیلات: سیکل
مسئولیت در جبهه: بسیجی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

حسن محمدی فرزند محمد در سال ۱۳۵۰ در روستای مساوری از توابع شهرستان بیرجند در خانواده ای مذهبی و محروم پا به عرصه گیتی گذاشت. تحصیلاتش را تا پایان دوره ابتدایی در زادگاهش گذراند. سپس برای ادامه تحصیل به شهر آمد ولی به لحاظ مشکلات مالی تحصیل را رها کرد و در کارگاه مکانیکی به کار مشغول شد. در ایام فراغت به روستا می رفت و با پدرش در امور کشاورزی و دامداری همکاری می نمود. او از کودکی به مسایل مذهبی و خواندن قرآن علاقه خاصی داشت. با همه مهربان و خوش اخلاق بود، به امام و انقلاب عشق می ورزید و در کلیه ی مراسم مذهبی و انقلابی حضوری فعال داشت. نوجوان بود که به عضویت فعال بسیج درآمد و از این رو شوق جبهه و خدمت به اسلام در او جان گرفت و لحظه ای برای رسیدن به معبودش آرام و قرار نداشت. با وجود کمی سن در ۱۵ سالگی با شور و شوق فراوان به سوی میدانهای نبرد شتافت و در مصاف دلیرانه با خصم زبون شرکت نمود. سرانجام در بیست و هفتم فروردین ماه سال ۱۳۶۶ پس از ابراز شجاعتها و دلوریهای فراوان، در عملیات نصر ۱ منطقه سلیمانیه به فیض عظیم شهادت نایل آمد. پیکر پاکش مدت ۷ سال مفقود بود تا این که در سال ۱۳۷۳ به همت گروه تفحص شناسایی گردید و در شهر بیرجند در جوار همزمانش به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا راهنمایی کردی تا قدمی بسوی آنچه که تو می خواستی و آن جایی که هدف تو است که من بر آن هدف رهرو باشم اکنون نیز از تو می خواهم تا مرا هدایت کنی به آنجایی که تو می خواهی بروم. خدایا از تو می خواهم مرا به صراطی که تو خود در جلویم قرار دادی هدایت کنی تا بتوانم این راه پر از فراز و نشیب را با سرعت هر چه تندتر ادامه دهم و منحرف نشوم که بسیاری از یاران را

می‌شناخته که چند قدمی آمدند ولی مورد حمله ابلیسیان قرار گرفته و عقب نشینی کردند و خدایا می‌شناسم و تاریخ به من معرفی می‌کند گروه زیادی از یاران را که راههای طولانی را هم پیمودند و اما در پرتگاه، خود را کنترل نکردند و در چاله‌های پر از زباله گرفتار شدند. خدایا می‌شناسم گروه زیادی از بندگان آفریده تو که راه را نیز نتوانستند بیابند و راهی را پیش گرفتند که تو نخواستی و رفتند و نابود شدند. خدایا گروهی را می‌شناسم که رو در روی قانون تو ایستادند و از آنچه که در مورد هدایت آنها گفתי سرپیچیدند و سقوط کردند به آنجایی که تو برای این گروه قراردادی. خدایا می‌شناسم گروهی را که شناخته تو را و کورکورانه آمدند تا بیابند اما نتوانستند پیدا کنند و بیابانها و صحراهای زندگی گرفتار درندگان و این ددان آدم خوار شدند و نتوانستند فرار کنند مجبور شدند و حتی قانع شدند که زمانی را چون وحشیان به سر برند اما بعد در شکم این جنایتکاران حل شدند و از بین رفتند و می‌شناختم گروهی را که آمدند و آمدند از کوهها و بیابانها گذشتند و از آنچه که تو برای آنها نازل کرده ای پیشی گرفتند و رسیدند به مکان اصلی که تو برای آنها قرار دادی. آنها از کوههای پر از جور و ستم و از راهها و صحراهای پر از خاشاک و خارهای تیز پابرنه عبور کردند تا تو را یافتند. از تو می‌خواهم که مرا نیز هدایت کنی که قدرت ندارم بیایم. آنهایی که می‌شنوید، بیائید و راهی را پیش گیرید که خدا خواسته و بمیرید و جان دهید آنجایی که خدا خواسته. آهای مردم اگر نشنیدید آوای مرا و منحرف شدید شما نیز جایگاهتان همان دوزخی است که خدا وعده به منحرفان و قانون شکنان داده است. اکنون وظیفه این جانب است اگر چه کوچکتر از آنم که با شما خدانشناسان بحث کنم اما به گروه مردمی سخمن است که رو در روی انقلاب و این مرجع عالیقدر ایستاده‌اند و به آنچه که آینده آنان است هیچ فکر نکردند و همچنان رفتند که گوئی به ابدیت پیوسته اند اما این گروه بدانند که شهیدان هرگز نمرده اند چنانکه رهبرمان حسین (ع) نمرده و از خونش چشمه ای زلال می‌جوشد که دشمنانش نیز به این حقیقت اقرار می‌کنند. و یزیدیان می‌میرند چنانکه یزید مرده است و دیگر زنده نیست و نابود شده است مرگ بر ابرجنایتکاران.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **غلامرضا و مهدی محمدی**

واحد محل خدمت غلامرضا محمدی: **امور مالی معاونت آموزشی**

واحد محل خدمت مهدی محمدی: **دفتر فنی دانشگاه**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **برادران شهید**

شهید مهدی محمدی

فرزند: علیجان
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: روستای کوچ القار

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۰۷/۲۹
محل شهادت: عملیات میمک
محل آرامگاه شهید: روستای کوچ القار



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

مهدی محمدی فرزند علیجان در سال ۱۳۴۶ در روستای کوچ القار از توابع شهرستان بیرجند در خانواده ای مذهبی و متدین دیده به جهان گشود. پس از گذراندن دوران کودکی همراه خانواده اش به بیرجند نقل مکان کرد و تحصیلاتش را در بیرجند تا سال دوم راهنمایی ادامه داد. سپس برای آموختن علوم دینی وارد حوزه علمیه گردید.

او از همان کودکی از سجایای اخلاقی برجسته‌ای برخوردار بود. همواره بر لبانش خنده و تبسم نقش می‌بست. خودسازی، خواندن قرآن و ادعیه را هیچگاه فراموش نمی‌کرد و به مجالس روضه خوانی علاقه وافری داشت. به دلیل شوق و علاقه ای که به نظام جمهوری اسلامی و امام عزیز داشت جذب بسیج شد و دوستانش را نیز به این کار تشویق می‌نمود. وی به منظور دفاع از انقلاب با وجود کمی سن از طریق بسیج به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل اعزام شد. سرانجام این بسیجی مخلص در تاریخ بیست و نهم مهرماه سال ۱۳۶۳ در عملیات عاشورای منطقه میمک بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نایل آمد و پیکر پاکش پس از تشییع بر دوش امت شهید پرور در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): یوسف محمدی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: برادر

شهید محمد علی مختارنیا

تاریخ شهادت: شهریور ماه ۱۳۶۷
محل شهادت: منطقه عملیاتی
سومار
محل آرامگاه شهید: فردوس

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۳۴/۱۱/۱۵
محل تولد: فردوس
تحصیلات: دیپلم



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد علی مختارنیا در تاریخ ۱۳۳۴/۱۱/۱۵ در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود و در آغوش پدر و مادری مهربان تربیت یافت. دوران ابتدایی و متوسطه را با موفقیت طی نمود و به اخذ مدرک دیپلم نائل گردید. شهید مختارنیا از دوره نوجوانی و جوانی علاقه خاصی به کشاورزی داشتند و کار کشاورزی را برای خود یک عبادت می‌دانست. آن قدر فراست داشت که در زمان تحصیل، درس خواندن را در اولویت کارهای دیگر قرار داده بود و بعد از تحصیلات کشاورزی را در اولویت کارهای روزمره می‌دانست. دوران سربازی را در سپاه دانش گذراند. شهید مختارنیا در همین رابطه روشنی بخش کانون کودکان محروم روستایی بود. پس از طی دوران سربازی در اداره آموزش و پرورش استخدام شد و در شغل معلمی به آموزش و پرورش فرزندان این مرز و بوم پرداخت. شهید مختارنیا از اخلاقی خوش برخورد بود و رفتاری بی‌تکلف داشت، ساده زیستی و بی‌پیرایگی او زبانزد همگان بود و به مستمندان و نزدیکان کم بضاعت رسیدگی می‌کرد. در محیط کار و تدریس با دانش آموزان با مهربانی زیاد برخورد می‌نمود. آگاه به زمان و با انقلاب میانه بسیار خوبی داشت. در سال ۱۳۵۹ ازدواج نمود که ثمره ازدواج ایشان دو پسر به نام‌های اسماعیل و کاظم و دختری بود به نام بتول که انشاء الله ادامه دهنده راه پدر شهیدشان خواهند بود. با شروع جنگ تحمیلی دوبار به جبهه رفته بود و آخرین مرحله که به جبهه رفت چنان شایستگی و رشادتی از خود ابراز داشته که در پایان مأموریتش فرماندهانش به ویژه سردار کاوه از ترخیص ایشان ناراضی بود. شهید مختارنیا در آخرین دفعه‌ای که عازم مناطق جنگی بوده به بستگان و دوستانش گفته بود که این آخرین وداع من است و در سخنانش از شهادتش خبر داده بود که سرانجام در شهریور ۱۳۶۷ در منطقه عملیاتی سومار به درجه شهادت نائل گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **اسماعیل مختارنیا**

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید حمید رضا مساح شوکت آباد

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۳
تحصیلات: دانش آموز سال
چهارم دبیرستان
محل شهادت: حورالعظیم
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: ولی‌اله
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۸/۱۵
محل تولد: بیرجند
نوع فعالیت یا مسئولیت
در جبهه: امدادگر بسیجی



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

دوران دبستان را در بیرجند گذراند و بعثت مأموریت‌های مختلف پدر که درجه دار ژاندارمری بود، از همان سالهای کودکی حلال مشکلات خانواده خود بود. حمید بعد از پایان دوره ابتدایی، دوره راهنمایی را در بیرجند آغاز کرد که مصادف با آغاز انقلاب اسلامی نیز بود. با شور و علاقه زیاد در راهپیمایی‌ها شرکت می نمود. بعد از پایان دوره راهنمایی می گفت کشور ما نیاز به افراد متخصص دارد و از این رو در رشته الکترونیک در هنرستان فنی ابوذر بیرجند مشغول ادامه تحصیل شد. با تشکیل پایگاههای مقاومت او جزء اولین کسانی بود که به عضویت آن درآمد. در سال ۶۲ با اعلام نیاز به نیرو از طریق سپاه جهت مقابله با ضد انقلاب به کردستان اعزام گردید و مدت چهار ماه در آن منطقه خدمت می نمود و در یکی از عملیاتهای شبانه دچار موج گرفتگی شد که به مدت ۱۵ روز در بیمارستان باختران بستری بود. بعد از مراجعت از کردستان در سال چهارم هنرستان ثبت نام نمود و هنوز مدتی نگذشته بود که با مراجعه به بسیج، آمادگی خود را جهت اعزام مجدد به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل اعلام نمود و بعثت ارادت خاصی که نسبت به ائمه اطهار (ع) داشت چهل روز زیارت عاشورا نذر می کند بخواند تا شاید پدر و مادرش راضی گردند و او با جلب رضایت پدر و مادرش راهی جبهه می گردد و هر روز در خلوتی می نشست و گریه می کرد و پیروزی مسلمین را از خداوند منان طلب می نمود. شهید مساح هر وقت از جبهه تلفن می زد خانواده اش را به صبر و استقامت دعوت می نمود. اما پنج روز قبل از شهادتش تلفنی با پدر و مادرش صحبت می کند انگار به او الهام شده بود که پدر و مادرش و برادر و خواهرانش را نخواهد دید. از آنها حلالیت می طلبد و در وصیتش از برادران و خواهران می خواهد که از دعا بجان امام فراموش نکنند. سرانجام شهید حمیدرضا مساح در تاریخ ۶۳/۱۲/۲۳ در عملیات بدر (منطقه عملیاتی حور) در هنگام حمله به مزدوران بعثی برای گرفتن انتقام خون برادران شهید و مادران و همسران داغ دیده بر اثر اصابت ترکش خمپاره، به ندای معبود لبیک گفت و شربت شیرین شهادت سرکشید. روحش شاد و یادش گرمی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

ای ملت غیور و شهید پرور مبادا بخاطر کثرت شهدا و مجروحین و اسرا و معلولین از جنگ و جهاد خسته شوید و تن به صلح ننگین بدهید زیرا که هر یک از این شهدا قطره قطره خونشان ضامن پیروزی اسلام است و هر آه جگرسوز مجروحین و معلولین در گوشه بیمارستان‌ها پشتوانه ای است در درگاه خدا و غلبه جنود حزب ا... بر خصم غاصب و هر ناله غریبانه اسیری در کنج سیاه چاله‌های دشمن دعائی است جهت شکست قوای کفر و رفع فتنه. پس به هوش باشید ای مردم و ای مسئولین به سخنان صلح طلبانه گوش فرا ندهید و نخواهید توانست فردای قیامت جواب خون شهدا را بدهید. ای مردم شهرستان بیرجند ای برادران سپاه و ارتش و ای تمامی نهادها و ارگانها بر شما باد پیروی از خط مستقیم ولایت فقیه و شرکت گسترده در نماز جمعه و حضور دائمی در صحنه‌های انقلاب و جنگ. ای خواهران و برادران از دعا بجان امام فراموشتان نشود و مبادا حتی برای یک لحظه هم که شده او را تنها بگذارید زیرا اگر چنین کردید همان لحظه، لحظه شکست ما و پیروزی دشمنان است. و ای خواهرانم بر شما باد حجاب و تقوی و تزکیه و تعلم و بر شما باد که در راه شهادت تم تسلی بخش دل پدر و مادرم باشید. در خاتمه از خداوند می‌خواهم که به همه خانواده‌های شهدا صبر و اجر عنایت فرماید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **سمیه مساح**

واحد محل خدمت: **بخش داخلی بیمارستان ولیعصر (عج)**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید علی معروف

فرزند: حسن رضا
تاریخ تولد: ۱۳۲۲/۰۳/۲۰
محل تولد: روستای سید مراد
نوع فعالیت یا مسئولیت در
جبهه: نیروی رزمی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۰۶
محل شهادت: جزیره مجنون
نحوه شهادت: اصابت گلوله
محل آرامگاه: روستای سید مراد



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید علی معروف در سال ۱۳۲۲ در روستای سیدمراد در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. با توجه به نبودن مدرسه در محل با تمرین و تلاش بسیار، خواندن و نوشتن را آموخت. قرآن را در کودکی فرا گرفت. از اوایل نوجوانی قرآن را به طرزی دلنشین تلاوت می کرد. انس او با کتاب الهی چنان بود که در سفر و حضر، قرآن کوچکش را همراه داشت. علی دیگران را نیز به تلاوت قرآن سفارش می نمود. پیوسته سعی داشت نماز را در اول وقت در مسجد اقامه کند. حتی برای نماز صبح ساعتی زودتر از بقیه به مسجد می رفت و چراغ کوچک آن را روشن می کرد. یکی از زیباترین لحظه های زندگی علی همین ساعت بود که او در خلوت خود با مولا به نیایش می پرداخت. روح متلاطم او را تنها یاد خدا به آرامش می رساند و از این جهت پیوسته ذکر حق بر لبانش جاری بود. علی به هر چه که به محبوبش متصل بود، عشق می ورزید و به مدحش زبان می گشود. راستی چه عروه الوثقی ای محکم تر از اهل بیت، که او باصفا ترین مدح و مرثیه را در عشق به آنها می سرود. علاقه اش را به امام هشتم (ع) و حضرت معصومه (س) را همه می دانستند. او سعی می کرد سالی یک بار حتماً به زیارت امام (ع) همت گمارد.

اعتقاد و علاقه ای خاص علی به مسجد جمکران نیز از همین محبتش به اهل بیت سرچشمه می گرفت. سفارشات این پدر مهربان را در مورد تحصیل علم، تقوی، حجاب و نماز اول وقت و تلاوت قرآن فرزندان به یاد دارند. رعایت نمودن مسایل شرعی از بارزترین صفات علی بود. او با طیب خاطر خمس و زکات مالش را می پرداخت و در کارهای خیر از سابقین شمرده می شد. به امام خمینی (ره) عشق می ورزید و توانست یک بار به دیدار امام نایل آید. وی از معتقدان ولایت فقیه بود.

علی در آذرماه سال ۱۳۶۲ از طریق بسیج جهت آموزش نظامی به کاشمر اعزام شد. وی پس از پایان دوره آموزشی به مناطق جنگی جنوب اعزام گردید. وی در ششم اسفندماه سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر منطقه ای عملیاتی جزیره ی مجنون بر اثر اصابت گلوله در سن ۴۰ سالگی به آرزوی دیرینه اش که شهادت در راه خدا بود، رسید. پیکر پاک و مطهرش پس از ۱۲ سال در سال ۱۳۷۴ مورد تفحص قرار گرفت و شناسایی شد و پس از تشییع در گلزار روستای سیدمراد به خاک سپرده شد. روحش شاد

و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

«بنده به خواست خداوند متعال اراده‌ی مسافرت مهمی در پیش و روانه‌ی میدان نبردی می‌باشم. هیچ‌گونه آرزویی جز کشته شدن در راه خدا ندارم. از تمام اقوام و خویشان خواهشمندم که از این عاصی غرق عصیان راضی باشند و هر چه لغزش و خطا از این حقیر دیده‌اند، نادیده بگیرند و مرا ببخشند. بنده هم از خداوند سلامتی و پیروزی اسلام را خواهانم و خواستار آن حجتی هستم که سالیان دراز در فراقش ناله و ضجه می‌کنم. خدا خودش به مرحمت و کرم خود به داد مستضعفان برسد و اسلام را از شر اجانب حفظ و اسلام را بر کفر غالب فرماید.

* خاطره‌ای از شهید:

در ایام قبل از شهادت سردار شهید اللهیار جابری بود که به خواب دیدم، شهید جابری با لباس نظامی و به حالت آماده باش آمده است. ناگهان شهید معروف را دیدم که او را در آغوش گرفت و گفت: خوش آمدی. دو سه روز بعد خبر شهادت اللهیار جابری به ما رسید. (به نقل از پسرخاله و باجناب شهید، حاج اسماعیل جابری)

روزی با پدرم گوسفندان را از صحرا به روستا می‌آوردیم. حدود ۵۰۰ متر مانده به روستا اذان ظهر فرا رسید. پدرم همانجا به نماز ایستاد. همیشه نماز خود را در اول وقت می‌خواند. سحرگاهان به مسجد می‌رفت و نماز شب را در مسجد می‌خواند و بعد از نماز صبح و نیایش و دعا به خانه بر می‌گشت. از دیگر خصوصیات بارز او تلاوت مداوم قرآن بود. قرآن جیبی و کوچکی همیشه همراه داشت و در هر فرصتی قرآن تلاوت می‌کرد. چندین دفترچه نوحه به خط خودش جمع آوری کرده بود که در همین الآن در بعضی روستاها در ایام محرم مورد استفاده مداحان قرار دارد و خودش نیز نوحه خوان روستا در ایام عزاداری اهل بیت (ع) بود. (فرزند شهید)

شهید علی معروف مقید بود هر سال با خانواده به مشهد و قم به زیارت برود. هر چه داشت خرج زیارت و خانواده به بهترین نحو می‌نمود. روزی به او گفتم کمی هم به فکر آینده باش و هر چه داری خرج نکن و برای آینده بچه‌ها پس انداز کن. ناراحت شد و گفت خدای من، خدای بچه‌های من هم هست و روزی آن‌ها را فراموش نمی‌کند. (به نقل از همسر دایی شهید)

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **مجتبی معروف**

واحد محل خدمت: **معاونت آموزشی - آموزش مداوم**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید عزیزالله معقول

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۷/۶
محل شهادت: منطقه ی نوسود
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
عشق آباد

فرزند: حسن
تاریخ تولد: ۱۳۴۲
محل تولد: عشق آباد



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در فروردین ماه ۱۳۴۲ در خانواده ای مستضعف اما معتقد و پایبند به اسلام و قرآن فرزندی پا به عرصه وجود نهاد که گویا از همان ابتدا پدر و مادر آینده درخشان و پرثمرش را در راه خدمت به کشورش و دفاع از رهبری و دین و قرآن که سبب قرب او به خدا شد می دانستند که نامش را عزیزالله نامیدند. چه اسم پرمعنا و واقعاً عزیزالله شد و در صف اولیاء الله قرار گرفت. حسن همجواری منزل پدرش از همان اوایل طفولیت به طور مداوم هر صبح و شام صدای الله اکبر و لا اله الا الله را می شنید و زمینه ای گردید که بعدها در بزرگسالی به هر چه غیر از خداست پشت نماید.

از سن شش سالگی برای فرا گرفتن علم و دانش پا به مدرسه ی یوسفی قدیم نهاد و تا سوم ابتدایی ادامه تحصیل داد. بعد از آن ترک تحصیل کرد و در کنار پدر مشغول دامداری و کشاورزی شد. چند سال بعد جهت کار و تأمین مایحتاج زندگی خود و پدر و مادرش عازم تهران شد. ولی گویا شرایط حاکم بر فضای آن زمان تهران، عزیزالله را خشنود نکرد. بازگشت و شغل شبانی را در کوهها و بیابانهای اطراف ادامه داد. حسن خلق، سادگی، صفا و صمیمیت او باعث شده بود که همه به او علاقه ی شدیدی پیدا نمایند. چند سالی نیز کار شبانی را با حق الزحمه ی خیلی کم ادامه داد تا این که زمان سربازی او فرا رسید. عزیزالله مدت ۱۱ ماه در منطقه ی نوسود در لشکر پیاده ی شیراز خدمت و سرانجام در تاریخ ۶۲/۷/۶ در همان منطقه به لقاء الله پیوست. پیکر پاک این عزیز فداکار و سرباز رشید اسلام پس از چند روز به وطن برگشت و بر روی دستان امت حزب الله و ولایتمدار شهرستان تشییع و در گلزار شهدای عشق آباد به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **احمد معقول**

شهرستان محل خدمت: **طَبَس**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید ابراهیم منجم زاده

تاریخ شهادت: ۱۳۷۲/۰۵/۲۲
محل شهادت: سردشت کردستان
محل آرامگاه شهید: روستای
آفریز در جوار بارگاه امامزاده
زیدالنار (ع)

فرزند: غلامعلی
تاریخ تولد: ۱۳۵۳/۰۱/۰۱
محل تولد: روستای آفریز



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید ابراهیم منجم زاده در یکم فروردین ماه ۱۳۵۳ در روستای آفریز از توابع شهرستان قاینات چشم به جهان گشود. دوران ابتدایی خود را در روستای آفریز گذراند و جهت ادامه تحصیل به شهرستان قاینات رفت اما به دلیل مضیقه مالی درس را رها کرد و جهت کار به مشهد مقدس رفت و در آنجا به صافکاری ماشین مشغول شد. با رسیدن به سن قانونی عازم خدمت مقدس سربازی شد. پس از گذراندن دوره آموزشی در بیرجند به مشهد منتقل شد و از آنجا به محل سردشت کردستان منتقل گردید. وی پس از ۷ ماه خدمت سربازی در درگیری با کوموله و اشار به فیض شهادت نائل آمد. از خصوصیات شهید شجاعت و مردانگی او بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* خاطره ای از شهید:

خاطره ای از زبان مادر شهید: شهید در یکی از مرخصی هایش که آمده بود، تعریف می کرد در خدمت مقدس سربازی یکی از دوستانش که خدمتش تمام شده بود و می خواست که برگردد به شهرش، رو به شهید می کند و می گوید می خواهم به شهرم برگردم اما پولم تمام شده است. شهید بدون هیچ درنگی بیشتر مقدار پولی که با خود دارد را به دوستش می دهد و می گوید، برو و راحت به شهر خودت برگرد. دوستش می گوید ولی من ممکن است دیگر تو را هیچ وقت نبینم و چگونه پولت را بهت برگردانم. شهید می گوید برو نوش جان، من که این پول را به عوض بهت ندادم و دوستی ما بیشتر از اینها ارزش دارد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **علی منجم زاده**

واحد محل خدمت: **خانه بهداشت آفریز**

شهرستان محل خدمت: **قاین**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید عزیزالله مولایی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۸/۰۸/۲۸
تحصیلات: سیکل
محل شهادت: خاک افغانستان
محل آرامگاه شهید: مقفود
الثر می باشد. یادبود شهید در
روستای برک

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۰۹/۱۴
محل تولد: روستای برک
مسئولیت در جبهه: بسیجی فعال
که داوطلبانه به جبهه های اعزام
شد و جانباز نیز گردید.



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید عزیز الله مولایی در روستای برک دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی را در روستای سلطانی گذراند و دوران راهنمایی را در شهرستان بیرجند گذراند و در سال ۱۳۶۲ از دواج نمود. در دوران دفاع مقدس به جبهه های حق علیه باطل شتافت و به درجه جانبازی از ناحیه دست نائل گردید. همچنین در کمیته انقلاب اسلامی نیز مدتی فعالیت داشته و در روستای برک به عنوان فرمانده بسیج فعالیت نموده و در سال ۱۳۶۸ به دست اشرا به درجه رفیع شهادت نائل گشت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

یکی از توصیه های شهید احترام به پدر و مادر و همچنین احترام به همسایه ها و مردم و همچنین احترام بسیار به همسر و فرزندان بود.

* خاطره ای از شهید:

در سال ۱۳۶۸ کاروانی که مواد مخدر حمل می نمودند از کنار روستای برک در حال حرکت بودند که به گوش کمیته وقت و بسیج روستا می رسد و شهید هم که به عنوان فرمانده پاسگاه انجام وظیفه می نمود به همراه نیروهای کمیته در تعقیب اشرا بر آمدند که حدود یک هفته تعقیب و گریز در بیابانها موفق به دستگیری اشرا می شوند که ۱۴۲ کیلو مواد مخدر و چند قبضه اسلحه کشف می شود که شهید با دو نفر شتر به روستا برگشت که شترها و مواد تحویل مراجع قضایی گردید و بعد از انجام این ماموریت به درجه رفیع شهادت نائل گشت.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): حسین و محمد - مولاداد مولایی
واحد محل خدمت و سمت حسین مولایی: معاونت بهداشتی - محمد مولایی: معاونت غذا و

دارو - مولاداد مولایی: معاونت غذا و دارو

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزندان - برادر

شهید احمد نادمی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۲

محل شهادت: حورالعظیم

محل آرامگاه شهید: فردوس

فرزند: عباس علی

تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۵/۲

محل تولد: فردوس

تحصیلات: فوق دیپلم تربیت

معلم



*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

(یاایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی)

با سلام درود به روان پاک و ارواح طیبه شهید.

بارالها ، من دوستی تو را آرزو می کنم و می طلبم و دوستی هر عملی که موجب قرب و نزدیکی و دوستی گردد.

خداوندا، بر من منت نهادی که روح توکل به تو ، در من قوی گشت و کارهایم را به تو واگذار نمودم و راضی به حکم فرمان و مقدرات تو می باشم و تسلیم امر تو .

خداوندا ، اکنون در این لحظات حساس و سرنوشت ساز، برای من بسی دشوار است که بتوانم از ضمیر دلم آنچه می گذرد ، بر روی صفحه کاغذ به عنوان یادگار بگذارم ، چون خاطر من تا اندازه ای مشوش و در حال حرکت با وقت کم می باشم .

خداوند، توفیقی عنایت بفرما تا بتوانم اندکی از مسئولیت بسیار عظیمی که به دوش دارم ، بازگو کنم. ای خدا ؛ تو چقدر مهربان و رؤوفی، تو را به جلالت و به عظمتت، به جبروتت قسم می دهم اگر تا این لحظه مرا نبخشیده ای، مرا و همه بستگانم و همه مسلمین را ببخشی، چون صفت تو عفو و بخشش است.

خدایا، اگر من نتوانستم بر نفسم غلبه کنم و گناه نمودم ، اعتراف به گناهانم را وسیله آمرزش قرار می دهم.

خدایا، تو می دانی من چقدر دوستدار پدرم بودم و چقدر همه آنان را دوست می داشتم و سعیم بر این بود موجب ناراحتی کسی را فراهم نکنم.

حال سخنی چند با پدر عزیزم:

پدر جان نمی دانم چگونه و با چه روشی توصیف و وصف کنم و اقرار می کنم در باب محبت ها و زحمتهای شما عاجزم ، محبت هایی که در طول دوران زندگی به من کردید و هر رنجی را به جان و دل

خریدی. به خدا قسم شرم دارم و در پیش خداوند متعال خجلم که نتوانستم، به پاس آن همه محبت، یکی را جبران کنم.

پدرم، حال که دیگر دستم از این دنیا کوتاه می باشد. امیدوارم در آخرت پیش امام حسین (ع) سرفراز باشید و از شفاعت امام حسین در آخرت و زیارات در این دنیا فیض ببرید. پدرم، اگر چه نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم، ولی نوید می دهم که بر این دین و این مکتب، افتخار می کنم و افتخارم به تو ای پدر، که مرا آنچنان که شایسته بود، تربیت نمودی تا بتوانم با آخرین سلام یعنی خونم به یاری اسلام بشتابم. و شما برادرم محمود:

اگر نتوانستم حق برادری ادا نمایم، خواهید بخشید. محمود جان شما و همه شما عزیزان به گردن من حق زیادی دارید که نتوانستم جبران کنم و از خداوند بزرگ می خواهم به همه شما توفیق عبادت، اطاعت و عمل صالح عنایت فرماید.

پدرم، اگر جنازه من را آوردند، در هر جا صلاح بدانید به خاک بسپارید و برای برادرم مهدی که عاشق تر از من بود، صورت قبر درست کنید.

و باز مجدداً از همه شما عزیزان می خواهم، اگر به ظاهر از میان شما هجرت کردم، ناراحت نباشید چون من به سعادت بزرگی نایل آمدم، اگر چه تحمل آن برای شما گران می باشد، از خداوند می خواهم که به شما صبر عظیم و اجر جزیل عنایت فرماید.

و برای مرحوم والده ام هم، یک مجلس ختم بگیرید. خداوند انشاء الله به همه شما اجر عظیم و صبر عنایت فرماید.

ضمناً وصیتنامه عمومی که نوشته‌ام در میان قرآن خانه، که روی کمد می باشد، هست. از همه شما عزیزان بخصوص پدر گرامیم و برادر عزیزم حلالیت می طلبم.

به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی
به تاریخ ۶۳/۱۲/۱۷ خداحافظ شما احمد نادمی

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): سعید نادمی

واحد محل خدمت: آزمایشگاه مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: فردوس

نسبت با شهید: برادر

شهید مهدی نادمی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۵/۱۰

محل شهادت: مهران

محل آرامگاه شهید: فردوس

فرزند: عباس علی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۰۲/۰۶

محل تولد: فردوس

تحصیلات: دیپلم



*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ خدايا: حال که در انجام مأموریتی الهی هستم تو را به یاری می طلبم و به تو سوگند یاد می کنم که همیشه و تا آخرین نفس در راه مقدس تو و برای یاری دین تو مستحکم و جان بر کف در راهت فداکاری کنم. خدايا: تو شاهد باش که من در این راه کورکورانه قدم برنداشته ام و از روزی که تو را به یگانگی شناختم در قلبم جرقه ای از ایمان محمدی فوران شد از همه چیز گذشتم و به تو پیوستم. در این لحظه سخنی هم با خانواده خودم دارم.

حال که فرزندان به سوی راه حسین سرور شهیدان قدم گذاشت به شما چند کلمه حرف دارم. شما مرا بزرگ کردی و چه بسا در رهگذر تاریخ رنجها کشیدی ولی خسته نشدی، سلامت باد - درودت باد. پیامم را به شما می گویم که مرا حلالم کنید و شما ای اهل خانواده، مبدا پس از شهادت من اشک بریزید که دشمن شاد بشود. از شما می خواهم زینب وار باشید که در سوگ حسین دشمن را خوار و زبون کرد شما هم آنچنان باشید. گرچه شما را ترک می گویم و دوران زندگی ام هم کوتاه بود ولی آخر باید رفت و به ملاء اعلی پیوست. از شما می خواهم که همچون پدران صدر اسلام و مادران دوران انقلاب که تا امروز در راه خدا قدم گذاشتند شما این چنین باشید و شما برادرانم، من رفتم برادران، خداحافظ و از شما می خواهم که پس از من راهم که همان راه اسلام حقیقی است را ادامه دهید و امام را تنها نگذارید و اما خواهرم، سخنی چند با شما دارم. از شما می خواهم که همچون زینب وار صبور و شکیبا باشید و مبدا پس از مرگ من تزلزلی بر ایمان شما رخ دهد. همچون کوه استوار و محکم و پایدار باشید که سرانجام حق بر باطل پیروز است و صاحب ما خواهد آمد و انتقام خون ما را خواهد گرفت. در پایان از همه دوستان و برادران و آشنایان خود می خواهم که چنانچه از طرف این حقیر به شما کوچکترین بی احترامی یا اذیت و آزاری رسیده مرا ببخشید. خدا یار و مددکار همه شما باشد. ۶۲/۴/۱۸ برادر شهید (احمد نادمی) نیز در سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): سعید نادمی

واحد محل حراست: آزمایشگاه مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: شهرستان فردوس نسبت با شهید: برادر

شهید کریم نادی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۹/۱

محل شهادت: حاج عمران

محل آرامگاه شهید: دستگرد

فرزند: غلامرضا

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۱/۲

محل تولد: روستای دستگرد



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در سال ۱۳۴۳ در روستای دستگرد از توابع شهرستان سربیشه متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در روستاهای همجوار گذراند و برای تحصیلات مقطع راهنمایی به سربیشه عزیمت نمود. دوران دبیرستان را در دبیرستان شهید رجائی شهر بیرجند گذراند. بعد از اخذ دیپلم به استخدام ارتش درآمد و به عنوان فرمانده گروهان آموزشی در شهرستان چهل دختر استان سمنان مشغول به فعالیت شد. در سال ۶۴ به منطقه عملیاتی حاج عمران اعزام شد و نهایتاً در عملیات مرصاد به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): حسین نادی

شهرستان محل خدمت: نهبندان

نسبت با شهید: برادر

شهید جواد ناظری

تاریخ شهادت: ۶۲/۰۵/۱۷

محل شهادت: مهران

محل آرامگاه شهید: فردوس

فرزند: ابراهیم

تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۶/۲۸

محل تولد: فردوس

تحصیلات: سوم دبیرستان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

شهید در همان دوران طفولیت یعنی در دو سالگی در فردوس زلزله شدیدی رخ داد و او نیز به همراه پدر و مادرش از مشکلات بی سرو سامان بودن رنج می برد. پس از دوران کودکی وارد دبستان شد و با هوش و استعداد سرشاری که داشت دوران ابتدایی را به پایان رسانید و در دوره راهنمایی نیز مانند دبستان کلاسهایش را با موفقیت گذراند. در پیروزی انقلاب با وجودی که در راهنمایی تحصیل می کرد، در کلیه تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت می کرد و پس از پیروزی انقلاب با بسیج همکاری می کرد. پس از پایان دوره راهنمایی با وجودی که نمراتش خوب بود و پدرش هم میل داشت که در رشته های تجربی یا ریاضی درس بخواند، لیکن با علاقه ای که به کارهای فنی داشت و نیز اعتقادش این بود که با بهره جویی از کارهای هنری و فنی زودتر می توان به خود کفایی و استقلال کشور رسید، خواست تا از این طریق به کشورش کمکی کرده باشد. بنابراین در هنرستان ثبت نام کرد و در رشته ساختمان هنرستان شهید باهنر فردوس به تحصیلش ادامه داد. در هنرستان در بسیج دانش آموزی فعالیت فراوانی داشت و به واسطه عشق و علاقه اش به انقلاب، برای آموزش نظامی ثبت نام و در کاشمر آموزش نظامی دید و سپس راهی جبهه شد. در حالی که موقع امتحانات آخر سال بود و پدرش نیز اصرار داشت که بعد از امتحانات به جبهه برود در جواب پدر گفت: بهترین امتحان جبهه است و شاید جنگ تمام شود و من از ثواب جبهه بهره ای نبرم. عازم جبهه گشت و پس از مدت سه ماه در مورخه ۱۳۶۲/۵/۱۷ در جبهه مهران به درجه رفیع شهادت نایل گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

با درود و سلام به پیشگاه مقدس حضرت بقیه الله، منجی عالم بشریت و با درود و سلام بر نایب برحقش امام خمینی و یاور تمامی مستضعفان جهان که ما مردم مسلمان ایران را از زیر بار ظلم طاغوت رهایی بخشید. اکنون که به یاری خداوند برای اولین بار به جبهه های حق علیه باطل اعزام گردیدم، لازم دانستم که چند کلمه وصیت بنویسم: برادر و خواهر و پدر و مادر، بدانید که من آگاهانه در این راه قدم نهاده ام و آگاهانه هم جان خود را فدای این اسلام عزیز می کنم. هدفم از رفتن به جبهه به خاطر مسئولیتی است که بر دوشم از این خون شهداء گذاشته شده و هدفم نابودی کفر و یاری رساندن به برادران دیگر است و به خاطر رضای خدا است.

از ملت شهید پرور فردوس می خواهیم همانطور که تابحال طرفدار امام و یاور امام بوده اید، بیش از پیش طرفدار امام و یاوران او باشید و با هر نوع توطئه ای که از سوی ابرقدرتهای بیگانه و خونخوار طرحریزی می شود مبارزه نمایند و برادران هر چه بیشتر به جبهه‌ها روی آورند. چون که جبهه جایگاهی است که انسان بین خود و خدای خویش چیز حائلی و مانعی احساس نمی کند و جبهه است که انسان در آنجا درس ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی می آموزد و به خدا نزدیکتر می شود.

و پیامی دارم برای دانش آموزان عزیز و برادران همسنگرم: ای سرمایه‌های امروز و آینده اسلام بکوشید که در صحنه زندگی همچون درس که خود گوشه ای از مدرسه هستی است و هر روز و هر ساعت و بلکه هر دقیقه و ثانیه تان از قبل بهتر و برتر باشد و این روزهای پربار را غنیمت شمارید، خانه دل را بتکانید تا گرد و غبار و آلودگی‌های فکری و اخلاقی از دل شما بیرون رود. به هوش باشید که این سرمایه‌های الهی اسلام که به خاطر وجود مقدس امام زمان و رهبری امام امت و تلاش مسئولان و خون شهداء و مقاومت دیگر برادران و خواهران به دست ما و شما رسیده، به آسانی از دست ندهیم و این دشمنان از خدا بی خبر از دست ما نربایند. ای برادران و دانش آموزان، خودسازی کنید و خود را بسازید که وقت ساختن ما دانش آموزان است که امام روی شما دانش آموزان نوجوان تکیه زیادی می گذارند و می بینیم که امام در چندین سال پیش می گویند: (یاران من هنوز در گهواره‌ها شیر می خورند) و شما ای برادران برای دنیا و آخرت خود بکوشید تا ذخیره‌هایی برای لشکر امام زمان (عج) و برای استقرار حکومت اسلامی در سراسر هستی باشید و برادران با شرکت خود در انجمنهای اسلامی و بسیج، وظیفه خود را به انقلاب ادا نمایند. و شما ای دانش آموزان بی طرف که جبهه بی طرف را گرفته اید و فقط به فکر درس خواندن و نمره گرفتن و مدرک هستید، مگر نمی‌دانید که بی تفاوتی به انقلاب، خیانت به اسلام است، خیانت به مملکت است و خیانت به خون شهداء است.

و ای پدر و مادرم، مبادا با شهادت من روحیه خود را از دست بدهید، استوار باشید مانند کوه مقاومت کنید، در برابر مشکلات و دشمنان اسلام و همچنین لحظه ای از فکر و یاد خدا غافل مباشید و در راه دین اسلام بکوشید و فداکاری کنید که هر چه بکوشید باز هم کم است.

و ای پدران و ای عزیزان ایران، این آب و خاک برای بارور شدن بر گردن ما حق دارد و در حفظ آن کوشش کنید و نگذارید که بدست اجنبیان از بین برود. از تمام اقوام و دوستان و همسایگان می خواهیم که اگر در این مدت زندگی با آنها بد رفتاری کردم و یا کار زشتی از من سرزده و باعث ناراحتی شما شد، شما را به خدا از من راضی شوید و مرا ببخشید.

و در پایان من بنده گناهکار از شماها التماس دعا دارم و از مردم می خواهیم هر گز از دعا به جان رهبر فراموش نکنید و همیشه دعاگوی او باشید. چون هر چه ما بدست آوردیم از رهنمودها و یاری کردن این امام فداکار بوده.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **رضا ناظری**

شهرستان محل خدمت: **فردوس** نسبت با شهید: **برادر**

(در حال حاضر بازنشسته شده‌اند)

شهید عباسعلی نجفی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۰۳/۰۱
تحصیلات شهید: دیپلم انسانی
نحوه شهادت: در عملیات نصر ۲
در منطقه ماووت عراق
محل شهادت: منطقه ماووت عراق
محل آرامگاه شهید: خوسف

فرزند: حسن
تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۰۸/۲۸
محل تولد: خوسف
نوع فعالیت یا مسئولیت در
جبهه: رزمنده بسیجی



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید عباسعلی نجفی در سال ۱۳۳۹ در خوسف از توابع شهرستان بیرجند دیده به جهان گشود. دوران کودکی و تحصیلش را تا سطح دیپلم در خوسف به پایان رساند و در همان سال ازدواج نمود و ثمره ۸ سال زندگی آنها یک دختر و دو پسر می باشد که از شهید به یادگار مانده است. پس از ازدواج به خدمت مقدس سربازی فرا خوانده شد و پس از اتمام دو سال خدمت، به عنوان مربی ورزش به استخدام آموزش و پرورش درآمد. وی فردی بسیار متواضع بود و در جلسات مذهبی فعالانه شرکت می کرد و از ارادتمندان اهل بیت (ع) بوده و ارادتی خاص به سرور و سالار شهیدان داشت و در مراسم عزاداری و سوگواری با عشق و شوری خالصانه حضور می یافت. عباسعلی رهبری امام خمینی (ره) را با جان و دل پذیرفته بود و همین علت باعث شد که به فرمان رهبر کبیر انقلاب (ره) مبنی بر خالی نگذاشتن صحنه های دفاع مقدس از طریق بسیج سپاه شهرستان نهبندان عازم جبهه های نبرد گردد. او مدت حدود دو ماه در مصادف با دشمن متجاوز شرکت نمود و سرانجام در تاریخ اول خرداد ماه ۱۳۶۶ در عملیات نصر ۲ در منطقه ماووت عراق به درجه رفیع شهادت نائل گشت. پیکر پاک شهید پس از تشییع در شهرستان بیرجند به زادگاهش منتقل و به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

خدایا اول به نام تو و به یاد تو آغاز سخن می کنم. تو را شکر و سپاس می گویم. تو را بی نهایت شکر می کنم که زندگی مرا در عصری قرار دادی که توانستم حق را از باطل تشخیص دهم و در سنگر حق بر علیه باطل بجنگم. خدایا، تو را سپاس و شکر می گزارم که به من این توانایی را دادی تا بارها به راحت قدم نهم و به خاطر رضای تو بکشم و دائم برای کشته شدن آماده باشم.
خدایا، تو می دانی هر قدمی که برداشته ام برای رضای خاطر تو بوده و بس. خدایا این اعمال مرا به

درگاه خودت قبول کن. خدایا، تو می دانی که این جبهه آمدن های من اصلا برای مسائل مادی نبوده و نیست. خدایا، کوردلان مادی طلب را که با دو دست به دنیا چسبیده اند و به جبهه آمدن نیروهای جوان ما را به حساب دریافت و کسب مال دنیا می دانند، آگاه کن و چشم بصیرت آنان را باز نما تا بتوانند حق را بشناسند و به آن گرویده و به آن عمل نمایند.

پدر و مادر عزیز و بزرگوارم، از هر دو شما سپاسگزارم. دست و پای هر دوی شما را می بوسم. شما که با خون دل خوردنها و رنج کشیدن های زیاد مرا پرورش دادید. برایم امکانات تحصیل را فراهم آوردید تا فردی آگاه باشم و فردی سالم و صالح را به جامعه تحویل دهید. اما من هرگز فرزند صالح و سالمی برای شما و جامعه ام، نبودم. از هر دوی شما به خاطر آزار و اذیت هایی که به شما رسانده ام، پوزش می طلبم و امیدوارم که مرا حلال کرده و ببخشید.

مادرم، شیرت را بر من حلال کن و مرا ببخش. خیلی به شما ستم کردم و هرگز فرزند صالحی برای شما نبودم. مادرم، بر جنازه ام نمی گویم گریه نکنید، بلکه گریه تان طوری نباشد که باعث شادی دشمن شود. نگذارید از گریه و اشک ریختن شما دشمن سوء استفاده کند و تبلیغات منفی بکند.

همسرم، مرا می بخشی که در ابتدای جوانی و در بهار زندگانی تو را تنها گذاشتم و بار گران پرورش فرزندانم را هم بر دوش تو گذاشتم. همسرم، زینب وار زندگی کن. پیام خون مرا به گوش همه برسان. فرزندانم را صالح و سالم بار بیاور و نگذار احساس کنند که من بر بالای سرشان نیستم.

همسرم، مال دنیا زینت خود دنیا است و در دنیا می ماند، پس ارزش ندارد که انسان خود را مطیع آن بکند و طوری وابسته به آن گردد که نتواند از آن دل بکند و در نهایت، آخرت را رها کرده و به دنیا بچسبید. عزیزان، دنیا ارزش ندارد. خدا را شکر کنید که زندگیتان در عصری واقع شده که می توانید راحت به خیل جندالله بپیوندید و از سپاهیان خدا شوید تا بتوانید به راحتی با کسب مقام والای شهادت، توشه کافی برای آخرت خود جمع آوری کنید و چنانچه، شهادت نصیب شما نشود، با شرکت در جهاد در راه خدا، می توانید خود را آماده برای جهاد با نفس کنید و با دستی پر از ثواب و توشه باری خالی از گناه، آماده برای انا الیه راجعون شوید. از شما خواهش دارم هر زمان جنازه ام به دست شما رسید، مرا نگهدارید و روز پنجشنبه جنازه ام را به خاک بسپارید و شب چهارشنبه بر سر مزارم حاضر شوید و دعای توسل بخوانید. ۶۶/۲/۳۰

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محسن نجفی

واحد محل خدمت شبکه: آزمایشگاه سربیشه و مود

شهرستان محل خدمت: سربیشه

نسبت با شهید: فرزند

شهید علیرضا نجفی سمنانی

فرزند: غلامرضا	تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۶/۱۰
محل تولد: ۱۳۴۴	محل شهادت: حاج عمران -
محل تولد: مشهد	عملیات کربلای ۲
تحصیلات: دانشجوی مهندسی	نحوه شهادت: اصابت رگبار دشمن
مکانیک دانشگاه فردوسی مشهد	محل آرامگاه شهید: بهشت
مسئولیت در جبهه: تخریب چی	رضای مشهد



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید (به نقل از مادر شهید):

او پنج ساله بود که پدرش فوت شد و به همین دلیل به من بسیار وابسته بود. او فرزند مسجد بود. اولین فعالیت سیاسی اش در مبارزه با منافقین بود و در این مسیر سه مرتبه مجروح شد که بیشترین این جراحات از ناحیه دست ایشان بود. علیرضا در گيرودار مبارزات با منافقین بود که جنگ آغاز شد و او نیز مانند دیگر برادرانش راهی جبهه دفاع مقدس شد. او در دانشگاه فردوسی مشهد قبول شد؛ اما درس را رها کرد و دفاع از مرزهای ایران اسلامی را بر ادامه تحصیل واجب دانست.

علیرضا در عملیات والفجر مقدماتی مجروح و در عملیات کربلای ۲ بر اثر اصابت گلوله به سینه اش به شهادت رسید. او فرزندی بسیار با احترام و با محبت بود و زمانی که از دامادی او حرف می‌زدیم می‌گفت: من داماد نمی‌شوم می‌خواهم بابای مادر باشم.

در ۱۹ رمضان پیکر علیرضا پس از هشت ماه مفقود بودن در ارتفاعات حاج عمران در زیر برف به خانه برگشت و ۲۳ رمضان تشییع و خاکسپاری گردید.

چند روز قبل از شهادت به من زنگ زد به او ابراز دلتنگی کردم و خواستم به دیدنم بیاید؛ اما او گفت شما را خیلی دوست دارم اما اسلام را بیشتر از شما دوست دارم و در عملیات کربلای ۲ در گروهان شهید کاوه یک روز قبل از شهادت کاوه به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرمی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمد نجفی سمنانی

واحد محل خدمت: عضو هیأت علمی دانشگاه و متخصص ارولوژی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: برادر

شهید برات ندامت

تاریخ شهادت: ۶۶/۰۹/۰۱
محل شهادت: حاج عمران
محل آرامگاه شهید: امامزاده
زیدالنار آفریز

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۴۷/۰۱/۰۳
محل تولد: آفریز
مسئولیت در جبهه: خدمه تانک



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

سال ۱۳۴۷ در خانواده ای متدین و با تقوا چشم به جهان گشود، ایشان در یک خانواده ۷ نفره زندگی می کرد. خانواده این شهید دامدار و اهل روستای آفریز بوده و در مراسم مذهبی روستا همواره حضور پر رنگ داشته اند. شهید ندامت تحصیلات ابتدایی و راهنمایی خود را با موفقیت به پایان رسانید و مدرک سوم راهنمایی خود را دریافت نمود در سال ۶۶ ازدواج نمود به عنوان گروهبان یکم ارتش به جبهه اعزام گردید و سرانجام در تاریخ ۶۶/۹/۱ در منطقه حاج عمران به دیار حق شتافت و دعوت حق را لبیک گفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* خاطره ای از شهید:

از صدای زیبایی برخوردار بود و نوحه می خواند. تنها چیزی که گاهی موجب نگرانی شهید می شد این بود که چرا ادامه تحصیل نداده و به درجات رفیع علمی دست پیدا نکرده است. شهید ندامت فردی سخت کوش و دلاور بود و ورزش هم می کرد. بعد از اینکه به استخدام ارتش درآمد برای حفظ آمادگی خود هر روز ساعتی را برای ورزش اختصاص می داد. او در نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران خدمت می کرد و همیشه به این خدمت خود افتخار می کرد. همزمان می گوید در عملیات نصر ۹ در منطقه عملیاتی حاج عمران، در حالی که باد سردی می وزید و همه در جنب و جوش بودند، امدادگران پیکر جوانی را به عقب می بردند که برات ندامت بود و از ناحیه سر مجروح شده بود و یک روز بعد وقتی حال او را پرسیدم، گفتند در بیمارستان به فیض شهادت نایل آمده است.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): شهسوار ندامت

واحد و محل خدمت: درمانگاه آربین شهر

شهرستان محل خدمت: آربین شهر

نسبت با شهید: برادر

شهید غلامحسین نظر جانی حاجی آباد

فرزند: حبیب الله
تاریخ تولد: ۱۳۰۹/۴/۸
محل تولد: روستای اسفاد
تحصیلات: ابتدایی
نحوه شهادت: اصابت ترکش
خمپاره

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۳
محل شهادت: عملیات والفجر ۸
منطقه عملیات فاو - ارون درود
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
روستای اسفاد



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

روز هشتم تیر ماه سال ۱۳۰۶ دیدگان پدر و مادری مومن و متدین و شیفته اهل بیت (ع) بر چهره نوزادی خوش الحان و پاک سرشت روشن گشت. با توجه به علاقه ای که به اهل بیت عصمت و طهارت داشتند نام وی را «غلامحسین» نهادند و تصمیم گرفتند که او را محب و شیفته اهل بیت (ع) تربیت نمایند. خداوند با توفیقات خاصه و عامه ای که شامل حال این خانواده زحمتکش و کشاورز نموده بود، «غلامحسین» را نیز از همه اهل خانه بالاتر و والاتر مورد تفقد قرار داد «غلامحسین» دوران کودکی را در کانون گرم و پر از مهر و محبت پدر و مادری سپری نمود و در سن ۷ سالگی راهی مدرسه شد و تحصیل را تا کلاس چهارم ابتدایی ادامه داد و از آن پس به علت فقر و تنگدستی خانواده و نبودن مدرسه در روستا مجبور به ترک تحصیل شد و مشغول کار کشاورزی گردید.

سال‌های سخت زندگی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت تا این که به سن قانونی خدمت سربازی رسید و برای خدمت به شهرستان خاش اعزام و مدت سربازی خویش را در این مکان سپری نمود. در سال ۱۳۳۵ ازدواج نمود و حاصل این ازدواج ۱۰ فرزند می‌باشند که این فرزندان هر کدام ثمره ای برای انقلاب هستند. شهید نظر جانی در دوران پیروزی انقلاب اسلامی همانند سایر امت حزب الله دین خود را به انقلاب اسلامی اداء نمود و در این راه نیز جان خود را فدا نمود.

در اکثر راهپیمایی‌ها و تظاهرات که در روستا برپا می‌شد، شرکت می‌جست و از رژیم پهلوی بسیار متنفر بود. بعد از انقلاب اسلامی با تشکیل بسیج مستضعفین به عضویت این نهاد درآمد و از آن جایی که فرزندی پاک تربیت نموده بود همگی به عضویت بسیج درآمد و دو فرزندش نیز از اوایل تشکیل سپاه در عضویت سپاه و هم اکنون نیز پاسدار می‌باشند و این پیر مرد مخلص که حدود ۵۳ سال داشت و در روستا به عنوان فعال ترین فرد شناخته شده بود با شروع جنگ تحمیلی که دو فرزند وی پاسدار بودند و دائماً در جبهه بودند وی نیز زن و فرزندان را رها نموده و به عنوان اولین پیر مرد روستا و حتی در شهرستان قاین به منطقه اعزام شد

و در سال ۶۱ برای اولین بار به جبهه رفت و هر وقت از جبهه بر می‌گشت روحیه اش بسیار عالی تر بود و هر بار که به مرخصی می‌آمد تعدادی از عزیزان روستا را تشویق می‌نمود و با خود به منطقه می‌برد. صبر و قرار نداشت و هنوز مرخصی اش تمام نشده به منطقه بر می‌گشت در حالی که سه فرزند وی نیز در جبهه بودند خود نیز لباس رزم می‌پوشید و به جبهه می‌رفت. گاه بود که همراه سه فرزند در منطقه می‌بود یعنی از یک خانواده ۴ نفر در جبهه بودند و دنیا را پوچ می‌انگاشت. تمام وجودش معنوی شده و به دنیا دل نبسته بود و فقط آرزو داشت دائماً در جبهه باشد و اگر کشته شود در جبهه کشته شود، آن هم در سنگر، و همان طور که در دفتر خاطراتش می‌نویسد (بارالها من نمی‌خواهم که در بستر بمیرم، یاریم کن تا به راحت در دل سنگر بمیرم) از سال ۶۱ تا ۶۴ به طور مداوم به منطقه می‌رفت و در پشت جبهه نیز مشوقی برای اعزام و تشویق رزمندگان به حضور در مناطق جنگی بود و می‌گفت: برادران شما روزی افسوس خواهید خورد که چرا در منطقه حضور نیافتید پس هنوز که دیر نشده بشتابید.

این بسیجی مخلص در چندین عملیات شرکت نمود و از همان ابتدا که به جبهه رفت به عنوان خمپاره انداز تیپ ۲۱ امام رضا (ع) و در خط مقدم جبهه می‌جنگید. و سرانجام پس از سالها مبارزه و دوری از خانواده و فرزندان در تاریخ ۶۴/۱۱/۲۳ در عملیات پیروزمندانه و الفجر ۸ شرکت جست و در منطقه عملیاتی فاو در حالی که خمپاره شصت به طرف دشمن شلیک می‌کردند وی به خاطر اینکه بتواند در این موقعیت حساس عملیاتی خدمتی انجام دهد تعداد زیادی آر پی جی در کوله پشتی قرار داده تا به جلو برده و به یکی از آر پی جی زن ها بدهد که به طرف دشمن شلیک نماید. در همین حین مورد اصابت ترکش خمپاره در ناحیه چپ بدن قرار گرفته و با منفجر شدن یکی از گلوله ها و اصابت ترکش به بدن، دعوت حق را لبیک گفته و پس از لحظه ای روح بلندش از قفس تن رها شده و به سوی ملکوت اعلی پرواز می‌نماید و این گونه با خون سرخش صفحه هایی از تاریخ خون بار شیعیه را رنگین نمود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

... ای دشمنان اسلام و انقلاب و امام، اگر قطعه قطعه ام کنید هر قطره خونم ندا می‌دهد خمینی خمینی، بار خدایا تو را گواه می‌گیرم که من راهم را با کمال آگاهی انتخاب نمودم و آگاهانه در این راه قدم نهادم. خدایا قسم به بزرگیت که هرگز نتوانستم در تمام عمرم به اندازه یکی از نعمت هایت تو را عبادت کنم.

خدایا در قبال لطف ها و خوبی‌های بیکران تو هدیه ایی بالاتر از جانم ندارم که به تو تقدیم نمایم، امیدوارم هدیه مرا که در مقابل تو ناچیز است از این بنده حقیر و گناهکار قبول کنی.

خدایا اکنون که به جبهه می‌روم از تو می‌خواهم که کمکم کنی که انگشتم روی ماشه نرود جز به خاطر تو و به یاد تو، زیرا که همواره هدفم ... است و رهبرم روح ... و عشقم شهادت. هنگامی که مرا روانه گورستان می‌کنید گمان می‌کنید که من اندوه و درد ترک کردن این دنیا را دارم. برای من گریه نکنید و دریغ و افسوس مخورید زیرا افسوس و دریغ در آن است که به دام شیطان و هوی و هوس‌ها اسیر گردی.

تابوت مرا به جای بلندی بگذارید تا باد بوی بدنم را به همگان برساند، دستانم را از تابوت بیرون بگذارید تا مردم بدانند که با خود چیزی نبرده‌ام، چشمانم را باز بگذارید تا همگان بدانند که با چشمان باز در این راه قدم گذاشته و با چشم باز به شهادت رسیده‌ام و کورکورانه نمرده‌ام.

دهانم را باز بگذارید تا همگان بدانند تا آخرین لحظه عمرم ندای ... اکبر بر زبان داشتم و با گفتن لا اله الا الله به شهادت رسیده‌ام، مشتم را گره کرده بگذارید تا همگان بدانند که با شهید شدنم مشتی بر دهان استکبار جهانی بالاخص آمریکای جنایتکار کوبیده‌ام.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **طاهره نظر جانی**

واحد محل خدمت: **خانه بهداشت روستای اسفاد**

شهرستان محل خدمت: **زیرکوه**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید محمد هاشم‌زهی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۸/۱۰/۲۹
محل شهادت: چاه داشی نهبندان
محل آرامگاه شهید: نهبندان

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۰۸/۴/۲
محل تولد: نهبندان



*خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

نامبرده در شهر نهبندان در سال ۱۳۰۸ در خانواده ای ساده و مذهبی دیده به جهان گشود. دارای ۹ فرزند می باشد (۴ پسر و ۵ دختر) که از فرزندان پسر ۲ نفر در قید حیات هستند. شهید در زندگی بسیار قانع، با محبت و دنبال کسب روزی حلال بود و به خویشاوندان احترام می گذاشت و صلح و صلوات به جا می آورد. به فرزندان توصیه می کرد در همه مواقع و سخت ترین شرایط نماز را فراموش نکنید و این توصیه الهی را بجا آورید.

*بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

به امیدوار بودن بخدا و دوست داشتن اهل بیت و ائمه و اطاعت از فرمایشات رهبری و نیز به تقوای الهی و انجام واجبات، خویشتن داری و مهربانی با دیگران توصیه می کرد.
روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): عصمت هاشم‌زهی

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزند

شهید محمد هریوندی

تاریخ شهادت: فروردین ۱۳۶۷
محل شهادت: در عملیات بیت
المقدس ۵ مفقودالاثر گردیده.
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۷
محل تولد: روستای هریوند
تحصیلات: دیپلم
نوع فعالیت: کادر ارتش



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

بعد از چند سال نداشتن فرزند، پدر و مادرش از خدای مهربان می‌خواهند که به ایشان فرزندی عطا کند. در سوم فروردین ماه ۱۳۴۷ هجری شمسی، همزمان با اذان ظهر روز ۲۳ ماه مبارک رمضان در روستای هریوند چشم به جهان گشود که همراه خود شادی و خیر و برکت به خانه آورد و به حرمت نام پیامبر، او را محمد نامیدند و بعد از مدتی برای ادای این نذر پدر و مادر همراه ایشان به مزار دهک می‌روند. بعد از چند سال پدر و مادر ایشان به بیرجند آمده و او به دبستان سندروس می‌رود. در دوران ابتدایی سخت بیمار می‌شود که دکتر از او قطع امید کرده و خانواده نیز بعد از چهل روز او را رو به قبله گذاشتند و از درگاه خدا راز و نیاز و طلب عفو و بخشش می‌کردند. در حالی که او آرام می‌گیرد و علائم بهبودی در وی نمایان می‌شود و رو به سلامتی می‌رود. بعد از مدتی پدر و مادرش از آنجا به محله جوادیه نقل مکان می‌کنند و بقیه دوران ابتدایی را در خانه کوچک مستأجری و دبستان سندروس به پایان می‌رساند. دوره راهنمایی را در مدرسه فرزنان شروع می‌کند، در حالی که همراه پدر برای تأمین مخارج زندگی فعالیت می‌کرده است. پدر و مادرش به نماز اول وقت، عشق به اهل بیت(ع) و حق و حقوق دیگران با عمل کردن خود اهمیت داده و او نیز همیشه تحت تأثیر قرار می‌گرفت و همراه پدر در مجالس سخنرانی و عزاداری اهل بیت(ع) حضوری فعال داشت و در دوره‌های قرآن شرکت می‌کرد و با مطالعه و سعی کردن در این که به مسائل عمل کند می‌کوشید به نحوی که در بین همسایه‌ها و فامیل زبانزد خاص و عام بود و در دل همه افراد جای داشت و همگان وی را مانند فرزند و یا برادر خود می‌دانستند و سعی می‌کردند در خلق و خو و خوش رفتاری مثل او باشند. ناگفته نماند که به همراه پدر و مادر و برادر در راهپیمایی که تعدادی از عزیزان در میدان شهدای فعلی شهید شده‌اند حضور داشته است. در سن ۱۰ سالگی و از اینکه انقلاب به پیروزی رسیده بود مانند دیگر مردم میهن خوشحال بود در زمانی که جنگ عراق علیه ایران جریان داشت وی دوره راهنمایی را می‌گذراند، هم‌ا‌ش به فکر رزمنده‌هایی که در نبرد حق علیه باطل و به شهادت می‌رسیدند بود. یکی دو سال از دوره دبیرستان او که می‌گذرد با این

که هنوز به سن سربازی نرسیده بود و پدر و مادرش مایل نبودند زودتر از سن سربازی وارد این عرصه شود، در ارتش ثبت نام می‌کند و عهد می‌بندد که از قرآن و خاک وطن دفاع کند. بعد از اتمام آموزش در پادگان ۰۴ به بروجرد اعزام و مدتی را در بروجرد به خدمت مشغول می‌شود و بعد از آنجا به مریوان به منطقه شمال غرب اعزام و بعد از مدتی در شب عملیات بیت المقدس ۵ در حال برای باز کردن معبر مین در ساعت ۱۲/۵ شب مفقود الاثر گردید و سالها از ایشان خبری نبود تا اینکه پس از تفحص در سال ۱۳۸۴ (۱۳۸۴/۴/۲۰) همزمان با سالروز حضرت زهرا(س) به همراه ۳۲ لاله پرپر شده تشیع می‌شود و در گلزار شهدای بیرجند در قطعه ۲ به خاک سپرده می‌شود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **رضا هریوندی**

واحد محل خدمت: **مرکز بهداشت**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **برادر**

شهید حسین هنری

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۰۲
محل شهادت: بندر ماهشهر
نحوه شهادت: اصابت گلوله در
عملیات خیبر
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: ابوالقاسم
تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۱۲/۰۱
محل تولد: زاهدان
تحصیلات: اول دبیرستان
مسئولیت در جبهه: بسیجی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در اول اسفندماه سال ۱۳۴۶ در زاهدان دیده به جهان گشود و تا ابتدای دوره راهنمایی در همان جا به تحصیل مشغول بود. تحصیل دوران راهنمایی را در بیرجند ادامه داد. در فعالیتهای مذهبی و نیز پایگاه مقاومت بسیج شهید باهنر مشغول به تلاش بود. او نیز مانند بسیاری دیگر از جوانان شوق شرکت و حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل داشت و از این رو در سال ۱۳۶۲ که مقطع دوم دبیرستان را می‌گذارند به عنوان بسیجی به جبهه رفت و در ششم اسفند ماه ۶۲ در عملیات خیبر در خط مقدم جبهه در اثر اصابت گلوله مستقیم به سر به فیض عظیم شهادت نایل آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت‌نامه یا توصیه شهید:

توصیه شهید این بود که جوانان ضمن احترام به پدر و مادر، سنگر انقلاب را خالی نگذارند و زحماتی را که با خون دل برای این انقلاب به دست آمده را هدر ندهند.

* خاطره‌ای از شهید:

شهید بسیار مهربان و حامی مستضعفان بود. او اولین روز عید را به دیدار افرادی که بضاعت مالی نداشتند می‌رفت تا دلجویی و کمک نماید. همه دوستان، هم‌زمان و فرمانده گروهان وی از اخلاق و روحیه ایثار، گذشت و از جان گذشتگی وی تعریف می نمودند.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **فریبا هنری**

واحد محل خدمت: **بهداشت محیط**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید مصطفی هنری

فرزند: صفر
تاریخ تولد: ۱۳۲۴/۱۰/۲۱
محل تولد: روستای گوکچین
تحصیلات: پایان دوره ابتدایی
مسئولیت در جبهه: رزمنده
بسیجی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۲/۱۰
محل شهادت: کرخه نور
نحوه شهادت: اصابت گلوله
خمساره
محل آرامگاه: روستای گوکچین



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

مصطفی هنری در روستای گوکچین از توابع شهرستان بیرجند در خانواده ای کشاورز و مذهبی دیده به جهان گشود. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند. به علت عدم وجود مدرسه راهنمایی در روستا، ترک تحصیل نمود و همراه خانواده اش به کار کشاورزی و قالی بافی پرداخت. او فردی مذهبی و متدین بود و از مداحان اهل بیت علیهم السلام به شمار می آمد. گاهی در روستا منبر می رفت و برای سرور و سالار شهیدان روضه خوانی می نمود. به نماز اول وقت اهمیت می داد. در ایام محرم و صفر یکی از خادمان حضرت امام حسین (ع) بود. او در کارهای عام المنفعه پیش قدم بود. روحیه ای ظلم ستیز داشت و هرگز در مقابل کوچکترین ظلمی ساکت نمی نشست. از کودکی با قرآن مأنوس بود. در جلسات تلاوت قرآن به عنوان مربی شرکت می کرد. در سال ۱۳۴۸ به خدمت سربازی رفت و در سال ۵۳ ازدواج نمود. ثمره ۱۴ سال زندگی مشترک آنها ۲ فرزند پسر و ۲ دختر می باشد که از شهید به یادگار مانده است. در دوران انقلاب اسلامی او از معدود کسانی بود که در روستا عکس امام خمینی (ره) را در خانه اش نگهداری می کرد و احترام خاصی به ایشان می گذاشت. در سال ۱۳۶۰ هنگامی که رهبر کبیر انقلاب فرمان رفتن به جبهه را صادر فرمود، او و چند تن دیگر از اهالی روستا از طریق بسیج سپاه پاسداران برای حضور در جبهه داوطلب شدند. حدود ۲ ماه در صحنه های مبارزه با دشمن متجاوز حضور یافت و در تاریخ دهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی کرخه نور در عملیات بیت المقدس بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه ی رفیع شهادت نائل گشت. پیکر پاک شهید پس از تشییع در شهرستان بیرجند به زادگاهش منتقل و به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* توصیه ها و سخنان شهید:

شهید به شرکت در جبهه سفارش می نمود و از مردم می خواست اتحاد خویش را حفظ نمایند

و گوش به فرمان امام باشند. در جایی دیگر می‌گفت: خدایا مرا به خودم وا مگذار، بین من و قرآن جدایی نینداز، همه را اصلاح کن.

شهید هنگام اعزام به جبهه توصیه می‌نماید که:

بر سر راه من گریه نکنید که دشمنان انقلاب شادی کنند. اگر شهید شدم آنوقت هم گریه نکنید که دشمنان شاد می‌شوند و یا اینکه روحیه افراد انقلابی ضعیف می‌شود. در مشکلات صبور باشید و بر خدا توکل کنید. گوش به فرمان رهبر باشید، از اخبار غافل نشوید تا پیامهای رهبر را بشنوید و عمل کنید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **زهرا هنری**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **فرزند**

شهید اللهیار یعقوب پور

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۲۶
محل شهادت: شرق رود دجله
نحوه شهادت: اصابت ترکش
محل آرامگاه شهید: روستای
کوشک

فرزند: غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۱۹/۳/۸
تحصیلات: دوم ابتدایی
محل تولد: روستای کوشک
مسئولیت در جبهه: پاسدار



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

در خانواده ای مذهبی و زحمتکش دیده به جهان گشود. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش سپری نمود. با وجود سواد کم، اشعاری در باره ائمه اطهار علیه السلام و مسائل مذهبی سروده و با خطی خوش نوشته بود. نماز را اول وقت و با جماعت اقامه می کرد و در نماز جمعه شرکت می نمود. او پیوسته در خصوص اسلام، اهل بیت (ع) و انقلاب و قرآن و نماز به فرزندانش سفارش می کرد و آرزو داشت که فرزندانش در راه خدا حرکت کنند. اوقات فراغت را به مطالعه کتب مذهبی می گذراند و در وصیت نامه خویش سفارش نموده بود که تعدادی از کتابهای شخصی او را به کتابخانه روستا هدیه نمایند. وی در زمان انقلاب در مشهد مقدس سکونت داشت و فعالانه در مسائل جریان انقلاب شرکت می کرد. در سال ۱۳۶۰ به خیل جان برکفان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در سانحه رانندگی همسرش را از دست داد و طفل شیرخواری از همسرش به یادگار ماند. علیرغم مخالفت بستگان و مشکلات فراوان، با لبیک گویی به ولایت عازم جبهه شد. انگیزه اش از رفتن به جبهه ادای تکلیف بود. دیگران را نیز جهت اعزام به جبهه تشویق و ترغیب می نمود. در سالهای ۶۱ و ۶۲ مسئول انبار تدارکات تیپ ویژه شهدا و مدتی فرمانده دسته و در موقع شهادت غواص بود. پیکر مطهرش مدت ها مفقود بود. و سرانجام پس از ۱۲ سال انتظار در تابستان سال ۷۶ توسط گروه تفحص شناسایی شد و پس از تشییع در زادگاهش به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

«از دستاوردهای خون شهدا پاسداری کنید و رضایت خداوند و شهدا را به دست آورید و خود را مدیون خون آنها نکنید و به ملت شهیدپرور ایران بی توجه نباشید و از ملت شهید پرور ایران تقاضا دارم که دست از اسلام و قرآن و امام امت بر ندارند که فردای قیامت باید جواب خون شهیدان را بدهند. جوانهای عزیز! انقلاب اسلامی شما را به راه حق دعوت و از خواب غفلت بیدار کرد و امروز در شهادت سبقت می گیرید. این نعمت بزرگی است که نصیب همه ما شده است و قدر این نعمت را بدانید.»

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **ابوالفضل یعقوب پور**
واحد و شهرستان محل خدمت: **حفاظت فیزیکی بیرجند** نسبت با شهید: **فرزند**

شهید محمدحسین یعقوبی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۳۰
 محل شهادت: پاسگاه زید عراق
 نحوه شهادت: اصابت گلوله به
 قلب
 محل آرامگاه شهید: روستای
 چهکنند روشناوند

فرزند: غلامحسین
 تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۹/۶
 محل تولد: بیرجند
 تحصیلات: پایان ابتدایی
 مسئولیت در جبهه: بسیجی



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید در روستای چهکنند روشناوند (فشاررود) متولد شد مادرش در شش سالگی بر اثر بیماری سل در مشهد فوت نمود. دوران ابتدایی را در روستای روشناوند گذراند و به دلیل مشکلات مالی پدرش نتوانست ادامه تحصیل بدهد. پدرش کشاورز و روحانی روستای چهکنند بود و خودش هم مداح اهل بیت بود. در سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و صاحب یک پسر و دو دختر شد. وقتی که برای شرکت در عملیات کربلای پنج از سوی بسیج برایش نامه فرستادند گفت من برای دفاع از ایمانم به جبهه می روم. او مسئول بسیج و رئیس شورای اسلامی روستا نیز بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

بنده بعنوان یک فرد مسلمان و وظیفه شرعی که داشتم قدم در این راه گذاشتم و هدف من تنها دفاع از اسلام عزیز و یاری دین حق و دفاع از آرمان جمهوری اسلامی میباشد. همه امانت خدایم و به توکل او قدم در راه می گذاریم و نگهدار همه ما خداست. امیدوارم همگی پیرو اسلام راستین باشید و از ائمه معصومین پیروی کنید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): مهدی و سمیه یعقوبی

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت و معاونت غذا و دارو

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با شهید: فرزندان

شهید محمدعلی یوسفی

تاریخ شهادت: ۱۳۵۹/۱۰/۱۴
محل شهادت: تنگه حاجیان
محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای
بیرجند

فرزند: محمد حسین
تاریخ تولد: ۱۳۳۶
محل تولد: روستای ماژان



* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید محمد علی یوسفی فرزند محمد حسین در سال ۱۳۳۶ در روستای ماژان از توابع شهر خوسف شهرستان بیرجند دیده به جهان گشود. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در ماژان به پایان رساند. سپس برای تحصیل در دوره دبیرستان عازم بیرجند گردید. علاقه خاصی به ائمه اطهار علیهم السلام خصوصاً امام حسین (ع) داشت و در جلسات عزاداری محرم و صفر با عشق و علاقه شرکت می کرد. از کودکی با قرآن آشنا بود و مرتب به تلاوت آن می پرداخت. نمازش را به موقع ادا می نمود و در انجام فرایض دینی دقت بسیار داشت. بعد از دیپلم در آزمون سراسری در رشته‌ی الهیات و معارف اسلامی پذیرفته شد. او برای ادامه ی تحصیل به مشهد مقدس عزیمت نمود. دوران تحصیل دانشگاهی او مصادف با اوج گیری انقلاب اسلامی بود و وی فعالانه در فعالیت‌های سیاسی شرکت می کرد و در دانشگاه در جلسات گروه‌های سیاسی - مذهبی حضور داشت. هنگام عزیمت به روستای زادگاهش در روشنگری مردم روستا نقش موثری داشت.

در سال ۱۳۵۹ به خدمت سربازی اعزام گردید. پس از گذراندن دوره ی آموزشی در تبریز و شروع جنگ تحمیلی همراه لشکر ۷۷ خراسان عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل گردید. او مدتی با ایثار و از خود گذشتگی در منطقه عملیاتی حضور داشت و سرانجام در تاریخ چهارم دی ماه سال ۱۳۵۹ در منطقه‌ی تنگه ی حاجیان به درجه ی رفیع شهادت نایل گشت. پیکر پاکش بر دوش مردم شهید پرور شهرستان بیرجند تشییع گردید و در گلزار شهدای این شهر به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **مریم یوسفی**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با شهید: **خواهر**

شهید علی اکبر یونسی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۲

نحوه شهادت: عملیات کربلای ۵

محل آرامگاه: ارسک بشرویه

محل شهادت: شلمچه

فرزند: محمدعلی

تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۱/۲

محل تولد: ارسک بشرویه

مسئولیت در جبهه: آر پی

جی زن و تک تیرانداز بسیجی

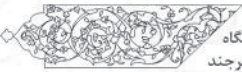


* خلاصه ای از زندگی نامه شهید:

شهید یونسی در سال ۱۳۳۹ در روستای ارسک در خانواده‌ای مذهبی و از قشر کارگر به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در همان روستا گذراند و برای ادامه تحصیل به بخش بشرویه مراجعه کرد که در ادامه همراه پدر برای کار کردن راهی شهرهای دیگر شد. وی در سن ۲۲ سالگی ازدواج نمود که ثمره آن دو فرزند بود. از سوی بسیج به جبهه اعزام شد و در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

* بخشی از وصیت نامه یا توصیه شهید:

(بسم رب الشهداء و الصدیقین) (این وصیتنامه‌ها انسان را می‌لرزاند و بیدار می‌کند) «امام خمینی» (شهادتنامه) ((و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون)) ((گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند)) با درود و سلام بر مهدی موعود و نائب بر حقش بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی. حقیر علی اکبر یونسی که مدتی بود دوست داشتم به جبهه بروم و دین خود را به اسلام و قرآن ادا کنم و حال که خداوند این توفیق بزرگ را به من داد و مرا از ناپاکیها و هواهای نفسانی نجات داد و بسوی خودش فراخواند، سپاسگزارم. من که با پای خود و عشق و علاقه ای که نسبت به اسلام و قرآن داشتم، به جبهه آمدم تا در برابر دشمنان نور علیه ظلمت و حق علیه باطل بجنگم و من به عنوان یک برادر حقیر و کوچک شما چند کلمه ای به عنوان وصیت بر روی کاغذ می آورم. وصیت من به پدرم و همسرم این است که نکنند خدای نکرده در شهادت من بی صبری کنند که دشمن شاد شود. وصیت من به برادرانم این است که اسلحه مرا به زمین نگذارند و سنگر خالی مرا در جبهه پر کنند و انتقام خون شهداء همسنگرم را از صدامیان بگیرند. و وصیت به همسرم این است که فرزندم مهدی را تعلیم و تربیت اسلامی یاد بدهند و می خواهم که این فرزندم را به کلاس درس بفرستند. وصیت من به خواهرانم این است که عفت و پاکدامنی را از فاطمه زهرا یاد بگیرند و سرمشق و الگوی خواهران باشند. و وصیت من به امت حزب الله و شهید پرور این است که جبهه ها را تقویت کنند و پیامهای امام را با جان و دل پذیرا باشند و می خواهم که در مجالس عمومی و عزاداریها و دعاها شرکت کنند. وصیت به برادر بزرگم این است کسانی



که از من طلبکار هستند، این بدهکاری را بپردازد و از مردم یا کسانی یا دوستانی که در پیش من وسیله ای یا پولی دارند، به برادرم مراجعه کنند. والسلام و علیکم و رحمه الله و برکاته مورخه ۶۵/۹/۲۸ علی اکبر یونسی

*دل نوشته فرزند شهید:

سلام بر مهدی فاطمه (عج). سلام بر شهدای صدر اسلام، شهدای دشت کربلا. شهدای دفاع مقدس. مدافعین حرم. سلام بر شهدای ترور، مرزبانی، شهدای اطلاعات و نفوذ و سلام به رهبر عزیزم صحبت از دل نوشته شد. با ذوق ولی به کندی دست به قلم شده ام. آری بنده فرزند شهید هستم صفتی پر از استرس، گاه به خاطر کوتاهی سهوی در انجام وظایف و مسئولیت‌های مورد انتظار و گاه به خاطر نیش و کنایه ی بعضی افراد... و این شد که پس از سالها به این بهانه درد دلی با تو داشته باشم پدر. البته پیش آمده که برای آقا چند خطی سیاهه ارسال کنم و بلاشک مورد تفقد قرار گیرم ولی برای تو اولین بار است. اما گله از نبودنت نمی کنم چون عادت به داشتنت ندارم. تنها حسرتی که ۳۰ سال با من است گفتن کلمه پر رمز و راز باباست. معنی اش را نمی دانم و حتی لمسش هم نکرده ام. چون ۲ سالم کامل نبود که رفتی البته با هدفی بزرگ و ارجمند و خوشحالم که نیستی، نه برای بودن در کنارم، بلکه برای ندیدن این همه ظلم و جور در گوشه گوشه ی دنیا. خوب بودن را از تعاریف اخلاقی نصفه نیمه به ارث برده ام. تمام سعی ام را می کنم که شرمنده ات نباشم ولی... راستی می دانی یک بار هم به خوابم نیامده ای؟ می دانم صفر تا صد هوایم را داری اصلاً گاهی رسماً تو را حس کرده ام. می دانم که برایم دعا می کنی ولی از خودم دلخورم چون خیلی به تو وابسته نیستم. تقصیر من نیست، باور کن بابا داشتن را تجربه نکرده ام. آخر می دانی بابا بی تکرار است؟ و تو رفتی و من با عکس هایت بزرگ شدم و دلخوش. اسم پسرم را مانند اسم تو علی اکبر گذاشتم. بچه ها که بزرگتر شدند و فهمیدن که تو شهید شده ای تو را آقاچونی شهید صدا می کنند. جذاب است و خیلی قشنگ. ولی باز هم که نیستی بابا! یادم هست چندین سال قبل یکی از دوستان مرا نصیحت کرد که اگر بابا نداری سعی کن بابای خوبی برای بچه هایت باشی. آن موقع درک صحبتش برایم سخت بود اما حالا با وجود ۲ فرزند می فهمم چه می گفت. باز هم حسرت نبودنت داغ داغ است. از کسی طلب ندارم. بی مهری زمانه را با مادر که سنگ صبور است تقسیم می کنم. حالم خوب است و شکر خدا که همه چی آرام. می دانم تنها راه دیدنت، شهادت در راه خداوند است که با دعای خیرت انشاءالله توفیق حاصل گردد. بابا جان چقدر جای خالیست همین حالا... با همه نبودنت خیلی دوستت دارم.

هرگز به تو دستم نرسد، ماه بلندم اندوه بزرگیست زمانی که نباشی

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): **مهدی یونسی**

واحد محل خدمت: **حفاظت فیزیکی**

شهرستان محل خدمت: **بشرویه** نسبت با شهید: **فرزند**

شهید محمد آخوندی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۱۱/۲۲

محل شهادت: فکه

محل آرامگاه: مشهد- بهشت رضا

فرزند: علی

تاریخ تولد: ۱۳۴۷

محل تولد: قائن

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): صدیقه آخوندی
شهرستان محل خدمت: فردوس نسبت با شهید: خواهر



شهید محمد بذرافشان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲

محل شهادت: شرق بصره

نحوه شهادت: عملیات خیبر، جزیره

مجنون

محل آرامگاه شهید: خضری

فرزند: حیدر

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: خضری

میزان تحصیلات: دانشجو

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): عباس بذرافشان
شهرستان محل خدمت: قاین نسبت با شهید: برادر



شهید ابراهیم پردلی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۵/۱۱

محل شهادت: سر پل ذهاب

محل آرامگاه شهید: گلزار شهدای قاین

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): خیرالنساء رعنائی گوشیکی

واحد محل خدمت: ستاد مرکز بهداشت شهرستان

شهرستان محل خدمت: قاین

نسبت با شهید: همسر شهید ابراهیم پردلی و خواهر شهید

محمد رعنائی (در حال حاضر باز نشست شده‌اند).

فرزند: برات

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: قائن



شهید غلامعلی چوپانی

فرزند: یعقوب
محل تولد: روستای پهنایی قاین
تاریخ شهادت: ۱۳۶۵
محل شهادت: شلمچه
محل آرامگاه شهید: روستای پهنایی



نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): عباس چوپانی
واحد محل خدمت: حسابداری معاونت آموزشی
شهرستان محل خدمت: بیرجند نسبت با شهید: فرزند

شهید مسلم حاجی زاده

فرزند: عباس
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۱/۲
محل تولد: قاین
تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۶/۱۰
محل شهادت: حاج عمران
محل زیارت: روستای نوغاب
تحصیلات: سیکل
نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمد علی حاجی زاده
شهرستان محل خدمت: قاین نسبت با شهید: برادر



شهید حمید حائری

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۱/۷
محل تولد: قاین
تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۳/۲۳
محل شهادت: منطقه سید صادق
محل آرامگاه: قاین
نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): صدیقه آخوندی
شهرستان محل خدمت: فردوس مأمور به مشهد نسبت با شهید: همسر



شهید محمدعلی حیدری

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۴/۴

محل شهادت: جزیره مجنون

محل آرامگاه شهید: بشرویه

فرزند: علیرضا

تاریخ تولد: ۱۳۳۷

محل تولد: بشرویه



نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محسن حیدری

شهرستان محل خدمت: طبس نسبت با شهید: فرزند

شهید حبیب الله سماواتی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵

محل شهادت: حاج عمران

محل آرامگاه شهید: مفقود الاثر

فرزند: علی اصغر

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: بشرویه



نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محدثه سماواتی

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت کارگران

شهرستان محل خدمت: بیرجند نسبت با شهید: فرزند

شهید علی اکبر صفایی دلاکه حاجی آباد

تاریخ شهادت: ۷۶/۱۰/۱۶

محل شهادت: بخش زیر کوه نوار

مرزی شرق کشور

محل آرامگاه شهید: روستای بمرود

فرزند: سهراب

تاریخ تولد: ۱۳۱۵/۲/۱۲

محل تولد: بخش درمیان

نحوه شهادت: درگیری با اشرا

مسلح و اصابت گلوله به سر



نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): لیلی صفایی دلاکه

شهرستان محل خدمت: زیر کوه نسبت با شهید: فرزند

شهید محمدمهدی فانی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲ عملیات
والفجر مقدماتی
محل شهادت: فکه
محل آرامگاه شهید: بشرویه

فرزند: حسن
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
محل تولد: بشرویه

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): علیرضا فانی
واحد محل خدمت: مدیریت بحران بیمارستان
شهرستان محل خدمت: طبس نسبت با شهید: برادر



شهید رجب علی قدیمی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۲/۲۴
محل شهادت: بانه
نحوه شهادت: اصابت ترکش خمپاره
محل زیارت: روستای ورزگ

فرزند: دلاور جان
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: روستای ورزگ
تحصیلات: روحانی

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): محمد قدیمی
شهرستان محل خدمت: قاین نسبت با شهید: برادر



شهید محمد حسین قربانی پور

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰
محل شهادت: اهواز جبهه کرخه
محل آرامگاه شهید: قاین
نحوه شهادت: ترکش خمپاره

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
محل تولد: قاین
تحصیلات: سیکل

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): زهرا قربانی پور
واحد محل خدمت: خانه بهداشت آبیز
شهرستان محل خدمت: زیرکوه نسبت با شهید: خواهر



شهید امان الله محمدی مقدم

فرزند: محمد علی
تاریخ تولد: ۱۳۲۲
محل تولد: سرایان
تاریخ شهادت: ۱۳۶۲
محل شهادت: بانه کردستان
محل آرامگاه شهید: سرایان

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): مرضیه محمدی مقدم
واحد محل خدمت: متخصص دندانپزشکی - دانشکده دندانپزشکی
شهرستان محل خدمت: بیرجند نسبت با شهید: فرزند



شهید حسین محمدی

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: روستای خوانشرف
نهبندان
تحصیلات: دبیرستان
تاریخ شهادت: ۱۳۶۷
محل شهادت: شلمچه - عملیات
کربلای ۵
محل آرامگاه شهید: روستای
خوانشرف

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): سعید و محمود محمدی
شهرستان محل خدمت: نهبندان نسبت با شهید: برادران



شهید محمد حسن هادیزاده

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۷
محل تولد: قاین - روستای
ورزق
تحصیلات: سیکل
تاریخ شهادت: ۱۳۶۸/۴/۱۷
محل شهادت: جزیره مینو آبادان
نحوه شهادت: گروه تخریب
محل زیارت: گلزار شهدای قاین

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به شهید): عزیزا... هادی زاده
شهرستان محل خدمت: قاین نسبت با شهید: برادر





معرفی آزادگان

جانباز و آزاده ابراهیم صادقی



فرزند: محمد صادق
تاریخ تولد: ۴۶/۱۲/۲۰
محل تولد: طبس مسینا
مسئولیت در جبهه: دیده بان -
مسئول توپ ۱۰۶ و خمپاره انداز
مدت حضور در جبهه: ۱۸ ماه
تاریخ مجروحیت: ۶۷/۴/۲۱
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
۸۱،۸۲

* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران دبستان و راهنمایی را در روستای طبس مسینا گذارنده ام و بعد از آن به علت مشکلات مالی که قادر به ادامه تحصیل نبوده ام، برای کارگری به تهران رفتم. بعد از اعزام به خدمت مقدس سربازی و مدت ۲۳ ماه خدمت در منطقه عملیاتی جنوب، به دست دشمن بعضی به اسارت درآمدم و مدت ۲۷ ماه در اسارت بودم. بنده در عملیات نصر ۳ از ناحیه دست چپ ترکش خوردم و مجروح شدم و از ناحیه سرم هم در زمان اسارت که ما را به عراق می بردند بر اثر کتک کاری که توسط دشمن انجام می گرفت مجروح شدم که پس از آزادی از زندان عراق ما را برای درصد جانبازی به کمیسیون فرستادند.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): محمدعلی صادقی طبس

واحد محل خدمت: شبکه بهداشت و درمان (نگهبان)

شهرستان محل خدمت: درمیان

نسبت با جانباز: فرزند

جانباز و آزاده برات عبدالهی اسکندر

فرزند: محمد کلوخ
تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: درمیان
مسئولیت جانباز در جبهه: تیربارچی
گرینوف، مسئول غذای دسته

مدت حضور در جبهه: ۱۷ ماه
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
تاریخ و نحوه مجروحیت: در عملیات
مرصاد



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب برات عبداللهی آزاده و جانباز ۲۵ درصد می باشم که در تاریخ ۶۵/۹/۱۸ به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم و مدت ۲۰ ماه خدمت در سربازی و مدت ۲۵ ماه و ۱۶ روز در اسارت نیروهای بعثی عراق بودم و سپس به حول و قوه الهی پس از تحمل رنج های بسیار به میهن عزیزمان برگشتم.

* خاطرات جانباز:

در یکی از روزهای جمعه که سه نفر از هم آسایشگاهی هایمان که فکر فرار به سرشان زده بود و سه لایه سیم خاردار را رد کرده بودند در بین سیم های خاردار، نگهبان پشت سیم های خاردار آنها را در حین فرار دیده بود که سر و صدایی بلند شد که اتفاقاً در همان روز اول صبح نوبت رفتن به دستشویی نوبت آسایشگاه ما بود (چون روزی یک بار برای دستشویی نوبت هر آسایشگاهی بود) در همان لحظه دیدیم کتک کاری آسایشگاه ما شروع شد که از خدا بی خبرها ما را بعد از زدن کتک مفصل به داخل آسایشگاه بردند و در هوای زمستان پشت پنجره های آسایشگاه را با پتو پوشاندند تا تاریک شده و پنکه های سقفی را روشن کرده، تقریباً یک و نیم ساعتی پنکه ها روشن بود، پنکه ها را خاموش و تمام آسایشگاه را دوباره بیرون برده و قاطع (۱) و قاطع (۲) که هر قاطعی ۱۹ آسایشگاه بود و جمعاً ۱۸ آسایشگاه و همه را به خط کردند و سرهنگ عراقی برای ما صحبت کرد که مگر ما شما را آزاد گذاشته تا شما فکر فرار به سرتان بیاید. پس از اتمام صحبت ها به یکی از افسران دستور داد که یک تبر بیار و به افسری که چاقو را می آورد گفت برو چاقویی بزرگتر بیار. (هدف از آوردن چاقو این بود که می خواست سرهنگ عراقی از ما زهر چشمی بگیرد) بعد از آوردن چاقویی بزرگ سرهنگ عراقی چاقو را به دست گرفت و به نگهبانان خود دستور داد که دو نفر تنومند را از میان جمعیت جدا کرده و بیاورند و یکی از آنها را روی زمین خواباند و به نفر بعدی گفت که من این نفر را سر می برم و نفر دیگر شما باید خونس

را بخورد و اگر قطره ای خون روی زمین افتاد او را هم سر می برم، پای خود را روی گردن نفری که روی زمین خوابانیده بود گذاشت و چاقو را هم به گردن او نزدیک کرد در حالی که نفر بعدی هم چون ترسیده بود به گردن او نزدیک شده بود که اگر خونی به زمین بریزد خونش را بیاشامد و بعد از چند لحظه سرهنگ عراقی از روی زمین بلند شد و چاقو را به دست گرفت و نگاهی هم به آسمان کرد و رو به همه کرد و گفت آیا من نمی توانستم این دوست شما را سر ببرم ما هم که ترسیده بودیم گفتیم نعم سیدی ولی سرهنگ عراقی گفت حیف که از خدا می ترسم و گرنه این دوست شما را سر می بریدم و در خاتمه بعد از کلی ترس و لرز که به آسایشگاه برگشتیم نام آن روز جمعه را جمعه سیاه گذاشتیم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): سعید عبداللهی اسکندر

واحد محل خدمت: بیمارستان خاتم الانبیاء اسدیپه

شهرستان محل خدمت: درمیان

نسبت با جانباز: فرزند

آزاده محمد درمیانی

مدت حضور در جبهه: ۴ سال و ۷
ماه
مدت اسارت: ۳ سال
مسئولیت در جبهه: فرمانده دسته
تانک زرهی

فرزند: حاجی غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۳۲
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه آزاده:

در بخش درمیان به دنیا آمدم. مادرم شیعه و پدرم اهل تسنن بودند ولی در طول سالهای زندگی با وحدت و شیرینی زندگی می کردیم. دوران دبستان و دبیرستان را در درمیان بوم سپس وارد ارتش شدم و به مدت ۳۰ سال در واحدهای زرهی ارتش خدمت کردم در این دوران از سال ۵۹ به جبهه اعزام شدم و مدت چهار و نیم سال در منطقه حضور داشتم و در سال ۶۷ به اسارت نیروهای بعث عراق درآمدم. در حال حاضر به خاطر مریضی قلب در منزل شکرگذار نعمتهای الهی هستم.

* خاطرات آزاده:

تمام مراحل زندگی در دوران اسارت خاطره هایی است فراموش نشدنی که باید در ایران فقط شکرگزار نعمت های الهی و امنیت و سرافرازی بود. مقاومت نیروها در اسارت چشم گیر بود برای عراقی ها مثلاً برق اردوگاه قطع می شد و بعد که وصل می شد همه را با کابل می زدند. ما به مترجم گفتیم چرا برق که می رود ما را کابل می زنند او گفت بما گفته اند بترسید از صدای الله اکبر اینان که اگر با هم شروع به الله اکبر کنند هیچ نیرویی جلودار آنها نیست و دستور فرمانده است.

نام و نام خانوادگی کارمند شاغل منسوب به آزاده: **روشنک درمیانی**

واحد محل خدمت: **معاونت غذا و دارو**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت: **فرزند**



معرفی جانمازان

جانباز رمضان ابراهیم آبادی



فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۷/۱
محل تولد: روستای ابراهیم آباد
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: مستقیم به پای چپ
مسئولیت در جبهه: پشتیبانی
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۶
درصد جانبازی: ۱۰ درصد
نحوه مجروحیت: اصابت تیر

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای ابراهیم آباد بدنیا آمدم و تا پایان سال سوم دبیرستان درس خواندم در سن ۱۹ سالگی ازدواج کردم و دارای ۲ فرزند پسر میباشم.

* خاطرات جانباز:

روزی که مجروح شدم از همان محل پایگاه من را کف توپوتا گذاشتند و فرمانده پایگاه من هم همراه من بود وقتی به یکی از بیمارستانهای شهرستان بانه رسیدیم من در اثر خونریزی زیاد بی هوش شده بودم و فقط صدا را می شنیدم. فهمیدم که مسئول اورژانس به فرمانده می گفت چرا این سرباز را آوردی، می انداختی توی چاله ای تا نفسش قطع می شد.

واحد محل خدمت: معاونت بهداشتی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز ابراهیم ابراهیمی

فرزند: حبیب ا...
تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۱/۴
محل تولد: بیرجند
مدت حضور داوطلبانه در آربی جی و دیده بانی
جبهه: ۷ ماه
درصد جانبازی: ۵۰ درصد
نحوه مجروحیت: ترکش خمپاره
مسئولیت جانباز در جبهه: کمک
تاریخ مجروحیت: عملیات کربلا ۴



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در سال ۱۳۵۰ در روستای واشان از توابع بخش مرکزی شهرستان بیرجند در خانواده‌ای متدین و مستضعف دنیا آمده ام و تحصیلات ابتدایی خودم را در روستا گذرانده و در کنار آن در کارهای کشاورزی به پدرم کمک می‌کردم تا اینکه در سن ۱۴ سالگی در سال ۱۳۶۵ با چند تا از دوستان هم محلی خود به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام شدیم. در عملیات کربلا ۴ با ترکش خمپاره دستم قطع گردید.

* خاطرات جانباز:

بهترین خاطره‌ای که در ذهن من مانده است از آنجا که من کمک آربی جی‌زن بودم و در شب عملیات کوله پشتی داشتم، ۳ عدد گلوله آربی جی به همراه چهار عدد نارنجک چهل تکه و ۴ عدد خشاب برداشتم که متأسفانه در آن شب عملیات، هواپیماهای عراقی از آسمان شروع به بمباران هوایی و توپخانه های عراقی از زمین آتش می‌ریختند و خمپاره ۶۰ میلیمتری درست افتاد وسط پاهایم و من را از خاکریز به داخل نی زارهای منطقه شلمچه پرت کرد. کوله من آتش گرفته بود و من که مجروح شده بودم قادر نبودم بندکوله را باز کنم درحالی که شعله های آتش را با چشم خود می دیدم هیچ کاری از من بر نمی آمد و دیگر هیچ امیدی به زنده ماندنم نبود. در آن شب مجروحین زیاد بودند بالاخره فرمانده گروهان بند کوله من را با نیزه خودش قطع کرد و کوله را از پشت من جدا کرد و همین قدر دیدم که داخل نی زارها پرت کرد و اگر ایشان نبود خاکستر شده بودم.

واحد محل خدمت: امور مالی بیمارستان امام رضا(ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز محمد حسین ابراهیمی



فرزند: ابراهیم	نحوه مجروحیت: موج انفجار و
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۱/۳	ترکش داخل سر
محل تولد: روستای نیک	مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶ ماه
درصد جانبازی: ۲۵ درصد	و غیر داوطلبانه: ۳ ماه
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵	نوع فعالیت یا مسئولیت جانباز
	در جبهه: تک تیرانداز

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۴۸ در خانواده‌ای مذهبی که با شغل دامداری و کشاورزی تأمین معاش می‌کردند، به دنیا آمدم و تحصیلات ابتدایی را در روستای نیک گذراندم. با شروع جبهه و جنگ احساس مسئولیت کردم و در سال ۱۳۶۵ به جبهه اعزام و در منطقه مهران در عملیات کربلای یک هنگامی که در روی ساختمان مشغول به جوشکاری بودم، بر اثر موج انفجار و اصابت ترکش به سر مجروح و به درجه رفیع جانبازی نائل شدم و در حال حاضر در کارخانه منیزیم شهرستان سریشه مشغول به خدمت می‌باشم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **محمدرضا ابراهیمی**

واحد محل خدمت: **شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **سریشه**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز علی اکبر آذری

فرزند: حسن
تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۷/۸
محل تولد: بشرویه
مدت حضور در جبهه به طور
داوطلبانه: ۶ ماه و ۱۵ روز

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۰
درصد جانبازی: ۱۰ درصد
نحوه مجروحیت: اصابت ترکش
به بازوی راست



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده‌ای متوسط از نظر اقتصادی متولد شدم. خانواده‌ام مذهبی و محب اهل بیت (ع) پدرم مداح اهل بیت (ع)، اینجانب دبیر بازنشسته آموزش و پرورش شهرستان بشرویه، مدتی مسئول دبیرخانه اداره آموزش و پرورش، معاون دبیرستان و هم اکنون به لطف پروردگار مداح اهل بیت عصمت و طهارت (ع) که هرچند گاهی بعنوان مداح کاروان‌های زیارتی کربلای حسینی در خدمت زائران انجام وظیفه می‌نمایم. اللهم الجعل عاقبه امورنا خیراً.

* خاطرات جانباز:

از محل اردوگاه دار بلوط غرب کشور با هم‌زمانم شب عملیات به خط مقدم جبهه برای انجام عملیات باز پس گیری شهر قصر شیرین اعزام و پس از عملیات در آن جا مجروح شدم. وقتی که به اردوگاه برگشتم با کمال تعجب دیدیم خمپاره دشمن بعضی در کنار چادر مسکونی مان اصابت کرده و چادر بغل ما در آتش سوخته و ترکشی از خمپاره ها بداخل ساک من افتاده بود که اگر آنشب به عملیات نمی رفتم قطعاً ما هم در آنجا شهید می شدیم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): حسن آذری

واحد محل خدمت: بیمارستان

شهرستان محل خدمت: سراپان

نسبت با جانباز: فرزند

جانباز غلامرضا ارجمندی



فرزند: محمد مهدی
تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۰۱/۰۳
محل تولد: درمیان (مسک)
درصد جانبازی: ۵ درصد
نحوه مجروحیت: اصابت ترکش
نارنجک در عملیات بدر شرق دجله
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۳
مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۱۸ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۸ در روستای مسک از توابع شهرستان درمیان بدنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی را در مسک و راهنمایی را در بورنگ و دوره دبیرستان را در بیرجند (دبیرستان طالقانی) سپری نمودم از سال ۶۳ تا پایان جنگ بطور متناوب در جبهه‌ها بودم. اولین بار در ۱۶ سالگی در عملیات بدر شرکت نمودم در سال ۶۶ دیپلم گرفتم و همان سال در کنکور در رشته پزشکی قبول شدم.

* خاطرات جانباز:

در سال ۱۳۶۵ ایام تابستان در گردان جند الله از لشکر ۵ نصر خدمت می‌کردم و با تعدادی از دانش آموزان به خط مقدم جبهه در حدود ۷ کیلومتر جلوتر از شهر مهران اعزام شدیم، ما روی ارتفاعات قلاویزان مستقر بودیم و عراقیها در دشت مستقر بودند، شبها نگهبانی می‌دادیم و روزها چون هوا خیلی گرم بود در سنگر استراحت می‌کردیم. من چند روز بعد از استقرار در خط مقدم صبح و بعد از ظهر به سنگر دیدبانی می‌رفتم و تردد عراقیها را با دوربین کنترل می‌کردم پس از چند روز متوجه شدم هر روز در ساعت مشخصی یک کامیون برای عراقیها غذا و مهمات ... می‌آورد لذا در یکی از روزها با خدمه دوشیکا که یک سرباز وظیفه بود هماهنگ کردم که قبل از اینکه کامیون به تیر رس ما برسد شلیک کند و شلیک کرد خودم با دوربین نگاه می‌کردم که درب کامیون با گلوله دوشیکا سوراخ شد و تیر به راننده اصابت کرد و کنترل کامیون از دست راننده خارج شد در همین حال کمک راننده که فهمید در معرض خطر است و فرصت کافی برای نجات راننده و خودش را ندارد درب طرف راننده را باز کرد و راننده را انداخت بیرون و با کامیون به سرعت از تیر رس دوشیکا فرار کرد. این در حالی است که در این طرف خط مقدم همان روز، وقتی در اثر شلیک خمپاره یکی از دوستان ما مجروح شده بود و از پشت قفسه سینه‌اش خون جاری بود، زخم دیگری را پانسمان می‌کرد و به فکر خونریزی از زخم خودش نبود.

واحد محل خدمت: پزشک عمومی و مدیر درمان دانشگاه شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز غلامرضا استانستی

درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: اصابت ترکش و تیر
مسئولیت در جبهه: سرباز سپاه
مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۱۷ ماه

فرزند: رجب
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۱/۱
محل تولد: استانست
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵



※ خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۵ در روستای استانست متولد شدم و تا کلاس پنجم در همان روستا مشغول به تحصیل بودم و دو سال اول و دوم راهنمایی را در مود گذراندم و بعداً ترک تحصیل نمودم و به شغل کشاورزی و قالیبافی مشغول شدم. در سال ۶۴ به خدمت سربازی در سپاه رفتم و دوره خدمت آموزشی را در چالوس بودم و بعد از آموزشی به منطقه کردستان لشکر ویژه شهدا گردان امام علی (ع) اعزام و در سال ۶۵ در عملیات والفجر مجروح شدم. در حال حاضر در شبکه بهداشت و درمان سریشه مشغول بکار می‌باشم.

※ خاطرات جانباز:

شب قبل از عملیات که به خط مقدم رفتیم، بعلت اینکه هوا روشن بود تا شب بعد در زیر سنگها بین کوه های کردستان بودیم و شب که شد عملیات شروع شد. می‌خواستیم از سر قله کوه بطرف عراقیها برویم. هوا روشن بود و در دید دشمن بودیم و یک تکه ابر آمد و جلوی ماه را گرفت و نیروها توانستند به راحتی از سر قله عبور و عملیات به خوبی انجام شد.

واحد محل خدمت: پایگاه بهداشتی مود

شهرستان محل خدمت: سریشه

جانباز نوروز اکبری

نحوه مجروحیت: در منطقه سلیمانیه

کردستان عراق با اصابت ترکش از

ناحیه پا

مدت حضور غیرداوطلبانه در جبهه:

۲۴ ماه

فرزند: حاجی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: روستای سیدال

درصد جانبازی: ۲۵ درصد

نوع مسئولیت در جبهه: تکاور ارتش



* خلاصه ای از زندگی نامه:

جانباز نوروز اکبری در سال ۱۳۴۴ در روستای سیدال از توابع شهرستان نهبندان به دنیا آمد و سال‌های زندگی خود تا زمان خدمت را در روستای سیدال سپری نمود. وی در هیجده سالگی به خدمت مقدس سربازی اعزام شد. دوران آموزشی را در منطقه تربت حیدریه گذراند و پس از آن به اصفهان و سپس به تیپ ۵۵ هواپرد شیراز منتقل شده و به جبهه نبرد حق علیه باطل اعزام و مجروح گردید. پس از آن در روستا مشغول کشاورزی و دامداری بود که به لطف خدا و نظام مقدس جمهوری اسلامی در شبکه بهداشت و درمان در سال ۷۳ مشغول به کار گردید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **علی اکبری**

واحد محل خدمت: **حراست شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **نهبندان**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز غلامرضا بازدید

نحوه مجروحیت: بمباران هوایی و
موج انفجار
مسئولیت جانباز در جبهه: دسته
پشتیبانی رزمی
درصد جانبازی: ۲۵ درصد

فرزند: صفرعلی
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: بیرجند
مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۶ ماه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب غلامرضا بازدید ۲۵٪ از ناحیه اعصاب و روان در استان خراسان جنوبی شهرستان سربیشه - شهر مود - روستای بازدید در مورخه ۱۳۴۴ به دنیا آمدم که پدرم مایحتاج زندگی شش نفره ما که مادر و سه برادر بزرگتر از من بودند را با کار و تلاش در مزرعه و کشاورزی فراهم می نمود. با توجه به اینکه هنوز انقلاب نشده بود و ما هم خانواده مستضعفی بودیم در سن هفت سالگی جهت تحصیل به روستای مود که حدود پنج کیلومتری محل زندگی ام بود هر روز با پای پیاده رفته و دوران ابتدایی و راهنمایی را به اتمام رساندم و جهت خدمت سربازی خودم را معرفی نموده و پس از گذراندن دوره آموزشی، در حالی که سه برادر دیگرم نیز در مناطق جنگی بودند، داوطلبانه به جبهه اعزام شدم و در هر نوبت اعزام قبل از اتمام مرخصی به جبهه بر می گشتم و حدود یک سال و چند ماه از بهترین روزهای جوانی و نوجوانیم را با جان و دل در کنار همزمانم می جنگیدم تا اینکه در یکی از روزها بر اثر بمباران هوایی و موج انفجار مجروح شدم و به درجه جانبازی از ناحیه اعصاب و روان نائل گردیدم و دوران بیماری من آنقدر سخت بود که حتی پدر و مادرم و برادرانم را نمی شناختم.

* خاطرات جانباز:

در دسته پشتیبانی رزمی در خط مقدم فعالیت رزمی داشتم که با یک خودروی تانکر آبرسان به عنوان مأمور با راننده جهت آوردن آب برای نیروهای خط مقدم به سمت پادگان حمیدیه رفتیم. در طول راه با توجه به اینکه عراقی ها قصد متوقف نمودن تانکر را داشتند، مرتباً به سمت ما ترکش و خمپاره می آمد تا اینکه چند لحظه بعد از این که از خط دورتر شدیم من و راننده متوجه دود غلیظی در هوا شدیم که انگار بوی عطر می داد. سریعاً ماسک گذاری کردیم تا حالا این جور دود غلیظی ندیده

بودم. خلاصه به هر طریقی بود خود را به پادگان حمیدیه رساندیم. هنگامی که تانکر در حال پرشدن آب بود، پادگان بمب باران گردید که سریعاً در سنگری انفرادی جان پناه گرفتیم. هنگامی که بمباران خاتمه یافت و گردو خاک اطراف فرو نشست تعدادی از رزمندگان مجروح و به شهادت رسیده بودند و تانکر هم کاملاً سوراخ شده بود به نحوی که دیگر امکان نگهداری آب را نداشت، لذا به همراه یکی از فرماندهان خودروی تانکر دیگری را پر از آب و به سمت خط مقدم رفتیم. در مسیر برگشت هم به سمت تانکر ترکش و خمپاره می زدند اما خدا را شکر به خودروی تانکر اصابت نمی کرد. همین که به خط مقدم رسیدیم و خواستیم آب تانکر را تخلیه کنیم، بمب باران هوایی منطقه را به خون کشید که من با شنیدن صدای سوت های بمباران خود را به یکی از سنگرها رساندم که ناگهان موج یکی از انفجارها مرا چند متر پرتاب نمود که بر اثر بمباران هوایی و موج انفجار مجروح شدم و به درجه جانبازی از ناحیه اعصاب و روان نائل گردیدم.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت کارگران

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

جانباز حبیب برقی



تاریخ تولد: ۱۳۲۸/۴/۸
محل تولد: روستای پهنایی
مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۸ ماه و ۱۸ روز و غیرداوطلبانه: ۱
تاریخ مجروحیت: ۶۱/۲/۷
درصد جانبازی: ۳۵ درصد
مسئولیت جانباز در جبهه:
فرماندهی گروهان
نحوه مجروحیت: شیمیایی و
اصابت ترکش به صورت و سر

* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران دبستان را تا ششم ابتدایی در روستای طی نمودم. چون در روستا امکانات بیشتر برای ادامه تحصیل نبود لذا با پدرم در امور کشاورزی و دامداری کمک می کردم. در سال ۵۷ همزمان با شروع انقلاب اسلامی، با همکاری یک برادر روحانی جلسه آموزش قرآن در مسجد روستا تشکیل دادیم و با همکاری یکدیگر برای پیروزی انقلاب فعالیت می کردیم و با کلیشه عکس امام را بر درب خانه ها می کشیدیم.

* خاطرات جانباز:

قبل از پیروزی انقلاب با اینکه مخفیانه فعالیت می کردیم توسط ساواک مورد شناسایی قرار گرفتیم و ساواک به خانه ما حمله کرد. برادران گروه، بنده و برادر روحانی را فراری دادند و ما چندین کیلومتر شبانه پیاده روی کردیم تا به جاده اصلی رسیدیم و با اتوبوس به مشهد آمدیم. این برای بنده خاطره ماندنی بود و روز بعد از رادیو خبر آزادی امام خمینی (ره) را پخش کردند. مردم فوج فوج از خیابان نخریسی بطرف فرودگاه می رفتند که ناگهان لشکر ۷۷ مشهد وارد صحنه شدند و مردم را به رگبار بست و تعدادی را شهید کردند. یکی از انقلابیون مجروح شده بودم و بنده با یکی از برادران او را بداخل میلان بردیم. درب یک منزل باز شد ما بداخل رفتیم، تعجب ما اینجا بود که صاحب منزل خودش ارتشی بود. از ما پذیرایی کرد و برای مداوای برادر مجروح اقدام نمود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **فاطمه برقی**

واحد محل خدمت: **بیمارستان شهید**

شهرستان محل خدمت: **قاین**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز رضا بیابانگرد



فرزند: اکبر
تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۵/۱۲
محل تولد: چهار فرسخ
مسئولیت جانباز در جبهه:
کمک تیربارچی و تک تیرانداز
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵

درصد جانبازی: ۲۰ درصد
نحوه مجروحیت: ترکش زیر لاله گوش
سمت چپ و شیمیایی و موج انفجار
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۳
ماه و غیرداوطلبانه: ۹ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۸ در روستای چهار فرسخ تک سهلو مسی چاه در خانواده ای دامدار و متوسط دیده به جهان گشودم. دوران ابتدایی را در روستای چاهداشی به پایان رسانده و بعد از آن به زاهدان جهت دروس حوزه علمیه امام جعفر صادق (ع) در محضر اساتیدی همچون حضرت آیت ا... سید مهدی عبادی و آیت ا... کرباسچی و حجه الاسلام والمسلمین حاج آقای اسدی رفته و مشغول تحصیل گردیدم. در تاریخ ۱۳۶۵/۱/۳۰ به جبهه اعزام شدم و در عملیات آزاد سازی شهر مهران مجروح شدم.

* خاطرات جانباز.

بدترین خاطره، شهادت دوست عزیز و گرامیم، سیدعبدالکریم عبادی در کنارم در عملیات کربلای یک، در آزاد سازی مهران می باشد.

واحد محل خدمت: بیمارستان شهدا آتشدست

شهرستان محل خدمت: نهبندان

جانباز علی اکبر پروازی



فرزند: محمدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: روستای رومه
نوع فعالیت در جبهه: نیروی خط
شکن، سنگرساز بی سنگر
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۵

درصد جانبازی: ۳۰ درصد
نحوه مجروحیت: اصابت ترکش به سر و پا
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۲ سال و غیرداوطلبانه: ۲ سال

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای رومه متولد و دوران زندگی را سپری کردم تا اینکه در سال ۱۳۶۴ بعنوان سرباز وظیفه سپاه به جبهه اعزام شدم. در عملیات والفجر ۸ در ۶۴/۱۱/۲۵ ساعت ۱۲ شب در حین عملیات، شیمیایی و با گاز خردل مسموم شدم. در اولین مرحله به جبهه به محور دشت عباس برای آموزش نظامی از سپاه ناحیه نهبندان اعزام و در پادگان آموزشی شهید بیگ لو به مدت ۲۵ روز آموزش و بعد به منطقه خط مقدم محور مهران چنگله حدود نه ماه اعزام شدم که یک روز بعد در حالی که نهبان و در حال گرفتن غذا بودم، ناگهان با صدای خمپاره ۶۰ از ناحیه سر و پا مجروح شدم.

* خاطرات جانباز:

یک روز در زمان اذان مغرب که بچه ها در حال وضو گرفتن بودند صدای شلیک خمپاره ۶۰ شنیده شد که تعداد ۵ نفر به درجه شهادت رسیدند و ما به کمک آنان رفتیم. همچنین در عملیات فاو والفجر ۸ سال ۶۴ برادر فرمانده گروهان ما به نام عظیمی به شهادت رسید و آقای عظیمی فرمانده گروهان که پاسدار بود آمد و روی جنازه برادرش را بوسید و رفتیم جلو به سمت خط و دوباره وارد عملیات شدیم و در شب چهارم عملیات حبیب الله مرادی ساکن روستای خسروانی دهک عربخانه به شهادت رسید.

واحد محل خدمت: نهبانی شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: نهبندان

جانباز عبدالحکیم تباینی



فرزند: احمد

تاریخ تولد: ۱۳۶۰

محل تولد: روستای نوقاب

تاریخ مجروحیت: ۱۳۸۰/۵/۱۴

نحوه مجروحیت: درگیری

با اشرار طی خدمت مقدس

سربازی در سیستان و بلوچستان

درصد جانبازی: ۴۰ درصد

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب عبدالحکیم تباینی در سال ۱۳۶۰ در روستای نوقاب هندوالان متولد شدم. پدرم کشاورز و دامدار و مادرم خانه دار بود. تحصیلات ابتدایی را در همان محل روستای نوقاب و بعد برای تحصیلات متوسطه به بیرجند رفتم. سپس به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم. از در سال ۱۳۸۳ در اورژانس ۱۱۵ اسلامی مشغول به کار و هم اکنون هم در دانشکده پیراپزشکی فردوس مشغول به تحصیل می باشم.

خاطرات جانباز:

در تاریخ ۱۴/۵/۸۰ ساعت ۱۱/۳۰ صبح بود که به گشت رفتیم. در این حین با اشرار مسلح در سیستان و بلوچستان در ناحیه سرخ کلات در محدوده نصرت آباد درگیر شدیم و یک شهید دادیم و بقیه ما که ۵ نفر سرباز بودیم مجروح شدیم و من هم از ناحیه کتف راست تیر خوردم. یک خاطره هم از شهید حسن داداشی پور که در حین مأموریت ما به درجه رفیع شهادت رسید دارم که یک قمقمه آب داشت در حالی که ما چند نفر قمقمه آبهایمان تمام شده بود و او که قمقمه آب را به ما داد و ما استفاده کردیم و تمام شد و وقتی خودش آب می خواست بخورد آب نداشت و قمقمه را از ماشین پرت کرد و تشنه از این دنیا رفت که این صحنه را هرگز فراموش نمی کنم.

واحد محل خدمت: اورژانس شهری درمیان

شهرستان محل خدمت: درمیان

جانباز خدابخش حسین پور

فرزند: غلامرضا	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵
تاریخ تولد: ۱۳۳۸	درصد جانبازی: ۴۰ درصد
محل تولد: دیهوک	نحوه مجروحیت: در اثر اصابت
مدت حضور داوطلبانه در جبهه:	ترکش خمپاره به دست و پا
۱۰ ماه	مسئولیت در جبهه: کمک دوشیکا



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۳۸ در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشودم و در سن ۲۱ سالگی ازدواج کرده و در سن ۲۷ سالگی با داشتن ۴ فرزند و با وجود شرایط سخت و بر حسب وظیفه شرعی و ذاتی جهت مبارزه با دشمن بعثی به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام و در سال ۱۳۶۵ مجروح گردیدم.

* خاطرات جانباز:

در ابتدای اعزام به اهواز منتقل شدم. پس از مدت ۱۰ روز به جزیره مجنون رفته و به عنوان خدمه سلاح دوشیکا معرفی گردیدم و به منظور شناسایی محل، اقدامات اطلاعاتی انجام می دادم که پس از برگشت متوجه شدم پاسگاه محلی با خاک یکسان گردیده و اکثر هم رزمانم به شهادت رسیدند. در همان لحظه بر اثر اصابت خمپاره از ناحیه پای چپ و دست راست مجروح شدم و فرمانده ما به شهادت رسید و من را به پشت خط اعزام کردند. سپس به اهواز و پس از مدت یک هفته به تهران و بعد از گذشت دو روز به بیمارستان اصفهان اعزام و بستری شدم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **مریم حسین پور**

واحد محل خدمت: **مرکز دیهوک**

شهرستان محل خدمت: **طیبس**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز سید محمد حسینی



فرزند: سیدرضا

تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۱/۱

محل تولد: نیگنان

نحوه مجروحیت: ترکش از ناحیه

سر

تاریخ مجروحیت: ۶۷ / ۳ / ۲۱

درصد جانبازی: ۱۰ درصد

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۴ ماه و ۱۰ روز و غیرداوطلبانه ۸

ما ه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

من در روستای نیگنان متولد و در یک خانواده ۹ نفره زندگی خود را شروع کردم. از اول انقلاب به مسجد و کلاس های مذهبی علاقه فراوانی داشتم و در مراسم مذهبی شرکت می نمودم. ضمناً در بسیج روستای نیگنان عضویت فعال داشتم. در ۱۶ سالگی، با اجازه پدر و مادرم به آموزش بسیج رفتم. بعد از آموزش به جبهه اعزام و مجروح شدم. الان هم در شبکه بهداشت سرایان به عنوان سرایدار مشغول به خدمت هستم.

* خاطرات جانباز:

بهترین خاطرات من زمانی بود که ما از روستا به سمت فردوس برای اعزام به جبهه توسط مردم روستای نیگنان و بشرویه و فردوس بدرقه شدیم و به جبهه اعزام گردیدیم و از فردوس به مشهد مقدس و از آنجا به بانه و خط مقدم اعزام شدیم و شب که می خواستیم به خط مقدم منتقل شویم خداحافظی با برادران بسیجی داشتیم که حال و هوای معنوی داشت و از بهترین دوران زندگی خود می دانم که از آن دوران به یاد هم رزمان و برادرانی که شهید شدند می افتم. انشاءالله که همیشه راه شهدا و رهبر خود را سرلوحه زندگی خود قرار بدهیم که دینی از شهدا به گردن ما نماند.

واحد محل خدمت: سرایدار شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: سرایان

جانباز رحمت خاک رند

نحوه مجروحیت: بر اثر موج انفجار و
ترکش خمپاره و شیمیایی در حلبچه
مدت حضور در جبهه به
طور داوطلبانه: ۱۵ ماه و غیر
داوطلبانه ۲۱ ماه

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: خوسف، روستای بین
آباد
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
تاریخ مجروحیت: دو مرحله،
حلبچه سال ۶۷ و خیبر سال ۶۱



* خلاصه ای از زندگی نامه:

رحمت خاک رند هشتم متولد ۱۳۴۴ صادره از حوزه ۲ بیرجند، شهرستان خوسف، روستای بیلاقی بین آباد در خانواده ای پر جمعیت متولد شدم پدرم ۱۰ فرزند داشت و به کشاورزی مشغول بود. و مادرم خانه دار، که مادرم را در ۶ سالگی از دست دادم. دوران ابتدایی را از روستای بین آباد به آرک جهت تحصیل می‌رفتم چون در روستای ما مدرسه نبود فاصله روستای ما تا آرک حدود ۳/۵ کیلومتر راه بود و دوران راهنمایی را در شهرستان بیرجند با یکی از فامیل ها اتاقی را در خیابان منتظری اجاره نمودیم. در سال ۶۰ و با شروع جنگ تحمیلی در بسیج ثبت نام نمودم و آموزش نظامی را در نیشابور به مدت ۲۲ روز گذراندم. پس از آن به اهواز پادگان ۹۲ زرهی اعزام شدیم. در اسفند سال ۶۱ به سایت ۴ جهت عملیات والفجر مقدماتی که از نیروهای پیشتیبیان آن عملیات بودم اعزام شدم. پس از عملیات والفجر در تاریخ ۲۰ اردیبهشت به بیرجند مراجعت نمودم و مجدداً در تاریخ ۱۷ خرداد ۶۲ جهت عملیات والفجر ۳ به منطقه مهران اعزام و مدت ۳ ماه برای آموزش و آمادگی جهت عملیات مشغول بودم و با شروع عملیات به منطقه اعزام و در عملیات آزاد سازی مهران به عنوان رزمنده تیر بارچی در گردان ولی الله تیپ ۱۸ جواد الائمه شرکت داشتم. فرمانده تیپ سردار سر افراز حاج غلامرضا احمدی بود که ایشان در شب اول عملیات از ناحیه کتف مجروح گردید و جانشین ایشان سردار عزیز شهید پروینی بود. عملیات حدود ۲۰ روز طول کشید و پس از عملیات به بیرجند مراجعت نمودم. پس از آن جهت خدمت سربازی در سپاه بیرجند ثبت نام کردم و جهت آموزش پزشک یاری به مشهد اعزام شدم و حدود ۲ ماه در مشهد آموزش دیدم که جهت عملیات خیبر به منطقه جنوب اعزام گردیدم. اسفند ۶۳ در منطقه حورالعظیم بر اثر موج انفجار و ترکش مجروح شدم که با هلی کوپتر من را به پشت خط و از آنجا به اهواز و بعد به بیمارستان شهید چمران شیراز منتقل نمودند و پس از آن به مشهد جهت ادامه درمان معرفی شدم

که پس از بهبودی مجدد جهت ادامه خدمت به کردستان، سپاه کامیاران اعزام و مدت ۱۸ ماه را در آبفا سپری نمودم. در سال ۶۴، بیست روز از خدمت باقی بود که پدرم را از دست دادم. پس از آن که به بیرجند مراجعه نمودم به کارگری و سنگ کاری مشغول شدم و مدتی را کارگری می‌کردم تا اینکه گواهینامه گرفتم و مدتی به عنوان کمکی تاکسی مشغول بودم سرانجام در مورخه ۶۵/۱۰/۱ در جهاد سازندگی به عنوان راننده مشغول شدم و مدت سه سال و نیم در آنجا خدمت نمودم در خرداد ۶۶ در جبهه با برادران جهادی مشغول همکاری بودیم و پس از آن به بیرجند مراجعه نمودم. در اسفند ۶۶ مجدد جهت عملیات والفجر ۱۰ به منطقه حلبچه اعزام شدیم که در اردیبهشت ۶۷ بر اثر گاز شیمیایی مجدد مجروح شدم و مدتی را در بیمارستان کرمانشاه بستری بودم و از آنجا به بیرجند برگشتم. با پایان رسیدن جنگ تحمیلی چون ما نیروی پشتیبانی جنگ بودیم در ادارات تقسیم شدیم و من در شهرداری به مدت ۱۰ سال به عنوان راننده اتوبوس و قسمت‌های مختلف شهرداری انجام وظیفه نمودم و هم اکنون به عنوان مسئول ماشین آلات در شهرداری مشغول به کار هستم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **معصومه افشین پور**

واحد محل خدمت: **بیمارستان ولیعصر (عج)**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با جانباز: **همسر**

جانباز رضاعلی خرم‌روز



فرزند: محمدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۴/۲
محل تولد: روستای چشمه زر
نهبندان
مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۸ ماه سربازی

تاریخ مجروحیت: ۶۵/۱۰/۳ و ۶۶/۴/۱۸
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: موج انفجار
توپ دور برد
مسئولیت جانباز در جبهه: آربی
جی‌زن، مهندسی رزمی، جوشکاری

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده‌ای روستایی و متدین در روستای چشمه زر از توابع شهرستان نهبندان به دنیا آمدم. پدرم دامدار و کشاورز بود و تا سال ۶۵ کمک پدر و مادر و مشغول دامداری و کشاورزی بودم. در سال ۶۵ به خدمت مقدس سربازی در سپاه اعزام و تا سال ۶۷ به مدت ۲۸ ماه در مناطق عملیاتی کردستان و جنوب خدمت نمودم. بعد از آن به روستا آمدم و در سال ۶۹ ازدواج نمودم و تا سال ۷۱ در روستا مشغول دامداری بودم. در سال ۷۲ به استخدام شبکه بهداشت و درمان نهبندان در آمدم و تا حالا مشغول خدمت در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند می باشم.

* خاطرات جانباز:

اوایلی بود که به جبهه در تیپ ویژه شهدا اعزام شده بودم و در همان موقع عملیات کربلای ۲ شروع شد. فرمانده تیپ شهید محمود کاوه بود که در همان عملیات شهید شد و از تلخ ترین خاطرات در ذهن بنده مانده است. بعد از چند ماهی مأموریت به جنوب جهت آمادگی عملیات اعزام شدیم. عملیات کربلای ۵ بود که شب برای اولین بار به خط مقدم رفتم. به خاک ریزی که شب قبل از دست نیروهای عراقی آزاد شده بود رسیدیم. وسط خاکریز کانال بتونی بود که بیش از دو متر ارتفاع داشت و حدود ۹۰ الی ۸۰ سانت عرض و طول کانال یک الی دو کیلومتر بود. نور روشنایی ماه به داخل کانال تابیده بود و کاملاً روشن بود که ناگهان دیدیم پر از جنازه است. ناگهان شکه شدم، چون تا آن موقع جنازه ندیده بودم. وقتی آتش تهیه دشمن زیاد شد لابلای جنازه ها پناه گرفتم و ترس از وجودم برای همیشه ریخت. روز بعد که از خط برگشته بودیم تازه متوجه شدم که چه خبر بوده است.

واحد محل خدمت: معاونت توسعه مدیریت و منابع دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز حسین خواجه



فرزند: ابراهیم
تاریخ تولد: ۱۳۳۱/۵/۲۰
محل تولد: گناباد
مسئولیت جانباز در جبهه: بسیجی
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: به سر
۶ ماه

تاریخ مجروحیت: ۶۳/۴/۱۰
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: حمله میمک،
موج گرفتگی و اصابت ترکش

* خلاصه ای از زندگی نامه:

مرداد ماه ۱۳۳۱ در گناباد به دنیا آمد. تا سن ۱۴ سالگی در گناباد زندگی می‌کردم سپس به همراه خانواده به مشهد مقدس مهاجرت کردیم. در سن ۱۸ سالگی برای کار به تهران رفته و در کارگاه کفایشی مشغول به کار شدم و ازدواج نمودم. در سال ۱۳۵۵ مجدداً به مشهد برگشتم و در شهرداری چناران مشغول به کار شدم. در سال ۱۳۶۳ از آن جایی که مسئول بسیج شهرداری بودم داوطلبانه به عنوان نیروی بسیجی به مناطق عملیاتی مهران اعزام شدم و در عملیات میمک ۲ به عنوان تزریقاتی به خط مقدم رفته و در آنجا به علت برخورد ترکش از ناحیه سر و صورت دچار مجروحیت شدم و یک ماه در بیمارستان بنت الهدی مشهد بستری بودم و بعد از بهبودی به شهرداری مراجعه و به خدمت مشغول شدم و در سال ۱۳۸۱ با ۲۶ سال سابقه کار باز نشسته شدم.

* خاطرات جانباز:

در عملیات میمک ۲ به همراه شهید برونسی، شهید انفرادی و امامی و مابقی رزمندگان جهت اقامه ی نماز ظهر به چادر رفتیم و منتظر روحانی جهت اقامه نماز جماعت شدیم که روحانی نیامد و بچه‌ها از شهید برونسی تقاضا کردند که به عنوان امام جماعت جلو بایستد و شهید برونسی خندید و گفت: اگر می‌خواهید بنده امام جماعت باشم پس شما هم اذان بگویید. سپس شهید برونسی به نماز ایستاد و ما به ایشان اقتدا کردیم و ایشان در سال ۶۴ به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **متانت خواجه**

واحد محل خدمت: **شبکه بهداشت شهرستان محل خدمت: درمیان**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز حسن خوری

فرزند: غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۲۲
محل تولد: ابراهیم آباد
مسئولیت در جبهه: راننده لودر و
بولدوزر (سنگرسازی سنگر)

مدت حضور داوطلبانه: ۱۷ ماه
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۴
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: شیمیایی و
مصدومیت با ترکش خمپاره



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای ابراهیم آباد از توابع شهر مود در خانواده ای مذهبی و از طبقه متوسط جامعه به دنیا آمدم. تا سنین نوجوانی در همان زادگاهم حضور داشتم اما در سنین جوانی به علت فشار مالی و برای امرار معاش خود و خانواده پدری به استان مازندران (علی آباد کتول) سفر کردم و مدت ۱۳ سال در آنجا مشغول به کار بودم. با گذشت ایام و از طرفی پیر شدن پدر و مادر به شهر و دیار خود برگشتم که همزمان با انقلاب شکوهمند اسلامی بود. در جریان انقلاب حضور فعال داشتم و در زمان جنگ نیز بنا به وظیفه دینی و امر رهبر انقلاب، در سال ۱۳۶۴ از طریق ستاد پشتیبانی جنگ و جهاد سازندگی به جبهه حق علیه باطل رفتم.

* خاطرات جانباز:

من در زمان جنگ به عنوان راننده بولدوزر، در مناطق جنگی حضور داشتم و به همراه تنها فرزند پسرم در سال ۱۳۶۴ در جبهه حاضر شدم. از شیرین ترین خاطرات من این است که در عملیات کربلای پنج به اتفاق پسرم، شبها خاکریز می زدیم و مثل دو دوست و همکار، همچون دیگر همزمان، با هم همکاری داشتیم و بر خلاف عقیده مسئولین که معتقد بودند که هر دوی ما با هم بر روی بولدوزر ننشینیم ولی با ایمان به خداوند و بدون ترس در کنار هم مشغول به خدمت بودیم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **سهیلا خوری**

واحد محل خدمت: **شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **سرپیشه**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز رستم خوری



فرزند: حاجی
 تاریخ تولد: ۱۳۴۳
 محل تولد: نهارجان بیرجند
 مدت حضور غیر داوطلبانه: ۲۸ ماه
 تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۷/۲/۶

درصد جانبازی: ۴۵ درصد
 نحوه مجروحیت: بر اثر انفجار مین
 که منجر به از دست دادن یک
 چشم و ناراحتی اعصاب و روان و
 اصابت تیر به دست شد.

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۱۳۴۳/۱/۲ در نهارجان (بیرجند) در یک خانواده ۹ نفره (یک برادر و ۶ خواهر) که من
 فرزند دوم بودم به دنیا آمدم.

* خاطرات جانباز:

شروع عملیات بیت المقدس بود که عراقی ها کله قندی را گرفته بودند و ما رفتیم تاپس بگیریم.
 بعد از سه روز درگیری به امید خداوند متعال پیروز و موفق به باز پس گیری آن شدیم. من مسئولیت
 پاسبخش داشتم و در حالی که برای سرکشی و بازدید از نگهبانان می رفتم ناگهان متوجه صدای
 مشکوکی از بین درختان شدم. شک کردم و پاهایم را آرام روی زمین می گذاشتم. نیزه را سر اسلحه
 گذاشتم و اسلحه را از ضامن خارج کردم که دیدم یک عراقی پشت بوته ها نشسته و با بیسیم حرف
 میزند. آرام به طرفش رفتم و او را اسیر گرفتم و بردم تا به فرماندهی تحویل دهم. ماجرا را تعریف
 کردم و فرمانده با زبان عراقی با او صحبت کرد و اطلاعات مهمی از او گرفت.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): صادق خوری

واحد محل خدمت: نگهبان بیمارستان

شهرستان محل خدمت: سرپیشه

نسبت با جانباز: فرزند

جانباز متوفی محمد حسین دهنوی

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵/۳/۴

درصد جانبازی: ۲۵ درصد

مدت حضور غیر داوطلبانه: ۲ ماه

نحوه مجروحیت: شیمیایی

فرزند: علی

تاریخ تولد: ۱۳۱۹/۱۲/۱

محل تولد: نیشابور

مدت حضور داوطلبانه: ۸ ماه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

مرحوم محمد حسین زمانیکه ۵ ساله بوده پدرش را از دست داده و با ۳ خواهر و ۱ برادر و مادر تمام مخارج زندگی را به دوش کشید. او سرکار رفته و به مادرش کمک می کرد. بعد از ازدواج دارای ۹ فرزند می شود. زمانیکه جنگ شروع می شود به طور داوطلبانه به جنگ می رود و در تاریخ ۶۵/۳/۴ شیمیایی شده و بعد از آن دوران سخت زندگیش شروع شده چرا که سرفه های شبانه، تاول ها و موجی شدنش در شب امانش را می برید. به مدت ۳۰ سال در راه آهن نیشابور مشغول به کار شد. ۲ سال بعد از بازنشستگی بعلت شیمیایی بودن، ناگهان در تاریخ ۸۶/۱/۱ حالشان بد شده و ۸۶/۱/۸ راهی بیمارستان و در تاریخ ۸۶/۱/۲۹ فوت می شود. روحش شاد و یادش گرمی باد.

* خاطرات جانباز:

تنها خاطره ای که اینجانب به یاد دارم و پدرم تعریف می کرد زمانی بود که شیمیایی شده بود، پدرم زمانی که در منطقه مهران در حال نبرد با دشمن بوده دچار حمله ناجوانمردانه دشمن با بمباران شیمیایی می شود و ماسک خود را به یکی از دوستانش که سنش بیشتر از او بوده و ماسک نداشته می دهد و خودش با چفیه جلو دهان و بینی اش را می گیرد ولی متأسفانه تا زمان رسیدن به پناهگاه و اعزام به بیمارستان دچار عارضه شیمیایی می شود و تمام بدن و صورت و سرش هنگام ورود به منزل پر از تاول بود.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): فاطمه دهنوی

واحد و محل خدمت: بهداشت خانواده پایگاه نواب

شهرستان محل خدمت: طبس

نسبت با جانباز: فرزند

جانباز سهراب دلباز



فرزند: محمد
 تاریخ تولد: ۱۳۴۱
 محل تولد: آبیز
 مسئولیت در جبهه: امور پرسنلی،
 فرمانده دسته
 تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۱

درصد جانبازی: ۲۵ درصد
 نحوه مجروحیت: در منطقه سومار به علت
 موج انفجار در عملیات مسلم بن عقیل
 مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۲ ماه
 و غیرداوطلبانه: ۲ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

فروردین ماه سال ۱۳۴۱ در روستای آبیز به دنیا آمدم. دوران ابتدایی و راهنمایی را در روستا سپری کردم. در سال ۶۱ بعد از اخذ مدرک سیکل از طریق بسیج به عنوان نیروی داوطلب بسیجی به مدت ۲ ماه به منطقه‌ی سومار اعزام شدم که در همان جا مجروح شدم و بعد از درمان به روستا بازگشتم و در همان سال پس از ترک تحصیل در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان پاسدار رسمی به مدت ۵ سال استخدام شدم. از سال ۱۳۶۵ به عنوان تکنسین مالاریا استخدام شدم و در همان سال در آزمون بهورزی پذیرفته شدم و از سال ۱۳۶۷ با اتمام دوره آموزش بهورزی در خانه‌ی بهداشت آبیز به عنوان بهورز آغاز به کار کردم و در بهمن ماه سال ۱۳۸۹ بازنشست شدم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **زهرا قربان پور**

واحد و محل خدمت: **آبیز**

شهرستان محل خدمت: **زیرکوه**

نسبت با جانباز: **همسر**

جانباز محمد دیده بان



فرزند: عباس	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۳/۷/۲۷
تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۱۰/۴	درصد جانبازی: ۲۵ درصد
محل تولد: گناباد	نحوه مجروحیت: موج انفجار موشک
مسئولیت در جبهه: معاون گروهان،	و تیر مستقیم از ناحیه ی پهلوی و شکم
مسئول انبار لشکر، دستیار گردان،	و اصابت ترکش به سر
مسئول دسته، مسئول آرپی جی زن های	مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
تیپ امام جواد (ع) لشکر ۵ نصر	۵۰ ماه و ۹ روز

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۳۳ در روستای کلات گناباد در خانواده ای مذهبی و کشاورز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در روستا گذراند. در سال ۵۷ وارد بسیج می شود، سپس در سال ۶۰ بصورت داوطلبانه بعنوان پاسدار انقلاب به جبهه اعزام و مدت ۱۷ ماه در جبهه ی جنوب لشکر ۵ نصر و حدود ۳۳ ماه در لشکر ویژه ی شهدا در جبهه ی غرب کردستان انجام وظیفه نموده است. بلافاصله پس از دفاع مقدس و مجروحیت، در سپاه گناباد بعنوان مسئول مهندسی سپاه گناباد مشغول خدمت شده و در سال ۱۳۷۸ بازنشست شده است.

* خاطرات جانباز:

مورد اول جانباز آزاد سازی سد بوکان کردستان می باشد. این سد در تصرف کموله ها بود و برای آزاد سازی سد طبق برنامه عملیاتی بایستی در شب حرکت می کردیم و با پای پیاده، حدود ۵۵ کیلومتر پیاده روی تا قبل از روشنایی هوا به محل در گیری می رسیدیم. مشیت الهی آن شد که با عبور از منطقه تصرف شده توسط دشمن، حدود ساعت ۴ صبح به محل مدنظر رسیدیم و تا ۶ صبح در گیری داشتیم. بلاخره بدون اینکه حتی یک نفر مجروح شود و با به اسارت در آوردن چندین کموله، سد را به تصرف در آوردیم. مورد دوم اینکه بنده افتخار همراهی با فرمانده حاج آقای برونسی را در عملیات عاشورا در منطقه ی میمک داشتیم. در این عملیات با گذر از منطقه ی پوشش شده از مین حدود ساعت ۱۱ شب به کمین عراقی ها برخورد نمودیم. بنده در این ماموریت مسئول آرپی جی زن های تیپ بودم سرانجام با در گیری و اسارت حدود ۲۰ نفر از دشمن، عملیات به انجام رسید. لیکن در همین عملیات من از ناحیه ی پهلوی مجروح شدم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **شهربانو دیده بان**

واحد و شهرستان محل خدمت: **مامای پایگاه بهداشتی سه قلعه شهرستان سرایان** نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز محمد رضا رحمتی



فرزند: علی محمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۱/۹

محل تولد: حوزه ۳ قاینات

مدت حضور غیرداوطلبانه در

جبهه: ۷ ماه

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۳

درصد جانبازی: ۱۵ درصد

نحوه مجروحیت: ترکش خمپاره

مسئولیت جانباز در جبهه: سرباز

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای نیک در خانواده ای محروم و مذهبی به دنیا آمدم و دوران تحصیل تا پنجم ابتدایی را در همان روستا گذراندم و برای ادامه تحصیل به شهر قاین رفتم که همزمان با اول انقلاب اسلامی بود و در راهپیمایی های سال ۱۳۵۷ شرکت می کردم. به علت اینکه علاقه زیادی به دفاع از میهن داشتم در سال ۱۳۶۳ ترک تحصیل نموده و در همان سال در تاریخ ۱۸/۱۰/۶۳ به عنوان سرباز به منطقه عملیاتی کردستان اعزام شدم و در همان منطقه به درجه جانبازی نائل آمدم.

واحد محل خدمت: خانه بهداشت خرواج

شهرستان محل خدمت: قائن

جانباز محمد رضا رضائی اناران



فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۴۷/۶/۱
محل تولد: روستای اناران
مدت حضور در جبهه به طور غیر
داوطلبانه: ۱۸ ماه

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۶/۱۱/۲۰
درصد جانبازی: ۱۰ درصد
نحوه مجروحیت: بر اثر برخورد
ترکش خمپاره به پای چپ
مسئولیت جانباز در جبهه:
مسئول قبضه خمپاره ۸۱ و ۸۲

* خلاصه ای از زندگی نامه:

من در روستای اناران از توابع خوسف در خانواده ای کشاورز به دنیا آمدم. دوران کودکی خود را در روستا گذراندم و پس از آن برای تحصیل به شهر بیرجند آمدم. دوران تحصیل ما همزمان با انقلاب بود. بعد از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی برادر بزرگتر من وارد سپاه و به جبهه اعزام شد و من نیز بعد از مدتی به جبهه اعزام شدم و بعد از هفت ماه حضور در جبهه مجروح و برای مداوا به بیرجند آمدم و بعد از یک ماه مجدداً به جبهه رفتم و مدت ۱۸ ماه در جبهه حضور داشتم و بعد از جنگ شغل آزاد انتخاب کردم و در سال ۷۵ ازدواج کردم که ثمره آن دو فرزند پسر می باشد.

* خاطرات جانباز:

ما در یک واحد ادوات در جزیره مجنون بودیم که از طرف مسئول محور تماس گرفته و به مسئول واحد ما جناب آقای محمد تقی کریمی گفته بودند که هر شب یکی از نیروهای واحد شما به خط جلو برود و در صد متری عراقی ها سنگر کمین و کانال درست کند ولی مسئول این واحد بدون اینکه به نیروها چیزی بگوید خودش به مدت بیست شب طوری که کسی متوجه نشود نیمه شب می رفت و قبل از صبح می آمد که ما متوجه نشدیم و بعد از مدت بیست روز که مسئول محور به سنگر ما آمد و بابت ساخت کانال از بچه ها تشکر کرد متوجه شدیم که آن شب ها مسئول واحد ما بدون آنکه به ما بگوید خودش این کار را انجام می داده است.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **مریم توکلی اناران**

واحد محل خدمت: **بیمارستان امام رضا (ع)**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با جانباز: **همسر**

جانباز علی اصغر رضانی



مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز

فرزند: یعقوب

تاریخ مجروحیت: ۶۰/۶/۱۱

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

درصد جانبازی: ۲۵ درصد

محل تولد: قهستان

نحوه مجروحیت: ترکش و تیر

مدت حضور غیر داوطلبانه در جبهه: ۲

مستقیم در عملیات الله یاسر

سال سربازی و داوطلبانه ۱۱ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۳ در روستای ماسنان قهستان بدنیا آمدم و در سن ۲ سالگی پدرم از دنیا رفت. من از کودکی در کار قالی بافی بودم. در دوران انقلاب اسلامی به مشهد رفتم و در کارهایی مانند جوشکاری و نجاری کار می کردم. در روزهای اول جنگ مادرم نیز فوت کرد. با آغاز جنگ من نیز مثل جوانان دیگر شوق رفتن به جبهه داشتم و اولین بار با سن کمی که داشتم داوطلبانه به کردستان اعزام و در منطقه شرق بوستان بر اثر ترکش و تیر مستقیم مجروح شدم. سال ۱۳۶۲ به خدمت سربازی رفتم بعد از سربازی در اواخر سال ۱۳۶۴ در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به خدمت و در سال ۶۵ ازدواج نموده و در سال ۱۳۶۷ مجدد از طریق دانشگاه به جبهه رفتم. در سال ۱۳۷۰ هم تقاضای انتقال به بیرجند نمودم.

واحد محل خدمت: بیمارستان، واحد اورژانس

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز حسن رهی



فرزند: غلامرضا	تاریخ مجروحیت: ۶۵/۱۰/۲۴
تاریخ تولد: ۱۳۳۰/۷/۴	درصد جانبازی: ۲۵ درصد
محل تولد: سه قلعه	نحوه مجروحیت: اصابت ترکش به
مسئولیت در جبهه: نوبت اول اعزام	کف دست چپ و قطع انگشتان
به عنوان معاون دسته و نوبت دوم	مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۸ ماه و
اعزام به عنوان بیسیم چی	غیرداوطلبانه ۳ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۳۰ در روستای سه قلعه سرایان متولد شدم. تا سال چهارم ابتدایی در مدرسه احمدحسامی سه قلعه درس خواندم. پس از آن در کنار پدر به کار کشاورزی مشغول شدم. در سال ۱۳۵۰ به خدمت سربازی رفته و در فروردین سال ۵۷ ازدواج کردم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت پایگاه بسیج شهید رجائی سه قلعه درآمدم و حدود ۲ سال به عنوان کادر ثابت بسیج فعالیت کردم. رمضان سال ۶۱ به جبهه اعزام شدم و یک دوره ۳ ماهه در جبهه حضور داشتم. در شهریور سال ۶۵ مجدد به صورت داوطلبانه به جبهه رفتم و پس از چند ماه حضور در جبهه در عملیات کربلای ۴ و ۵ مجروح شدم. دوره درمان را در بیمارستان های اهواز، اصفهان و مشهد گذراندم. سال ۶۶ به استخدام اداره جهاد کشاورزی سرایان درآمدم و در حال حاضر بازنشست شده ام.

* خاطرات جانباز:

عصر یکی از روزهای ماه مبارک رمضان ۱۳۶۲ بود که صدای بلندگو فرماندهان گروهانها را به سنگر فرماندهی گردان فرا خواند. بعد از نیم ساعته فرمانده به نیروهای خود اعلام کرد که آماده عملیات شوند. بچه ها با شور و شوق خاصی در حال آماده شدن بودند. من این لحظه را هرگز فراموش نمی کنم. بچه ها همدیگر را در آغوش می گرفتند و با هم وداع می کردند که نکنند یکی از ما شهید شود آن هم بدون خداحافظی. منطقه حال و هوای دیگری پیدا کرده بود. خورشید داشت کم کم غروب می کرد. همه آماده بودیم و از روی خاکریز می گذشتیم. روحانی گردان بچه ها را از زیر قرآن عبور می داد و در طرف دیگر فرمانده گردان رمز عملیات را در گوش رزمندگان می گفت. در یک ستون منظم به راه افتادیم. حدود

ساعت ۹ شب به منطقه مین دشمن رسیدیم. از وسط میدان مین محوری را پاک سازی کرده بودند که با نواری سفید رنگ مشخص شده بود. فرمانده به نیروها گفت: درست از روی نوار حرکت کنید و پا جای پای برادر جلوئی بگذارید که اگر محور به خوبی پاک سازی نشده باشد خطر کمتری برایتان به وجود بیاید. گلوله های منور دشمن هر لحظه منطقه را روشن می کرد و همه با زاویه چهل و پنجاه درجه پشت سر هم دراز می کشیدند تا از دید دشمن در امان باشیم و عملیات لو نرود. در همین حین یک رزمنده که هفده هیجده سال بیشتر نداشت به گودالی که کنار محور بود پرید و روی مین رفت و بی اختیار فریاد کشید. خیلی سریع چفیه دور گردنش را در دهان فشرد تا دشمن متوجه نشود. درد شدیدی را تحمل می کرد بعد از چند لحظه به خود آمد و به بچه ها گفت: شما بروید من هستم، برادران امدادگر و حمل مجروح خواهند آمد تا عملیات به تأخیر نیفتد. اخلاص و شجاعت این رزمنده جوان همه را تحت تأثیر قرار داد. بعد از عملیات بود که متوجه شدم پای او بر اثر برخورد با مین قطع شده است. همگی رفتیم، حدود یک ساعت بعد از نیم شب بود که به نزدیکی خاکریز و سنگرهای دشمن رسیدیم. آنها متوجه شدند و بر روی ما آتش گشودند. خیلی از برادران مجروح و شهید شدند. همه با فریادهای الله اکبر به سنگرهای دشمن حمله کردند. با استقامت و شجاعت رزمندگان، دشمن تمام تجهیزات و سنگرهای خود را رها کرده و فرار کرد. نماز صبح را با تیمم و نشسته درون کانالی که دشمن حفر کرده بود خواندیم. حدود ساعت هشت یا نه صبح بود که دشمن پاتک کرد. رزمندگان مهمات به جای مانده را جمع آوری و با آرپی جی به شکار تانک های آنها پرداختند. پاتک دشمن تا نزدیکی های خط شکست خورد و عقب نشینی کردند. حدود ساعت ۲ بعد از ظهر نیروهای جایگزین رسیدند و خط را تحویل گرفتند. ما به قرارگاه برگشتیم. در همین عملیات بود که چند تن از همزمانم را از دست دادم و چون هنوز اولین عملیات برای من بود، تا چند روز بعد برای ایشان گریه می کردم و همیشه احساس می کردم که هر جا می روم سایه به سایه دنبال من می آیند و هر کاری که انجام می دادم حس می کردم ایشان به من کمک می کنند. چون آن کار هر چند سخت بود واقعاً برایم آسان می شد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **اسما رهی**

واحد محل خدمت: **مسئول دفتر شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **سرایان**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز علی زارع رضانی



فرزند: عباسعلی
تاریخ تولد: ۴۱/۱۲/۵
محل تولد: بشرویه
تاریخ مجروحیت: ۵ نوبت (۶۱)،
۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۲۰ ماه
و غیرداوطلبانه ۴۰ ماه
نحوه مجروحیت: شیمیایی دو
نوبت، اصابت تیر به پا، کمر، سر
مسئولیت جانباز در جبهه: فرمانده
گروهان، فرمانده آتشبار، معاون گردان

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای متدین و مؤمن دیده به جهان گشودم. دوران تحصیلات را در بشرویه گذرانده و مدت ۶۰ ماه در جبه های نبرد حق علیه باطل حضور داشتم و تحصیلات عالی را در دانشگاه امام حسین (ع) تهران گذراندم. اینجانب بازنشسته نظامی و نائب رئیس شورای شهرستان بشرویه می باشم و اکنون هم در خدمتگزاری به مردم شریف و شهیدپرور بشرویه انجام وظیفه میکنم.

* خاطرات جانباز:

معمولاً رسم بود هر عملیاتی که می خواست انجام گیرد، آموزش هایی برای کسب آمادگی های لازم به نیروهای تحت فرمان داده شود. یک روز فرمانده در جمع ما بسیجیان حاضر شد و اعلام نمود که قرار است عملیات بزرگی در منطقه عمومی بستان در جهت آزادسازی این شهر صورت گیرد. همه خوشحال شدند و از خداوند خواستند که به زودی این شهر ایران از لوث وجود دشمن پاک گردد. در آن زمان ما از نظر تسلیحاتی واقعاً در مضیقه بودیم. فرمانده، عملیات را تشریح نمود. گردان ما باید ۴۸ ساعت پیاده روی می نمود و زمین هایی از منطقه که رملی بود پشت سر می گذاشت و تپه های الله اکبر را طی می کرد و شبانه خود را به پشت سر دشمن می رساند تا با از کار انداختن عقبه دشمن، توپخانه اش نتواند عمل کند. چون تصمیم بود در ساعت مقرر، خط مقدم به صفوف بعثیون یورش برد، تأکید نمودند که رزمندگان عزم خود را راسخ سازند و اگر خط مقدم نتواند موفق به شکستن خطوط شود، همگی به شهادت خواهیم رسید یا به اسارت دشمن در خواهیم آمد. پیاده روی در مسیر طولانی شروع شد. همه یاد و نام خدا را در زیر لب زمزمه می کردند و از او طلب نصرت می نمودند. ناگهان صدای هواپیمای

شناسایی دشمن بلند شد. همه ضمن اینکه خود را نقش زمین نمودند، شروع به خواندن آیه «و جعلنا من بین ایدیهم...» کردند تا هواپیما ما را نبیند و عملیات لو نرود. با عنایت خداوند و تأثیر آیه مذکور، هواپیما ما را ندید و از منطقه دور شد.

بالاخره ۴۸ ساعت پیاده روی به اتمام رسید و به نقطه رهایی رسیدیم، در اینجا باید برای نبرد آماده می شدیم. از آنجایی که در طول این مدت با همه تجهیزات و غذا و سایر ادوات پیاده روی کرده بودیم، پاهای همه بچه ها تاول زده بود و یا زخمی شده بود. این خستگی و زخم ها باعث نمی شد از هدفمان غافل شویم. هرگاه چهره خستگی، خود را نشان ما می داد زمزمه یا حسین (ع) و یا صاحب الزمان (عج) سر می دادیم و حرکتمان را ادامه می دادیم. نیمه شب بود که رمز عملیات در گوشها پیچید. عملیات شروع شد و با تمام توان به نبرد پرداختیم. در یک نبرد بزرگ و جانانه توپخانه دشمن از کار افتاد. صبح عملیات جنگ تن به تن آغاز شد و با یک نگاه فهمیدیم که دشمن چند برابر ماست و از تانک های نظامی استفاده می کردند. هنوز خط مقدم دشمن نشکسته بود و تشنگی و خستگی هم بر ما خیلی چیره شده بود. فرمانده گفت با همین تعداد کم باید به طرف بستان حمله کنیم. دوباره عملیات با ۵۰ نفر رزمنده آغاز شد. اندکی که پیشروی کردیم دشمن پا به فرار گذاشت. تعدادی را هم که به اندازه همه نفرات ما بود، از دشمن اسیر گرفتیم. از یکی از اسیران پرسیدیم که چرا چنین هراسان تسلیم شدید؟ گفت ما دیدیم که تعداد زیادی که چندین برابر ما هستند با صدای الله اکبر به طرف ما حمله ور شده اند که نتوانستیم مقاومت کنیم و از تعداد آنها ترسیدیم و تسلیم شدیم. ما نمود عینی آیه شریفه «کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن ا...» جماعت اندک را بر اجتماع بزرگ دشمن پیروز می گردانیم را در آنجا دیدیم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **سماوه و مرتضی زارع رضانی**

واحد محل خدمت: **دانشکده پیراپزشکی**

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با جانباز: **فرزندان**

جانباز احمد علی سروش

فرزند: ابوتراب
تاریخ تولد: ۱۳۳۷
محل تولد: درمیان
مدت حضور به طور غیرداوطلبانه: ۸۵ ماه
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۶/۶/۱۶
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: شیمیایی
مسئولیت در جبهه: فرمانده آماد
لشکر ۸۸ زرهی زاهدان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در درمیان متولد و تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در درمیان و دوران دبیرستان را در شهرستان بیرجند به اتمام رسانده ام و در سال ۶۲ از طریق آزمون به استخدام ارتش جمهوری اسلامی در آمدم و آموزش نظامی را در تهران و دوره تخصصی را در تبریز به اتمام رساندم. بعد از پایان دوره‌های نظامی به لشکر ۸۸ زاهدان انتقال و از آنجا به جبهه (سومار) اعزام شدم.

* خاطرات جانباز:

خاطرات دوره دفاع مقدس را در دفتری نوشتم که در صورت لزوم ارائه خواهم نمود.
در تاریخ ۶۶/۶/۱۶ بمباران شیمیایی هواپیماهای عراقی ساعت ۸ صبح شروع شد و من هم شیمیایی شده بودم ولی مرا به عنوان شهید در کانکس شهدا گذاشته بودند و بعداً که منطقه آرام شده بود یکی از دوستان به کانکس مراجعه می‌کند و درب کانکس را که باز می‌کند متوجه می‌شود که من زنده هستم و از آنجا به بیمارستان منتقل می‌کنند.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **مریم سروش**

واحد محل خدمت: **معاونت بهداشتی**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با جانباز: **همسر**

جانباز غلامرضا سعادت پور



فرزند: علی	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۴/۱۲/۵
تاریخ تولد: ۱۳۲۵/۷/۲۰	درصد جانبازی: ۳۰ درصد
محل تولد: بیرجند	نحوه مجروحیت: شیمیایی، موج
مدت حضور به طور داوطلبانه: ۲	انفجار و مجروحیت پای چپ در
سال	منطقه عملیاتی مریوان
	مسئولیت در جبهه: مسئول تسلیحات

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۲۵ در روستای مهدی آباد به دنیا آمده و همانجا تا دوم اکابر را گذرانده و بعد از فوت پدر مشغول کار کشاورزی و قالیبافی شده تا بعنوان پسر بزرگ خانواده (سرپرست) مخارج زندگی را تأمین کنم. در سال ۱۳۴۳ ازدواج کرده و صاحب ۶ فرزند شدم. بعد از آن در سال ۱۳۵۵ به بیرجند آمده و مغازه دار بودم و در سال ۱۳۶۲ به استخدام سپاه پاسداران درآمده و در پادگان منتظران شهادت به عنوان انباردار یکسال مشغول به کار شدم و بعد از آن در سپاه مسئولیت تسلیحات را عهده دار شده و در سال ۱۳۸۱ بازنشسته گردیده و اکنون از آن به بعد اژانس مسافرتی باز کرده و مشغول به کار شدم.

* خاطرات جانباز:

شهید کاوه فرمانده تیپ ویژه شهدا بعد از هر عملیات در مسجد کردستان جهت سخنرانی تشریف می آوردند پس از اتمام سخنرانی هنگام بازگشت پوتین های ایشان از درب مسجد به سرقت می رفت که بعد از مدتی همه را در گودالی در محل چادرهای آموزشی در بیابان پیدا کردیم. خاطره دیگر اینکه در معیت شهید الهیار جابری بودم و چون غذا به ما نرسیده بود، کمی نان خشک با آب با همدیگر خوردیم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **زهرا سعادت پور**

واحد محل خدمت: **بیمارستان ولیعصر (عج)**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز محمد سلطان پور

تاریخ مجروحیت: عملیات بدر

درصد جانبازی: ۱۵ درصد

نحوه مجروحیت: شیمیایی

فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۸

محل تولد: قاین

مسئولیت در جبهه: بی سیم چی

حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۵ ماه



خلاصه ای از زندگی نامه:

در سالهای ۱۳۶۲ الی ۱۳۶۷ به مدت ۱۵ ماه توفیق حضور در جبهه را داشتیم. در سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۲ و نیز از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۷ در دانشگاه مشهد تحصیل کردم و از سال ۱۳۷۸ در محل خدمتم شهرستان قاین مشغول بکار می‌باشم.

خاطرات جانباز:

جنگ و جبهه سراسر خاطره بود که توفیق خدمت کنار شهیدانی مثل شهید برونسی، شهید چراغچی بعنوان بی سیم چی ایشان را داشتیم و در عملیات آزاد سازی مهران در کنار آقای قالیباف شهردار قبلی تهران در عملیات آزادسازی مهران شرکت داشتیم.

واحد و محل خدمت: خدمات پرستاری

شهرستان محل خدمت: قاین

جانباز محمد رضا سلیمانی



فرزند: سلیمان
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: فردوس
مسئولیت در جبهه: تیربارچی -
خنثی کننده بمبهای شیمیایی (ش
م - ر) نگهبانی در خط مقدم

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۰/۹/۸
درصد جانبازی: ۲۰ درصد
نحوه مجروحیت: در اثر اصابت گلوله
مستقیم نیروهای عراقی از ناحیه فک
حضور داوطلبانه در جبهه: ۹ ماه و
غیرداوطلبانه ۲ سال

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۴ در شهرستان فردوس متولد و در سال ۱۳۶۶ به آیسک مهاجرت نموده ام و دوران تحصیل ابتدایی و راهنمایی را در آیسک تمام کرده ام و دوران دبیرستان را در شهرستان فردوس گذرانده ام. در سال ۶۱ عضو بسیج شدم و در طی سه مرحله به جبهه های حق علیه باطل اعزام گردیده ام. اولین دفعه در سال ۶۰ به منطقه جنوب اعزام گردیدم و مدت ۴۵ روز در پادگان نظامی که معروف به انرژی اتمی دارخوین بود آموزش نظامی را فرا گرفتم.

* خاطرات جانباز:

جهت آماده شدن عملیات آزاد سازی شهر بستان از دست عراقی ها ، مأموریت ما چند گردان این بود که توپخانه عراقی ها که ۲۰ کیلومتر پشت سرشان بود را بگیریم. ساعت ۹ شب بطرف جزیره مجنون حرکت کردیم. فاصله ۴۰-۵۰ کیلومتری تا محل درگیری را باید پیاده می رفتیم. دو شب و روز پیاده روی کردیم تا به محل رسیدیم. ساعت ۱۲ شب آماده صدور دستور حمله بودیم. هوا سرد بود و لباس کافی هم نداشتیم. خسته بودیم و ده ساعت بود که آب و غذا به ما نرسیده بود. حمله شروع شد. مثل باران گلوله بر روی سر ما می ریخت. با عراقی ها درگیری شروع شد. هر طوری که بود توپخانه آنها را گرفتیم. آتش آنها قطع شد و گردانهای دیگر توانستند شهر بستان را آزاد کنند و تعداد زیادی را از آنها اسیر کردیم.

واحد و محل خدمت: بیمارستان شهید چمران، راننده آمبولانس

شهرستان محل خدمت: فردوس

جانباز نوروز سنجری



فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۶/۷
محل تولد: نهبندان
نحوه اعزام: سرباز
مدت حضور غیرداوطلبانه در جبهه: ۷ جی
تاریخ مجروحیت: ۶۴/۹/۲۱
درصد جانبازی: ۴۵ درصد
نحوه مجروحیت: قطع عضو پای چپ
مسئولیت در جبهه: تیربار و آربی
۱۸ ماه و ۷ روز

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۴ در یکی از روستاهای نهبندان متولدشدم. در روستا دامداری داشته ام. در سال ۱۳۶۳ به جبهه حق علیه باطل اعزام و در تاریخ ۶۴/۹/۲۱ از ناحیه پای چپ که منجر به قطع پای چپم شده مجروح و جانباز شدم.

* خاطرات جانباز:

سال ۶۳ در جزیره مجنون مشغول به خدمت و پاسداری بودیم که بعد از سه ماه به ما خبر دادند که امشب جابجا می شوید. شما می روید عقب و گروهان قدس جایگزین می شود. سرشب آنها آمدند و گروهان ما به سمت خرمشهر وسایل خود را جابجا و به راه افتادیم. همین که به ۶۰ کیلومتری خرمشهر رسیدیم بی سیم زدند فوری برگردید که در جزیره درگیری شدیدی پیش آمده و آتش تهیه عراق به جزیره مجنون زیاد است و به ما آماده باش دادند اعلام کردند گروهان قدس که دیشب جابجا شده بود و هنوز کاملاً مستقر نشده بودند با هلیکوپتر عراق قیچی و اسیر شدند و از این موضوع گروهان ما خیلی خیلی ناراحت شدند و این خاطره تلخ ترین خاطره من از جبهه بود.

واحد و محل خدمت: بیمارستان شهید آتشدست

شهرستان محل خدمت: نهبندان

جانباز محمد رسول شبان سرو



فرزند: محمدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۶/۱
محل تولد: اسدیه
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: با ترکش خمپاره ۶۰ به چشم و بدن
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۶
درصد جانبازی: ۳۵ درصد
نحوه مجروحیت: در محل نگرهبانی
۵ ماه

خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران کودکی و نوجوانی ام را در زادگاهم گذراندم. بعد از ازدواج به مدت ۲ تا ۳ سال برای کار و زندگی عازم بیرجند شدم. در سال ۱۳۶۶ که دارای یک فرزند بودم به جبهه اعزام شدم. ۲۰ روز از تولد فرزند دوم گذشته بود که در محل نگرهبانی با اصابت خمپاره ۶۰ مجروح شدم و از آن پس، از نعمت بینایی چشم چپ محروم شدم. صاحب ۸ فرزند، ۳ پسر و ۵ دختر هستم.

خاطرات جانباز:

در سال ۱۳۶۶ به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم که همزمان با جنگ تحمیلی بود. بعد از اتمام دوران آموزش به لشکر ۹۲ زرهی اهواز اعزام و سپس به منطقه دارخوین جهت آموزش انواع ادوات جنگی (توپ، تانک، آرپیجی، خمپاره ۶۰، تیربار و...) و پس از اتمام دوره آموزش به منطقه شهابیه (خط مقدم منطقه صفر جنگی) اعزام شدم. با توجه به اینکه شغل قبلی من بنایی (استادکار) بود، روز سنگرسازی و شب نگرهبانی می دادم که این کار به مدت تقریباً ۳ ماه به طول انجامید. در یکی از همان روزها چون سرباز کم بود من را به عنوان نگرهبان گذاشتند که اتفاقاً همان روز تقریباً ساعت یک بعد از ظهر خمپاره ۶۰ در محل نگرهبانی من جلوی سنگر به زمین خورد که از ترکشهای آن خمپاره به بدنم اصابت کرد و یکی از آن ترکشها به چشم چپ من خورد که باعث مجروحیت و نابینایی ام گردید. از آن جا من را به بیمارستان صحرايي که در همان منطقه شهابیه بود منتقل کردند و تحت درمان قرار گرفتم. به دلیل اصابت ترکشهای زیاد به بدن و پهلویم، تقریباً بعد از گذشت ۷ الی ۸ ساعت که به هوش آمدم و چشمم را باز کردم دیدم تمام سر و بدنم باندپیچی شده بود. بعد از آن به دلیل مصدومیت های شدید از خدمت معاف و به شهر خودم بازگشتم. در حال حاضر با درد و رنجی که دارم و چشمم را از دست دادم، چون بخاطر سرفرازی ملت و کشورم رفتم، هیچ گونه نارضایتی ندارم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): خدیجه شبان سرو

واحد و شهرستان محل خدمت: روستای سرو شهرستان درمیان نسبت با جانباز: فرزند

جانباز اسحاق شبانی

فرزند: حاجی
تاریخ تولد: ۱۳۳۵
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۱/۵/۷
درصد جانبازی: ۵۵ درصد
محل تولد: بیرجند، روستای مولید
نحوه مجروحیت: به عنوان راننده
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۲ ماه
لودر داوطلبانه
و غیر داوطلبانه ۱۲ ماه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۳۵ در روستای مولید از بخش مرکزی شهرستان بیرجند به دنیا آمدم و هنوز هم در این روستا در حال رفت و آمد هستم و در شهرستان بیرجند سکونت دارم.

* خاطرات جانباز:

روز شنبه بود که در قسمت راهسازی جهاد سازندگی در منطقه طبس مسینا مشغول به کار بودم یکی از مسئولان آمد و جلوی ماشین را گرفت و گفت که الان تماس گرفتند و یک راننده لودر و یک راننده بولدوزر می خواهند و من بدون اینکه به خانواده اطلاع بدهم به جبهه اعزام و در شب سوم که در جبهه بودیم در عملیات و لفر ۳ مجروح شدم و این خاطره همیشه در یادم هست که با اینکه زن و بچه داشتم، روحیه ام آن قدر بالا بود که بدون خداحافظی به جبهه رفتم و هم اکنون جانباز ۵۵٪ از کارافتادگی هستم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): فاطمه شبانی

واحد محل خدمت: مرکز بیماریهای خاص

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با جانباز: فرزند

جانباز علی شفیعی



فرزند: محمدحسین	تاریخ مجروحیت: ۶۵/۴/۸
تاریخ تولد: ۱۳۴۸	درصد جانبازی: ۵ درصد
محل تولد: بیرجند	نحوه مجروحیت: موج گرفتگی
مدت حضور در جبهه به طور	(اعصاب و روان)
داوطلبانه: ۶ ماه	مسئولیت در جبهه: پشتیبانی - خدماتی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سن ۱/۵ سالگی پدرم را از دست دادم و از آن به بعد مجبور شدم که به همراه مادر بزرگم در روستا زندگی کنم و نبود امکانات در آنجا مانع پیشرفت من در تحصیل شده بود. من در ۹ سالگی به بیرجند آمدم و برای خود خانه ای اجاره کردم و از طریق کارگری مخرج مورد نیاز خود را برای گذراندن زندگی فراهم می کردم. در دوران کودکی خود به اندازه یک انسان بالغ مشغله داشتم. در سن ۱۴ سالگی از طریق بسیج به صورت داوطلبانه در ۲ مرحله به جبهه رفتم. در سن ۱۸ سالگی خانه و تمام دارائی هایم آتش گرفته و من از صفر دوباره شروع کردم و در ۲۲ سالگی ازدواج کردم و بعد از ازدواج برای تحصیل خود مجبور به رفتن به نهضت سوادآموزی شدم.

* خاطرات جانباز:

در جبهه کارهایی از قبیل آوردن آب و گرفتن غذا بین دوستان تقسیم کار شده بود و در آن روز که نوبت من بود که آب بیاورم به علت انجام کاری از سنگر بیرون رفته بودم اما خیلی سریع برگشتم. دیدم یکی از همرزم هایم با پارچی در دست به سمت تانکر آب می رود. من به سمت او رفتم تا کارم را خودم انجام دهم اما ۵۰۰ متر مانده به او یک خمپاره ۱۲۰ به زمین فرود آمد. از هم رزم من فقط یک جفت چکمه به جا مانده بود. او شهید شده بود اما من دچار گرفتگی موج انفجار شدم و از آن روز به بعد تا به الان من آن صحنه همیشه در ذهنم زنده است و گاهی در خواب هایم به صورت کابوسی بد می آید و این موجب آزار و اختلال آرامش روانی من می شود و از آن تاریخ تا به امروز با خوردن انواع داروهایی اعصاب و روان به زندگی خود ادامه می دهم.

واحد محل خدمت: خدمات بیمارستان امام رضا (ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز قربان صحتی

فرزند: اکبر	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵/۴/۱۴
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۱/۱	درصد جانبازی: ۵ درصد
محل تولد: روستای پهنائی	نحوه مجروحیت: ترکش خمپاره
مسئولیت در جبهه: نوبت اول دژبان	۶۰ از ناحیه مچ دست
و نوبت دوم که منجر به جانبازی شد	مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
تک تیرانداز	۵ ماه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در روستای پهنایی از توابع بخش مرکزی قاین به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در همان روستا گذراندم. در دوران راهنمایی در سال ۶۴ و ۶۵ دوبار به جبهه رفتم و سپس ادامه تحصیل در رشته بهیاری دادم. خدمت سربازی را در سال ۷۰ - ۶۹ در اهواز گذراندم. سپس در سال ۷۱ به استخدام بهداشت و درمان درآمدم و حدود ۵ سال در شاخات بخش مرکزی بیرجند خدمت و از آن پس در بیمارستان شهید قاین به عنوان مسئول حسابداری، داروخانه، امور عمومی و اداری انجام وظیفه می نمایم.

* خاطرات جانباز:

عملیات کربلای یک در تپه های قلاویزان مهران بودم. با توجه به شرایط سنی، حضور در چنین جاده ای سخت به نظر می آمد. شب برای دستشویی رفتن از سنگر که مدام زیر گلوله و توپ بود بیرون آمدم. پشت سنگر مقداری گودتر و تاریک بود به محض نشستن منور زده شده و دیدم یک جنازه عراقی که خیلی هم گنده بود دقیقاً کنارم افتاده است. نزدیک بود قلبم بگیرد. فرار را بر قرار ترجیح دادم و تا صبح از ترس دلپره داشتم.

واحد محل خدمت: بیمارستان شهید

شهرستان محل خدمت: قاین

جانباز رضا صحراکار



فرزند: غلام
تاریخ تولد: ۱۳۵۱
محل تولد: روستای چهکندوک
مسئولیت در جبهه: سرباز

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۹
درصد جانبازی: ۵ درصد
نحوه مجروحیت: اصابت تیرمستقیم
به پای چپ

* خلاصه ای از زندگی نامه:

از کودکی در روستای اصغول زندگی کردم تا کلاس پنجم ابتدایی را در آنجا خواندم و در سن ۸ سالگی پدرم را از دست دادم و بعد از آن خرج و مخارج زندگی بر روی دوش مادرم بود و من و مادرم در روستا مشغول به کار کشاورزی شدیم و از همان راه زندگی خود را اداره می کردیم تا که به خدمت سربازی رفتم و از آنجا به جبهه اعزام شدم.

* خاطرات جانباز:

خاطرات زیاد است. یکی اینکه ما برای آب خوردن، آب نداشتیم. مجبور بودیم برفها را آب کنیم تا آب آشامیدنی داشته باشیم و برای غذا خوردن هم روی چراغ والور که از گرمای آن استفاده می کردیم داخل حلب های هفده کیلویی غذا درست می کردیم و برای حمل مجروحین از ماشین لانکروس به صورت چراغ خاموش استفاده می کردند. وقتی که می خواستیم از سنگر خودمان به سنگر دیگری برویم با بیل برفها را کنار می زدیم تا راه باز شود و بعد از چندی باد و کولاک کانالهایی که کنده بودیم را پر می کرد. در زمان مجروحیت با کملهها درگیر شده و گفتم مرا دستگیر می کنند ولی تیر خوردم و از ناحیه پای چپ مجروح شدم.

واحد محل خدمت: آشپزخانه بیمارستان امام رضا (ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز رمضان طوری



فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۷/۳
محل تولد: گوکچین
مسئولیت در جبهه: تبلیغات و
راننده تانک زرهی در لشکر ۵
نصرا هواز، جهادگر در جهاد نصر
خراسان در جبهه سومار

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۴۵ ماه
و حضور غیر داوطلبانه ۲۲ ماه
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵/۱۰/۱۵
درصد جانبازی: ۳۵ درصد
نحوه مجروحیت: موج انفجار و
ترکش پا و دست چپ

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۵ در روستای گوکچین در خانواده مذهبی و مستضعف دیده به جهان گشودم. تحصیلات خود را تا ابتدائی در مدرسه شهید هنری گوگچین و دوران راهنمایی را در روستای سرچاه تازیان به اتمام رساندم. در سال ۱۳۶۱ به عضویت فعال بسیج پایگاه مقاومت گوکچین درآمدم و در سال ۱۳۶۳ به عنوان جهادگر داوطلبانه به جبهه سومار و در سال ۱۳۶۴ به عنوان سرباز سپاه پاسداران به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام و در ۶ عملیات شرکت کرده ام.

* خاطرات جانباز:

در عملیات کربلای ۴ در منطقه شلمچه به مدت ۷۲ ساعت و اندی در محاصره نیروهای عراقی بودیم که با تعدادی از همزمان و دوستان با همکاری همدیگر و عنایت فاطمه زهرا (س) از محاصره در آمدیم. در عملیات والفجر ۸ اروند رود و فاو، در شب عملیات با شنیدن صدای یک رزمنده که گفت یا زهرا برگشتم که صاحب این صدا چه کسی است؟ تیر سمینوف اسلحه عراق فک مرا هدف قرار داد که منجر به شکسته شدن فک و تعداد ۶ دندان کرسی شد و با شنیدن این صدا از شهادت من پیشگیری شد.

واحد محل خدمت: مرکز اسدییه

شهرستان محل خدمت: درمیان

جانباز حسن عابدینی



مسئولیت جانباز در جبهه: تیربارچی

فرزند: محمد ابراهیم

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵

تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۴/۵

درصد جانبازی: ۵ درصد

محل تولد: حاجی آباد زیرکوه

نحوه مجروحیت: مجروحیت از

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶ ماه

ناحیه قفسه سینه

و غیرداوطلبانه ۱۲ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

بعد از سن تکلیف به علت مشکلات زیاد و کمبود امکانات در روستا از ادامه تحصیل بازماندم تا اینکه تصمیم گرفتم به جبهه بروم.

* خاطرات جانباز:

جهت اعزام به جبهه به سپاه قائن مراجعه کردم و از آنجا جهت آموزش نظامی به تربت جام اعزام شدم. در آنجا همه را به صف کردند و کسانی که قد کوتاه تری داشتند جدا می کردند و من هم را گفتند چون خیلی کوچک بودم برگرداندند که خیلی ناراحت شدم اما دوباره جهت آموزش به مزدوران رفتم و مدت چهل و پنج شبانه روز آموزش دیدم و بعد از آن اعزام به جبهه شدم. ابتدا به شلمچه با مسئولیت تیربارچی و بعداً به کردستان و حلبچه اعزام شدم. در سال ۶۵ در منطقه شلمچه از ناحیه قفسه سینه مجروح شدم و به بیمارستان اهواز و سپس برای ادامه درمان به اصفهان اعزام شدم.

واحد محل خدمت: شبکه بهداشت

شهرستان محل خدمت: زیرکوه

جانباز محمد رضا عاملی



فرزند: حسین	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۴/۷/۲۷
تاریخ تولد: ۱۳۴۰	محل تولد: فردوس
مسئولیت در جبهه: معاون دسته و	درصد جانبازی: ۵ درصد
تک تیرانداز، فرمانده دسته و راننده	نحوه مجروحیت: بر اثر اصابت ترکش
دفتر قضائی	مین و ترکش خمپاره از ناحیه دست
حضور داوطلبانه در جبهه: ۵ ماه و ۲۰ روز	و پای چپ
و غیرداوطلبانه ۲۱ ماه و ۱۴ روز	

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۱۳۴۰/۹/۲ در شهرستان فردوس متولد و پس از زلزله ۴۷ دوران ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را در اسلامیه گذراندم و در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۱۰ از طرف بسیج به منطقه جنوب اعزام و در تاریخ ۱۳۶۸/۱۱/۱۸ در لشکر ۲۱ امام رضا (ع) دوران سربازی را شروع و پس از گذراندن سربازی در تاریخ ۱۳۶۸ مدتی در شبکه بهداشت فردوس به صورت قراردادی مشغول کار بودم و از تاریخ ۱۳۷۰/۹/۲۳ به صورت رسمی در واحد کارگزینی و هم اکنون در واحد حسابداری شبکه بهداشت فردوس مشغول به کار می‌باشم.

* خاطرات جانباز:

دوبار در منطقه مجروح شدم یک بار در تاریخ ۱۳۶۱/۱۲/۲۶ در منطقه شوش و بار دوم در تاریخ ۱۳۶۴/۷/۲۷ در منطقه حورالعظیم جاده خندق بر اثر ترکش خمپاره ۶۰.

واحد محل خدمت: حسابداری شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: فردوس

جانباز مهدی عبدالرزاق نژاد



فرزند: علیرضا	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۴
تاریخ تولد: ۱۳۴۰	درصد جانبازی: ۲۵ درصد
محل تولد: بیرجند	نحوه مجروحیت: تصادف در حین
حضور داوطلبانه در جبهه: حدود ۳۱	جابجایی در جاده سقز به مهاباد
ماه قبل و بعد از قطعنامه	مسئولیت جانباز در جبهه: مأموریت
	تبلیغی و فرهنگی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در بیرجند در خانواده ای متوسط بدنیا آمدم. تحصیلات تا دیپلم را در بیرجند سپری کردم. مدت ۶ ماه در سپاه پاسداران خدمت کردم. برای ادامه تحصیل در حوزه علمیه در سال ۱۳۵۸ به قم رفتم و در سال ۱۳۷۲ به بیرجند آمده و در نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاههای بیرجند مشغول به کار شدم. در سال ۱۳۷۰ به عضویت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند درآمدم و تاکنون در مسئولیتهای مدیر فرهنگی، دبیر هم اندیشی اساتید و... همکاری کرده و در حال خدمتگزاری در شورای اسلامی شهر بیرجند نیز هستم.

* خاطرات جانباز:

در ایام نوروز در جبهه بودم. صبح روز اول نوروز رزمندگان اسلام اعم از بسیجی، سپاهی، ارتشی و... به سنگرهای همدیگر رفت و آمد می کردند و سال نو را به یکدیگر تبریک می گفتند. من هم به همراه تعدادی از رزمندگان در یکی از این گروهها وارد سنگرها و چادرهای محل استقرار رزمندگان شدم و به همدیگر تبریک می گفتیم. پذیرایی مختصری از قبیل چائی، خرما، نقل و شکلات نیز در چادرها تعارف می شد. در یکی از سنگرها یکی از جوانان بسیجی رو به من کرد و گفت اگر به قم رفتید سلام مرا به علما برسانید و بگوئید ما اینجا آماده ایم نگران نباشید. برای من این روحیه فداکاری موجب خرسندی و افتخار گردید.

واحد محل خدمت: عضو هیئت علمی دانشگاه و مدیر سابق فرهنگی معاونت فرهنگی

دانشجویی دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز محمد رضا عدالتی نیا



فرزند: علیدوست
تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۱/۳
محل تولد: روستای روم، قاین
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۷ ماه
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵/۱۰/۱۶

درصد جانبازی: ۱۳ درصد
نحوه مجروحیت: در عملیات
کربلای ۵ و توسط پرتاب نارنجک از
سوی دشمن
نوع فعالیت: تیربارچی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در تاریخ ۱۳۴۷/۱/۳ در روستای روم از توابع شهرستان قاین متولد شدم و دوران دبستان و راهنمایی را در روستا و دبیرستان را در شهرستان قاینات گذراندم. سال ۶۵ به صورت بسیجی به جبهه رفتم و مدت ۷ ماه در جبهه بودم. در عملیات کربلای ۵ نیز شرکت نموده که در شب عملیات در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۶ به وسیله نارنجک از ناحیه هر دو پا مجروح شدم. در سال ۷۰ در شبکه بهداشت تحت عنوان کارگزين استخدام شدم.

واحد محل خدمت: کارگزينی شبکه بهداشت و درمان
شهرستان محل خدمت: قاین

جانباز علی اصغر عسکری پناه



فرزند: غلامحسین	درصد جانبازی: ۲۵ درصد
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۱/۱۲	مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۲ ماه
محل تولد: بیرجند	و غیر داوطلبانه: ۲۱ ماه
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۲	نوع مسئولیت در جبهه: نصب
نحوه مجروحیت: شیمیایی	پل های متحرک

*خاطرات جانباز:

در عملیات والفجر ۸ من بعنوان نیروی آبی و خاکی از طریق جهاد سازندگی به جبهه اعزام شدم. ۲۰ روز قبل از عملیات برای نصب پل آکاسیو بر روی رودخانه ارونند شروع به نصب پل کردیم. عرض رودخانه ۱۱۰۰ متر بود و عمق آن در وسط به حدود ۱۵۰ متر می رسید و سرعت آب در شب به حدود ۸۰ کیلومتر سرعت پیدا می کرد و در چنین رودخانه ای به این مشخصات باید حتماً پل زده می شد. قبل از عملیات، ما این پل را به قطعه های ۱۰۰ متری سرهم کردیم تا در زمان عملیات بتوانیم سریعتر همه را به هم وصل کنیم. در زمان شروع عملیات ما هم شروع به نصب کردیم و تا خط دشمن ادامه دادیم. در ساعت ۱۲ شب که ما پل را تا حدودی داشتیم تکمیل می کردیم از یک طرف دشمن با گلوله باران رودخانه که مثل باران گلوله می آمد و از طرفی سرعت آب خیلی زیاد پل به پایان نرسید و چون شهر فاو عراق را رزمندگان ما به تصرف درآورده بودند تا یک هفته از زمین گلوله باران و از طرف دیگر شیمیایی بر سر بچه ها می ریختند که من در این عملیات مجروح شدم. تا اینکه بعد از چند روز دیدم در باشگاه ۱۲ هزار نفری تهران بستری هستم و مدت یک ماه در بیمارستان بستری بودم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **مجید عسکری پناه**

واحد محل خدمت نگهبانی: **بیمارستان خاتم الانبیاء**

شهرستان محل خدمت: **اسدیه (درمیان)**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز غلامرضا عمیدی

فرزند: اسماعیل	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۴/۱۱/۱۵
محل تولد: گرگان	درصد جانبازی: ۵ درصد
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: به پای راست	نحوه مجروحیت: اصابت تیرمستقیم
۱۳ ماه و ۱۷ روز	مسئولیت جانباز در جبهه: تک
	تیرانداز واحد ادوات



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در استان گلستان در شهرستان گرگان به دنیا آمدم و دوران تحصیل ابتدایی و راهنمایی را در شهر ارسک و دوران متوسطه را در دبیرستان شهید بهشتی بشرویه گذراندم. در سال ۶۹ به خدمت سربازی اعزام و در سال ۷۲ در دانشگاه علوم پزشکی مشهد استخدام و در شهر آیسک به عنوان راننده آمبولانس مشغول به خدمت شدم و در حال حاضر نیز در بیمارستان شفای بشرویه مشغول به خدمت هستم.

واحد محل خدمت: راننده آمبولانس بیمارستان شفای

شهرستان محل خدمت: بشرویه

جانباز مصطفی فرامرزی گسک



فرزند: محمد	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۲
تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۱/۲۰	درصد جانبازی: ۳۰ درصد
محل تولد: روستای گسک	نحوه مجروحیت: اصابت خمپاره ۶۰
مدت حضور داوطلبانه در جبهه:	مسئولیت جانباز در جبهه: بیسیم
۴ ماه و ۱۵ روز	چی گردان المهدی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای مذهبی و مستضعف دیده به جهان گشودم. همراه خانواده در راهپیمایی هایی که در روستای گسک که آن زمان مرکز فعالیت های سیاسی و راهپیمایی به روستاهای مجاور بود شرکت می کردم. دوران ابتدائی را در روستای گسک گذراندم. در مجالس مذهبی در مساجد شرکت می کردم و مداح هیئت بودم. چون مدرسه راهنمایی در آن زمان درگسک نبود به روستای بورنگ برای ادامه تحصیل رفتم و با عشق و علاقه ای که معلم دینی ام در من ایجاد نمود در حالی که ۱۲-۱۳ سال بیشتر نداشتم بصورت بسیجی داوطلبانه به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام و مجروح شدم. بعد از اینکه مجروح شدم مدت ۱۵ ماه خدمت سربازی رفتم و بعد از سربازی ازدواج کردم و مدتی بیکار بودم که بعد از چند سال در سنگر بهداشت مشغول بکار شدم و مدت ۲۳ سال است که در خانه بهداشت گسک مشغول به کار هستم.

* خاطرات جانباز:

در منطقه سد صادق و خرمال و تپه سبز عراق بر اثر اصابت خمپاره ۶۰ از ناحیه پهلو و شکم مجروح شدم. مدت ۲ ماه در بیمارستان باختران و بیمارستان ۲۲ آبان لاهیجان بستری بوده ام که هیچ کس را نمی شناختم و بعد از مدتی که گذشت حافظه ام را به دست آوردم. با عمل جراحی طحالم را برداشتند و معده و روده هایم آسیب دیده که در حال حاضر مشکل هضم غذا و ناراحتی معده دارم.

واحد محل خدمت: خانه بهداشت گسک

شهرستان محل خدمت: درمیان

جانباز جهانگیر فرحان



فرزند: محمدعلی
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: بیرجند
مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۱۲ ماه
تاریخ مجروحیت: ۶۵/۷/۱۲
درصد جانبازی: ۵ درصد
نحوه مجروحیت: در جزیره مجنون
بر اثر اصابت ترکش خمپاره
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز
و امدادگر

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در مردادماه ۱۳۴۶ در خانواده ای مذهبی و کشاورز در روستای سلطانی متولد شدم. دوران تحصیلات ابتدایی را در همان روستا گذراندم و راهنمایی را در یکی از مدارس منطقه عربخانه که حدود ۳۰ کیلومتر با روستای ما فاصله داشت بنام دهک عربخانه گذراندم. دوران دبیرستان را در بیرجند مدرسه شهید چمران سپری کردم و در همان ایام تحصیلات، مکرراً به جبهه های جنگ می رفتم و در تعطیلات تابستان در جبهه بودم. در رشته علوم آزمایشگاهی دانشگاه علوم پزشکی ایران پذیرفته شدم و مدرک کاردانی آزمایشگاه را گرفتم و بعداً در رشته روانشناسی بالینی دانشگاه فردوسی مشهد ادامه تحصیل دادم و مدت ۲۵ سال است که در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند خدمت می کنم.

* خاطرات جانباز:

اولین بار که به جبهه اعزام شدم من ۱۶ سال داشتم که به اهواز رفتم و در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کردم که در آن عملیات به علت لو رفتن مجبور به عقب نشینی شدیم. بهترین خاطراتی که دارم می خواهم از علت شهادت و ایثار که می گویند باید لایق شهادت باشی بگویم زیرا در ۴ مرتبه از جنگ تمام رفقای من به شهادت رسیدند و من فقط ماندم. زیرا آنها واقعاً لایق بودند ولی من نبودم. در کردستان در منطقه بوکان خدمت می کردم. شب با ماشین لندروور یکی از افراد روستایی بنام آینه چی که در آنجا بود همراه شدیم و قرار بود من کنار جاده منتظر بمانم تا بیایند در همین ایام که فصل کشاورزی بود تراکتوری آمد و قصد رفتن به روستایی دیگر داشت ولی تا نزدیکی روستای آینه چی می رفت من را سوار کرد. از یک پل آهنی که روی رودخانه بود رد شد که دیدم صدای تیر آمد از تراکتور پیاده شدم و آمدم بالای تپه دیدم که کوموله روی پل لندروور را هدف گرفته و پنج نفر از دوستان که در روستا با هم بودیم همه با لندروور به ته دره سقوط کردند و تراکتور فرشته نجات من شد تا جنازه رفقایم را از ته دره جمع کنم. باز هم در کردستان بودم منطقه جوانرود کرمانشاه و مرزی بود به نام کله قندی که آنجا بودم و در مرکز شیخ صالح برای امدادگری

که در مانگه صحرائی بود خدمت می کردم. موقع برگشتن و پایان مأموریت ما بود که در خط مقدم بودم. من و تعداد چهار نفر از رفقایم که پایان خدمت گرفته بودیم خوشحال بودیم که بعد از مدتی به سوی خانواده بر می گردیم. قرار شد که موقع ظهر که ماشین تویوتا غذای ظهر افراد را بیاورد، با همان ماشین به پشت خط برگردیم که حدود ۱۰ دقیقه دیدیم که آمبولانس آمد که مجروح ببرد و من که نیرویشان بودم گفتم مرا هم ببرید و لذا مرا هم سوار کرد. همین که به پشت خط رسیدیم گفتند فوری آمبولانس بر گردد که متأسفانه خمپاره ای به وسط ماشین غذا در حین بازگشت خورده بود و هر چهار نفر از رفقایم به شهادت رسیدند و آمبولانس مرا از آنها جدا کرد.

در جزیره مجنون بودیم که تعدادی نیروی جدید آمده بودند. بعلت گرمی هوا و شرعی بودن منطقه همه از گرما به تنگ آمده بودند و در اطراف سنگر نشسته بودند و از آمدن یا نیامدن خمپاره سؤال می کردند که من توضیح دادم که آری خمپاره می آید ولی اکثراً در داخل آب می افتد ولی یک لحظه دیدم که آتشی صورتم را فرا گرفت و انفجار عجیبی رخ داد که متأسفانه خمپاره در وسط ما افتاده بود که من داخل سنگر افتاده بودم و در آنجا هم تعدادی از رفقایم به شهادت رسیدند. من فقط چند ترکش سطحی خورده بودم.

باز هم در کردستان بودم و از منطقه خدمتی پایان مأموریت گرفته بودم و باید حدود چند کیلومتر پیاده می آمدم تا به جاده اصلی برسم. در بین راه فشنگهایم را هم به علت سنگینی و... همه را شلیک می کردم. کنار جاده سوار یک جیب شخصی شدم تا به شهر بوکان بروم. در بین راه حواسم پرت شده بود و عقب ماشین سوار بودم که دو تا کرد با هم کردی حرف می زدند و ترانه گوش میدادند که ناگهان متوجه شدم که در راه اصلی نیستند. وحشت مرا گرفت و اسلحه خالی خود را بلند کرده و از ضامن خارج کردم. ناگهان ترسیدند گفتند چی شده برادر گفتم کجا می روید این که راه اصلی نیست گفتند کمی کار داشتیم ببخشید اسلحه را بلند کردم و گفتم زود به جاده اصلی برگردید که آنها از ترس این کار را کردند و مرا پیاده کردند که اینجا هم سوازی دوستان بودم ولی آنها رزمندگان را سر به نیست می کردند و من با زکاو خودم از دست آنها رهایی یافتم و آنچه از جبهه مهم است واقعاً آن ایثار و نماز شب هایی که شهدا در تنهایی و جوانی می خواندند که واقعاً عجیب و فراموش نشدنی است که آنها چقدر با معرفت و شناخت راه شهادت را انتخاب کردند که انشاء... در روز قیامت ما را شفاعت خواهند کرد.

واحد محل خدمت: بیمارستان امام رضا(ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز حمیدرضا فرزانه



حضور داوطلبانه در جبهه: ۲۹ ماه

و غیرداوطلبانه ۲۶ ماه

درصد جانبازی: ۵ درصد

نحوه مجروحیت: به علت اصابت گلوله

در نزدیکی ماشین و واژگونی ماشین

فرزند: حسن

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: نهبندان

مسئولیت در جبهه: بیسیم چی،

تک تیرانداز و امدادگر

تاریخ مجروحیت: ۶۷/۲/۲۵

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۳ در شهرستان نهبندان به دنیا آمدم. در شش سالگی مدرسه رفتم. ابتدایی و راهنمایی را در نهبندان تحصیل نمودم و سپس دوران دبیرستان را در دبیرستان شریعتی بیرجند مشغول به تحصیل شدم. در سال اول دبیرستان به جبهه اعزام شدم و حدود ۲۹ ماه جبهه رفتم و سپس به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم و ایام سربازی را ابتدا در زاهدان و سپس در جبهه گذراندم. پس از پایان سربازی به استخدام آموزش و پرورش درآمدم و در سال ۱۳۷۱ ازدواج کردم و دارای چهار فرزند می‌باشم و هم اکنون مشغول خدمت در آموزش و پرورش می‌باشم.

* خاطرات جانباز:

پس از اینکه ما به جبهه اعزام و در منطقه چزابه مشغول به خدمت شدیم در آنجا به نوبت همه ما نهبانی می‌دادیم بدین صورت که هر فرد در سنگرهای یک نفره ۲ ساعت نهبانی می‌دادیم و ۴ ساعت استراحت می‌کردیم. فاصله سنگرها از هم حدود ۱۰۰ - ۵۰ متر بود. حدود ساعت ۱۲ شب بود که پست نهبانی من تمام شد و پست را تحویل دوستم که از اهالی نیشابور بود دادم و به طرف سنگر استراحت حرکت کردم هنوز به سنگر نرسیده بودم که پاسخخس مرا صدا کرد فرزان فرزان جواب دادم گفت زود بیا. سریع به سمت سنگر نهبانی رفتم، وقتی آنجا رسیدم دیدم دوستم غرق در خون وسط سنگر افتاده و به شهادت رسیده بود. درست چند دقیقه بعد از تحویل پست یک عدد خمپاره شصت دشمن وسط سنگر برخورد کرده بود و ایشان به شهادت رسیده بودند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): معصومه جوشندی

واحد و شهرستان محل خدمت: مسئول دفتر ریاست شبکه بهداشت و درمان نهبندان

نسبت با جانباز: همسر

جانباز غلامعلی قریشی



فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۰/۹/۴
محل تولد: پهنائی
مدت حضور داوطلبانه در
جبهه: ۱۵ ماه
تاریخ مجروحیت: عملیات
کربلای ۴ و ۵
درصد جانبازی: ۱۰ درصد
نحوه مجروحیت: شیمیایی
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز،
امداد و درمان، آرپی جی.

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در خانواده ای مذهبی در روستای پهنائی متولد شدم. پدرم کشاورز و مادرم خانه دار بود و در دوران زندگی با تهیدستی با پای پیاده به شهرستان قائن می آمدم در طی هفته در خانه اجاره ای زندگی می کردم و با برادرم درس می خواندم و جمعه ها بر می گشتم و در دوران انقلاب کلاس سوم دبیرستان بودم. در سال ۶۴ به میدان مبارزه با صدامیان شتافتم و در ۵ نوبت حضور در جبهه، در عملیات های مختلف شرکت کردم و در عملیات کربلای ۴ و ۵ بود که مجروح شیمیایی شدم.

* خاطرات جانباز:

در شب حمله کربلای ۵ پس از اعلام رمز عملیات، رزمندگان همدیگر را در آغوش می گرفتند و اشک شوق از دیدگان آنها جاری بود. صبح روز بعد هواپیماهای جنگی دشمن که تعداد آنها حدود ۱۰ - ۱۵ عدد بود در آسمان بودند و چند هواپیما با چشم خودم دیدم که مورد هدف تک گلوله های پدافند هوایی ما قرار گرفتند و خلبانان آنها را اسیر کردند. شب عملیات کربلای ۴ که دژ خرمشهر را با خمپاره می زدند، ما در حال امداد و نجات مجروحان بودیم که فرمانده لشکر آمد و ایشان را نمی شناختم. گفت به هرنفر یک اسلحه بدهید تا هم از خود مواظبت کنند و هم امداد رسانی را انجام دهند و من بعدها فهمیدم ایشان فرمانده لشکر است.

واحد محل خدمت: پزشک بیمارستان شهدا

شهرستان محل خدمت: قائن

جانباز علی قنبری

تاریخ مجروحیت: ۶۶/۱۲/۱
درصد جانبازی: ۲۰ درصد
نحوه مجروحیت: جانباز شیمیایی
مسئولیت در جبهه: آربی جی
زن و کمک آربی جی زن و تک
تیرانداز

فرزند: سلیمان
تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۷/۱
محل تولد: روستای کوشک
حضور به طور داوطلبانه: ۸ ماه
و ۴ روز



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در زمان جنگ تحمیلی به صورت داوطلبانه به جبهه اعزام شدم و چون در زمان اعزام به جبهه به سن ۱۵ سالگی نرسیده بودم، تاریخ شناسنامه‌ام را تغییر دادم تا امکان اعزام برایم فراهم شود. از تاریخ ۶۵/۶/۹ تا ۶۵/۱۱/۱۱ در لشکر ۵ نصر، گردان اسدالله، از تاریخ ۶۶/۱۱/۲۴ تا ۶۷/۲/۳۰ و مجدداً از تاریخ ۶۷/۴/۲۲ تا ۶۷/۶/۲۶ در لشکر ویژه شهدا گردان امام علی (ع) در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور یافتیم که در دومین اعزام، دچار مصدومیت شیمیایی شدم و هم اکنون جانباز شیمیایی هستم. در حال حاضر در بخش آزمایشگاه بیمارستان ولیعصر (عج) بیرجند مشغول خدمت رسانی به هموطنان عزیزم می‌باشم.

* خاطرات جانباز:

در عملیات کربلای ۴ در سال ۶۵ در شلمچه من به همراه دوست و هم ولایتیم (محمدرضا اکبری) که دوست داشت با هم در یک گروه باشیم، در دو گروه جداگانه دسته بندی شده بودیم. شب عملیات منتظر شروع حمله بودیم ولی متأسفانه عملیات لو رفته بود و دشمن منطقه را زیر بارش خمپاره گرفته بود، محمد رضا خود را با خوشحالی به سنگر ما رسانده بود و هر چه به او اصرار کردم به سنگرت برگردد قبول نکرد. نزدیک صبح با اصابت خمپاره‌ای سنگر ما فرو ریخت و عده ای را توانستیم نجات دهیم و تعدادی هم شهید شدند که محمد رضا نیز در بین آنان بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

واحد محل خدمت: آزمایشگاه بیمارستان ولیعصر (عج)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز متوفی محمد کاربر



فرزند: محمدحسن
تاریخ تولد: ۱۳۱۵/۱۲/۱
محل تولد: نگیان
تاریخ مجروحیت: ۶۵/۱۰/۲۴ و
۶۷/۴/۲
درصد جانبازی: ۴۰ درصد
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: نحوه مجروحیت: شیمیایی با گاز خردل
مسئولیت در جبهه: پشتیبانی و
تدارکات
۷۰ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

جانباز شادروان محمد کاربر در اسفندماه ۱۳۱۵ در روستای خسروآباد از توابع شهرستان درمیان و در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. دوران کودکی، نوجوانی و جوانیش را در روستاهای خسروآباد و گسک گذراند. پدرش کشاورز و مادرش خانه دار بود. وی پس از گذراندن مدت زیادی از دوران زندگی در روستا، پس از پیروزی انقلاب اسلامی وارد بسیج شد و سپس بعنوان پاسدار در بهداری سپاه مشغول خدمت بود. در سال ۱۳۶۰ به صورت داوطلبانه عازم مناطق جنگی گردید و جمعاً مدت هفتاد ماه از میهنش دفاع نمود تا این که در سال های ۶۵ و ۶۷ در منطقه عملیاتی شلمچه و بعد جزیره مجنون شیمیایی شد. وی پس از دوران بازنشستگی و تحمل سالها درد و رنج ناشی از مواد شیمیایی در بهمن ماه ۸۷ دعوت حق را لبیک گفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* خاطرات جانباز:

جانباز شادروان محمد کاربر نقل می کرد « روزی در منطقه عملیاتی شلمچه که دشمن بعضی مواد شیمیایی ریخته بود ابتدا احساس کردم که بوی قورمه سبزی می آید. به سایر هم رزم ها گفتم عجب بویی می آید. آنها که متوجه آلوده بودن منطقه شده بودند فوراً ماسک آورده و به من گفتند که از آن استفاده کنم و من در کمال ناباوری در یک لحظه از هوش رفتم و بعد از ساعت ها خود را روی تخت بیمارستان دیدم.»

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): ام البنین و امیر کاربر

واحد محل خدمت: معاونت تحقیقات و مرکز بهداشت معصومیه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با جانباز: فرزندان

جانباز ابوالقاسم کاظمی

درصد جانبازی: ۲۵ درصد
مسئولیت در جبهه: سال های ۶۱
تک تیرانداز، ۶۲ پدافند هوایی، ۶۳
تک تیرانداز، ۶۵ فرمانده دسته، ۶۷
بهداشت و درمان

فرزند: رضا
تاریخ تولد: ۴۴/۱/۳
محل تولد: شاهرخت
مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۱۸ ماه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب ابوالقاسم کاظمی فرزند رضا در سال ۱۳۴۴ در روستای شاهرخت در خانواده ای بی بضاعت متولد شدم. تحصیلاتم را تا سال دوم راهنمایی ادامه داده و سپس به دلیل مشکلات خانوادگی ترک تحصیل و به کارگری مشغول شدم تا اینکه جنگ شروع شد. خانواده ام با وجودی که پسر بزرگتر خود را از دست داده بودند با رفتن من به جبهه موافقت کردند. مدت ۱۸ ماه بطور متناوب از سال ۶۱ تا ۶۷ برای دفاع از میهن اسلامی در جبهه حضور داشتم که در سال ۶۵ در عملیات کربلای ۵ مفتخر به جانبازی گردیدم. در سال ۶۲ تشکیل خانواده داده و به دلیل آنکه همسرم بهورز بود سال ۶۵ وارد آموزشگاه بهورزی و در سال ۶۸ به استخدام بهداشت و درمان درآمدم و مدت ۱۰ سال در منطقه محروم روستای گمنج انجام وظیفه نمودم.

* خاطرات جانباز:

در سال ۶۱ که من عضو گردان عبدا... به فرماندهی سردار شهید برونسی بودم. شب قرار بود ما را به کمین ببرند. حرکت کردیم بطرف کمین گاه که هوا خیلی تیره و تار شد و باران شدید شروع به باریدن کرد که در حین حرکت موقعیت ما نامشخص شد. سردار شهید برونسی دستور داد که احتمال اسارت زیاد است. هرچه مدارک دارید از بین ببرید. بیسیم چی فرکانس بیسم خود را از بین برد. همگی به امید خدا و فرج آقا بودیم که یک مرتبه نوری نمایان شد و شهید برونسی دنبال نور حرکت میکرد و ما پشت سر ایشان به سنگر استراحت برگشتیم و این راهنمایی یک فرج بود.

واحد محل خدمت: خانه بهداشت گمنج

شهرستان محل خدمت: زیرکوه

جانباز محمد کاظمی



فرزند: عزیزا...

تاریخ تولد: ۱۳۶۲/۶/۱

محل تولد: بیرجند

تاریخ مجروحیت: ۱۳۸۸

درصد جانبازی: ۵ درصد

نحوه مجروحیت: عملیات تروریستی

مسجد علی بن ابیطالب زاهدان

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در بیرجند بدنیا آمدم تا پایان دوران دبیرستان در بیرجند تحصیل کردم. برای خدمت سربازی در سپاه ۱۸ ماه خدمت کردم و سپس به استخدام ارتش درآمدم و ۵ سال قراردادی انجام وظیفه نمودم. در تاریخ ۸۸/۳/۸ همزمان با شب شهادت حضرت زهرا(س) که برای فریضه نماز مغرب و عشاء و عزاداری به مسجد علی ابن ابیطالب(ع) در خیابان امام علی(ع) زاهدان رفته بودم و جمعیت کثیری در مسجد حضور داشتند بعد از سوره حمد رکعت اول نماز، یکی از تروریست‌های از خدا بی خبر در دو صف جلوتر از ما که در صف هفتم بودیم کمر بند انفجاری خود را منفجر کرد و من دچار موج گرفتگی و مشکلات عصبی و شکستگی مچ دست و قفسه سینه و آسیب شنوایی گوش چپ شده و شاهد جان دادن و دست و پا زدن و گریه و ناله و فریاد یاحسین و یا ابوالفضل مردم بودم.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت کارگران

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز متوفی غفور کهرمی

فرزند: مصطفی
تاریخ تولد: ۱۳۱۳
محل تولد: قاین
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: مسئول خمپاره انداز
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: شیمیایی
مسئولیت در جبهه: بسیجی و
مسئول خمپاره انداز



* خلاصه ای از زندگی نامه:

مرحوم غفور کهرمی جانباز شیمیایی دوران دفاع مقدس، علاوه بر شغل کشاورزی و دامداری معلم قرآن نیز بود که تعداد زیادی از مردم روستا و یا حتی روستاهای اطراف در مکتب ایشان به آموختن و خواندن قرآن مشغول بوده‌اند. ایشان مورخ ۱۳۷۳/۱/۲۰ به رحمت خدا رفته‌اند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

* خاطرات جانباز:

از خاطرات ایشان که مادرم تعریف می کرد اینکه بعد از شیمیایی شدن ایشان چنان حالت خفگی و تنگی نفس داشته که تا چندین ماه قادر به صحبت کردن نبوده و کسی صدایش را واضح نمی شنیده است و می گفتند که شاید ایشان دیگر قادر به صحبت کردن بعداً نباشد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **علی اکبر کهرمی**

واحد محل خدمت: **مرکز بهداشتی درمانی شاهرخت**

شهرستان محل خدمت: **زیرکوه**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز محمدحسین محبوبی



فرزند: غلامرضا

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: بیرجند

تاریخ مجروحیت: آذر ۱۳۶۶

درصد جانبازی: ۲۵ درصد

نحوه مجروحیت: اصابت ترکش در

اثر بمباران هواپیماهای دشمن

* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران ابتدایی و راهنمایی را به دلیل اشتغال پدر در نیروی انتظامی (ژاندارمری قبل) در روستاهای شهرستان‌های خراسان بزرگ قدیم (رضوی) و دوران دبیرستان را در هنرستان ارشاد بیرجند و شهید عباسپور گناباد مشغول به تحصیل بوده است. سپس دوران تربیت معلم را در مرکز تربیت معلم شهید بهشتی مشهد گذراند. بعد از دیپلم مرحله اول اعزام به جبهه را در منطقه غرب و پنجوین عراق و ایلام غرب با سمت بیسیم چی گروهان و گردان داشته است و در سال دوم اشتغال به کارش مرحله دوم اعزام به جبهه را در منطقه غرب کشور و ماؤوت عراق داشته که در اثر بمباران هواپیماهای دشمن پس از عملیات نصر ۸ بر اثر اصابت ترکش مجروح و به درجه رفیع جانبازی نائل گردیده است.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **فرگس ضیائی**

واحد محل خدمت: **کتابخانه مرکزی**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

نسبت با جانباز: **همسر**

جانباز حسین محمودآبادی

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: بیرجند
مسئولیت در جبهه: فرمانده
گردان

مدت حضور در جبهه: ۴۶ ماه
درصد جانبازی: ۳۵ درصد
نحوه مجروحیت: اصابت تیر و
ترکش، موج انفجار، شیمیایی



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در مورخه ۱۳۴۳/۱/۲ در بیرجند متولد، دوران ابتدایی را در مدرسه شهید سندروس و راهنمایی را در مدرسه فرزانه و از آنجا روانه جبهه حق علیه باطل شدم. در طول تاریخ جنگ ۴۶ ماه در جبهه حضور داشته و در پایان جنگ که به شهرستان برگشتم در حوزه مقاومت و آموزش نظامی بسیج مشغول به خدمت بوده‌ام. در سال ۱۳۸۳ بازنشست شده‌ام و هم اکنون در خدمت انقلاب و خانواده می‌باشم. در ۱۳۶۲ ازدواج نموده‌ام و حاصل این ازدواج یک دختر و سه پسر می‌باشد که همشان تحصیل کرده و در خدمت به این مملکت می‌باشند.

* خاطرات جانباز:

تمام جبهه دقیقه به دقیقه خاطره می‌باشد. از کجا برای شما بگویم. از کردستان - مناطق جنوب از والفجر مقدماتی، از والفجر از والفجر چهار، از خیبر، از کربلای دو، از کربلای ۵ و ... یادش بخیر. در عملیات والفجر ۳ که مجروح شدم در آن موقع فرمانده گروهان بودم ولی از طریق صدا و سیما به عنوان شهید معرفی شده بودم، چون در موقع مصاحبه با رادیو در خط مقدم مجروح گردیده بودم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): حمیده محمودآبادی

واحد محل خدمت: آمار و مدارک پزشکی معاونت بهداشتی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

نسبت با جانباز: فرزند

جانباز رجبعلی محمودی



فرزند: رمضان	درصد جانبازی: ۲۵ درصد
تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۸/۲	نحوه مجروحیت: تک دشمن
محل تولد: نهبندان	در منطقه کردستان عراق
مسئولیت در جبهه: رزمنده،	حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۶
تیربارچی، پدافند و....	ماه و ۲۳ روز و غیرداوطلبانه ۲۲
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵/۲/۳	ما ه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روز ۱۳ رجب ۱۳۴۳ در خانواده ای مذهبی و محروم چشم به جهان گشودم تا کلاس پنجم در روستای نوزاد عربخانه درس خواندم. کلاس اول راهنمایی را با مشکلات عدیده مالی و فقر خانواده در بیرجند سپری کردم. پس از آن بدلیل فقر خانواده و بی عدالتی حاکم بر جامعه ترک تحصیل نمودم و در امور کشاورزی به پدرم کمک می‌کردم تا اینکه جرقه‌های انقلاب اسلامی زده شد. من در سنین نوجوانی بدم با سری پرشور و آرمان خواه، وقتی برای کار و کمک به معاش خانواده به شهرهای بزرگ مانند کرمان و تهران می‌رفتم خودم را به هر بهانه ای به تظاهرات مردم میرساندم. در غائله مسجد کرمان کم مانده بود به دست چماق داران و ساواک در مسجد جامع هنگام کمک به مجروحان کشته شوم. در بحبوحه پیروزی انقلاب اسلامی آرام و قرار نداشتیم و خستگی نمی شناختم. وقتی از دست‌پورده‌های داخلی استکبار کاری بر نیامد نوبت به صدام رسید و من و امثال من در کوره انقلاب اسلامی و با دم مسیحائی آن یار سفرکرده آنقدر آبدیده شده بودیم که با وجود کم سن و سالی تکلیف مردان بزرگ را بر دوش خویش حس می‌کردیم و بیدرنگ عازم دفاع از مرزهای میهن اسلامی شدیم و به لطف الهی شد آنکه باید.

از سال ۱۳۷۲ در شبکه بهداشت و درمان نهبندان استخدام شدم و بعنوان مسئول دبیرخانه تا کنون مشغول میباشم.

* خاطرات جانباز:

خاطره اولین روز ورود ما به جبهه بسیار شیرین و در عین حال خنده دار بود. در منطقه قرارگاه تاکتیکی لشکر پنج نصر خراسان بزرگ در فکه در حال پیاده شدن بودیم که صدای بسیار وحشتناکی بلند شد و همه ما را که با لباسهای نو بودیم با خیز در رملهای منطقه سرتا

پا خاکی کرد موضوع وقتی جالبتر شد که فرماندهان ما با خنده‌های موزیانه شروع کردند به دست انداختن ما، بعدها کاشف به عمل آمد که صدایی که همه ما را نقش زمین کرده بود نه حمله هوایی دشمن بوده و نه انفجاری دیگر، بلکه صدای آتشبار کاتیوشای گروه ۲۳ توپخانه ارتش بوده که در همجواری لشکر پشت خاکریز بوده که حساب همه ما را با شیطنت و هماهنگی بچه‌های ستاد لشکر و فرمانده آتشبار ارتش رسیده بود تا به این طریق هم ترس اولیه بچه‌ها بریزد و هم خاطره‌ای شیرین بجا بماند. یادش بخیر.

خاطره دوم: در بهمن ماه سال ۶۲ به همراه تعدادی از بسیجیان زابل در لشکر ثار الله (ع) به جنوب اعزام شدیم. اسفند ۶۲ عملیات خیبر آغاز و در جزیره مجنون جنوبی در حال تثبیت خط بودیم. شرایط بسیار سختی بود و آتش دشمن به حدی زیاد بود که حتی مهلت گفتن شهادتین را نداشتیم. در این وضعیت دو برادر به نام های مجید و مرتضی بشارتی از زابل که یکی از آنها بر اثر اصابت ترکش خمپاره به ستون فقراتش به شدت زخمی شد و ما به برادرش گفتیم برو با او برای درمان اما با وجود اصرار فراوان وی به خط مقدم برگشت و در جواب ما گفت او وظیفه اش را انجام داده و من هم باید وظیفه خودم را انجام بدهم. بعد این دو برادر در عملیات کربلای ۵ هر دو در یک روز به شهادت رسیدند و به همه ما درس ایستادگی و ادای تکلیف دادند. روحشان شاد و یادشان گرمی باد.

واحد محل خدمت: مسئول دبیرخانه شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: نهبندان

جانباز اسماعیل مخیری رادکان



فرزند: صفر	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۴
تاریخ تولد: ۱۳۲۱	درصد جانبازی: ۲۰ درصد
محل تولد: چناران	نحوه مجروحیت: اصابت ترکش به
مسئولیت در جبهه: بسیجی، تک	بازو-کاهش شنوایی بدلیل موج
تیرانداز خط مقدم، سرپرست انتظامات،	انفجار در عملیات فاو و والفجر ۸
سرپرست تأمین گشت جاده	حضور داوطلبانه: ۲۰ ماه و ۲۲ روز

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب بازنشسته کارخانه قند چناران می باشم. از سال ۶۱ تا سال ۶۴ به مدت ۲۰ ماه و ۲۲ روز بصورت داوطلبانه در جبهه و جنگ شرکت داشته‌ام. دارای ۸ فرزند (۳ پسر و ۵ دختر) می باشم. با وجود ۷ فرزند خردسال علاقه بسیار زیادی به جبهه و جنگ داشتم و طی ۴ سال متوالی در جنگ بر علیه عراق به عنوان بسیجی - تک تیر انداز خط مقدم - سرپرست انتظامات و سرپرست تأمین گشت جاده خدمت نموده‌ام.

* خاطرات جانباز:

یکی از بهترین خاطراتم با آقای حسن زاده از هم‌زمانم بود که جهت جمع کردن اجساد شهدا از نیروها عقب ماندیم و راه را گم کردیم. در حال پیدا کردن راه به سنگری برخورد نمودیم که یک سرهنگ عراقی در حال بیرون آمدن از سنگر بود و می‌لنگید. او را اسیر نموده و بعد از بازجویی یک عدد کلت از بغل جورابش بیرون کشیدیم و او را مجبور نمودیم تا راه را نشان داده و ما را به نیروهای ایرانی برساند. بالاخره با راهنمایی سرهنگ عراقی راه را پیدا نمودیم و او را به عنوان اسیر تحویل دادیم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): معصومه مخیری رادکان

واحد محل خدمت: سلامت خانواده و جمعیت

شهرستان محل خدمت: فردوس

نسبت با جانباز: فرزند

جانباز محمد حسن مرشد



فرزند: اسماعیل
تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۸/۸
محل تولد: فردوس
حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۸ ماه
و ۱۲ روز

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۳/۶/۱۶
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: شیمیایی
مسئولیت در جبهه: مسئول امور
جهادگران

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای باغستان علیا واقع در بخش مرکزی فردوس بدینا آدمم و دوران ابتدایی را در باغستان و دوران دبیرستان را در فردوس سپری نمودم. در سال ۶۱ در جهاد سازندگی مسئولیت امور صادرات، جذب نیرو و تعاون را عهده دار بودم. در سال ۷۱ دوره کاردانی علوم اداری را در تهران گذراندم. در سال ۷۰ به شرکت جهاد نصر بعنوان مسئول امور اداری مأمور گردیدم و در سال ۸۲ بعنوان مسئول هماهنگی تعاونیها به تعاون روستائی انتقال و در ۹۱/۴/۳۱ بازنشسته شدم.

* خاطرات جانباز:

در سال ۶۳ در مرحله دوم اعزام در مشهد گفتند با هواپیما اعزام می شوید. من و روحانی پایگاه به فرودگاه شهید هاشمی نژاد رفتیم و سوار هواپیما شدیم. بعد از لحظه ای دستور دادند به هواپیمای دیگری سوار شوید و باز دستور دادند به هواپیمای سومی بروید که نیم ساعت تأخیر شد و گفتند به هواپیمای اولی برگردید که مأموریت جنگی صادر شده است. بعد از پرواز نگرانی در چهره سرنشینان که اکثراً نیروهای درجه دار سطح بالا بودند پدیدار شد و هواپیما نزدیک اهواز مدتی بلا تکلیف بود که ناگهان گفتند فرود اضطراری انجام می گردد. در صورت فرود موفق، سریع به پناهگاه بروید. وقتی از هواپیما پیاده شدیم آژیر حمله هوایی ادامه داشت و به پناهگاه رفتیم که آژیر عادی شد. هر کس به نحوی از فرودگاه فاصله می گرفت. بعد از چندی دویدن به کمک ما آمدند و گفتند نیم ساعت هواپیماهای عراقی منتظر هواپیمای شما بودند که به عراق ببرند ولی دست خالی برگشتند. فهمیدیم که امداد الهی شامل حالمان شده بود و همان تأخیرهای پرواز در فرودگاه مشهد باعث اسیر نشدن ما گردید.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **فائزه مرشد**

واحد محل خدمت: **دانشکده پیراپزشکی**

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز سعید معمار باشی



فرزند: اسد الله
تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۱۰/۱
محل تولد: فردوس
حضور داوطلبانه در جبهه: ۳ ماه و
۱۲ روز و غیرداوطلبانه: ۱۵ ماه

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۶/۷/۱۶
درصد جانبازی: ۱۰ درصد
نحوه مجروحیت: شیمیایی
مسئولیت: پشتیبانی و تدارکات

* خلاصه ای از زندگی نامه:

دی ماه سال ۱۳۴۶ در فردوس به دنیا آمدم. بعد از اخذ دیپلم به صورت داوطلبانه از طریق جهاد سازندگی به جبهه های سومار اعزام و در سومار بر اثر حملات شیمیایی رژیم بعثی عراق شیمیایی و در بیمارستان سومار درمان شدم. بعد از درمان به شهرستان فردوس برگشتم. سال ۱۳۶۷ برای انجام خدمت مقدس سربازی ۱۸ ماه به اهواز اعزام شدم. پس از اتمام سربازی در سال ۱۳۷۰ به عنوان تکنسین ساختمان در شبکه‌ی بهداشت و درمان فردوس استخدام شدم. سال ۱۳۷۵ موفق به اخذ مدرک کاردانی عمران شدم و در سال ۱۳۸۰ نیز مدرک کارشناسی عمران را اخذ کردم و در حال حاضر به عنوان کارشناس ساختمان در شبکه‌ی بهداشت فردوس مشغول خدمت می‌باشم.

واحد محل خدمت: مسئول تأسیسات شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: فردوس

جانباز محمد رضا مفتاح



فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: سرابان
مدت حضور در جبهه: ۲۰ ماه
مسئولیت در جبهه: رزمنده و دیده بان

تاریخ مجروحیت: ۶۴/۶/۱۶
درصد جانبازی: ۵ درصد
نحوه مجروحیت: اصابت ترکش
خمپاره ۶۰ به ساق پای چپ در سنگر دیده‌بانی کمین

* خلاصه ای از زندگی نامه:

سال ۴۶ در سرابان بدنیا آمدم و سال ۶۱ برای اولین بار و بعد از آن چند نوبت دیگر نیز به جبهه اعزام شدم. در عملیات های خیبر، بدر، کربلای ۴ و ۵ شرکت داشتم. جبهه واقعاً دانشگاه بود. دانشگاهی که انسانهای بزرگی را ساخت و ثمره آن به زانو درآمدن دنیای استکبار در برابر حق بود. در تاریخ ۶۴/۶/۱۶ در کمین بیست متری دشمن در حالیکه حرکات دشمن را تحت نظر داشتیم، در اثر ترکش خمپاره مجروح شدم. در سال ۶۶ در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد پذیرفته و در ادامه تحصیل در سال ۷۹ بعنوان متخصص گوش و حلق و بینی فارغ التحصیل شدم.

* خاطرات جانباز:

در عملیات بدر که دشمن پاتکهای سنگین تدارک دیده بود و جاده خندق که آزاد شده بود از دست می رفت، من هم که دیده بان و در حال عقب نشینی بودم، یک برادر پاسدار جلوی ما را گرفت و گفت با یک قبضه خمپاره انداز ۸۱ و مقدار زیادی گلوله که آنجا بود می تواند جلو پیشروی دشمن را بگیرد همه کمک کردیم و آن برادر خیلی زحمت کشید. به علت زمین باتلاقی می باید پایه خمپاره انداز ۸۱ محکم باشد. دو الوار مورد استفاده در راه آهن گذاشتیم و من چند بار گرا دادم تا جاده مورد هدف قرار گرفت. وقتی ستون تانکهای دشمن به آن نقطه رسید آنقدر گلوله ۸۱ زد که تعداد زیادی تانک منهدم شد و بقیه فرار کردند به حدی که لوله خمپاره انداز ۸۱ قرمز شده بود. همانجا بعداً به عنوان خط مقدم محل استقرار ما و دشمن با فاصله حدود ۲۰ - ۱۵ متری بود که سال بعد مجروح شدم.

واحد محل خدمت: متخصص گوش و حلق و بینی و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز علیرضا مقیمی



فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۵۶/۶/۲۰
محل تولد: سریشه
مدت حضور غیر داوطلبانه در جبهه: مرزی شرق کشور
خدمت سربازی
تاریخ مجروحیت: ۷۵/۵/۱۶
درصد جانبازی: ۲۰ درصد
نحوه مجروحیت: درگیری در منطقه
مسئولیت جانباز در جبهه: تیربارچی

*خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای مذهبی و از لحاظ مالی در سطح پایین در روستایی به نام چاحوض از توابع شهرستان سریشه به دنیا آمدم. در طی دوران تحصیل صبح با پای پیاده از روستا به شهر می آمدم و عصر موقع تعطیلی کلاس به روستا بر می گشتم، ضمن اینکه در سایر امور در روستا به پدر و مادر خود کمک می کردم. تحصیلاتم را از ابتدایی در شهر سریشه تا مقطع دیپلم به پایان رساندم. پدر و مادرم کشاورز و دامدار بوده که در زندگیم موثر بوده اند. در دوران خدمت سربازی در منطقه شرق کشور مجروح گشتم.

واحد محل خدمت: نگهبانی

شهرستان محل خدمت: سریشه

جانباز سید علی اصغر موسوی

فرزند: سید میر محمد
تاریخ تولد: ۴۵/۹/۱
محل تولد: سراب
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶
ماه

تاریخ مجروحیت: ۶۵/۴/۱۱
درصد جانبازی: ۳۰ درصد
نحوه مجروحیت: بر اثر انفجار مین



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای کشاورز متولد شدم و تحصیلات ابتدائی را در روستای سراب به پایان رساندم و به علت اینکه پدرم را از دست داده بودم به کار کشاورزی و کارگری روی آوردم تا برای خانواده ام تأمین مالی کنم.

* خاطرات جانباز:

در دوران سربازی در منطقه کردستان مجروح شدم و مرا به ارومیه اعزام کردند و بعد از دو روز به تبریز بیمارستان امام خمینی (ره) اعزام کردند. سیزده روز آنجا بودم و به علت مجروح زیاد در عملیات کربلای چهار و پنج، کسی رسیدگی نمی کرد و من شماره تلفن به سپاه و بنیاد شهید و دیگر جاها دادم تا اینکه یکی از ملاقات کنندگان با خانواده اش آمد بالای سرم و خودش را معرفی کرد و گفت من مدیر کل راه آهن تبریز هستم. شماره تلفن از من خواست تا به اقوام من زنگ بزند و برادرم آمد و به بیمارستان ۱۷ شهریور مشهد منتقل شدم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **زینب السادات موسوی**

واحد محل خدمت: **مسئول IT شبکه بهداشت و درمان**

شهرستان محل خدمت: **سرایان**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز عیسی نجاتی



فرزند: محمد

تاریخ مجروحیت: ۶۵/۱۰/۲۳

تاریخ تولد: ۱۳۴۶

درصد جانبازی: ۱۰ درصد

محل تولد: روستای آنیک

نحوه مجروحیت: اصابت ترکش

حضور غیرداوطلبانه در جبهه:

به دست و پای راست در سال ۶۵

۲۶ ماه

و شیمیایی در سال ۶۷

مسئولیت در جبهه: ادوات

*خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۶ در خانواده ای روستایی و کشاورز در یکی از روستاهای بخش قهستان شهرستان درمیان به نام روستای آنیک متولد شدم. با توجه به مناسب نبودن وضعیت زندگی و سواد و نبود مدرسه در روستا، مجبور به کار کردن در کنار خانواده شدم و از طرفی با کمک در کار کشاورزی و دامداری کمک خرج خانواده بودم. با شروع انقلاب اسلامی ایران و به برکت این نظام مقدس و راه اندازی نهضت سوادآموزی، من در کلاسهای نهضت ثبت نام نموده و دوره مقدماتی و تکمیلی را در نهضت گذرانده و موفق به کسب گواهینامه مربوطه گردیدم. در تاریخ ۱۸ خردادماه ۱۳۶۵ جهت انجام خدمت مقدس سربازی که مصادف با جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه کشور عزیزمان بود به شهرستان ایلام، تیپ ۲۱ امام رضا (ع) سپاه پاسداران اعزام شدم و پس از دیدن دوره سه ماهه آموزش نظامی در عملیات های مختلفی شرکت داشتم. پس از گذشت حدود یک هفته از گذراندن دوره آموزشی، در عملیات کربلای یک شرکت داشتم و بعد از اتمام این عملیات دوباره جهت آموزش به محل خدمت برگشتم. هفت ماه از خدمت گذشته بود که در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه شرکت کردم و در تاریخ ۲۳ دیماه سال ۱۳۶۵ از ناحیه دست و پای راست مجروح شدم و جهت درمان به بیمارستان شهید بقایی اهواز و از آنجا به علت نبود امکانات کافی در آن بیمارستان، به بیمارستان رازی مازندران منتقل شدم و در آنجا مورد درمان قرار گرفتم. پس از بهبودی نسبی دوباره به محل خدمتم در اهواز برگشته و مشغول به ادامه خدمت شدم و در عملیات های مختلفی همچون کربلای هشت و... شرکت نمودم. تا اینکه دوباره در تاریخ چهارم تیرماه سال ۱۳۶۷ در جزیره مجنون، شیمیایی شده و دوباره در بیمارستان مورد درمان قرار گرفتم. پس از اتمام دوران مقدس سربازی مجدداً به روستای محل سکونت برگشته و به دامداری و کشاورزی و قالیبافی پرداختم. در سال ۱۳۶۹ ازدواج نموده و هم اکنون دارای دو فرزند پسر و دو فرزند دختر می باشم. لازم به ذکر است که اینجانب پس از تشکیل خانواده به علت خشکسالی های پی در پی در روستا به شهرستان بیرجند مهاجرت نمودم و به

صورت روز مزد کارگری و بنایی می نمودم. هم اکنون در بیمارستان ولیعصر (عج) شهرستان بیرجند بعنوان نیروی خدماتی مشغول به کار می باشم. اینجانب هیچگاه جانبازی خود را فرصت قلمداد نکرده بلکه آن را افتخاری می دانم که خداوند نصیبم نمود تا سهم کوچکی در پایداری انقلاب اسلامی ایران داشته باشم. از خانواده و بویژه فرزندانم می خواهم تا همیشه راستی و حقیقت را سرلوحه کار خود قرار داده و پشتیبان ولایت فقیه و ادامه دهنده راه شهدا باشند و هیچگاه از این مسیر برای لحظه ای منحرف نشوند. چرا که دنیا و آخرت همه ما در پاس داشت خون شهیدان، پیروی از رهبری و عمل به دستورات ایشان و اسلام است.

*خاطرات جانباز:

یکی از بهترین خاطرات اینجانب از دوران دفاع مقدس که جزو خوش ترین خاطرات اذهان ملت ایران نیز محسوب می شود آزاد شدن مهران در کربلای یک است. یکی دیگر از خاطرات اینجانب شرکت در کربلای ۵ است که منجر به آزادسازی قسمت زیادی از خاک کشور عزیزمان ایران شد. از تلخ ترین خاطرات اینجانب در آن دوران لو رفتن عملیات ما در کربلای چهار بود که گروهی از غواصان ما در چنگال دشمن شهید شدند و از یک گردان، یک دسته بیشتر برنگشتند.

واحد محل خدمت: بیمارستان ولیعصر (عج)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

جانباز غلامرضا نخعی



فرزند: گل محمد	مسئولیت در جبهه: همکاری با عقیدتی
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۳/۲	سیاسی و دیده بانی
محل تولد: روستای چاهدراز	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۲ ماه	درصد جانبازی: ۳۰ درصد
و غیرداوطلبانه ۲ سال	نحوه مجروحیت: در حال تخلیه
	مجروحین با خمپاره ۶۰

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای محروم در روستای چاهدراز متولد شدم و تا پنجم ابتدایی در همان روستا تحصیل کردم و بعلت فقر خانواده از ادامه تحصیل بازماندم و به خانواده در کارهای کشاورزی و دامداری کمک می کردم. پس از اعزام به سربازی به جبهه اعزام شدم و در آنجا به شرف جانبازی نائل شدم و در سال ۱۳۶۷ استخدام گردیدم و تاکنون ادامه دارد.

* خاطرات جانباز:

خاطره ای که دارم در حین رزم شبانه بعنوان حمل مجروح در گروه بودم که منوری در هوا روشن شد که نشان از لو رفتن موقعیت ما بود و پس از درگیری، یکی از همزمان ما به شهادت رسید که بچه شمال بود و محمد مرادی نام داشت و ما تا پشت خط درگیری انتقالش دادیم. همچنین در یکی از شبها که دیده بان بودم خمپاره دشمن به سنگر مخابرات اصابت نمود و کلیه عزیزان داخل سنگر شهید شدند.

واحد محل خدمت: شبکه بهداشت و درمان (بازنشسته شده‌اند)

شهرستان محل خدمت: نهبندان

جانباز متوفی امین نصری

تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۵
نحوه مجروحیت: ترکش خمپاره
مسئولیت در جبهه: کمک خمپاره
انداز

فرزند: ابراهیم
تاریخ تولد: ۱۳۳۴/۲/۱۴
محل تولد: فردوس
درصد جانبازی: ۵۰ درصد



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ در شهرستان فردوس متولد شد. دوران دبستان و راهنمایی را در فردوس سپری کرد. کلاس هشتم ترک تحصیل نمود و برای انجام خدمت مقدس سربازی از طریق ارتش به تربت اعزام شد. بعد از ۱۸ ماه خدمت به عنوان سرباز منقضی ۵۶ پایان خدمت گرفت و در کنار پدر به عنوان کمک راننده اتوبوس در فردوس مشغول به کار شد. سال ۱۳۵۹ با احضار سربازان منقضی ۱۳۵۶ برای انجام خدمت دوره‌ی احتیاط به منطقه‌ی جنگی سوسنگرد اعزام شد و در همان جا بر اثر ترکش خمپاره از ناحیه‌ی پای راست مجروح و به عنوان اولین جانباز شهرستان فردوس به شهر برگشت و به دلیل مشکلات جراحی ۲ سال در بیمارستان سینای تهران تحت درمان بود. سپس در سال ۱۳۶۵ به عنوان نیروی خدماتی در آموزش و پرورش استخدام شد و در سال ۱۳۹۱ بر اثر جراحی جنگی و بیماری قلبی فوت کرد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): **وحید نصری**

واحد محل خدمت: **اورژانس ۱۱۵**

شهرستان محل خدمت: **فردوس**

نسبت با جانباز: **فرزند**

جانباز حسن رضا نوغابی



فرزند: رمضان	تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۷
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۱/۲	درصد جانبازی: ۱۰ درصد
محل تولد: بیرجند	نحوه مجروحیت: اصابت ترکش
مدت حضور داوطلبانه در جبهه:	به صورت
۷ ماه	مسئولیت در جبهه: بسیجی و
	خدمه توپ ۱۳۰

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۱۳۴۹/۱/۲ در شهر بیرجند در خانواده ای مذهبی به دنیا آمدم. از دوران کودکی با مسجد و هیئت مانوس بودم و با پدرم به مسجد می رفتم. تحصیلاتم را تا دیپلم در بیرجند گذراندم. در سال چهارم دبیرستان دو بار به جبهه رفتم و بار دوم از ناحیه صورت مجروح شدم. در سال ۱۳۶۸ در رشته پزشکی دانشگاه زاهدان قبول و در سال ۷۶ فارغ التحصیل شدم و دوران طرح را در بیرجند و قاین گذرانده و سپس استخدام شدم. قبلاً به عنوان رئیس مرکز بهداشت و اورژانس ۱۱۵ و رئیس شبکه بهداشت و درمان سرپیشه خدمت کرده‌ام.

* خاطرات جانباز:

موقعی که خدمه توپ ۱۳۰ بودم، دوستم هرگاه می خواست گلوله شلیک کند این آیه را می خواند (و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی) (انفال ۱۷) و این آیه در هدف گیری بطور واضح، تأثیر مثبت داشت و من یاد گرفتم در زندگی شخصی نیز این آیه تأثیر بسزایی دارد.

واحد محل خدمت: پزشک بیمارستان

شهرستان محل خدمت: سرپیشه

جانباز حیدر نیکرو

فرزند: علی	تاریخ مجروحیت: مرداد ۱۳۶۷
تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۸/۱	درصد جانبازی: ۶۰ درصد
محل تولد: نهبندان	نحوه مجروحیت: اعصاب و روان به
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: علت موج گرفتگی	مسئولیت جانباز در جبهه: راننده
۲ تا ۳ ماه	



* خلاصه ای از زندگی نامه:

به طور داوطلبانه برای دفاع از سرزمینم وارد میدانهای جنگ شدم. در مدت اقامتم در میدان جنگ به کار رانندگی مشغول بودم. در عملیات مرصاد مجروح شدم و مدتی را در بیمارستان ارومیه بستری بودم. بعد از مدتی من را به مشهد انتقال دادند. در مشهد که بستری بودم بهتر شدم و به خانه برگشتم اما هر چند وقت باز حالم که بد می شد به مدت چندین ماه بستری می شدم. هر سال یک ماه یا بیشتر را باید بستری و در هر ماه به دکتر متخصص اعصاب و روان باید مراجعه کنم.

نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): محمد نیکرو

واحد محل خدمت: بیمارستان شهید آتشدست

شهرستان محل خدمت: نهبندان

نسبت با جانباز: فرزند

جانباز یوسف ابراهیمی

فرزند: خسرو
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۲/۱۷
محل تولد: گرماب
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۶/۰۵/۱۵
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: از ناحیه پا
نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): محمود ابراهیمی
واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی مهدی آباد
شهرستان محل خدمت: قاینات نسبت با جانباز: فرزند



جانباز محمدحسن الهی

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۷/۸
محل تولد: بیرجند
درصد جانبازی: ۵ درصد
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۶/۰۵/۱۵
نحوه مجروحیت: اصابت تیرمستقیم
به سینه و کتف
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۲۱ ماه و ۲۵ روز
واحد محل خدمت: اداره نظارت بر امور درمان و اعتبار بخشی معاونت درمان
شهرستان محل خدمت: بیرجند



جانباز علی حسین زاده

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۱/۱
محل تولد: بیرجند
درصد جانبازی: ۱۵ درصد
نوع مسئولیت در جبهه: تکاور ارتش
نحوه مجروحیت: ترکش خمپاره
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۶ در عملیات
نصر ۴
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۱ ماه
واحد محل خدمت: پزشک عمومی و رئیس اداره نظارت بر امور درمان
شهرستان محل خدمت: بیرجند



جانباز عبدالکریم طرزی

فرزند: محمد ابراهیم
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۲/۲
محل تولد: خواف
مدت حضور در جبهه به طور غیر
داوطلبانه: ۶ ماه
تاریخ مجروحیت: ۱۳۶۱/۱/۱۵
درصد جانبازی: ۲۵ درصد
نحوه مجروحیت: از ناحیه دست
چپ و چشم راست
مسئولیت جانباز در جبهه:
مسئول پاسگاه پیش رباط



نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): ملیحه طرزی
واحد محل خدمت: بیمارستان شهرستان مجروحیت: سربیشه
نسبت با جانباز: فرزند

جانباز متوفی ابراهیم فتاحی زاده

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
محل تولد: قاین
نام و نام خانوادگی (کارمند شاغل منسوب به جانباز): محمد صادق
تاریخ مجروحیت: ۶۵ / ۱۰ / ۴
عملیات کربلای ۴
درصد جانبازی: ۳۰ درصد



فتاحی زاده
واحد محل خدمت: بیمارستان شهداء شهرستان مجروحیت: قاین
نسبت با جانباز: فرزند

جانباز علی اکبر محمدزاده

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۷
محل تولد: گرگان
مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۰ ماه سربازی
فعالیت در جبهه: تدارکات
تاریخ مجروحیت: ۶۸/۴/۱۸
درصد جانبازی: ۱۵ درصد
نحوه مجروحیت: شیمیایی در
جزیره مجنون
واحد محل خدمت: حفاظت فیزیکی شهرستان مجروحیت: بیرجند





معرفی رزمندگان

رزمنده مجتبی ابراهیمی

مدت حضور غیرداوطلبانه: ۶ ماه
مسئولیت در جبهه: نگهبان و
سرباز ژاندارمری

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۶/۲۵
محل تولد: روستای سیچان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای سیچان بخش مرکزی بیرجند دهستان الغورات به دنیا آمدم و تا شش سالگی در همان روستا با توجه به اینکه شغل پدرم کشاورزی و دامداری بود زندگی می‌کردم سپس به مدت ۲ سال جهت درس خواندن به دبستان روستای روشنوند که در ۶ کیلومتری روستای سیچان است رفتم و بعد از آن به بیرجند آمدم و ادامه تحصیل دادم. از سال سوم دبیرستان ترک تحصیل نمودم و به مدت یکسال بیکار بودم ولی در کارهای کشاورزی و دامداری به پدرم کمک می‌کردم تا اینکه در ۶۲/۴/۱۸ به خدمت مقدس سربازی رفتم و بعد از طی مدت ۳ ماه آموزش سهمیه شهرستان سراوان شدم و در گردان سراوان و پاسگاههای گشت آب انار، سیب و سوران تا ۱۸ ماه خدمت کردم و از آن پس جهت ادامه خدمت به مدت ۶ ماه به استان کردستان شهرستان سردشت اعزام شدم. در ۶۴/۴/۱۸ خدمت مقدس سربازی را تمام کرده و به روستای سیچان برگشتم تا در کارها به پدرم کمک کنم. بعد از آن در امتحان بهورزی شرکت کردم و جهت خدمت در خانه بهداشت روستای کندر در آموزشگاه بهورزی مشغول تحصیل شدم و ۲ سال پس از آن به خانه بهداشت کندر رفتم و در آنجا مشغول به ادامه خدمت به مردم مستضعف و محروم آن منطقه شدم و تا بحال مدت ۲۷ سال است که در آن خانه بهداشت خدمت می‌کنم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت کندر

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده سید محمد اسدنژاد

مدت حضور داوطلبانه: ۹ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت

فرزند: سید حیدر
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۷/۵
محل تولد: فردوس



* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران ابتدایی را در روستای فتح آباد و دوره راهنمایی را در مدرسه شهید رجایی واقع در شهرستان فردوس و دوران دبیرستان تا دیپلم بهیاری را در شهرستان قاین گذرانده‌ام. سپس در دانشگاه تهران در رشته پرستاری قبول شدم و از ترم دوم در دانشگاه علوم پزشکی گناباد ادامه تحصیل دادم و در اول استخدام در شهرستان طبس و بعد به فردوس انتقالی گرفتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

دوران دفاع مقدس سراسر خاطره بود چون افرادی که در آن دوران بودند از اخلاص بالایی برخوردار بودند. خیلی با احترام رفتار می کردند در بیدار شدن نماز صبح از هم سبقت می گرفتند و قبل از اذان صبح بیدار می شدند. یکی از هم رزمانم زمانی که ترکش به سرش خورد وقت اذان مغرب بود که می رفت وضو بگیرد و شهید شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

واحد محل خدمت: بخش قلب بیمارستان شهید چمران

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده سید قاسم اسلامی

مدت حضور غیرداوطلبانه: ۱ سال
سربازی
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: سرباز

فرزند: سید حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۱ در شهرستان بیرجند متولد شدم. دوران دبستان و راهنمایی را در مدرسه شیخ هادی هادوی سپری نمودم و بعد از اتمام راهنمایی هم زمان با پیروزی انقلاب اسلامی بود. در سال ۱۳۶۱ در ژاندارمری زابل به عنوان سرباز به مدت یکسال مشغول به خدمت سربازی بودم و بعد از آن به آبادان اعزام شدم و تا سال ۶۳ در منطقه آبادان و فاو به مدت یکسال حضور داشتم. بعد از بازگشت به مدت ۴ سال در شورای افغانه بیرجند مشغول به خدمت بودم و در سال ۶۷ ازدواج کردم. از سال ۱۳۷۰ در مرکز بهداشت خور به مدت ۱۰ سال، ۴ سال در روستای گازار و ۳ سال در شبکه اسدآباد و از سال ۱۳۸۸ تا حال حاضر در نقلیه معاونت بهداشتی مشغول به خدمت می باشم.

واحد محل خدمت: نقلیه معاونت بهداشتی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده مهدی افشنگ

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۸ ماه و ۱۳ روز

فرزند: غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۵۲
محل تولد: بیرجند
مسئولیت در جبهه: گردان رزمی



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در آذر ماه سال ۶۶ هم زمان با تحصیلات دوم راهنمایی از طرف بسیج دانش آموزی اولین اعزام را به جبهه در گردان رزمی امام موسی و لشکر ویژه شهدا به عنوان آر پی جی زن داشتم و مابقی آن در فروردین و خرداد ماه ۱۳۶۸ بوده است. بعد از برگشت و ادامه تحصیل در سال ۱۳۷۲ به سربازی اعزام شدم.

سربازی را در نیروی انتظامی کرمان گذراندم و تحصیلات را تا سطح کارشناسی ادامه دادم.
در سال ۱۳۸۰ ازدواج کردم و در نقلیه بیمارستان استخدام شدم.

واحد محل خدمت: نقلیه بیمارستان امام رضا (ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده حسین اکبری

مدت حضور در جبهه: ۳۴ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت
مسئولیت در جبهه: امدادگر و سرباز

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب حسین اکبری در خانواده ای مذهبی در محله جوادیه بیرجند دنیا آمد. در راهپیمائی دوران انقلاب در دستجات مرگ بر شاه شرکت می کردیم و اول انقلاب در پایگاه شهید برگی بیرجند فعالیت داشتیم و نگهبانی می دادم و گاهی اوقات در گشتهای پیاده و سواره، روزها و شبها در پایگاه انجام وظیفه می کردم تا اینکه به جبهه اعزام شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در سال ۶۱ قبل از اعزام به جبهه در پادگان آموزشی سید مرتضی کاشمر مدت یک ماه آموزش بسیجی دیدم و بعد در سال ۶۳ و ۶۴ به جبهه غرب کشور و سندیچ اعزام و در پادگان الله اکبر گردان ویژه شهدا بکارگیری شدم که در پاکسازی پایگاه های کردستان شرکت داشتیم. در مرحله دوم سال ۶۳ به منطقه جنوب (اهواز) در لشکر ۵ نصر در یکی از گردانهای رزمی بکارگیری شدم در مرحله سوم با عضویت وظیفه در جبهه شرکت نمودم و شبها در محورهای استراتژیک کمین می زدیم و گشت می دادیم و در کربلای ۲ جزیره مجنون شرکت داشتیم. در تاریخ ۶۵/۵/۱۸ به دوره سربازی اعزام و در پادگان بجنورد مدت ۳ ماه دوره آموزشی را گذراندم. سپس به گردان مرزی گزیک اعزام شدم و از آنجا به پاسگاه درح و ماهیرود واقع در نقطه مرزی افغانستان (میل ۷۸) رفته که ۴ ماه آنجا بودم. بعد به جبهه غرب اعزام شدم که آنجا بمدت ۲۸ ماه در منطقه عملیاتی غرب و جنوب کشور و جمعا بمدت ۳۴ ماه داوطلبانه در مناطق جنگی حضور داشته‌ام.

واحد محل خدمت: بیمارستان ولیعصر (عج)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده احمد اکبریان

مدت حضور داوطلبانه: ۴ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: کمک آرپی
چی زن

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۵۳/۱۱/۲۰
محل تولد: طبس



* خلاصه ای از زندگی نامه:

از خانواده ای مذهبی و روستایی می باشم. فرزند جانباز نیز هستم تا پنجم ابتدایی در روستا و از پنجم به بعد در شهر طبس ساکن بوده ام.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یکرنگی و وحدت بین همه موج می زد و از خاطرات دوران دفاع مقدس اینکه از سنین ۸ - ۹ سالگی برای اینکه من را به جبهه اعزام کنند در سنگر بسیج طبس و روستای دشتقران نگهبانی می دادیم تا اینکه در سن ۱۲ سالگی و با دستکاری در شناسنامه بالاخره توانستم اعزام به آموزشی بشوم و در سن ۱۳ سالگی نیز اعزام به جبهه جنوب شدم و در دسته ویژه آرپی چی زن ها که همگی از یک روستا و قوم و خویش بودیم حضور یافتیم. بهترین خاطره من حضور حضرت آیت ا... خامنه ای و دیدار با ایشان در جبهه جنوب بود.

واحد محل خدمت: بهداشت محیط - مرکز سلامت جامعه شماره یک

شهرستان محل خدمت: طبس

رزمنده علی اصغر اکبری موسویه



فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: موسویه

مدت حضور داوطلبانه: ۳ ماه و

غیر داوطلبانه ۲۱ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: رزمی، دفاعی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوره ی ابتدایی را در مدرسه روستا سپری کردم. سپس راهنمایی را در دهستان آفریز گذراندم. بعد ترک تحصیل کردم و در ۶۲/۶/۲۶ به صورت بسیجی و داوطلبانه به منطقه ی جنگی اعزام شدم و به مدت ۳ ماه در آنجا به عنوان کمک تیر بارچی فعالیت می کردم و در عملیات والفجر ۵ شرکت داشتم و سپس به شهرستان محل تولد برگشتم. از تاریخ ۶۲/۹/۲۶ تا ۶۳/۳/۲۳ در پایگاه بسیج موسویه فعالیت داشتم. و در تاریخ ۶۳/۳/۲۳ به عنوان سرباز وظیفه به منطقه ی جنوب اعزام شدم. و به مدت ۲۱ ماه در قرارگاه خاتم الانبیا حضور داشتم، سپس ۳ ماه باقی مانده را در سپاه بیرجند گذراندم. در ۶۵/۳/۲۳ سربازی را به پایان رساندم و به روستا برگشتم و در کنار پدرم در کارهای کشاورزی کمک می کردم. در تاریخ ۶۶/۱۰/۲۶ ازدواج کردم. تا تاریخ ۶۸/۵/۱۳ به کار کشاورزی ادامه دادم تا اینکه وارد آموزشکده بهورزی شدم و بعد از ۲ سال سپری کردن دوران آموزشی در تاریخ ۷۰/۱۱/۲۳ به استخدام رسمی دانشگاه درآمدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در زمان خدمت سربازی در سپاه بیرجند که مصادف با فرماندهی شهید ناصری بود در همان روز اول که خودم را به پادگان بیرجند معرفی کردم، همان شب مشغول به پست نگهبانی شدم. در ساعت ۱۲ شب که در برجک مشغول نگهبانی بودم، ناگهان متوجه حضور شخصی در محوطه ی پادگان شدم که به برجک نزدیک می شد. بلافاصله ایست دادم سپس صدای شهید ناصری را شنیدم که خود را معرفی می کرد و من تا آن لحظه ایشان را ملاقات نکرده بودم و به خوبی ایشان را نمی شناختم و به فرمان ایشان توجهی نکردم و دستور دادم که سر جای خود بایستد تا پاس بخش حاضر شود و بلافاصله به پاس بخش گزارش دادم و هنگامی که پاس بخش آمد با من با خشونت برخورد کرد که چرا به ایشان اجازه ی ورود ندادی؟ ایشان فرمانده سپاه هستند. بعد برادر ناصری در جواب فرمودند اشکالی ندارد. و روز بعد در مراسم صبحگاه فرمانده ناصری مرا به حضور طلبید و در حضور جمع از کار من تمجید و تشویق کرد که کارم را به نحو احسن انجام داده ام.

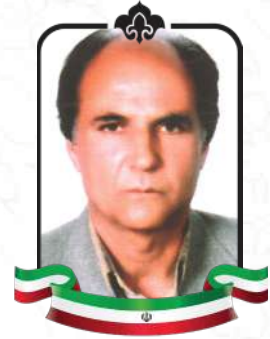
واحد و محل خدمت: بهورز خانه بهداشت موسویه

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده اسدالله امیرآبادی زاده

مدت حضور داوطلبانه: ۶ ماه و ۱۰ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: مسئول
تیربار ضد هوایی

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۳۵
محل تولد: امیرآباد بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در زمان جوانی دو سال سربازی رفتم و بعد از سربازی نزدیک به سه سال در چاپخانه نزاری مشغول به کار بودم تا اینکه جنگ ایران و عراق در گرفت. تاریخ ۵۹/۶/۵ داوطلب به جبهه اعزام شدم. لشکر ۷۷ مشهد ۱۰ روز آموزش دیدیم و سپس به منطقه عمومی آبادان اعزام شدیم. در تاریخ ۶۳/۱۰/۱ در مرکز بهداشت روستای امیرآباد از طرف شورا من را انتخاب کردند و شروع به کار کردم تا به الان که ۲۹ سال خدمت کرده‌ام.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

از ۶۳/۶/۱ لغایت ۶۴/۴/۱۰ پس از ده روز آموزش به منطقه عمومی آبادان اعزام شدم. چون من مسئول تیربار ضد هوایی بودم، در آبادان یک تیربار تحویل سه نفر از ما دادند و هر نفر ما ۲ ساعت نگهبان تیربار بودیم. هر دویست متر یک تیربار بود. هواپیماهای عراق مرتب در حال گشت بودند، تا اینکه یک روز دو بالگرد به طرف ما حمله کردند و ما شروع به تیراندازی کردیم و یک بالگرد آتش گرفت.

واحد و محل خدمت: مرکز بهداشتی درمانی امیرآباد

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست گردیده‌اند.)

رزمنده محمدرضا امیرآبادی زاده



فرزند: علی

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: بیرجند

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۳ ماه

مسئولیت در جبهه: امدادگر

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب محمدرضا امیرآبادی زاده در تاریخ ۱۳۴۳/۶/۱ در شهر بیرجند در خانواده ای مذهبی بدنیا آمدم. دوران ابتدایی تحصیل را در دبستان منصف قدیم (شهید سندروس فعلی) و دوران راهنمایی را در مدرسه تدین قدیم (مدرس فعلی) و دوران متوسطه را در دبیرستان شهید چمران رشته علوم انسانی ادامه تحصیل دادم. در دوره های قرآن به همراه پدرم از بدو کودکی شرکت می کردم. در راهپیمایی های مختلف چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب شرکت می کردم و عضو فعال بسیج و عضو گردان عاشورا نیز بوده ام.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در تاریخ ۶۲/۷/۸ پس از آموزش به عنوان امدادگر به جبهه های حق علیه باطل اعزام شدم. سپس به ایلام و از آنجا به کردکوی غرب جهت آموزش مجدد اعزام شدم و پس از آن در مریوان کنار رودخانه شیرلر عراق مستقر شدیم که در عملیات والفجر ۴ مرحله چهارم شرکت داشتم. خاطرات دوران دفاع مقدس فراموش نشدنی است. شب عملیات از زمین و آسمان بر سرمان گلوله خمپاره می بارید و واقعاً امدادهای غیبی بود که خمپاره ها در کنارمان فرود می آمد اما عمل نمی کرد.

واحد محل خدمت: رئیس اداره نظارت و پایش عملکرد مالی معاونت توسعه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده اند)

رزمنده سید کاظم اولیائی پور



فرزند: سید محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۲
محل تولد: بیرجند
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۳
ماه و ۶ ماه طرح دانشجویی
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
از طریق بسیج و ۵ مرحله
به عنوان طرح دانشجویی از
دانشگاه تهران
مسئولیت در جبهه: تیربارچی،
مسئول آزمایشگاه، پزشکیار و
بهداشتیار سپاه، تکنسین اتاق عمل

* خلاصه ای از زندگی نامه:

سال آخر دبیرستان بودم که اولین اعزام از طریق بسیج در آذرماه ۱۳۶۰ به جبهه را داشتم که بعد از آموزش در مشهد، دسته بندی و به جنوب و سپس به بستان و منطقه تنگه چذابه اعزام شدم. در ابتدا تیربارچی دسته بودم و سپس بعنوان معاون دسته انتخاب و در دسته دیدبان در کنار تنگه چذابه تا اسفند سال ۶۰ فعالیت داشتم. سپس با قبولی در دانشگاه تهران فوق دیپلم پرستاری و کارشناسی را نیز در دانشگاه شهید بهشتی تهران در سال ۱۳۶۶ گرفتم و ۶ ماه به صورت طرح دانشجویی به جبهه اعزام که اکثراً در جنوب حضور داشتم. بین سال ۶۴ و ۶۶ طی ۴ یا ۵ مرحله بعنوان عضو ستاد رسیدگی به مجروحین جنگ وزارت بهداشت در قالب تیم اتاق عمل به همراه جراحان مختلف (جراح قلب و عروق و ریه، ارتوپد و...) به مناطق جنگی قبل از شروع عملیات های سپاه و ارتش اعزام می شدیم و مدت ۷ تا ۱۰ روز بعد از عملیات در منطقه مستقر بودیم و بعد به تهران برمی گشتیم. در سال ۶۶ بعد از اتمام طرح همزمان با پایان جنگ، در سپاه ادامه خدمت سربازی را به مدت یکسال گذراندم. پس از بازگشت به بیرجند در سال ۶۸ ازدواج نمودم و بعد از اتمام طرح به استخدام رسمی بیمارستان امام رضاع) درآمدم و از آن زمان بعنوان سوپروایزر و سرپرستار اورژانس و بعد بعنوان مدیر پرستاری به مدت دو سال و همزمان کار مربی گری دانشجویان را داشتم. در ادامه خدمت بعنوان مسئول آموزش دانشکده پرستاری، مدیر پرستاری بیمارستان، رئیس امور اداری بیمارستان، عضو هیئت رسیدگی به تخلفات کارکنان و مدیر داخلی بیمارستان و مدیر پرستاری دانشگاه و مسئول قراردادهای و امور عمومی بیمارستان ولیعصر (عج) و در حال حاضر در بیمارستان رازی مشغول به خدمت می باشم.

خاطرات دوران دفاع مقدس:

به دلیل عدم اطلاع از مسائل ایمنی و روشن کردن آتش در شرایط جنگی برای تهیه چای باعث تویبخم شد. خاطره دیگر اینکه نارنجک ها را در کنار سنگر در تپه های ماسه ای چیدیم و صبح هیچ اثری از نارنجک نبود.

واحد محل خدمت: بیمارستان رازی شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده سید محمد حسین ایوب نژاد

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۲ ماه و ۲۰ روز
مسئولیت در جبهه: راننده نفر بر،
دسته موشک تاو

فرزند: سیدرمضان
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: قاین



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب سیدمحمدحسین ایوب نژاد در تاریخ ۴۴/۶/۱۵ در خانواده پر جمعیت و مذهبی در شهرستان قاین دنیا آمد. به علت کشاورز بودن پدرم چون من فرزند کوچک خانواده بودم تا کلاس سوم راهنمایی درس خواندم و در امر کشاورزی کمک پدرم می کردم و در سال ۱۳۶۷ به صورت روزمزد در شبکه بهداشت و درمان قاین مشغول به کار شدم و در سال ۱۳۷۹ به استخدام شبکه بهداشت و درمان قاین درآمد و هم اکنون در انبار مرکزی شبکه بهداشت و درمان قاین مشغول به کار هستیم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در یکی از شبها در خط مقدم مشغول نگهبانی بودم. با دوربین دید در شب خط را کنترل می کردم. هیچگونه فعالیتی از جانب نیروهای عراقی به چشم نمی خورد. پس از اتمام نگهبانی به فرمانده خودم گفتم که امشب عراقیها ساکت هستند یک خبرهایی هست. فرمانده اعتنائی به حرفهای من نکرد. ساعت ۱/۵ شب بود که عراقیها تک زدند و تا ساعت ۹/۵ صبح با انواع سلاح و خمپاره ما را زیر آتش گرفته و تعدادی از همزمان شهید و تعدادی دیگر اسیر شدند و تمام سنگرهای ما مثل خاکستر شده بود و بعد از چند روز که از مأموریت ما در خط گذشته بود (چون رسته موشک تاو بودیم) به پشت خط منتقل شدیم و همه می گفتند یا شهید شده یا مجروح. این بود خاطره کوچکی از جبهه های حق علیه باطل.

واحد محل خدمت: انبار مرکزی شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده علی باقری

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۷۶ روز و غیر داوطلبانه ۱۸ ماه

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: افضل آباد بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۴ در روستای افضل آباد از توابع بخش مرکزی بیرجند بدنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی را در روستا بوم و بقیه را در شهر تحصیل کردم و در سال ۵۹ که آغاز حمله عراق علیه ایران بود به عضویت بسیج درآمدم و در زمانی که مشمول خدمت سربازی شدم در سپاه ثبت نام کردم و به عنوان پاسدار وظیفه در سال ۶۳ به خدمت اعزام شدم که محل خدمتم قرارگاه حمزه سپاه مهاباد و مجتمع شهید بروجردی ارومیه بود و ۲ ماه آخر را به عنوان مأمور به خدمت به بیرجند آمدم و در سال ۶۵ در آزمون بهورزی شرکت کردم که در آنجا هم قبول شدم و در اسفند ۶۵ وارد آموزشگاه شدم ولی ارتباطم با سپاه قطع نشد و همکاری داشتم و در سال ۶۶ بطور داوطلبانه به جبهه اعزام شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطرات زیاد است ولی یک خاطره را که برایم از ارزش بیشتری برخوردار است بیان می کنم که فکر کنم در مرداد ماه ۶۳ بود که در پایگاهی از توابع مهاباد خدمت می کردم و بیسیم چی بودم که خبر دادند که به تأمین جهاد تیراندازی شده، در همین حال متوجه شدیم که از جانب کومله و دمکرات محاصره شده ایم لذا درخواست کمک کردیم و متأسفانه فرمانده پایگاه در مرخصی بود و فرد جایگزین (معاون) از مهارت برخوردار نبود. و تمام نیروهای دارای مهمات را معرفی کرد. لذا چند نفر هم به شهادت رسیدند چون دشمن بر روی درختهای سپیدار جا گرفته بود در صورتیکه ماها پایین آنها را می زدیم و با رسیدن نیروی کمکی از لشکر ویژه شهدا محاصره شکسته شد.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت شارنچ (در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده یحیی بخشی



فرزند: غلامعلی

تاریخ تولد: ۱۳۴۹

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۱۳ ماه و ۱۷ روز

محل تولد: روستای بقرائی (زیرکوه) دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت

*خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده عشایری چشم به جهان گشودم و بعد از فوت برادر و خواهرم بزرگترین فرزند این خانواده بوده و به همین خاطر بنا به درخواست پدرم روانه بیرجند شدم. دوران تحصیلات را در بیرجند گذراندم و در تابستان ۱۳۶۱ برای آموزش نظامی در پادگان ۰۴ بیرجند اسم نوشتم که با توجه به سن و سالم قبول نمی کردند لیکن با خواهش و درخواستهای مکرر پذیرفتند. در سال ۶۸ - ۶۹ موفق به اخذ مدرک دیپلم شدم و در همان سال در رشته بهداشت کار دهان و دندان (نیمه متمرکز) دانشگاه پذیرفته شدم و در مشهد مقدس مرکز بهداشت کاران دهان و دندان ادامه کار دادم و عضو فعال بسیج دانشجویی نیز بوده‌ام. همزمان با تحصیل در ورزش کاراته در بیرجند کار می کردم. بعد از اتمام تحصیل در شبکه بهداشت و درمان قاین شروع به کار کرده و به عنوان بهداشتکار در مرکز درمانی امام خمینی حاجی آباد ادامه خدمت دادم. سپس در رشته دندانپزشکی دانشگاه مشهد قبول شدم و بعد از اتمام تحصیل باز هم به محل کار سابق (حاجی آباد) برگشتم. در حال حاضر بعنوان دندانپزشک، سرپرست اورژانس شبانه روزی و مرکز درمانی، معاون شبکه و مسئول واحد دهان و دندان شبکه زیرکوه خدمت می کنم.

*خاطرات دوران دفاع مقدس:

هیچ وقت یادم نمی رود دوره آموزش نظامی را که می گذراندم، در نخریسی مشهد به من و دو تا دیگر از بچه ها گیر دادن و ما را از بقیه جدا کرده و می گفتن سن و سال شما کم است که یکی از دوستان خیلی گریه کرد که گریه او باعث اعزام ما شد. در مرتبه دوم اعزامم در مریوان گردان جندا... بودم که دشمن کمین زده بود و چند تا از بچه ها شهید شده بودند و چون برف بود، یکپارچه آنجا از خون رزمندگان قرمز بود. خیلی دست پاچه شده بودم و یکی از شهدا را لگد کردم که برگشتم از او معذرت خواهی کردم، فکر می کردم زنده است.

واحد و شهرستان محل خدمت: دندانپزشکی شبکه بهداشت و درمان زیرکوه

شهرستان محل خدمت: زیرکوه - شهر حاجی آباد

رزمنده حسین بذرگری

مدت حضور غیرداوطلبانه در

جبهه: ۲۴ ماه

نحوه اعزام به جبهه: سرباز

مسئولیت در جبهه: نگهبان و

انباردار اسلحه و مهمات

فرزند: موسی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۱/۱۲

محل تولد: روستای نوگیدر القورات



* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران ابتدایی را در مدرسه روستای طورمال و دل آباد سپری نموده و دوران راهنمایی که مصادف شده با روزهای انقلاب اسلامی بود، را در مدرسه تدین ۱۷ شهرپور و مدرسه سلمان فارسی کوشه ای گذراندم و مدرک تحصیلی سیکل را گرفتم ولی به علت مشکلات زندگی ترک تحصیل کردم و تصمیم گرفتم به جبهه بروم. چون از نظر جسمی و بدنی ضعیف بودم در هیچ یگانی بنده را نمی پذیرفتند ولی از آنجا که ۱۸ سالم کامل شده بود ناچار شدم از طریق سربازی اقدام کنم. بلافاصله در گردان چهارم ارتش ۰۴ بیرجند که در تربت حیدریه مستقر بود معرفی و دوران آموزشی را در آنجا گذراندم و بعد تقسیم شدیم و به لشکر ۹۲ زرهی اهواز اعزام و در یگان مخابرات مستقر شدم. در آنجا مأموریت‌های زیادی را انجام دادم و بالاخره مسئولین، انبار اسلحه و مهمات را بعهده اینجانب قرار دادند.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یکی از خاطراتم این است که وقتی به ما آموزش اسلحه می دادند می گفتند هرچند که از خالی بودن اسلحه مطمئن هستید حتماً موقع تحویل و تحول و چکاندن، اسلحه را به طرف هوا یا دیوار بگیرید که این برایم تجربه و ثابت شد. روزی یکی از افسر نگهبانان به من مراجعه کرد برای تحویل گرفتن کلت کمربندی. وقتی که کلت را به وی دادم هیچ گونه خشاب گذاری نبود. ولی در حین تحویل و تحول بدون اینکه بنده متوجه شوم افسر نگهبان کلت را مسلح کرده بود و بنده که هیچ اطلاعی نداشتم و می خواستم تحویل بدهم شلیک کردم به سمت دیوار که اگر این مسئله مهم را رعایت نکرده بودم منجر به قتل می شدم و برای همیشه می سوختم.

واحد محل خدمت: نقلیه مرکزی مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده اسماعیل بشری سه قلعه



فرزند: علی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: فردوس

دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۷

ماه و غیر داوطلبانه ۱۸ ماه

مسئولیت در جبهه: تعمیر و

نگهداری پدافند هوایی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اول کودکی در سه قلعه بودم. پدرم کارگر و مادرم خانه دار بود و من دوران مدرسه تا اول راهنمایی را ادامه تحصیل دادم و بعد از انقلاب ترک تحصیل کردم. اولین بار در سال ۱۳۵۸ از طریق جهاد سپس دو مرتبه از طریق بسیج و سال ۶۳ در خدمت سربازی از طریق سپاه به جبهه اعزام گردیدم و در تاریخ ۶۹/۱۰/۲۷ خدمتم را به پایان رساندم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

بهترین خاطره من از جبهه این است که وقتی از فردوس اعزام به منطقه جنگی شدم با ماشین خودشان ما را تا منطقه بردند و در منطقه اسلام آباد غرب و سومار مستقر شدیم و مدت ۴۵ روز در آنجا بودیم اما بعد از ترخیص باید خودمان با وسیله های شخصی بر می گشتیم و مبلغ ۱۵۰ تومان پول داشتیم و یکی از دوستانم از فردوس گفت راه زیاد است و پول کم داری بیا این صد تومان را بگیر با اصرار زیاد از او گرفتم و ساعت ۲ بعدازظهر از اسلام آباد راه افتادم و ساعت ۴/۵ رسیدیم باختران یا همان کرمانشاه و یک ساعتی در آنجا بودم که ناگهان دیدم شاگرد مینی بوس صدا می زنه تهران و من با خوشحالی سوار شدم. صندلی ها همه پر بود و من وسط مینی بوس تا خود تهران نشسته بودم. روز بعد رسیدیم تهران بدون اینکه غذا بخورم چون پول کم داشتیم و یکصد و پنجاه تومان برایم ماند. از شدت گرسنگی دو عدد کیک گرفتم و صد و چهل تومان برایم ماند و داشت کم کم ظهر می شد. این طرف و آن طرف را گشتم تا توانستم بلیط باری مشهد پیدا کنم و کرایه تا مشهد هم صد تومان گرفت و با شکم خالی سوار ماشین شدم تا روز بعد که رسیدم مشهد و یک جایی بود که رفتم دستشویی. وقتی آدمم بیرون دیدم یکی صدا می زنه آقا کجا میری بیا پولتو بده گفتم پول چی، گفت پول دستشویی که رفتی و ۵ تومان از من گرفت و برایم تمام ۳۵ تومان ماند و هرچه این طرف و آن طرف گشتم تا

یک همشهری پیدا کنم تا از او پول بگیرم کسی نبود. از شدت گرسنگی باز هم دو عدد کیک گرفتم و خوردم و ۱۰ تومان دادم و برایم ۲۵ تومان ماند. رفتم تا برای فردوس بلیط بگیرم. گفتم بلیط فردوس چقدر است گفت ۲۸ تومان. گفتم بلیط گناباد چقدر است گفت ۲۲ تومان است و بلیط گناباد گرفتم و با خودم گفتم از گناباد تا فردوس را پیاده خواهیم رفت. بلاخره ساعت ۴/۳۰ عصر رسیدم گناباد. پیاده شدم بعد از نیم ساعت دیدم ماشین کرمان رسید و ایستاد گفت کجا می ری گفتم فردوس گفت سوار شو. ماشین هم خلوت بود. زیاد مسافر نداشت. بین گردنه کلات بود که شاگرد آمد و پول بگیره گفت کرایه بده گفتم چقدر می شه گفت ۷ تومان. گفتم من که ۳ تومان بیشتر ندارم گفت تو که پول نداشتی چرا سوار شدی. گفتم یا همین پول را بگیر یا پیاده ام کن از جبهه دارم میام و بی پول شدم بلاخره با همان ۳ تومن من را برد و با ۳ روز گرسنگی رسیدم فردوس.

واحد محل خدمت: نقلیه شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده علی بشگزی



مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶ ماه
 و غیرداوطلبانه ۱۸ ماه
 مسئولیت در جبهه: نیروی پیاده،
 تک تیرانداز و کمک آرمی جی زن

فرزند: زینل
 تاریخ تولد: ۱۳۴۳
 محل تولد: روستای بشگز
 دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در فروردین ماه سال ۱۳۴۳ در روستای بشگز به دنیا آمدم. دوران ابتدایی را در روستای محل تولد به اتمام رساندم و برای ادامه تحصیل در مقطع راهنمایی به روستای مود رفتم پس از اتمام سال اول راهنمایی به دلیل دور بودن مسیر، ترک تحصیل کردم. در سال ۶۲ برای انجام خدمت مقدس سربازی به منطقه غرب کشور، سردشت، اعزام شدم و بعد از اتمام سربازی نیز به مدت ۶ ماه داوطلبانه در منطقه پیران دشت و سردشت حضور داشتم.

سال ۶۵ در آزمون بهورزی پذیرفته شدم و در سال ۶۷ بعد از اتمام دوره بهورزی در خانه بهداشت بشگز شروع به کار کردم و در حال حاضر نیز در این مرکز مشغول خدمت رسانی می‌باشم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت بشگز

شهرستان محل خدمت: سرپیشه

رزمنده مسعود بنی اسدی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶
ماه و ۱۱ روز و غیر داوطلبانه ۲۴ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز

فرزند: رمضان
تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: قاین



* خلاصه ای از زندگی نامه:

زادگاهم روستای فضل آباد قاینات، دوران تحصیل ابتدایی را در روستای بیهود قائنات، دوران تحصیل راهنمایی و دبیرستان را در شهر سرایان تا مقطع دیپلم و دوران خدمت سربازی را در لشکر ۹۲ زرهی اهواز خدمت کردم. مدت ۲۴ ماه در منطقه جنگی بوده ام و از سال ۱۳۷۰ بعد از فارغ التحصیلی از آموزشگاه بهیاری قائنات، به عنوان بهیار در دانشگاه مشهد و بیرجند مشغول به کار بوده و هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

اولین بار در سال ۱۳۶۲ به عنوان اولین رزمنده روستا و پایگاه خضری به جبهه اعزام شدم. در سال ۱۳۶۹ بعد از عملیات‌های والفجر ۳ و ۴ در ارتفاعات مریوان در شرایط سخت آب و هوایی و رطوبت زمین بنده دچار فلج از ناحیه هر دو پا گردیدم که با اقدامات درمانی طولانی مدت، مجدد حرکت را به دست آوردم.

اینجانب با پشت سر گذاشتن حدود ۵۰ سال از عمرم شرایط قبل از انقلاب، شروع و اوج انقلاب، پیروزی، شروع جنگ، دفاع مقدس و شرایط بعد از جنگ و آتش بس را درک کردم در طول مدت خدمت به عنوان مسئول بهداری گردان عاشورا و بیت المقدس و کاروان های راهیان نور و غیره نیز همکاری داشته و دارم.

واحد محل خدمت: شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: سرایان

رزمنده حسن بهرامی نژاد

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۶ ماه و ۱۹ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: امدادگر

فرزند: محمدحسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۷

محل تولد: نهبندان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در یکی از روستاهای نهبندان متولد شدم و دوره دبستان را در روستا و راهنمایی را در ۲۰ کیلومتری روستای محل تولد، روستای حسین آباد گذراندم. سپس دوره دبیرستان را در دبیرستان طالقانی بیرجند در مقطع اول و دوم دبیرستان گذراندم. سال ۶۲ و ۶۱ اولین اعزام را به عنوان امدادگر در جبهه‌های غرب و جنوب داشتم و در کردستان نیروی رزمی پیاده بودم. ادامه تحصیل را در تهران داشتم و سال ۶۷ به عنوان سرباز در جبهه‌های جنوب و اهواز خدمت کردم. بعد از پایان سربازی در دانشگاه شهید بهشتی رشته پزشکی قبول و در سال ۱۳۷۸ فارغ التحصیل شدم و به نهبندان برگشتم و سال ۸۰ به استخدام دانشگاه درآمدم. در سال ۷۲ ازدواج و سال ۷۹ رئیس مرکز بهداشتی درمانی شوسف و رئیس بیمارستان شهید آتش دست نهبندان بودم. در سال ۸۴ رئیس شبکه سریشه تا سال ۸۷ و بعد رئیس بیمارستان امام رضا (ع) تا سال ۹۱، سپس در حوزه معاونت درمان و در حال حاضر به عنوان پزشک خانواده در امیرآباد و حاجی آباد بیرجند مشغول خدمت هستم.

واحد و محل خدمت: پزشک خانواده مرکز بهداشت امیرآباد

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده احمد بهروزی فر

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۳ ماه و ۱۰ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: تیرانداز

فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۷

محل تولد: روستای کهنو



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در روستای کهنو از توابع شهرستان نهبندان در سال ۴۷ متولد و دوران ابتدایی را در همان روستا به تحصیل ادامه دادم و برای دوران راهنمایی به روستای خوانشرف آمده‌ام و بعد برای ادامه دوران دبیرستان با توجه به عدم سرویس و نبودن ماشین هر روزه از خوانشرف تا نهبندان مسیر ۵ کیلومتری را پیاده طی می‌کردم و به علت کمبود هزینه تحصیل و فقر مالی تابستان‌ها را برای کار به شهرستانهای زابل - زاهدان می‌رفتم. در سال ۶۷ با توجه به اینکه در سال سوم دبیرستان بوده‌ام با همکلاسی‌هایم به صورت داوطلبانه به جبهه اعزام شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در سال ۶۷ با توجه به اینکه سوم دبیرستان بوده‌ام بدون اجازه پدر و مادرم در سپاه ناحیه نهبندان ثبت نام کردم و برای آموزش نظامی به تربت حیدریه اعزام شدم که مدت ۱ ماه آموزش به طول انجامید و بعد مدت ۱۰ روز مرخصی آمدم. در حالی که مادرم ناراحت و گریه‌های زیادی داشت که جبهه نروم، به اهواز پادگان ۹۲ زرهی اعزام و بعد از مدت ۲۰ روز به جنگل هفت تپه و مدت ۲ ماه در جنگل هفت تپه مستقر و بر علیه دشمن جنگیدم. با وجود عشق و علاقه‌ای خاص که به جبهه داشتیم، بعداً به شهرستان محل سکونت که برگشتیم و خواستیم دوباره اعزام شوم ولی چون مادرم خیلی ناراحت بود و یکی از برادرانم سرباز بود موفق نشدم.

واحد محل خدمت: واحد مبارزه با بیماریهای مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده محمد باقر بوشادی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲ سال
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: سرباز، آرپی جی
زن

فرزند: علی اکبر
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۱/۲۰
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در روستای بوشاد بیرجند به دنیا آمدم. در سن ۵ سالگی پدرم را از دست دادم و با مادر و برادرانم به شغل کشاورزی پرداختم و در سن ۱۲ سالگی به شهر آمدم و با یک استا بنا به دنبال بنایی رفتم تا کار یاد بگیرم و شبانه به مدرسه می‌رفتم تا مدرک پنجم ابتدایی را گرفتم. در زمان جنگ به صورت داوطلبانه یک سال زودتر به خدمت سربازی رفتم و دوران خدمتم را در لشکر ۲۱ امام رضا (ع) سپاه در اهواز و خط مقدم (شلمچه و پاسگاه زید) گذراندم و در ایلام غرب، خدمتم را به پایان رساندم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یک روز من با چند نفر از بچه‌ها که بیرجندی و سبزواری بودند سوار یک نفربر شدیم، آقای آخوندی که بیرجندی بود نفربر را روشن کرد و در خط مقدم شروع به دور زدن کرد، غافل از اینکه اینجا پاکسازی نشده و پر از مین است، پس از چند لحظه دیدیم یک موتور سوار به سرعت به سمت ما می‌آید، وقتی نزدیک تر شد دیدیم که فرمانده است، خیلی ترسیده بودیم و با ما دعوا کرد و گفت از امشب همه شما هر کدامتان باید ۱۰ شب به سنگر کمین بروید و ما را تنبیه سختی کرد.

واحد محل خدمت: نقلیه دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده حسن بیازی

مدت حضور در جبهه: ۱۰ ماه و ۱۶

روز

دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت

مسئولیت در جبهه: بسیجی و

امدادگر، انباردار

فرزند: محمدحسین

تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۶/۱۸

محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در شهریور ماه ۱۳۵۰ در بیرجند محله خیرآباد به دنیا آمدم. تحصیلات دبستان و راهنمایی و دبیرستان را در بیرجند گذراندم در ۱۶ سالگی برای اولین بار به جبهه اعزام شدم سپس در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند در رشته پزشکی قبول شدم و پس از فارغ التحصیلی به شهرستان محروم نهبندان جهت خدمت آمده ام و تا الان ۱۲ سال است که مشغول به خدمت برای مردم محروم و ولایت مدار نهبندان هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

تمام آن دوران خاطره است و همیشه بیدار ماندم. خاطراتی از آدمهای بزرگ که بودن و جنگیدن من در برابر عظمت و بزرگی آنها قابل محاسبه نبود. و از آنها مرد بودن و مسلمان بودن را یاد گرفتم. خیلی از خاطرات را شاید نتوان نوشت، اما می توان گفت که آدم هایی که با من بودند و آنهایی که وصف شان را شنیدم آدم های تکرار نشدنی هستند. زلال، پاک و ساده و ای کاش من بتوانم راهشان را ادامه بدهم.

واحد محل خدمت: پزشک عمومی مرکز بهداشتی درمانی شهری

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده علی پرنده

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۵ ماه سربازی
مسئولیت در جبهه: پشتیبانی
و واحد سوخت

فرزند: غلام
تاریخ تولد: ۱۳۳۹
محل تولد: نهبندان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران کودکی، ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را در نهبندان گذرانده‌ام و بعداً از آن به خدمت سربازی اعزام شدم. پس از پایان دوره آموزش به شهر خرم آباد در جبهه های نبرد حق علیه باطل رفتیم و پس از برگشت در معدن فلزات یکسال و بعد از آن ابتدا به صورت قراردادی در شبکه بهداشت و درمان نهبندان استخدام و سپس پیمانی و رسمی گردیدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یک روز که با دوستان برای تلفن زدن رفته بودیم تا خبر سلامتی خود را به خانواده ام اعلام نمایم، پس از برگشتن، هواپیمای عراقی ماشینی که بر می گشتیم را بمباران کرد و جاده را بست. ما از داخل ماشین پیاده شدیم و کنار جاده یک سوراخی به اندازه یک نفر بود ولی ما شش نفر به زور خودمان را جا دادیم که هواپیما ماشین را سوراخ سوراخ کرد و قبل از آن هم جاده را به توپ بست و ما داخل سوراخ همان جا شهادت خود را خواندیم. اما بعد از دو سه ساعت که کم کم اوضاع آرام شد زنده بیرون آمدیم.

واحد محل خدمت: کارگزینی شبکه بهداشت

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده رمضان پهن رو



فرزند: درویش

تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۱/۶

محل تولد: روستای بایمرغ

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۹

ماه و غیرداوطلبانه ۲۰ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت

مسئولیت در جبهه: امدادگر، کمک

آرپی جی، کارگر معاونت یگان

پدافند مبارزه با حملات شیمیایی،

میکروبی، هسته ای (ش - م - ر).

* خلاصه ای از زندگی نامه:

این حقیر در روستای بایمرغ از توابع بخش زهان شهرستان قاینات بدنیا آمده ام. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در روستا گذراندم. در امتحانات سال پنجم ابتدایی در خرداد سال ۵۸ شرکت کردم و به عنوان اولین نفر از روستای بایمرغ موفق به دریافت گواهینامه تحصیلی پنجم شدم. به علت مشکلات مالی خانواده و نبود مدرسه راهنمایی از تحصیل بازماندم و چند سالی قالی بافی و کارگری نمودم. قبل از خدمت سربازی چند نوبت به جبهه اعزام شدم و در سال ۱۳۶۸ وارد آموزشگاه بهورزی قاین شدم. پس از پایان دوره بهورزی به عنوان بهورز در روستای بایمرغ مشغول به خدمت شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در تاریخ ۶۲/۱۰/۲۰ برای اولین بار به جبهه اعزام شدم و حدود ۸۰ روز در جبهه جنوب بودم و در عملیات خیبر شرکت کردم (تیپ مستقل ۲۱ امام گردان کوثر). در مورخه ۶۳/۱۰/۳۰ دومین بار به جبهه اعزام و به عنوان کمک آرپی جی زن در گردان امام علی (ع) تیپ ویژه شهدا مدت ۷۹ روز در جبهه غرب و جنوب بودم و در عملیات بدر شرکت کردم. در مورخه ۶۳/۳/۱ از طریق جهاد به منطقه ایلام غرب به عنوان نیروی کار اعزام شدم و حدود ۷۵ روز مشغول کارگری بودم. در مورخه ۶۷/۵/۹ به منطقه غرب اعزام و حدود ۵۰ روز در گردان امام حسن لشکر ویژه شهدا بودم و از مورخه ۶۴/۴/۱۸ لغایت ۶۵/۱۲/۲۴ خدمت سربازی را در جبهه بوده‌ام.

واحد محل خدمت: خانه بهداشت بایمرغ

شهرستان محل خدمت: زیرکوه

موفقیت‌ها: بهورز نمونه کشوری سال ۱۳۸۸

رزمنده محمد علی تابعی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۸

ماه

مسئولیت در جبهه: بسیجی

فرزند: حسن

تاریخ تولد: ۱۳۴۱

محل تولد: روستای مسک



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب محمد علی تابعی دوران تحصیل ابتدایی را در زادگاهم روستای مسک گذراندم. پس از گذراندن دوره راهنمایی در سال ۵۶ وارد حوزه علمیه معصومیه بیرجند شدم که متقارن با سال‌های اوج و پیروزی انقلاب اسلامی بود. بعد از پیروزی انقلاب با کمیته انقلاب اسلامی همکاری داشتم و در مهرماه سال ۵۸ به قصد ادامه تحصیل به حوزه علمیه آیت الله مجتهدی در تهران عزیمت و بعد از دو سال تحصیل به مشهد برگشتم و دروس مقدمات و سطح تا خارج فقه و احوال را در مشهد گذراندم، اساتیدم حضرات حجت هاشمی، صالحی و مرتضوی بوده‌اند. شروع جنگ تحمیلی باعث شد که در عرصه‌های فرهنگی و نظامی حضور فعال داشته باشم. جمع کردن جوانان محله عیدگاه مشهد به دلیل سکونت فامیل و خویشاوندان در آن محله و تأمین دو پایگاه بسیج در مسجد معتمد و پاسدار و راهی شدن جمع زیادی از جوانان به جبهه‌های جنگ از دیگر فعالیت‌های من بود. در طول سال‌های دفاع مقدس چندین مرتبه توفیق حضور در جبهه‌ها را در جبهه‌های غرب، سومار، دهلران، جنوب و در مقدمات عملیات مسلم ابن عقیل، کربلای ۵، حمله عراق از گیلان غرب و عملیات مرصاد در کنار رزمندگان اسلام داشتم. بعد از عملیات مرصاد برای اسرای عراقی کلاس با زبان عربی داشتم و از توفیقات اینجانب در عرصه دفاع بوده است.

از سال ۶۸ مسئول کمیته امداد امام خمینی (ره) در بیرجند و از سال ۱۳۷۵ مسئول نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه علوم پزشکی و هم‌اکنون عضو هیأت علمی گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی بیرجند و مسئول نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌های آزاد اسلامی و دانشجوی ترم آخر فلسفه اخلاق در دانشگاه علوم قرآن و حدیث قم می‌باشم.



*خاطرات دوران دفاع مقدس:

از جبهه‌های جنگ غرب و شمال غرب و جنوب خاطرات زیادی به یاد دارم که دو خاطره یکی مربوط به شهید عزیز دکتر سید احمد رحیمی و دیگری عبدالحسین برونسی را ذکر می‌کنم.

اولین اعزام به جبهه‌ام در نیمه دوم سال ۶۰ بود. از مشهد مقدس به همراه چند نفر از طلبه‌ها و از جمله شهید سید احمد رحیمی که عضو شورای فرماندهی سپاه مشهد (خراسان بزرگ) بود، با هواپیمای ۳۰۱۰۳ به باختران (کرمانشاه امروز) و از آنجا به ایلام، اسلام آباد غرب اعزام و ساعت یک شب به یکی از موقعیت‌های نزدیک به خط مقدم جبهه رسیدیم. در مسیر راه یک ساک کوچک در دستم بود و شهید رحیمی در طی مسیر که از ماشین پیاده و سوار می‌شدیم اجازه نمی‌داد ساکم را خودم بردارم و ساکم را حمل می‌کرد و در طی مسیر هم صحبت می‌کردیم از جمله بحث هائیکه مطرح شد گفت: اگر جنگ به پایان برسد می‌خواهم به حوزه علمیه بروم جهت تحصیل، گفتم شما دانشجوی رشته پزشکی هستی و کشور به پزشکیانی متعهد و متخصص مانند شما در آینده نیاز دارد. ایشان در جواب گفت: آری، ولی انقلاب اسلامی اگر بخواهد به مسیر خودش ادامه دهد باید به لحاظ فکری ریشه در اسلام نابی که همان فقاقت حوزه است داشته باشد. و الا اگر اندیشه حوزوی فقاقتی در انقلاب کم رنگ شود انقلاب از مسیر خودش منحرف خواهد شد، به هر حال اولین روز ورود به جبهه و اولین شب آن تنها در یک کانکس گذشت و روز بعد ما را تقسیم کردند، و به گردان حزب الله که آن زمان شهید برونسی فرمانده آن بود و سپس فرمانده تیپ جواد الائمه (ع) شد معرفی شدم. جمع زیادی از برادران سپاه و بسیجی بیرجند بودند، اما حضور در کنار فرماندهی مانند شهید برونسی با اینکه ایشان را تا آن روز ندیده بودم و نمی‌شناختم برایم مغتنم بود. هر روز صبح باید سر صبحگاه کنار شهید برونسی قرار می‌گرفتم و چند دقیقه ایی برای رزمندگان صحبت می‌کردم، علاوه بر آن که یکی دو بار همراهش به خط مقدم جبهه با موتور پشت سرش نشستیم که به دلیل عبور از نقاط خطر خیز و زیر آتش خمپاره‌ها خیلی جالب بود و بعد از چند روز به خط مقدم جبهه سومار و نفت شهر منتقل شدم و در سنگری که فرمانده خط در گردان شهید شعبی و صفایی فر بودند توفیق حضور داشتم. در این مرحله از اعزام خاطرات دیگری از شهید رحیمی و شهید برونسی دارم که همه آن قابل بیان نیست و فرصت زیادی را می‌طلبید، اما به یک خاطره از شهید برونسی اشاره می‌کنم. تا زمانی که در موقعیت تیپ بودیم و تقسیم نشده بودیم هر روز مختصری صحبت آن هم در کنار شهید برونسی در صبحگاه داشتم بعد از من خود شهید برونسی شروع به سخنرانی می‌کرد و بیشترین بخش سخنرانی ایشان استفاده از آیات قرآن بود و هر آیه‌ای که می‌خواند دست به شانه من می‌زد و می‌گفت: درست می‌خوانم حاجی آقا؟ و من تعجب می‌کردم چون هم سال‌های اول طلبگی ام بود و هم تازه لباس پوشیده بودم و با خیلی از آیاتی که ایشان می‌خواند هنوز

آشنایی عمیقی نداشتم و همیشه به این مطلب فکر می‌کردم که چرا شهید برونسی بعد از هر آیه‌ای که می‌خواند باز دست به شانه‌ام می‌زند در حالی که خودش جزء شاگردان قرآنی مقام معظم رهبری بوده است. بعدها تا حدودی پاسخ این سوال را دریافتم که شهید برونسی هم مانند شهید رحیمی می‌خواست به سایرین و برادران بسیجی بفهماند و یک نقش تربیتی را اعلام کند که در هر حال توجه شما به روحانیت و حوزه‌ها باشد. تا این که در یکی از روزها شهید برونسی در مقام فرمانده نامه‌ای که به دستش رسیده بود و کلی توهین و بی‌احترامی به ایشان شده بود سر صبحگاه قرائت کرد. محتوای نامه خیلی بی‌ادبانه بود که تو فکر کردی چه کاره هستی و از این ادبیات، تا این که نامه را تماما خواند. من با خودم گفتم خدایا الان برونسی چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد آن هم در مقام فرمانده تیپ که دیدم دقیقا بر عکس، ایشان شروع کرد با لحنی مؤدبانه که برادر عزیز به خدا من نمی‌دونستم من چنین آدمی هستم و از شما گله دارم چرا به من نگفتی که تو چنین آدمی هستی تا من خودم را اصلاح کنم، و چندین مرتبه این عبارت را تکرار و گلایه کرد که چرا زودتر به من تذکر ندادی و این در حالی بود که سکوت تمام فضای تیپ را در میانه کوهستانی در فضای نیمه سرد پائیزی صبحگاه فرا گرفته بود و تنها چیزی که می‌توانست این اخلاص، تواضع و اخلاق مداری فضیلت گونه را پاس بدارد قطرات اشکی بود که از چشمان من و اکثریت رزمندگان جاری شد. یادش به خیر و راهش پر رهرو باد.

واحد محل خدمت: عضو هیأت علمی دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده احمد توکلی



فرزند: عابدین
تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۱/۷
محل تولد: طبس
مسئولیت در جبهه: بهداشتی درمانی
و خدمات دندانپزشکی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۱ سال سربازی در منطقه
بیمارستان صحرائی سومار
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در خانواده ای مذهبی بدنیا آمدم. پدرم کشاورز بود. دوران ابتدایی و راهنمایی را در مدارس منطقه دیهشک و هنرستان را در مدرسه شهید نواب صفوی گذراندم و در کنکور سال ۶۱ در رشته بهداشتکار دهان و دندان قبول شدم که مدت سه سال در مشهد ادامه تحصیل دادم و پس از آن به مدت دو سال سربازی رفتم و سپس در شبکه بهداشت و درمان طبس مشغول بکار شدم و پس از قبولی در آزمون سال ۷۹ در رشته دندانپزشکی دانشگاه کرمان ادامه تحصیل دادم و در سال ۸۳ فارغ التحصیل شدم و از آن تاریخ در شبکه شاغل می باشم.

راه اندازی واحد دندانپزشکی سیار و سرپایی داخل کانتینر در بیمارستان صحرائی و انجام خدمات دندانپزشکی از جمله خدمات اینجانب بوده و در حال حاضر نیز دندان پزشک مرکز بهداشتی درمانی طبس می باشم.

واحد محل خدمت: دندانپزشک واحد دهان و دندان مرکز شماره ۲

شهرستان محل خدمت: طبس

رزمنده علی جانی



فرزند: محمدعلی

تاریخ تولد: ۱۳۴۹

محل تولد: پهنائی

نحوه اعزام: بسیجی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۱۰ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت

مسئولیت در جبهه: تیربارچی،

آرپی جی زن، تک تیرانداز

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب علی جانی متولد ۱۳۴۹ در روستای پهنائی به دنیا آمده و دوران ابتدایی را در همان روستا گذرانده‌ام. سال دوم راهنمایی در سال ۶۴ ترک تحصیل کردم و برای اولین بار به آموزش و سال ۶۵ برای اولین بار به جبهه رفتم و در تیپ ۶۱ محرم در عملیات کربلای ۴ و ۵ در شلمچه بودم. سال ۶۶ برای دومین بار از طریق لشکر ویژه شهدا به جبهه رفتم و در عملیات نصر ۸ شرکت داشتم. نوبت سوم سال ۶۷ بود که به جبهه رفتم و در آخرین عملیات یعنی مرصاد شرکت داشتم و بعد از آن درسم را در مدرسه ایثارگران ادامه دادم تا دیپلم خود را گرفتم و در سال ۶۹ که نوبت خدمت سربازی بود چون سابقه جبهه زیاد داشتم معاف شدم. بعد از آن کمی بی کار بودم و در سال ۷۵ به عنوان راننده آمبولانس در شبکه قاین استخدام و به مدت ۴ سال در زهان خدمت کردم. در سال ۷۵ ازدواج کردم و در حال حاضر ۳ فرزند و مدت ۲۰ سال سابقه کار دارم.

واحد محل خدمت: بیمارستان شهداء

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده علیرضا چم

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۳
ماه و ۶ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز

فرزند: عباس
تاریخ تولد: ۱۳۴۸
محل تولد: نهبندان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب دوران ابتدایی را در دبستان هدایت گذراندم و با مشکلات فراوان نتوانستم ادامه تحصیل دهم و در سال ۱۳۶۹ به خدمت سربازی اعزام شدم و در سپاه زابل خدمت نمودم. در سال ۱۳۷۲ به صورت فصلی در شبکه بهداشت و درمان نهبندان شروع بکار کردم در سال ۱۳۷۶ به عنوان نیروی پیمانی شبکه استخدام شدم و در حال حاضر در همان شبکه مشغول به کار هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطره ای که به یادمانده این که مداحی داشت در مراسم مداحی می کرد و اول مداحی می خواند کربلای جبههها یادش بخیر سرزمین نینوا یادش بخیر و می گفت ما همیشه در جبهه نخواهیم ماند.

واحد محل خدمت: بایگانی شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده حسن جهانی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۴ ماه و ۱۷ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: بسیجی و

کمک آرپی جی زن

فرزند: نوروز

تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۱۲/۲

محل تولد: زیرکوه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران ابتدایی را در زیرکوه و راهنمایی را در مدرسه شبانه روزی شهید صدوقی قاین و اول دبیرستان را در مدرسه شریعتی قاین و در همان سال تابستان جهت آموزش به سرخس بعنوان بسیجی به لشکر ویژه شهدا تیپ امام حسن مجتبی (ع) میاندواب و جبهه ماووت عراق اعزام شدم. سپس در سال ۶۹ دیپلم گرفتم و در رشته کاردانی مبارزه با بیماری‌های دانشگاه مشهد پذیرفته و بعد از ۵ سال تعهد خدمت در زیرکوه، کارشناسی بهداشت عمومی را در کرمان و کارشناسی ارشد را از دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی در رشته آموزش بهداشت گرفتم. در حال حاضر علاوه بر کارشناس مسئول مبارزه با بیماری‌های مرکز بهداشت، معاون مجتمع آموزش عالی سلامت قائن می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در زمان جبهه در یک شیفت که از ساعت ۱۲ تا ۲ در اطراف آسایشگاه مشغول نگهبانی بودم، چون در کردستان از کومله دمکرات ها و حملات آنها در امان نبودیم، حق تیر داشته و آسایشگاه ما نیز در سازمان آب میانه در وسط باغهای سیب قرار داشت که در زمان نگهبانی صدای خش خش را شنیدم که بدون ایست شلیک کردم و زمانی که پاسبخش آمد متوجه شدیم که یک سگ را هدف قرار داده‌ام و متأسفانه مرده بود.

واحد محل خدمت: کارشناس مسئول بیماری‌ها- معاون آموزش عالی سلامت

شهرستان محل خدمت: قائن

رزمنده نیاز علی جوان

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۳ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: بی سیم چی

فرزند: موسی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: روستای خشک (قائن)



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در یکی از روستاهای قاین بنام روستای خشک متولد و تا اول دبیرستان در روستا ادامه تحصیل دادم و بعد از آن به بیرجند رفتم و در دبیرستان دکتر مصدق آن زمان ادامه تحصیل دادم و از طریق یکی از پایگاه‌های بسیج بیرجند در تاریخ ۶۳/۱/۲۵ به جبهه اعزام گردیدم و در تیپ ویژه شهدای کردستان در زمان شهید کاوه در پاکسازی روستاها حضور داشته‌ام.

واحد محل خدمت: انبار مرکزی بیمارستان شهدا

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده حسین حاجی آبادی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۴ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت
مسئولیت در جبهه: امدادگر

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: حاجی آباد



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای متوسط و کشاورز متولد شدم. پدرم کشاورز و مادرم خانه دار بود. دوران ابتدایی را در حاجی آباد و دوران راهنمایی را در مدرسه راهنمایی فرزاد و دوران دبیرستان را در دبیرستان چمران گذراندم. دوره کاردانی بهداشت دهان و دندان را در دانشگاه علوم پزشکی مشهد در سال ۶۶ به پایان رساندم و در سال ۶۷ در مرکز بهداشتی درمانی اسدیبه به عنوان بهداشت کار دهان و دندان مشغول خدمت به روستائیان شدم. و در سال ۷۴ در رشته دندانپزشکی دانشگاه مشهد پذیرفته شدم و در سال ۷۸ دکتری دندانپزشکی خود را گرفتم و در همان سال به عنوان دندانپزشک در مرکز بهداشتی درمانی شماره نه شهری مشغول به کار شدم. از سال ۸۰ لغایت ۸۳ به عنوان مسئول مرکز شماره نه شهری و از سال ۸۴ لغایت ۸۹ به عنوان کارشناس نظارت بر امور دندانپزشکی در معاونت درمان مشغول خدمت بودم و از سال ۸۹ لغایت ۹۲ به عنوان مسئول راهاندازی دانشکده دندانپزشکی و سپس به عنوان معاون اجرایی دانشکده دندانپزشکی مشغول به کار شدم. در سال ۵۷ از طریق مدرسه در راهپیمایی هایی که به مناسبت پیروزی انقلاب برگزار می شد شرکت می کردم. بعد از پیروزی انقلاب و با فرمان امام با تشکیل بسیج ۲۰ میلیونی در پایگاه شهید صدوقی حاجی آباد به عنوان مسئول تبلیغات پایگاه انتخاب شدم. با شروع جنگ تحمیلی از سال ۶۱ به عنوان امدادگر از طریق بسیج پایگاه به جبهه های نبرد حق علیه باطل در منطقه تپه های شوش از طریق لشکر ۲۱ امام رضا (ع) اعزام و در گروهان ویژه تیپ امام جعفر صادق (ع) مشغول خدمت شدم و سه ماه در جبهه حضور داشتم و در عملیات والفجر مقدماتی در منطقه فکه شرکت داشتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در مرحله دوم در سال ۶۸ به عنوان طرح یک ماهه از ستاد امداد و درمان خراسان به منطقه دو

کوهه اهواز اندیمشک اعزام که در امور درمان دندانپزشکی رزمندگان منطقه همکاری داشته‌ام. همچنین در سال ۶۵ از طریق دانشگاه علوم پزشکی مشهد در ایام فروردین به منطقه گیلان غرب و قصرشیرین به مدت یک ماه اعزام شدم. از خاطراتم همین که با ۵ نفر از هم رزمان در خط مقدم جبهه در عملیات بودیم که گلوله خمپاره ۶۰ در ۵ متری ما سقوط کرد ولی به حول قوه الهی به خاطر اینکه زمین‌های آن منطقه رمل (شن نرم) بود عمل نکرد.

واحد محل خدمت: دندانپزشک و معاون اجرایی دانشکده دندانپزشکی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست دانشگاه می‌باشد)

رزمنده رضا حاجی آبادی



مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۱ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: تکنسین و

کاردان مبارزه با بیماری‌ها

فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۱

محل تولد: بیرجند

حضور غیرداوطلبانه: ۱ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۶۵ از دانشگاه علوم پزشکی زاهدان به عنوان کاردان مبارزه با بیماریها فارغ التحصیل شدم. در تاریخ ۶۶/۱/۶ به قرارگاه کربلا در اهواز و از آنجا به شوش و دهلران به مدت یکماه اعزام و در فعالیت‌های بهداشتی و درمانی مشغول به همکاری بوده‌ام. مجدداً در تاریخ ۶۷/۱۲/۱ به مدت یکماه به منطقه جنگی غرب، لشکر ویژه سیدالشهدا مهاباد اعزام شدم و یکماه در این منطقه انجام وظیفه نمودم. بعد از آن در گروه مبارزه با بیماری‌های مرکز بهداشت استان مشغول بکار می‌باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

تنها خاطره‌ای که یادم می‌آید اعزام سال ۶۶ بود که از ترمینال به منطقه اهواز اعزام شدیم و به طرف قرارگاه با ماشین‌های سپاه در حال جابجایی بودیم. نرسیده به قرارگاه ماشین دچار سانحه شد و تعدادی از هم سفرانم به جبهه نرسیده زخمی شدند.

واحد محل خدمت: گروه مبارزه با بیماری‌های مرکز بهداشت استان

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست گردیده‌اند)

رزمنده محمدرضا حاجی آبادی



فرزند: علی

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۱/۲

محل تولد: حاجی آباد

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۷ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت

مسئولیت در جبهه: امدادگر و

حضور در بیمارستان‌های صحرایی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در روستای حاجی آباد در چهار کیلومتری شهرستان بیرجند متولد و قبل از ورود به دبستان، قرآن کریم را در مکتب خانه فرا گرفتم و در همان زمان مداحی را در حضور حاج آخوند فرا گرفتم و دوران دبستان را تا کلاس چهارم در حاجی آباد و از کلاس پنجم تا پایان دوران دبیرستان را در شهر بیرجند به پایان رساندم. همزمان با انقلاب اسلامی در فعالیتهای انقلابی در انجمن اسلامی شرکت داشتم. در تربیت معلم شاخه کودکان استثنایی در تهران مشغول به تحصیل شدم و در سال ۶۳ در دانشگاه قبول شدم و در رشته پرستاری دانشگاه مشهد مشغول به تحصیل گردیدم. از سال ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۷ همزمان با ایام تحصیل به عنوان پاسدار قراردادی در بیمارستان امام حسین (ع) کوی طلاب شبها مشغول پرستاری از بیماران و مجروحان جنگ بودم. در سال ۱۳۶۴ متأهل و حاصل این ازدواج سه فرزند، دو دختر و یک پسر بوده است و در سال ۶۷ با مدرک لیسانس پرستاری فارغ التحصیل و خدمت سربازی را به عنوان عضو هیئت علمی و مربی آموزشیار در دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند گذراندم. در سال ۱۳۶۷ به استخدام دانشکده پرستاری درآمدم و در واحدهای مختلف دانشگاه از جمله آموزش پرستاری و روابط عمومی، سرپرست دوره های آموزش آزاد و دبیر مرکز مطالعات و توسعه آموزش پزشکی، مسئول آموزش فیزیوپاتولوژی دانشکده پزشکی و دبیر ستاد شاهد و ایثارگر دانشگاه فعالیت داشتم. در سال ۱۳۶۹ در رشته کارشناسی ارشد بیهوشی دانشگاه علوم پزشکی مشهد قبول شدم و همزمان با بورسیه و مأموریت آموزشی ادامه تحصیل دادم و در سال ۱۳۷۲ فارغ التحصیل و به عنوان مربی عضو هیئت علمی گروه بیهوشی در دانشکده پیراپزشکی استخدام و به عنوان رئیس دانشکده پیراپزشکی به مدت ده سال این مسئولیت را بر عهده داشته و دانشکده را راه اندازی نمودم و در سال ۱۳۸۰ در رشته آموزش پزشکی در دانشگاه علوم پزشکی ایران در تهران ویژه اعضاء

هیئت علمی قبول و در سال ۱۳۸۳ فارغ التحصیل گردیدیم و تاکنون در سمت های مدیریتی، آموزشی و پژوهشی و دبیر هم اندیشی اساتید و نخبگان دانشگاهی با دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه علوم پزشکی همکاری داشته‌ام. سه بار به عنوان پژوهشگر نمونه از دانشکده پیراپزشکی و دو بار جزو ده استاد برتر آموزشی دانشگاه انتخاب شدم و مدت بیست سال در شوراهای اسلامی روستا، بخش، شهرستان و استان به عنوان رئیس شورا فعالیت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و عمرانی داشته‌ام. در سالهای ۶۴ الی ۶۷ به مدت ۷ ماه در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور داشتم و در هر عملیاتی نیاز به گروه پزشکی و امدادگر بود اعلام آمادگی داشته و در صورت نیاز فراخوان شرکت می نمودم و در ایام جنگ علاوه بر فعالیت فرهنگی و اعزام در حوزه پشتیبانی جنگ، لوازم و ملزومات و نیازهای مورد لزوم رزمندگان را تهیه و به ستاد جبهه جنگ تحویل می دادم تا به مناطق عملیاتی ارسال شود.

*خاطرات دوران دفاع مقدس:

دو مرتبه از دانشگاه به جبهه اعزام شدم. یک مرتبه از ستاد امداد و درمان جنگ دانشگاه علوم پزشکی مشهد از فرودگاه شهید هاشمی نژاد با یک هواپیما یک صد و سی ارتشی با گروهی از پزشکان به کرمانشاه اعزام شدیم. از آنجا به کردستان بطرف شهرستان مریوان با یک اتوبوس رفته و سپس با آمبولانس بطرف بیمارستان صحرايي شهيد رضاييان که ۴۵ کیلومتر در خاک عراق کنار رودخانه شیر بود در اتاق عمل مستقر شدیم و بمدت یک ماه در آنجا به معالجه مجروحان جنگ مشغول بودیم. در آن زمان لشکر ده گرگان و جهاد در منطقه جنگی نزدیک سد سلیمانیه مستقر بود و هر روز با توپخانه عراق مورد اصابت قرار می گرفت و از آنجا مجروح زیاد داشتیم. گویا کسی گزارش اطلاعاتی می داد و پس از بررسی منطقه خبر آوردند، یک نفر که گله گوسفند داشت با نصب یک بی سیم در زیر شکم گوسفندان از آنجا به سربازان عراقی گزارش می داد که آن فرد را با گله گوسفند تحویل مقامات مسئول دادند. پس از اتمام یک ماه مأموریت صبح زود ما بیمارستان را تحویل نیروهای از راه رسیده دادیم و با یک اتوبوس استتار و بدون صندلی به پشت جبهه بر می گشتیم که سه هواپیمای جنگی عراقی همان بیمارستان را بمباران و عده ای از همان نیروهای تازه رسیده شهید و عده ای مجروح شدند و بیمارستان به تل خاکی مبدل شد. در مدت شش ماه در نیروی دریایی سپاه شیراز مستقر بودم و به امدادگران آموزش می دادم و هر زمان که لازم بود از آنجا اعزام جبهه می شدم و در کنار آن در بیمارستان مسلمین شیراز به مداوا و پرستاری از مجروحان مشغول بودم و در آن زمان شیراز هر شب مورد حمله موشکی و بمباران هوایی قرار می گرفت و ما در طبقه فوقانی درمانگاه بیمارستان مسلمین مستقر بودیم و پشت بیمارستان ستاد نیروی دریایی سپاه بود. در روز ۲۷ اسفند ۱۳۶۶ همزمان با بعثت پیامبر (ص) ساعت

۳ بعد از ظهر یک هواپیمای جنگی عراقی شیراز را بمباران نمود و معلوم بود که ستاد نیروی دریایی سپاه را خواسته بمباران نماید. اما موشک به بیمارستان مسلمین اصابت کرد و همان خانه ای که ما بالای درمانگاه مستقر بودیم ویران شد و ما در آن زمان مرخصی گرفته و در ترمینال شیراز بودیم تا به بیرجند برویم و به ما خبر رسید یک نفر از همکاران درمانگاه شهید شده و تا برگشت از مرخصی فکر می کردند که من هم مفقود شده ام لذا پس از برگشت از مرخصی همه خوشحال شدند و حضور ما وصف ناپذیر بود. یک نوبت هم از شیراز با گروهی از پاسداران به اهواز اعزام شدیم و در بیمارستان خاتم الانبیا منتظر اعزام به جبهه فاو بودیم که در بیمارستان سجاد مستقر شویم. بطرف جبهه فاو حرکت نموده و به کنار اروند رسیدیم که پل ارتباطی بین اروند و فاو بمباران و تخریب گردید و دیگر امید ما به ناامیدی تبدیل گردید و با دلی پر از خون به بیمارستان خاتم الانبیا اهواز برگشتیم و تا مدت ده روز در آنجا به مداوای مجروحین پرداختیم.

واحد محل خدمت: عضو هیئت علمی و دبیر هیأت امناء دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده مهدی حسنی



فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۳/۱۲

محل تولد: قاینات

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶

ماه و ۱۰ روز و غیر داوطلبانه ۲۴ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
 مسئولیت در جبهه: امدادگر و
 بی سیم چی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

سال ۱۳۴۵ در روستای مهرک از توابع بخش زهان بدنیا آمدم و دوران ابتدایی و راهنمایی را در زهان گذراندم. قابل توجه است که فاصله ۶ کیلومتری را با پای پیاده صبح به مدرسه می رفتیم و شب بر می گشتیم که یاد زمستانهای سرد و برفی آن دوران به خیر. در سال ۶۲ بعد از گذراندن دوره آموزشی نظامی و امدادگری به جبهه های حق علیه باطل اعزام و در خدمت بسیج بودم. حدود یک سال کار کشاورزی کرده و در سال ۶۴ مجدد جهت خدمت سربازی به جبهه های کردستان رفتم و دو سال در منطقه کردستان خدمت کردم و بعد از برگشت و ازدواج از سال ۶۸ به شغل بهورزی مشغول می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در سال ۶۲ در منطقه عملیاتی مهران بعد از آزادسازی ارتفاعات معروف به کله قندی، اسرای زخمی را به اورژانس می آوردیم که در بین آنها سرهنگ جاسم از اقوام نزدیک صدام هم بود. وقتی وارد اورژانس شد اسرای زخمی دیگر از ترس او می لرزیدند.

واحد محل خدمت: بهورزی پایگاه بهداشتی زهان

شهرستان محل خدمت: زیرکوه

رزمنده محمدرضا حسنی پور

مدت حضور غیر داوطلبانه در
جبهه: ۲۱ ماه
مسئولیت در جبهه: تیرانداز
تویهای پدافند هوایی (ارتش)

فرزند: ذوالفقار
تاریخ تولد: ۱۳۴۲
محل تولد: دهک
نحوه اعزام به جبهه: سرباز



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب محمدرضا حسنی پور ساکن و مقیم روستای دهک از توابع شهر شوسف شهرستان نهبندان، دارای همسر و سه فرزند دختر هستم. از دوران کودکی به کار کشاورزی و کارگری در روستا و شهرهای مختلف مشغول بوده ام و دوران مقدس سربازی را مدت ۲۱ ماه در جبهه های غرب و جنوب خدمت نمودم. بعد از دوران سربازی گواهینامه رانندگی گرفتم و مدتی با ماشینهای سبک و سنگین کار کردم. چون دارای گواهینامه پایه یکم می باشم از تیرماه ۱۳۷۸ در مرکز بهداشتی درمانی دهک مشغول به کار شده ام و تاکنون هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطرات دفاع مقدس هر روزش دنیای خاطره ها بود. خاطرات یک روز تلخ که در اواسط بهار در منطقه سومار و نفت شهر اتفاق افتاد. روزی بود که از مرخصی به منطقه عملیاتی برگشته بودم چون نزدیک ظهر بود و هوا هم نسبتاً گرم بود بر سر یک دو راهی، با یکی از همسنگرهایم که اهل تهران بود در سایه کانتینرهای ارتش منتظر خودرو به طرف خط مقدم بودیم. در همین حین صدای هواییما را شنیدیم. گفتم بپر یک جایی سنگر بگیر و خودم سریع به زیر پلی در همان نزدیکی رفتم که متأسفانه همان قسمت را با راکت زد وقتی منطقه آرام شد دیدم رفیق و همسنگرم بر اثر موج انفجار به شهادت رسیده است.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی درمانی دهک

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده رضا حسنی صفت

مدت حضور در جبهه: ۱۹ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۶ نوبت
مسئولیت در جبهه: فرمانده گروهان،
مسئول بهداشتی، مسئول اورژانس

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اردیبهشت سال ۱۳۴۴ در روستای حسن آباد میان از توابع یخش مرکزی بیرجند در خانواده مذهبی و روستایی که به شغل کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند متولد شدم. از ابتدای کودکی با کار و فعالیت در مزرعه و دامداری در کنار پدر و مادر پر تلاشم، صداقت و جدیت در کار را آموختم. چون که در روستای ما مدرسه نبود به شهر آدمم و از سال چهارم دبستان به تنهایی درس خواندم. همواره در دبستان و راهنمایی از دانش آموزان با رتبه برتر علمی و اخلاقی بودم که در سال دوم دبیرستان (۱۳۶۲) بنابر فرمان حضرت امام خمینی (ره) به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شتافتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

از حیث زیبایی، دوران دفاع مقدس از موارد تکرار نشدنی زندگی ام بود. صداقت و اخلاص رزمندگان که با هیچ قلمی قابل وصف نیست بسیار ستودنی و قابل ذکر و مستند سازی برای جوانان است در یکی از دفعاتی که به همراه رزمندگان به جبهه اعزام می شدم یکی از همزمانم حسین هادی نام داشت در زمان انتقال از مقر به خط مقدم جبهه در محلی که مورد دید دشمن بود گیر افتاده بودیم و جز یک عدد کمپوت نیز برای خوردن نداشتیم که یکی از رزمندگان غر می زد که چرا جیره به کفایت ندادند. حسین هادی کمپوت خود را به وی داد و خود نیز گرسنه ماند. از قضا اولین شهید گروهان حسین هادی بود که بعد از سلام نماز صبح بر اثر ترکش خمپاره به فیض شهادت نایل آمد. خدایا فرماندهانی و رزمندگانی کار آزموده بیروان تا فساد نهادینه اداری را که باعث تخریب آبروی اسلام می شود را بخشکانند.

واحد محل خدمت: پزشک بیمارستان امام رضا(ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده رمضان حسین پور

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۶ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: کمک آرپی جی و

کمک تیربارچی

فرزند: محمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۳/۳

محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در تاریخ ۴۷/۳/۳ در خانواده ای مذهبی و زحمتکش در بیرجند متولد شدم. دوران ابتدایی را در دبستان شهید قرنی و دوران راهنمایی را در مدرسه فرزاد و دوره دبیرستان را در مدرسه شهید چمران سپری کردم و در سال ۱۳۶۸ در دانشگاه علوم پزشکی مشهد در رشته بهداشت محیط پذیرفته شدم و پس از سربازی در سپاه برای گذراندن دوره طرح لایحه انسانی به شهرستان خاش رفتم و در سال ۷۶ در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند در مرکز بهداشتی درمانی اسدآباد استخدام شدم و در سال ۸۱ به بیرجند انتقال و در مراکز شهری به عنوان بازرس بهداشت محیط مشغول بکار می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در تاریخ ۶۶/۸/۱۳ روز دانش آموز به همراه تعداد زیادی دانش آموزان مدارس بیرجند جهت آموزش عمومی بسیج به پادگان نجف اشرف نیشابور اعزام شدم و پس از طی ۴۰ روز دوره آموزشی، در تاریخ ۶۶/۹/۲۶ به مهاباد و لشکر ویژه شهدا که سه گروهان بیرجندی داشت اعزام و بعنوان کمک آرپی چی زن در لشکر مشغول به خدمت شدم. نزدیک عید به منطقه بانه کردستان اعزام شدم که بعلت کوهستانی بودن در چادرها مستقر شدیم. بعضی روزها هواپیماهای عراقی ظهرها از سمت تابش نور خورشید منطقه را بمباران می کردند که در این بین یکی از چادرهای لشکر مجاور که حدود ۱۰ نفر در آن بودند، شهید شدند و در تاریخ ۶۷/۱/۱۸ از جبهه برگشتم و برای دفعه دوم در تاریخ ۶۷/۶/۱۵ تا ۶۷/۸/۱۵ بعنوان کمک تیربارچی در مراغه همزمان با آتش بس حضور داشتم.

واحد محل خدمت: بازرس بهداشت محیط و آزمایشگاه آب مرکز بهداشت شهرستان

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده حمید حسین پور

مدت حضور در جبهه: ۱۰ ماه و نیم
دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت
مسئولیت در جبهه: توپخانه،
دید بان

فرزند: عباس
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در ۷ تیرماه ۱۳۴۴ متولد، دوران ابتدایی را در دبستان منصف و حکیم نزاری، دوران راهنمایی را در راهنمایی حافظ و دوران دبیرستان را در دبیرستان طالقانی سپری و در سال ۶۲ فارغ التحصیل شدم. در سال های دبیرستان در انجمن اسلامی دانش آموزان و بسیج شهرستان بیرجند فعالیت داشته و در برنامه های اجتماعی، فرهنگی شرکت و همزمان در اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان مسئولیت داشتم. در آبان ماه ۶۱ به همراه تعدادی از دانش آموزان آموزش نظامی را دیده و به مدت دو ماه به جبهه غرب (سومار) و سپس به جبهه جنوب بعنوان مخابرات گردان اعزام شدم. در سال ۶۲ در دانشگاه بیرجند رشته دبیری فیزیک قبول و مجدد در سال ۶۳ در دانشگاه فردوسی مشهد رشته آمار پذیرفته و شروع به تحصیل نمودم. در اردیبهشت ماه ۶۵ برای دومین بار به مدت چهار ماه و نیم به جبهه اعزام و در تپ ۶۱ محرم مشغول به خدمت شدم. پس از برگشت به رشته کامپیوتر تغییر رشته دادم. مجدد برای سومین دفعه به مدت دو ماه در بهمن و اسفند ۶۵ به جبهه اعزام شدم. برای چهارمین دفعه در اردیبهشت ماه ۶۷ به مدت دو ماه اعزام جبهه شده و بعنوان دیده بان مشغول به خدمت شدم. در سال ۶۹ در رشته کامپیوتر از دانشگاه فردوسی فارغ التحصیل گشته و به بیرجند برگشتم. در برگشت با اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان فعالیت نمودم. از سال ۷۰ به مدت چهار سال بصورت قراردادی بعنوان مسئول مرکز کامپیوتر دانشگاه پیام نور بیرجند و از سال ۷۴ بصورت رسمی آزمایشی و بعنوان مسئول مرکز کامپیوتر دانشگاه علوم پزشکی مشغول بکار شدم. در سال ۷۸ موفق به اخذ فوق لیسانس در رشته مهندسی فناوری اطلاعات از دانشگاه شیراز شدم.

*خاطرات دوران دفاع مقدس:

در آبان ماه سال ۶۱ که برای اولین بار به جبهه اعزام شدم پس از آموزش های انجام شده بعنوان مخابرات گردان در تیپ امام صادق لشکر ۵ نصر مشغول به انجام وظیفه شدم. کلیه نیروهای گردان در خط مقدم جبهه سومار مستقر شدند. حدود یک ماه که گذشت دستور از مخابرات تیپ امام صادق رسید که مأموریت لشکر ۵ نصر در جبهه غرب تمام شده و باید به جبهه جنوب اعزام گردد و خط مقدم سومار باید به ارتش واگذار گردد. برنامه ریزی شد که در تاریخ معینی ابتدا نیروهای گردان به پشت خط منتقل شوند و سپس واحد مخابرات بعنوان آخرین نیروها منتقل گردند. نیروهای گردان به پشت خط منتقل شدند و فقط سنگر واحد مخابرات در خط مقدم با حدود ۶ نفر باقی ماندند. دستور رسید تا آمدن نیروهای ارتش واحد مخابرات باید در خط مقدم حضور داشته باشد. متأسفانه نیروهای ارتش طبق برنامه نرسیدند و در خط مقدم چند کیلومتری سومار، فقط ۶ نفر واحد مخابرات حضور داشتند. حدود ۲ الی ۳ روز طول کشید که دستور رسید واحد مخابرات نیز خط مقدم را ترک کرده و به پشت خط منتقل شوند. در نظر بگیرید خط مقدم بدون حضور نیروهای گردان، که اگر عراق متوجه می شد و پیشروی می کرد شهر مهران در خطر بود. به هر حال واحد مخابرات نیز خط مقدم را ترک کرد و در بین راه با نیروهای ارتش که به سمت خط مقدم در حال حرکت بودند مواجه شد. منظور من از این خاطره ذکر این نکته بود که خداوند همیشه یار و یاور زندگان اسلام بوده و این موضوع از مصادیق آیه شریفه وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ می باشد که در جنگ بدر به پیامبر(ص) نازل شد.

در مرحله سوم اعزام به جبهه، به دلیل نگرانی بیش از حد مادرم در اعزام به جبهه، چون در مشهد دانشجو بودم بدون اطلاع به خانواده به جبهه اعزام شدم. در طول مدت مأموریت از جبهه با خانواده تماس گرفته و سلامتی خودم را اطلاع می دادم و پس از برگشت از جبهه خانواده ام اطلاع یافتند که من جبهه بودم.

واحد محل خدمت: مسئول مرکز کامپیوتر و واحد آمار فناوری اطلاعات دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده اسماعیل حسین زاده

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۳

ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: دژبانی

فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: دوست آباد



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در زمان شروع انقلاب اسلامی محصل بودم و در تظاهرات ضد رژیم ستم شاهی و شعار دادن و شکستن عکس شاه در مدرسه و در راهپیمایی بیرون مدرسه نیز شرکت می‌کردم. پس از ترک تحصیل به عنوان بهورز استخدام شدم و هم اکنون مشغول بهورزی هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در عملیات والفجر مقدماتی در سال ۶۱ در شمال فکه شرکت داشتم و مسئول مخزن آب، بنزین و گازوئیل بودم و چون به من گفته بودند که فقط به تیپ ۲۱ امام رضا(ع) وقتی که حمله شروع شود آب، بنزین، گازوئیل بدهم. تا صبح زیر آتش دشمن بودم و هنگام روشن شدن هوا یک رزمنده که از تیپ امام جعفر صادق(ع) بود با لانکروس تانکر آب به خط می برد که به او گفتم بنزین نمی‌دهم، ولی هیچ چیزی نگفت و از داخل ماشین اسلحه خودش را برداشت و در حال مسلح کردن بود که به من بزند و من بلافاصله شیلنگ بنزین را داخل ماشین او گذاشتم و بعد به فرمانده خودم تماس گرفتم که گفت هر کس بیاید و آب، بنزین یا گازوئیل خواست به او بدهید.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت تیغاب

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده سید عباس حسینی راد

مدت حضور در جبهه: ۶ ماه و ۵ روز
مسئولیت در جبهه: امدادگر

فرزند: سید محمدرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجناب سید عباس حسینی راد متولد سال ۱۳۴۴ در خانواده ای روستایی در روستای خراشاد واقع در ۲۳ کیلومتری شهر بیرجند هستم. دو سال ابتدایی تحصیل را در همین روستا در دبستان دقیقی خراشاد و سال سوم را در شهر مشهد (دبستان مولوی) گذراندم.

با توجه به بازگشت خانواده به بیرجند، سال‌های چهارم و پنجم را در دبستان حکیم نزاری، دوره راهنمایی را در مدرسه راهنمایی حافظ و دوره متوسطه را در دبیرستان شهرستانی (طالقانی) تحصیل نموده و در سال ۶۱ دیپلم خویش را در رشته تجربی به پایان بردم. در این سالها سایه جنگ تحمیلی بر سر کشور سنگینی میکرد و اینجناب به صورت داوطلب و به عنوان امدادگر در آذر ماه ۶۱ به منطقه عملیاتی غرب کشور اعزام شدم و در اورژانس منطقه عملیاتی مشغول خدمت گشتم. با توجه به اطلاع از قبولی در کنکور تربیت معلم و نیز اتمام عملیات والفجر مقدماتی، جهت تحصیل به مشهد بازگشتم. مدت کوتاهی از تحصیل نگذشته بود که شوق مجدد حضور در جبهه مانع از تحصیل شد و بار دیگر در بهمن ۶۱ به صورت داوطلب به منطقه جنوب در نزدیکی شوش دانیال برگشتم. نوروز ۶۲ و در یکی از روز های عید یکی از دوستان کمی سبزی را داخل روزنامه ای از شهر شوش خریده بود. پس از ناهار اینجناب شروع به مطالعه همین تکه روزنامه نمودم و از همین طریق متوجه قبولی در کنکور پزشکی و دانشگاه مشهد شدم. (دوستان جوان تر باید به خاطر داشته باشند که ما در آن زمان هیچگونه وسیله ارتباطی مثل تلفن ثابت یا تلگرام در منطقه جنگی نداشتیم و البته واضح است که هنوز موبایل هم وجود نداشت). پس از این خبر به فرماندهان گردان و تیپ مراجعه نمودم ولی با توجه به آماده باش صد در صد و نزدیک بودن عملیات والفجر یک، مجوز ترخیص داده نشد و تا پایان عملیات در منطقه ماندم و در عملیات هم در خط مقدم شرکت کردم که از گروه بیست و یک نفره ما، نه نفر به فیض شهادت

رسیدند و یکی از غم‌بارترین شب‌های عمرم را پس از این عملیات گذراندم که در هر گوشه و کنار، جای خالی عزیزی احساس می‌شد که ماه‌ها با هم انس گرفته بودیم. در نهایت شانزدهم اردیبهشت ۶۲ از منطقه ترخیص شده و با تاخیری بیش از یک ماه در کلاس درس دانشکده پزشکی حاضر شدم و تحصیل را در این رشته شروع نمودم.

اسفند سال ۱۳۶۲ و با شروع عملیات خیبر بار دیگر داوطلبانه به منطقه اعزام شدم و تا پایان عملیات در منطقه بودیم البته با توجه به بمباران شیمیایی وحشتناک در نهایت به اهواز منتقل شدیم. در اسفند ماه سال ۱۳۶۳ نیز با شروع عملیات بدر با گروهی از دوستان دانشجو عازم منطقه عملیاتی شدم و در اورژانس خط مقدم مشغول کمک به مجروحین و مصدومین عملیات شدیم.

*خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطره ای به یاد ماندنی از شب عملیات والفجر دارم که در اینجا ذکر میکنم. شب قبل از عملیات، زنده یاد مجتبی انگشتی به درخواست شهید گرانقدر سید احمد رحیمی تمامی بیرجندی‌های مستقر در گروه‌های عملیاتی را در چادری بزرگ جمع کرد. در این جمع صمیمی و معنوی، شهید رحیمی سخنانی ایراد فرمودند و در پایان رو به جمع گفتند: ای دوستان، فردا ما عازم خط مقدم هستیم و مشخص نیست کدام یک از ما زنده خواهیم بود و کدام یک شهید خواهیم گشت. بیایید با هم پیمان ببندیم که اگر کسی به مقام شهادت دست یافت با توجه به مقام بالای شهید، در آن دنیا شفیع بقیه باشد. در انتها تمامی حاضرین یکدیگر را در آغوش گرفتند و جمعی بسیار معنوی پدید آمد.

... تا جایی که به خاطر دارم صبح روز بعد اولین نفری که از آن جمع به مقام شهادت رسید، شهید رحیمی بود. روحش شاد و خاطره تمامی دل‌اور مردان و عزیزانی که در راه دفاع از حق و حقیقت تمامی دارایی خویش را در کف دست قرار دادند، جاودانه باد.

واحد محل خدمت: متخصص چشم پزشکی و عضو هیأت علمی دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده محمدتقی حسینی



فرزند: محمدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۱/۴
محل تولد: نوقند قهستان

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۹
ماه و ۱۰ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۵ نوبت
مسئولیت در جبهه: امدادگر و
رزمنده عادی، امور فرهنگی با
سابقه حوزوی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۹ در نوقند بخش قهستان در خانواده مذهبی دنیا آمدم تا کلاس پنجم ابتدایی در روستا و سپس برای ادامه تحصیل در حوزه علمیه، سال ۶۱ به بیرجند آمدم. در سال ۶۳ جهت ادامه تحصیل حوزوی به مشهد رفتم. پس از اتمام جنگ تحمیلی، شبانه دروس دوره راهنمایی و دبیرستان را خواندم و همزمان طلبه نمونه حوزه در طی ۳ سال بودم. در سال ۷۴ در رشته پزشکی بیرجند پذیرفته شدم و تا ۵ سال بعد هم غیر حضوری دروس حوزوی را تا پایان سال پنجم درس خارج ادامه می‌دادم و در حال حاضر پزشک عمومی فارغ التحصیل ۸۳ بیرجند هستم. در مدت تحصیل امام جماعت دانشگاه بودم و امام جماعت نمونه نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری شدم. سال ۸۱ - ۸۲ معاون نهاد در دانشگاه بیرجند بودم. عضو فعال بسیج و مربی عقیدتی سیاسی سپاه از سال ۷۲، مسئول عقیدتی سیاسی سپاه نهبندان سال ۷۲ تا ۷۳، عضو فعال بسیج جامعه پزشکی خراسان جنوبی، پزشک طرح سلامت ایثارگران و فعلاً استخدام رسمی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند در شبکه درمیان هستم. در حال حاضر نیز مسئول دفتر بسیج جامعه پزشکی در شهرستان نهبندان می‌باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطرات زیاد است بخصوص تیپ ویژه شهدا که سه دفعه آن (سه اعزام) مدت جبهه را به همراه حاج آقای بختیاری دادستان آن وقت بیرجند (که الان دادستانی تهران هستند) همراه بودم. و یک سری به همراه برادر کوچکم در خط مقدم حلبچه عراق بودیم و ۴۰ روز خانواده هیچ خبری از ما نداشتند و.....

واحد محل خدمت: پزشک عمومی مرکز جامع سلامت کارگران

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده فرامرز حسینی بهمن آباد

مدت حضور غیرداوطلبانه در جبهه:

۱۲ ماه

مسئولیت در جبهه: راننده

فرزند: میرزا بابا

تاریخ تولد: ۱۳۴۵

محل تولد: قاین



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب فرامرز حسینی از تاریخ ۱۳۷۰/۱۱/۲۶ در مرکز بهداشتی درمانی بهمن آباد به مدت دو سال افتخاری خدمت کرده‌ام و به مدت ۲۰ سال به صورت قرارداد فصلی به عنوان راننده آمبولانس افتخار خدمت را دارم. در سال‌های ۶۶، ۶۷، ۶۸ به جبهه اعزام گردیده‌ام در منطقه کردستان در گردان شهید چمران در دوران پر افتخار دفاع مقدس که در جبهه‌های حق علیه باطل شرکت داشته‌ام، کلیه کمک‌های مردمی هموطنان عزیز را هم به صورت پیاده و هم با ماشین به پایگاههای رزمی می‌بردم و همچنین در کنار رزمندگان به مبارزه علیه باطل می‌پرداختم.

واحد محل خدمت: راننده و سرایدار مرکز بهداشتی درمانی بهمن آباد

شهرستان محل خدمت: زیرکوه

رزمنده رمضان حلاج سه قلعه

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۲۵ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: کمک آربی

جی - وظیفه ش - م - ر

فرزند: حسن

تاریخ تولد: ۱۳۴۱

محل تولد: سه قلعه

حضور غیرداوطلبانه: ۲ ماه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب رمضان حلاج در خانواده ای متوسط که شغل پدرم کشاورزی بوده است بزرگ شده ام. دوران تحصیل ابتدایی خود را در سرایان و دوران دبیرستان را در شهرستان فردوس گذرانده ام و بنده در زمان تحصیل در سه ماه تعطیلی در کوره های آجرپزی مشغول بکار بودم و هزینه تحصیل خود را در این سه ماهه تأمین می کردم و بعد از تحصیلات به مدت ۲۵ ماه به خدمت مقدس سربازی رفته و بعد از آن مدت ۳ سال به عنوان همیار روستا در سه قلعه مشغول به کار بودم.

واحد محل خدمت: سرایدار مرکز سه قلعه

شهرستان محل خدمت: سرایان

رزمنده حسین حنفی بجد



فرزند: عبدالرحیم

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: بیرجند

مدت حضور غیرداوطلبانه در

جبهه: ۱۳ ماه سربازی

مسئولیت در جبهه: رکن یک

گردان ۸۱۸ توپخانه لشکر

نیروی مخصوص

* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران تحصیل را در بیرجند گذراندم در سال ۶۲ دیپلم گرفته و در همان سال در رشته کاردانی بهداشت عمومی دانشگاه مشهد قبول شدم. پس از اخذ مدرک کاردانی در سال ۶۵ به خدمت سربازی رفتم و دوره تخصصی بهداری را در پادگان تهران گذراندم و یکسال اول در ستاد خدمات پشتیبانی تهران بودم و سال دوم خدمتم به لشکر نیروهای مخصوص منتقل و به جبهه‌های حق علیه باطل در سردشت اعزام شدم و ۱۳ ماه باقی مانده خدمتم در آنجا بودم و پس از پایان سربازی جهت انجام لایحه طرح نیروی انسانی به مدت یکسال در مرکز بهداشت شهرستان خواف (مرکز آموزش بهورزی) بعنوان مربی خدمت نمودم. بلافاصله پس از پایان طرح در ابتدای سال ۶۹ به علت رضایت کاری و نیاز مرکز بهداشت خواف در آن شهرستان به عنوان مربی و مدیر مرکز آموزش بهورزی استخدام شدم. در همان سال در مقطع کارشناسی بهداشت عمومی دانشگاه مشهد قبول شدم و از بهمن ماه ۶۹ ضمن کار مشغول تحصیل شدم. پس از پایان تحصیل از بهمن ۷۱ تا آبان ۷۹ بعنوان مسئول گسترش شبکه و معاون مرکز بهداشت شهرستان خواف خدمت نمودم. از آبان ۷۹ به بیرجند (مرکز بهداشتی درمانی مود) منتقل شدم و از تیرماه ۸۴ همزمان با اجرای برنامه پزشک خانواده روستایی به بیرجند منتقل و مسئول طرح پزشک خانواده بودم و از سال ۹۰ تاکنون نیز کارشناس گسترش شبکه و در امور بهورزی و پرسنلی مرکز بهداشت مشغول انجام وظیفه می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

از خاطرات دوران دفاع مقدس به حمله شیمیایی روز عید فطر سال ۶۷ اشاره می کنم که برای ادای نماز عید به گردان پدافند هوایی منطقه سردشت رفتیم و پس از نماز به گردان خودمان برگشتیم. نماز ظهر بود که هواپیماهای عراقی حمله کردند و پایگاه و توپخانه ما را با بمب‌های شیمیایی هدف قرار دادند که اینجانب به علت تخصص بهداری که داشتم بسیاری از هم‌رزمانم را که شیمیایی شده بودند کمک نموده و به ارومیه اعزام کردیم.

واحد و محل خدمت: واحد گسترش شبکه مرکز بهداشت شهرستان خواف: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده اند)

رزمنده بهروز حیدری



دفعات اعزام به جبهه: ۴ دفعه در
زمان دانشجویی و خدمت
مسئولیت در جبهه: در زمان
دانشجویی به عنوان امدادگر و
کمک جراح در اتاق عمل‌های
صحرائی و در زمان خدمت
سربازی به عنوان پزشک عمومی

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۳۷
محل تولد: شیرخند - از توابع قاینات
مدت حضور در جبهه: ۱۱ ماه که ۹
ماه در زمان خدمت سربازی بوده

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینحانب دوران ابتدایی را در روستای شیرخند، دوران متوسطه و دبیرستان را در بیرجند تحصیل کردم. در سال ۱۳۵۵ در کنکور شرکت کردم و در دانشگاه علوم پزشکی مشهد در رشته پزشکی قبول شدم. در سال ۵۶ و ۵۷ در دانشگاه مشهد و در جلسات و میتینگ و راهپیمائی‌های زمان انقلاب شرکت داشتم. در سال ۵۷ کلاسها تعطیل شد و پس از انقلاب با بازگشایی دانشگاه درس شروع شد ولی دیری نگذشت به علت اینکه گروهها بر دانشگاه سیطره یافته بودند با انقلاب فرهنگی تعطیل شد. به همین دلیل دوران تحصیل ما طولانی شد و در اسفند ۱۳۶۳ در رشته پزشکی فارغ التحصیل و در ۶۴ به خدمت نظام وظیفه در سپاه مشغول شدم. سال اول به جبهه اعزام و نیمه دوم سربازی را در بیرجند گذراندم و پس از طرح استخدام شدم. در حال حاضر به عنوان متخصص چشم و عضو هیئت علمی دانشگاه مشغول به کار می‌باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

اولین عزیمت من به جبهه جنوب در آبادان و بیمارستان شرکت نفت بود. هنوز دانشجوی پزشکی بودم و به عنوان امدادگر و کمک اتاق عمل مشغول به کار بودم. شب اول با آمبولانس‌های استتار وارد بیمارستان شدم. بیمارستان شرکت نفت مجاور پالایشگاه آبادان که مهمترین پالایشگاه آن زمان بود واقع شده بود و گلوله‌های توپ و خمپاره که صدامیان به پالایشگاه میزدند به بیمارستان اصابت کرد و سقف سالنهای خروجی ریخت. روز اول صدای شلیک ضد هوایی شروع شد که به هواپیمای عراقی برخورد کرد و اولین بار بود که سقوط هواپیمای عراقی را مشاهده می‌کردم. عزیمت دوم در زمان دانشجویی داوطلبانه به جبهه فکه بود. بنا بود عملیات والفجر مقدماتی انجام شود، با

اتومبیل‌های استتار شده به منطقه رفتیم و ما یازده نفر دانشجوی پزشکی مشهد بودیم که شب به فکه رسیدیم، هنوز اورژانس و سوله استراحتگاه کامل آماده نبود و با بولدوزر خاک روی سوله فلزی ریخته می‌شد، سوله جای شش نفر بود ولی ما یازده نفر در داخل سوله دراز کشیدیم و ساعتی بعد خوابمان برد و ساعت سه شب سه گلوله توپ به فاصله نزدیک سوله به زمین برخورد کرد که همه از خواب پریدیم و خوابمان نمی‌برد. یکی از دوستانمان صبح گفت بایستی به اورژانس پشت خط برگردیم در حالی که ما در اورژانس خط که در فاصله نیم کیلومتری خط بود مستقر بودیم... روزهای بعد چند فرمانده سپاه که مشغول طراحی بودند توسط خمپاره دشمن مجروح شدند از جمله شهید باقری را با بدن سوخته آوردند.

واحد و محل خدمت: متخصص چشم و عضو هیئت علمی دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده عباس خزاعی نژاد

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۲ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: تدارکات

فرزند: محمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۹/۱

محل تولد: نوغاب پسکوه

نحوه اعزام: بسیج دانش آموزی



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در نوغاب پسکوه متولد شدم. تحصیلات راهنمایی را در گناباد گذراندم و برای تحصیل در مقطع دبیرستان به شهرستان قاین آمدم. در سال ۱۳۵۵ از طریق بسیج دانش آموزی به مناطق جنوب و غرب کشور اعزام شدم و در سال ۱۳۶۷ در دانشگاه مشهد رشته مبارزه با بیماری‌ها قبول شدم. سال ۱۳۷۰ در مرکز بهداشتی و درمانی روستای بیهود به عنوان کاردان مبارزه با بیماری شروع به کار کردم. و در سال ۱۳۷۵ به مرکز بهداشت شهیدای ۲ منتقل شدم و در سال ۱۳۷۶ در مقطع کارشناسی ناپیوسته بهداشت عمومی دانشگاه علوم پزشکی مشهد پذیرفته شدم. در حال حاضر در مرکز بهداشت قاین مشغول به کار می‌باشم.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده حسن خسروی



فرزند: صفر

تاریخ تولد: ۱۳۴۹

محل تولد: بیرجند

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۶ ماه و ۶ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز

و زاغه مهمات (بسیجی)

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۹ در روستای رقیه آباد از توابع بخش مرکزی بیرجند متولد شدم تحصیلات ابتدایی را در روستا سپری نمودم و برای ادامه تحصیل در سال ۶۱ به بیرجند مهاجرت کردم. به علت فوت پدر از ادامه تحصیل محروم شدم. سپس در ۱۳۶۶/۱۱/۲۸ با راهیان بزرگ حضرت محمد بعد از آموزش مقدماتی به جبهه جنوب اعزام شدم و به مدت ۴ ماه در منطقه اهواز حضور داشتم. سپس در سال ۶۷ مجدداً از طریق بسیج به کردستان اعزام شدم و مدت ۴۵ روز در منطقه در گردان امام جعفر صادق (ع) کمک تیربارچی بودم. در سال ۱۳۶۸ در نیروی هوایی تهران خدمت سربازی را به مدت ۲ سال گذراندم و در سال ۱۳۷۰ در شبکه بهداشت بیرجند مشغول به خدمت شدم. در سال ۱۳۷۵ ازدواج کردم که حاصل ازدواجم ۲ فرزند بود. در سال ۱۳۸۲ ادامه تحصیل دادم و بعد از گرفتن دیپلم در سال ۱۳۸۵ در دانشگاه در رشته بهداشت محیط قبول شدم و در حال حاضر در واحد اموال شبکه بهداشت استان مشغول به خدمت می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

زمان اعزام به آموزش مقدماتی در پادگان محمدیه بیرجند بخاطر کوچک بودن جثه و هیکل، بنده و تعداد دیگری از داوطلبین را رد کردند که بنده با پوشیدن کتی که داشتم بخاطر بزرگ جلوه دادن هیکلم بالاخره موفق به پذیرش شدم. سپس برای اعزام به جبهه در زمستان سرد در مسجد گوهرشاد حرم امام رضا(ع) مستقر و از آنجا موفق به گرفتن دریافت کارت اعزام برای اولین بار به جبهه گردیدم.

واحد محل خدمت: اموال مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده محمد حسین داوری

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۱۴ ماه و ۲۸ روز
دفعات اعزام به جبهه: به طور
مداوم

فرزند: محمد علی
تاریخ تولد: ۱۳۳۷
محل تولد: سرپیشه



* خلاصه ای از زندگی نامه رزمنده:

در آذر ماه ۱۳۳۷ در خانواده ای روحانی، متدین و مذهبی در شهر سرپیشه به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه شوکتیه بیرجند گذراندم و سپس برای دوره متوسطه به زاهدان رفتم و مدرک دیپلم را در دبیرستان رازی زاهدان اخذ نمودم و در کنکور سراسری در سال ۱۳۵۶ شرکت و در دانشگاه اصفهان رشته پزشکی پذیرفته شدم. در خرداد ۱۳۶۴ موفق به اخذ مدرک دکتری پزشکی عمومی شدم. چون همزمان با جنگ تحمیلی بود عشق و علاقه به امام خمینی (ره) و تلاش در راستای پیشروی و موفقیت آرمان‌های انقلاب را مهم ترین عامل حرکت خود در این مسیر و خود را ملزم به حضور در جبهه و مقابله با دشمنان اسلام و انقلاب می‌دانستم، بلافاصله داوطلبانه دوران سربازی را به سپاه رفتم و حدود ۱۵ ماه در جبهه در سمت‌های مسئول اورژانس، رئیس بیمارستان صحرائی و معاون درمان ش. م. ر جنوب خدمت کردم. قبلا هم در دوران دانشجویی سه بار اعزام جبهه شدم. عملیاتی بیت المقدس - جزیره مجنون و بدر زمان‌های اعزام به جبهه ام بود. در سال ۱۳۶۸ در رشته چشم پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد قبول شدم و در سال ۱۳۷۱ موفق به اخذ مدرک تخصصی چشم گردیدم. از مهر ۱۳۷۲ به عنوان عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند برگزیده شدم و علاوه بر تدریس درس چشم پزشکی در سمت‌های رییس بیمارستان امام رضا (ع)، معاون درمان دانشگاه، رئیس دانشکده پزشکی و... انجام وظیفه کردم و در سال ۱۳۷۹ جهت فرصت مطالعاتی اعزام کشور اسپانیا (دانشگاه دولتی سانتیگو) گردیده و دوره فلوشیپ قرنیه و لنز را در آنجا گذراندم و سپس به همراه خانواده مجدداً به کشور بازگشتم.

* خاطرات رزمنده:

بیشتر رزمندگان جبهه و جنگ معتقد هستند دست غیبی همیشه پشت سپاه اسلام بود من هم

چند مورد دیدم که به یکی اشاره می‌کنم. در کربلای ۴ ماموریت داشتم که برای تجهیز اورژانس خط شبانه بروم و راننده من را برد و ساعت ۲ صبح برگرداند. روی ارونرد رود شبها پل خیبری نصب می‌کردند و روزها برای جلوگیری از بمباران هواپیمای دشمن بر می‌داشتند. این پلها به دلیل پهنای کم یک طرفه بودند و نگهبان با چراغ کنترل می‌کرد، طوری که آخرین ماشینی که از آن طرف پل را ترک می‌کرد به ماشین طرف مقابل اجازه عبور می‌داد به محض اینکه نوبت ما شد نگهبان اجازه نداد و گفت نوبت آن طرف است هر چه ما اصرار کردیم قبول نکرد راننده من پیاده شد و گفت این آقای دکتر وقتش کمه و کار اورژانسی دارد با یک ماشین اضافی طوری نمی‌شود ولی نگهبان قبول نکرد ناچار متوقف ماندیم تا در دور بعد نوبت ما شود. چند دقیقه ایی نگذشت که صدای داد و بیداد و هیاهو بلند شد. در آن تاریکی مطلق چیزی دیده نمی‌شد. راننده پیاده شد و خبر آورد که پل پاره شده و همه ماشین‌های روی پل داخل آب افتاده اند، صحنه وحشتناکی بود پر آبی ارونرد، تاریکی و... دقیق نمی‌دانم که سرنوشت آنهایی که روی پل بودند چه شد ولی میدانم که خداوند نگهبان را مامور کرده بود که از عبور ما جلوگیری کند تا سرنوشت ما جور دیگری رقم بخورد.

واحد محل خدمت: متخصص چشم پزشکی و عضو هیئت علمی دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده حسین درسی



مدت حضور غیرداوطلبانه در	فرزند: محمد
جبهه: ۲۸ ماه	تاریخ تولد: ۴۶/۱/۲
مسئولیت در جبهه: مسئول	محل تولد: روستای نگینان
تسلیحات و تدارکات گروهان و	نحوه اعزام: سربازی
واحد تبلیغات	دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۴۶/۱/۲ در روستای نگینان از توابع بخش قهستان بدنیا آمدم. در همان روستا تا کلاس پنجم درس خواندم. کلاس پنجم بودم که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و هر روز به روستاهای دیگر می رفتیم و یا آنها به روستای ما می آمدند و تظاهرات می کردیم. دوران راهنمایی و دیپلم ناقص را در بیرجند درس خواندم. به سن سربازی رسیده بودم و از همان اول دوره آموزشی به جبهه غرب اعزام شدم. دوران خدمت سربازی را که به ۲۸ ماه افزایش یافته بود در جبهه های مختلف غرب و جنوب به پایان رساندم و در دو عملیات کربلای ۱ و ۵ شرکت داشتم. بعد از سربازی با پیشنهاد شورای روستای نگینان به شغل بهورزی در همان نگینان مشغول شدم که هنوز هم مشغول می باشم و دارای دو پسر و یک دختر می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

هنوز چند روزی از آموزش خدمت سربازی در ایلام غرب نگذشته بود که عملیات کربلای ۱ شروع و شهر مهران آزاد شد. در آن عملیات برای رساندن مهمات و تدارکات حضور داشتم. بعد از آموزش در واحد آموزش نظامی لشکر ۲۱ امام رضا (ع)، جهت آموزش بسیجیان و خشم های شب در هر دوره آموزشی خاطرات تلخ و شیرین زیاد مشاهده کردیم از جمله در یک دوره، حجم آتش عملیات مشابه در پایان دوره بقدری بود که نیروها دچار اشتباه شدند و سه نفر شهید و زخمی داشتیم. در عملیات کربلای ۵ هم مأمور به خدمت در گروهان کوثر شدم. در آن عملیات در منطقه جزیره ماهی پیشروی داشتیم، البته در برگشتن از خط مقدم گردان ما به علت تعداد بالای زخمی ها و شهید، یک سوم کاهش نفرات داشت. چهار تا پنج مرحله در همان عملیات توفیق شهادت از من گرفته شد، خمپاره های ۶۰ در چند قدمی منفجر می شد و حتی خمپاره، ماشین ما را از کار انداخت ولی به ما آسیبی نرسید. البته بمباران شیمیایی عراق کمی به من صدمه زد. از جمله حس بویایی را از من گرفت و اکنون حس بویایی من در حد صفر شده است.

واحد محل خدمت: بهورز روستای نگینان بخش قهستان شهرستان محل خدمت: درمیان

رزمنده محمدحسین درمیانی



مدت حضور غیرداوطلبانه در جبهه:
۱ سال و ۵ ماه
مسئولیت در جبهه: لشکر ۲۳
شمال شرق کشور

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: درمیان
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب محمد حسین درمیانی در تاریخ ۱۳۴۰/۱/۱ در روستایی از توابع شهرستان درمیان در یک خانواده مذهبی به دنیا آمدم. دوران ابتدایی را در روستای درمیان گذراندم و در همان زمان که دوم دبستان بودم پدرم را از دست دادم و توسط برادر بزرگترم سرپرستی شدم. دوران راهنمایی و دبیرستان را در شهرستان بیرجند و دانشگاه را در رشته شیمی بیرجند به پایان رساندم و در سال های ۶۶ لغایت ۶۸ در جبهه های شمال شرق، سر دشت و پله شکسته و شهر قلعه دیزه عراق با نبرد با صدامیان حضور داشتم. بعد از آن به عنوان مسئول پژوهش و امور اداری معاونت تحقیقات مشغول انجام وظیفه گردیدم و در حال حاضر بازنشست شده‌ام.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در جبهه شمال شرق (شهر قلعه دیزه عراق) در حال بازدید از سوله رزمندگان و مراکز تهیه غذای رزمندگان بودیم. کل مسیر توسط عراقی‌ها مین گذاری شده بود و ما خبر نداشتیم و درست ۲ دقیقه قبل از عبور ما مینی توسط قاطر خنثی شده بود و ما بلافاصله به محل رسیدیم. قاطر در حال جان دادن بود و این باعث شد که شهادت نصیب ما نگردد.

واحد محل خدمت: مسئول امور اداری معاونت تحقیقات

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

رزمنده رضا دلاکه

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۳
ماه و غیرداوطلبانه: ۲۰ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: پشتیبانی
تدارکات

فرزند: یاسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۷/۴
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

من در چهارم مهرماه سال ۱۳۴۵ در روستای گوکچین به دنیا آمدم. بعد از گذراندن مقطع ابتدایی در آن روستا دیگر ادامه به تحصیل ندادم و به کشاورزی و چوپانی پرداختم. در سن ۱۶ سالگی از طریق بسیج به جبهه اعزام شدم و پس از ۳ ماه حضور داوطلبانه در جبهه به خانه برگشتم. همچنین سربازی را هم به طور کامل در جبهه و مناطق جنگی گذراندم. بعد از گذراندن سربازی ازدواج کردم و ۳ سال در روستا زندگی کردم و بعد برای پیدا کردن کار به شهر آمدم. سر فلکه کارگری می رفتم. بعد از گذشت ۷ سال دچار ناراحتی اعصاب و بیماری صعب العلاج شدم که تحت پوشش کمیته شدم و از طریق کمیته به بیمارستان برای کار معرفی شدم و اکنون دارای ۶ فرزند می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

۳۰ آبان ماه ۱۳۶۳ در منطقه ایلام غرب شب عملیات آغاز شد و صبح ما برای پاکسازی سنگرهای عراقی رفتیم. در یکی از سنگرها سرباز عراقی را یافتیم که دستور دادند روی سرباز را با ماسه بپوشانیم و ما هرچه ماسه روی سرباز می ریختیم بینی سرباز پوشیده نمی شد که بعد متوجه شدیم که سرباز زنده هست و با نفس هایش خاک ها و ماسه ها کنار ریخته می شد. در همان منطقه در یکی از شب های عملیات با دو نفر از کاشمر که در سنگر نگهداری می دادیم، هندوانه آورده بودند که بخوریم. و من چون سن کم داشتم هندوانه ها را به آنها نمی دادم که بخورند به همین علت با هم بحث کردیم و من مجبور شدم آن شب برای خودم سنگری داخل تپه های ماسه درست کنم چون تجربه ای نداشتم آن سنگر بر اثر بارش فراوان خراب شد.

واحد محل خدمت: حفاظت فیزیکی بیمارستان امام رضا (ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده محمد دهقانی فیروز آبادی



مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۴
ماه و ۸ روز
مسئولیت در جبهه: اطلاعات
عملیات لشکر ۲۱ امام رضا (ع)

فرزند: رمضان
تاریخ تولد: ۱۳۵۰
محل تولد: بیرجند
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۵۰ در مشهد متولد و دوران دبستان و راهنمایی و دبیرستان را در مشهد سپری نمودم. در سال ۱۳۶۰ دوره آموزشی را در بجنورد گذراندم و در ۱۵ سالگی که کلاس اول دبیرستان بودم در خرداد ۱۳۶۵ همراه با سپاه محمدرسول ا. به جبهه اعزام شدم. در جبهه در قسمت اطلاعات عملیات و گردان غواصی لشکر ۲۱ امام رضا (ع) بودم و در عملیات کربلای ۴ و ۵ در سال ۶۶ همزمان با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در شلمچه بودم. سپس به مشهد برگشتم و ادامه تحصیل دادم. در سال ۶۹ در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند پذیرفته و در سال ۷۶ فارغ التحصیل شدم. در سال ۷۷ در آزمون دستیاری رشته مغز و اعصاب دانشگاه مشهد قبول و تا سال ۸۱ مدرک تخصصی پزشکی طرح ضریب K در سراوان سیستان و بلوچستان بودم. در سال ۸۵ در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند استخدام و دو سال رئیس بیمارستان امام رضا (ع) - ۸ ماه رئیس بیمارستان ولیعصر (عج) - ۲ سال معاون آموزش و تحقیقات دانشگاه - سه سال و نیم معاون درمان و سپس رئیس دانشکده پزشکی و در حال حاضر مجدداً معاون درمان دانشگاه می باشم.

واحد محل خدمت: عضو هیأت علمی دانشکده پزشکی، متخصص مغز و اعصاب و معاون

درمان دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده حسن راه بین

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۶ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: سرباز وظیفه
(پیاده)

فرزند: علی اکبر
تاریخ تولد: ۱۳۳۴
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱ از لشکر ۷۷ شهدا در مشهد اعزام به جبهه گردیدم و مدت ۶ ماه در گیلان غرب خدمت کردم و تا ۶۰/۱/۱ در جبهه بودم. زمانی که به جبهه رفتم مجرد بودم و الان دارای ۴ فرزند هستم. فرزندانم ازدواج کرده اند. در گیلان غرب با دشمن می جنگیدم حال و هوای جبهه خوب بود و شهادت نصیبم نشد ولی از خدای منان شکر گزارم که رفتن به جبهه و ایثارگری را نصیبم کرد.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

از ۵۹/۷/۱ تا ۶۰/۱/۱ در گیلان غرب حضور داشتم. با رزمندگان زیادی آشنا شدم. رزمندگان جبهه بچه های باصفایی بودند. بعضی از آنها در جلوی چشمم شربت شهادت را نوشیدند و به آسمان ها رفتند. شب ما در سنگرها بودیم و خدای خود را شکر گذار بودیم که این لیاقت را به ما عطا کرد که این دوران زندگی خود را در جبهه سپری کنیم.

واحد و محل خدمت: واحد خدمات بیمارستان امام رضا (ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

رزمنده محمدرضا روانبخش



مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۱۲ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: عضو گروه
ضربت

فرزند: عیسی
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: نهبندان
حضور داوطلبانه: ۴ ماه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب محمدرضا روانبخش فرزند عیسی در یک خانواده مذهبی متولد شدم. دوران ابتدایی خود را در روستای سه فرسخ و دوران متوسطه خود را در زاهدان به اتمام رساندم. در ضمن تحصیل به ندای رهبر کبیر انقلاب لبیک گفتم و به جبهه حق علیه باطل در منطقه غرب کشور در سال ۱۳۶۳ اعزام شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در یک شب که با رزمندگان دور هم نشسته بودیم و از خاطراتمان می گفتیم ناگهان نگهبان فریاد کشید که پایگاه به محاصره دشمن درآمده است و دشمن شروع به تیراندازی کرد که در این بین یکی از بهترین رزمندگان ما تیر خورد و چون شب بود و امکانات کافی نبود و ما در محاصره بودیم دوست رزمنده مان به مقام شهادت نائل شد.

واحد محل خدمت: واحد نقلیه شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده غلامعلی روشندل



فرزند: محمدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۳/۲۵
محل تولد: روستای اسدآباد
نهبندان
نحوه اعزاز: بسیجی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۳۰ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز،
آرپی جی زن، توپخانه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای اسدآباد تا کلاس چهارم دبستان بودم. کلاس پنجم و راهنمایی را در زاهدان ادامه تحصیل دادم در راهپیماییها شرکت فعال داشتم. در سال ۱۳۶۱ به جبهه رفتم و در خدمت بسیج و سپاه بودم و در سال ۱۳۷۰ در شبکه بهداشت و درمان به عنوان بهورز مشغول به فعالیت شدم. دارای چهار فرزند، دو دختر و دو پسر می باشم که خدا را شاکرم که در خدمت مردم هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یک شب با قاطر از مقری که در روستایی در منطقه کامیاران کردستان مستقر بودیم چهار نفره مهمات به بالای کوه معروف به قله سفید می بردیم. در مسیر، شب هنگام دوستم آقای خیالی از رزمندگان مشهد مقدس روی مینی که کومله دمکرات در مسیر راه ما گذاشته بود رفت و پایش قطع گردید و آن شب تا صبح مثل باران بر سر ما تیر می بارید و ما در پناهگاهی قرار گرفته بودیم که از توپخانه کمک خواستیم و جان زنده به در بردیم. غروب هر روز ما رزمندگان گرد همدیگر می آمدیم و گریه و حلاوت می طلبیدیم تا صبح روز بعد که از قله سفید بر می گشتیم و آدرس و نام و نام خانوادگی خود را در بدن خود با ماژیک می نوشتیم. اینک از خداوند متعال خواستارم امام زمان را برساند. انتقام خون شهدای کربلا و شهدای جنگ تحمیلی را بگیرد و بساط ظلم را از روی صفحه عالم بردارد و مرگ ما را شهادت در راه خدا قرار دهد.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت روستای اسدآباد

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده رضا زارعی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۲

ماه و غیرداوطلبانه ۲۱ ماه

مسئولیت در جبهه: امداد و نجات

فرزند: محمدعلی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: روستای تجن قاین



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۴ در روستای تجن از توابع بخش مرکزی شهرستان قاین متولد شدم و در ده سالگی راهی مدرسه شدم. چون در روستا تازه مدرسه درست شده بود و قبل از ما مدرسه نبود که مردم درس بخوانند و همه مشغول کشاورزی و دامداری بودند. در آن زمان صبح و بعد از ظهر مدرسه ها دو شیفت بود. ما شش برادر بودیم و من کوچکتر از بقیه بودم. و یکی از برادرانم قرآن خوان بود و در کنار درس به من قرآن یاد می داد و تابستان که مدرسه تعطیل بود در نیشابور کار می کردم و هزینه لباس و دفتر و کتابم را تأمین می کردم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در یک روز بارانی اوایل صبح بود که با همرمزم خودم به نام بهرام فیروزیان که بچه بجنورد بود داخل سنگر بیسیم نشستیم و دیدیم صدای تیراندازی می آید، آمدیم بیرون یکی از بچه ها گفت که نگهبان می گوید یک نفر فریاد می زند تیراندازی نکنید می خواهیم به شما بیوندم ولی چون منطقه جنگلی بود دیده نمی شد. تا اینکه همه بچه ها آماده و مسلح از سنگر بیرون آمدیم و فرمانده پایگاه به نام جناب سروان پاکدل تیر هوایی زد و گفت دستها را بگیر بالا و بعد یک نفر هیكلی و درشت گفت من از نیروهای کموله دموکرات هستم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت تجن

شهرستان محل خدمت: قاین

(در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

رزمنده محمد زارعی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۴ ماه
نحوه اعزام: سرباز
مسئولیت در جبهه: بی سیم چی

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۷
محل تولد: علی آباد



* خلاصه ای از زندگی نامه:

من دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در روستای علی آباد نهبندان بودم با وجودی که تحصیل می کردم در کارهای کشاورزی با پدرم کمک می کردم و دوران راهنمایی و دبیرستان را در نهبندان گذراندم و روزهای تعطیلات را کارگری می کردم تا بتوانم خرج و مخارج خودمان را تأمین کنم. چون مشکلات ما زیاد بود در شرکت ایران سازان مشغول کار شدم و ترک تحصیل کردم و از آنجا اعزام به خدمت سربازی شدم و بعد مشغول به کار در شبکه بهداشت و درمان که تا کنون مدت ۲۰ سال است که بطور قراردادی (تبصره ۴) مشغول به کار می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

دوران مقدس سربازی را در منطقه جنگی بودم و مدت خدمت را در کوه و دشت و بیابان سرد زمستان سپری کردم. از هر طرف احساس خطر بود. نیت ما برگشت از جنگ نبود جز شهادت. هر موقع مرخصی می آمدم ۵ روز در راه بودم. شب تا صبح راه می رفتیم، تا به روستا می رسیدیم. بعد از اینکه مرخصی تمام می شد پیاده به سمت جاده اصلی می آمدم تا بتوانم با وسیله ای به منطقه برگردم، چرا که در آن دوران وسیله در روستا نبود. خدا را شاکرم که خدمت صادقانه کردم.

واحد محل خدمت: نیروی قراردادی تبصره ۴ شاغل در نقلیه شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده ولی اله زراعتکار



فرزند: غلامحسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۱/۲

محل تولد: قاین

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۹

ماه و ۱۶ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت

مسئولیت در جبهه: رزمی -

اطلاعات امنیت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ دوم فروردین ۱۳۴۸ در روستای کُرّه از توابع شهرستان قاین متولد شدم. دوران تحصیلات ابتدایی را در روستای محل تولد گذراندم و برای ادامه تحصیل در حوزه علمیه به شهر قاین رفتم. مدت حضور در حوزه علمیه قاین سه نوبت توفیق حضور داوطلبانه در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل پیدا کردم. اولین مراجعه من برای اعزام به جبهه سال ۱۳۶۴ بود. با توجه به اینکه از نظر سنی یکسال کوچکتر از حد نصاب پذیرش برای جبهه بودم مانند چند نفر دیگر از دوستان، با تغییر تاریخ تولد در کپی شناسنامه از ۴۸ به ۴۷ توانستم در اعزام به جبهه ثبت نام کنم! آموزش نظامی یکماهه را در تربت جام گذراندم و اعزام نوبت اول به کردستان بود و در یکی از یگانهای پدافندی منطقه کامیاران به صورت رزمی حضور داشتم. مرحله دوم هم به صورت رزمی در سال ۶۵ و منطقه شلمچه بود. سومین مرحله حضور در جبهه در سال ۶۷ و منطقه کردستان بود که با اطلاعات عملیات همکاری داشتم. در سال ۱۳۶۸ (در ۲۰ سالگی) ازدواج کردم، سپس برای ادامه تحصیل حوزوی به مشهد رفتم. با توجه به وقت آزادی که داشتم و نیازی که احساس می‌کردم، از مهر ماه سال ۱۳۷۰ در حالیکه صاحب یک فرزند خردسال بودم، مجدداً به تحصیل دروس جدید در کنار دروس حوزوی پرداختم و با شروع از کلاس اول راهنمایی در مدارس بزرگسالان، به لطف خداوند موفق شدم دوره ۷ ساله راهنمایی و دبیرستان را طی مدت ۴ سال به صورت جهشی طی نموده و در خرداد ماه سال ۱۳۷۴ موفق به اخذ دیپلم در رشته علوم تجربی شدم. همان سال با شرکت در کنکور سراسری، با رتبه ۵۹ در مرحله اول کنکور و با انتخاب تنها یک کد رشته محل (خالی گذاشتن ۹۹ کد رشته دیگر در فرم انتخاب رشته) در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد پذیرفته شدم. تا مقطع علوم پایه در مشهد و بعد از آن را در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند گذراندم و در سال ۱۳۸۱ فارغ التحصیل شدم. در دوران دانشجویی با بسیج علمی دانشگاه و

واحدهای آموزش بیمارستانها همکاری مستمر داشتیم. دوران طرح لایحه را در مراکز بهداشتی درمانی آراین شهر (سده) و گازار گذراندم، سپس برای همکاری با دارالشفاء خیریه یآوری به سرپیشه رفته و حدود یکسال و نیم به عنوان پزشک و مسئول فنی در آنجا خدمت کردم.

تیرماه سال ۱۳۸۴ در حالیکه درآزمون استخدامی دانشگاه علوم پزشکی مشهد و بیرجندهمزمان پذیرفته شده بودم، ترجیح دادم در بیرجند بمانم و به هم استانیهای خود خدمت کنم. از آن سال تا کنون مسئولیتهای متعددی در حوزههای مختلف دانشگاه داشته ام که از مهمترین آنها میتوان به موارد ذیل اشاره کرد: رئیس مرکز بهداشت بیرجند، جانشین معاونت بهداشتی و معاون اجرایی مرکز بهداشت استان، معاون بهداشتی دانشگاه و رئیس مرکز بهداشت استان، معاون توسعه مدیریت و منابع دانشگاه، سرپرست مدیریت روابط بین الملل، عضو هسته گزینش دانشگاه، عضو شورای بسیج جامعه پزشکی استان و مسئولیت فعلی یعنی مدیریت حراست دانشگاه و تعداد زیادی مسئولیت جانبی به تبع مسئولیتهای اصلی.

خاطرات دوران دفاع مقدس:

سال ۱۳۶۷، پس از اینکه قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران پذیرفته شد، ارتش عراق به تصور اینکه پذیرفتن قطعنامه نشانه ضعف و ناتوانی ایران است، با همراهی منافقین کوردل تصمیم گرفت حمله همه جانبه ای را از غرب و جنوب کشور آغاز کند. اوضاع دوباره ملتهب شده بود و احساس تکلیف می کردیم که باید مجدداً عازم جبهه شویم. به اتفاق چند تن از دوستان و با هماهنگی با یگانهای مربوطه در غرب کشور، عازم کردستان شدیم... اوایل شب بود که به باختران (کرمانشاه) رسیدیم. اوضاع شهر به طرز غیر عادی آشفته بود. واحدهای نظامی در جنب و جوش عجیبی بودند. خیابانها بسیار شلوغ و بین مردم همه عجبی بود... منافقین با پشتوانه یگانهای توپخانه و هوایی عراق از غرب کشور حمله کرده بودند و خبرهای ضد و نقیضی از میزان پیشروی آنان شنیده می شد، تصمیم گرفتیم همان شب به کامیاران برویم اما وسیله ای از یگانهای نظامی در آن مسیر پیدا نشد. ناچار کنار جاده خروجی کرمانشاه به کامیاران ایستادیم تا با ماشینهای عبوری برویم. راننده ها از رفتن امتناع میکردند و میگفتند جاده شلوغ است، درگیری شده است و ممکن است نیروهای نظامی اجازه عبور ندهند، به هر نحوی بود راننده ای را راضی کردیم تا با دریافت کرایه ای بیشتر ما را به کامیاران ببرد. به او گفتیم مشکلی نیست. ما مدرک شناسایی بسیج داریم، اگر جایی اجازه عبور ندادند خودمان را معرفی می کنیم تا اجازه دهند... راه افتادیم، کارت شناسایی بسیجی را که همراه داشتیم آماده کرده بودیم تا اگر کسی از ما مطالبه کرد ارائه کنیم...

ماشین به سرعت در حال حرکت بود، همینطور که مسیر را طی میکردیم، در نقاطی از جاده شاهد ماشینهایی بودیم که واژگون شده بودند و برخی در آتش می سوختند، در منطقه جنگی این چیزها عادی نبود... گفتیم شاید بمباران هوایی بوده یا توپخانه عراق حملاتی انجام داده است پس از گذشت حدود یک ونیم ساعت به کامیاران رسیدیم، به پادگان سپاه رفتیم، بچه ها پرسیدند از کجا می آید؟ گفتیم از باختران؛ ناگهان همه چشمها متوجه ما شد، همه با تعجب ما را نگاه میکردند و چیزی نمی گفتند. یکی از دوستان ما پرسید، چیزی شده است؟! چرا متعجب شده اید؟! از میان جمع یکی پاسخ داد چطور چینی چیزی ممکن است!!؟

گفتیم بله! چرا تعجب کرده اید؟! موضوع چیست؟! گفت منافقین از سمت اسلام آباد به سه راهی کردند رسیده اند قسمت زیادی از جاده باختران - کامیاران یعنی همان مسیری که شما آمده اید در دست منافقین است، چطور توانسته اید این مسیر را بیابید؟! چطور گیر نیفتاده اید!!؟ تازه متوجه شده بودیم چه اتفاقی افتاده!! با تعجب و حیرت به همدیگر نگاه می کردیم و به کارتهای عضویت بسیج که سر جیبمان آماده کرده بودیم که اگر جلویمان را گرفتند با نشان دادن آن مجوز عبور بگیریم، مینگریستیم...

روز بعد فهمیدیم که در تاریکی شب جاده در کنترل منافقینی بوده که با شهید کردن نیروهای پلیس راه مستقر در جاده لباسهای آنان را پوشیده و با لباس پلیس راه، ماشینهای عبوری را متوقف و بازرسی می کرده اند... اگر جلوی ما را می گرفتند و کارت شناسایی میخواستند و ما هم با افتخار کارت عضویت بسیج را نشان می دادیم، معلوم نبود چه مجوز عبوری برایمان صادر می کردند!!

واحد محل خدمت: مدیر حراست دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده ابراهیم زنگویی

مدت حضور در جبهه: ۱۱ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۳
مسئولیت در جبهه: رزمنده
بسیجی، ادوات، تیر بار چی

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۵۰
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب ابراهیم زنگویی فرزند محمد دارای تحصیلات تکمیلی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام و دانش آموخته حوزه علمیه قم به عنوان مدرس گروه معارف دانشگاه مشغول به کار می باشم و از خداوند منان سپاسگزارم که به این حقیر سر تا پا تقصیر توفیق خدمت به جوانان این کشور را عنایت کرده که شاید بتوانم در حد خودم پاسداشت ارزشها و خونهای پاک شهیدان باشم. امیدوارم که فردای قیامت شرمنده شهدا و امام شهدا نباشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

تقریباً چهار خاطره خوب از زمان جنگ به یاد دارم.
خاطره اول:

بار اول که به منطقه جنگی اعزام شدیم. از آنجا که نمی دانستم چقدر با خط مقدم فاصله داریم شب ماه رمضان در حال استراحت بودم که به ناگاه با صدای بلند از خواب پریدم و به گمان اینکه در پادگان درگیری شده و ما که هنوز اسلحه ایی تحویل نگرفته بودیم الان است که اسیر می شویم به همین خیال سر به زیر پتو برده و منتظر بودم که ناگهان برقه‌های سالن روشن شد و ما را برای سحری خوردن و روزه گرفتن ماه رمضان بیدار کردند.

خاطره دوم:

یکی از نکات بسیار مهم در مناطق جنگی این بود که بچه‌ها احساس دلتنگی و افسردگی نکنند لذا برخی از برادران سپاهی و بسیجی با شیرین کاری های خود سعی در خنداندن بچه‌ها می کردند. یکی از آن موارد برادر سپاهی بودند که که بنده نام ایشان را فراموش کرده‌ام و از بچه‌های تدارکات بودند. ایشان یک زیر پوش سفید داشت که زیر لباس فرم به تن می‌کرد، روی زیر پوش نوشته بودند: «آرامگاه

مرغ و بوقلمون ، ورود هر گونه تیر و ترکش ممنوع». از قضا یک روز که این برادر عزیز با سایر عوامل تدارکات درب سنگر نشسته بودند خمپاره ای فرود می آید ولی از آنجا که ماسوره آن در شکاف سنگ قرار گیر کرده بود منفجر نشد و الا تمام عوامل تدارکات یک جا پر می کشیدند و کار پشتیبانی گردان تا جایگزین می شدن ما دچار اختلال می شد.

خاطره سوم:

در شهر ام الطویله عراق بودیم و از آنجا به موقعیت شهید شریفی منتقل شدیم . در آن موقعیت که بودیم پشتیبانی عملیات کربلای ۱۰ بود که خواستیم به خط مقدم برویم که متأسفانه بچه های منافق کوردل غذای بچه ها را آلوده کرده بودند و به نظر در خورشت قیمه مقداری ریکا اضافه کرده بودند. خیلی از بچه ها ناجور مسموم شده بودند به طوری که بعد از قضای حاجت دوباره آفتابه را آب کرده و دوباره نوبت می گرفتند. ولی از قضا سنگر ما که یک مقداری با کلاس بودند خورشتها را گرم کردند و از آنجا که خورشتها کف کرد نخوردند و فقط به اندازه سر انگشتی امتحان کردند لذا خیلی دچار مشکل نشدند.

خاطره چهارم:

در شهر ام الطویله عراق به عنوان مسئول تبلیغات گردان، مأمور نصب بلند گو ها بودم برای پخش اذان یک درخت مناسب بلند را پیدا کردم و از آن بالا رفته تا بلند گو را نصب کنم که ناگهان شاخه آن شکست و به پشت بر زمین افتادم ولی سرم به جایی نخورد و گردنم تا مدتها درد می کرد اما از آنجا که باسنم به سنگ برخورد کرده بود عملاً چندین روز لنگ می زدم . با همین حال به خط اعزام شدیم بچه های سپاه بدر مقداری بالاتر از مقر ما بودند و درگیری شدیدی بین آنها و نیروهای صدام رخ داده بود. آر پی جی بالای سرمان منفجر می شد. از آنجا که اولین تجربه ما بود و بنده توان راه رفتن را هم نداشتم با خودم می گفتم اگر عراقی ها پیشروی کنند جزء اولین افرادی خواهیم بود که اسیر می شویم. ولی ما این لیاقت را هم پیدا نکردیم.

واحد محل خدمت: عضو هیأت علمی و گروه معارف دانشگاه

شهرستان محل خدمت: تبریز

رزمنده خدابخش سارانی ملاک

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: تخریب چی
مدت حضور غیر داوطلبانه: ۲۳ ماه

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: زابل



* خلاصه ای از زندگی نامه:

من در یک خانواده فقیر و مذهبی به دنیا آمدم. دوران دبستان و راهنمایی را در روستاهای زابل گذراندم. در بسیج مستضعفین شهرستان زابل در کلاسهای رزمی شرکت داشتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در تاریخ ۶۵/۱۲/۱۸ به لشکر ۲۱ حمزه که حالا به نام تیپ ۳۶ زرهی نام گذاری شده اعزام شدم. در ۵ عملیات و در تک ۶۷/۴/۲۱ عراق علیه ایران حضور داشته ام که مدت دو هفته در بیابانها بودیم و این قدر خداوند متعال به من حوصله داده بود که اصلاً به فکر خانه و زندگی نبودم و حالا هم آمادگی دارم که در هر موقع و هر جایی که نیاز باشد حاضر شوم و از کشور دفاع کنم.

واحد محل خدمت: نگهبان بیمارستان شهید آتشدست

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده عباس سروری



فرزند: محمدعلی

تاریخ تولد: ۱۳۵۰

محل تولد: روستای کره

مدت حضور در جبهه: ۴ ماه و ۲۱

روز

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: نیروی

توپخانه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در شهریور ماه ۱۳۵۰ در خانواده ای مذهبی در روستای کره از توابع شهرستان قاین به دنیا آمدم. دوران ابتدایی را در روستا سپری نموده و به دلیل نبود مدرسه راهنمایی در روستا جهت ادامه تحصیل به شهر قاین رفته و دوره راهنمایی و دبیرستان را در شهر قاین گذراندم. در سال دوم دبیرستان به دلیل نیاز مناطق جنگی به آموزش رفته و به جبهه اعزام شدم و در لشکر ویژه شهداء مشغول به خدمت شدم و مدت یک ماه در خط مقدم در داخل خاک عراق منطقه ماوت فعالیت داشتم. در ادامه تحصیلات دوره کاردانی را در دانشگاه علوم پزشکی مشهد و پس از استخدام در شبکه بهداشت در مراکز زهان، اسفدن و حاجی آباد خدمت کرده و سپس جهت ادامه تحصیل به دانشگاه علوم پزشکی زاهدان رفتم. پس از فراغت از تحصیل به مرکز اسلام آباد و پس از آن در ستاد مرکز بهداشت مشغول به خدمت شدم.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده یدالله سروری

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۴
ماه و ۱۵ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز،
ادوات سنگین

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: بزناباد
نحوه اعزام: بسیجی



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب یدالله سروری متولد ۴۴/۳/۳ روستای بزناباد هستم. تحصیلات دبستان را در روستا گذراندم و برای ادامه تحصیل به شهرستان قاین رفتم و با شروع جنگ تحمیلی درس را رها کرده و به جبهه اعزام شدم و به فرمان امام (ره) لبیک گفتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

اینجانب در سال ۱۳۶۳ از بزناباد با فرار از پدر و مادر، با ماشین سپاه همراه غلامرضا رهشناس که یکی از همزمانم بود به جبهه اعزام شدم. در بین راه که از بزناباد حرکت کردم لاستیک جلوی ماشین پیچهایش بریده شد اما هیچگونه آسیبی به ما نرسید و با ماشین دیگری به قاین آمدم و از طریق بسیج با راهیان کربلا به جبهه اعزام شدیم. اول به مشهد و از آنجا به تهران و از تهران به خوزستان (اهواز) و بعد به حمیدیه اعزام که در آنجا در ادوات سنگین شروع بکار نمودم.

واحد محل خدمت: بهروز خانه بهداشت کلی

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده محمد سعیدی نسب



فرزند: محمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۴/۱۳

محل تولد: بیرجند

مدت حضور داوطلبانه: ۴۵ روز و

غیر داوطلبانه ۱۷ ماه و ۸ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: بسیجی،
امدادگر، یگان حفاظت، تدارکات

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۴ در روستای چهکنند روشناوند بخش مرکزی حوزه ۳ در خانواده ای کشاورز به دنیا آمدم و تحصیلات ابتدایی را در همان زادگاه خود گذراندم و دوران راهنمایی را در مدرسه راهنمایی شهید صدوقی روستای روشناوند به تحصیل ادامه داده ام. در سال سوم راهنمایی مدرسه را ترک و در بسیج پایگاه روستای چهکنند به مدت یکسال فعالیت نمودم و سال سوم راهنمایی را به صورت متفرقه شرکت و در همان سال به صورت داوطلبانه پاسدار وظیفه سپاه پاسداران بیرجند شدم و به مناطق جنگی اعزام گردیدم و به مدت ۱۷ روز در قرارگاه تدارکاتی عملیاتی خاتم الانبیاء خدمت نموده ام و ۶ ماه پایان خدمت را در سپاه قاین طی کرده و پایان خدمت گرفتم. در سال ۱۳۶۵ در آزمون بهورزی شرکت و به عنوان بهورز خانه بهداشت چهکنند پذیرفته و پس از دو سال دوره بهورزی به مدت ۱۵ سال در خانه بهداشت خدمت نمودم و همزمان چهار سال دوره دبیرستان را متفرقه خواندم و در سال ۱۳۷۴ دیپلم گرفتم. در سال ۱۳۷۵ در رشته کاردانی حسابداری دانشگاه آزاد قبول و در سال ۱۳۷۸ فوق دیپلم حسابداری را اخذ نمودم. در سال ۱۳۸۲ به عنوان حسابدار در مرکز بهداشت بیرجند شروع بکار کرده ام و در سال ۱۳۸۵ پست حسابدار مسئول مرکز بهداشت را دریافت کرده ام و از سال ۱۳۸۷ که مرکز بهداشت استان و شهرستان از هم تفکیک گردید، به عنوان حسابدار معاونت بهداشتی تا به حال انجام وظیفه می نمایم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در یکی از روزهایی که به مناطق جنگی آبادان در جزیره مینو رفته بودم حادثه دلخراشی رخ داد که گلوله خمپاره به یک بسیجی اصابت و لباسها و تکه های بدن مظهر او بر روی درخت خرما پرت شده بود. در سال های ۶۴ - ۶۲ که هواپیماهای عراقی مناطق اهواز را بمب باران می کردند، ما شب ها بالای تپه ای می رفتیم و تماشا می کردیم که چه مناطقی مورد اصابت قرار می گیرد.

واحد محل خدمت: حسابدار معاونت بهداشتی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده اند)

رزمنده عباسعلی سلطانیپور

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۷
ماه و ۸ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: بسیجی
(دیده بان ادوات)

فرزند: رضا
تاریخ تولد: ۱۳۵۱
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

سال ۱۳۵۱ در روستای نوفرست در خانواده ای از لحاظ مالی ضعیف بدنیا آمدم و در سال ۱۳۵۹ پدرم فوت کرد و مادرم تمام بار تربیتی و معیشتی اینجانب را عهده دار بودند. دوران دبستان و راهنمایی را در روستای نوفرست گذراندم و دوران دبیرستان را از سال ۶۶ لغایت ۷۰ در مرکز آموزش کشاورزی محمدیه گذراندم و در سال ۱۳۷۰ موفق به اخذ دیپلم و از سال ۷۰ الی ۷۵ در دانشگاه فردوسی مشهد در واحد انتظامات شاغل بودم و از سال ۷۵ تاکنون شاغل در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند می باشم. در سال ۸۵ موفق به اخذ لیسانس مدیریت از دانشگاه آزاد اسلامی بیرجند شدم و در حال حاضر مسئول حفاظت فیزیکی دانشگاه می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

بهترین خاطره دوران دفاع مقدس که در ذهن من مانده این است که در سال ۶۶ در عملیات والفجر یک و در آزادسازی شهر حلبچه عراق بعنوان دیده بان ادوات شرکت داشته ام. هر روز و هر لحظه آن دوران خاطره ای منحصر به فرد است که امکان مکتوب نمودن آن در چند سطر نمی گنجد و فقط می شود گفت بهترین نعمتی که خداوند شامل حال ما کرد این بود که در سن ۱۵ سالگی توفیق حضور در جبهه ها را داشتیم و در آن زمان به فرمان امام لبیک گفتیم.

واحد محل خدمت: مسئول حفاظت فیزیکی حراست دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده محمدرضا سمیعی



فرزند: غلامحسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۲/۳

محل تولد: سرایان

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۹۰ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: امدادگر در

اورژانس خط مقدم

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای مذهبی بدینیا آمدم و پدرم کشاورز بود. پس از پایان دوره متوسطه بلافاصله عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شدم و در آبان ماه جهت شرکت در کنکور از جبهه خرمشهر برگشتم. سال ۱۳۶۱ در رشته اپتومتری دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی پذیرفته و در سال ۱۳۶۶ فارغ التحصیل شدم. در دوران تحصیل عضو فعال انجمن اسلامی دبیرستان و دانشگاه بودم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

از خاطرات دوران دفاع مقدس خلوص نیت رزمندگان، ترجیح حضور در جبهه بر ادامه تحصیل و شهادت دو نفر از همسنگرانم را به یاد دارم.

واحد محل خدمت: بینایی سنجی بیمارستان شهید چمران

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده زکریا سورگی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۹۴ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: بسیجی

فرزند: محمدحسین

تاریخ تولد: ۱۳۵۰

محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۱۳۵۰/۷/۲ در روستای سورگ بدنیا آمدم و تا پایان دوره پنجم دبستان را در روستا گذراندم و برای دوره راهنمایی به علت نداشتن مدرسه راهنمایی به بیرجند آمدم. در همان دوران که مشغول به تحصیل بودم بنا به نیاز بصورت بسیجی به جبهه اعزام شدم و مدت ۹۴ روز در جبهه های حق علیه باطل انجام وظیفه نمودم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در مراغه که بودیم ما را برای اجرای صبحگاه مشترک داخل میدان اصلی پادگان بردند و چون از آسایشگاه دور شده بودیم یک نفر تمام وسائل مرا برده بود. خلاصه بدون وسائل و پول سر می کردم تا اینکه برادرم در بیرجند طی تماس تلفنی متوجه شد که دار و ندارم را بردند و برایم طی یک نامه مبلغ ۱۰۰ تومان فرستاد که خیلی به دردم خورد.

واحد محل خدمت: مسئول دفتر ریاست بیمارستان امام رضا (ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده رمضان شجاعی



فرزند: شعبانعلی
تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۸/۲۱
محل تولد: روستای دشتگران
طبس

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۷
ماه و ۵ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: واحد تخریب،
تک تیرانداز، کمک آرپی جی زن

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۹ به دنیا آمدم. در سن ۹ ماهگی پدرم را از دست دادم و توسط پدر بزرگم بزرگ شدم. دوران ابتدایی را در روستای دشتگران و راهنمایی را در مدرسه شبانه روزی خسروآباد گذراندم. در سال ۱۳۶۶ به دوره آموزشی تربیت حیدریه و پس از آن به جبهه اعزام شدم و در سال ۱۳۶۷ ازدواج نمودم. در سال ۱۳۷۰ در محل شبکه بهداشتی درمانی طبس شروع به کار نمودم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در سال ۶۶ به واحد تخریب لشکر ۱۴۳ امام علی (ع) معرفی شدم. زمانی که به مقر فرماندهی جهت آموزش رسیدیم با فرماندهانی مواجه شدیم که اکثراً یا دستشان و یا پایشان قطع شده بود. از دیدن این صحنه اولش کمی ترسیده بودم به دوستم گفتم بیا برویم طولی نمی کشه که ما هم مثل فرماندهانمان می شویم، خلاصه با دلداری دوستانم در واحد تخریب ماندیم و پس از آموزشهای واحد تخریب به منطقه بانه موقعیت شهید عاصمی اعزام شدیم.

واحد محل خدمت: دفتر سرپرستی و دبیرخانه
شهرستان محل خدمت: طبس

رزمنده رضا شریعتی راد

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۲۱ ماه

دفعات اعزام به جبهه: انوبت

مسئولیت در جبهه: آرپی جی زن

فرزند: غلام

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: قومنجان قاین

نحوه اعزام: سرباز



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای قومنجان بدنیا آمدم. پس از دوران کودکی وارد دبستان شدم تا کلاس پنجم در دبستان روستا مشغول تحصیل و پس از آن دوران راهنمایی را در روستای مجاور گذراندم و پس از آن ترک تحصیل کردم و مشغول دامداری شدم. در سن ۱۸ سالگی به خدمت مقدس سربازی که مصادف با دوران جنگ تحمیلی شده بود رفتم. پس از گذراندن دوره آموزشی به منطقه جنگی دشت عباس و موسیان راهی شدیم و مدت ۲۱ ماه در آن منطقه در لشکر ۱۶ زرهی قزوین خط نگره دار بودیم. پس از اتمام سربازی به عنوان بهورز از سوی شورای اسلامی معرفی و پس از گذراندن ۲ سال دوره آموزشی بهورزی، وارد خانه بهداشت روستا شدم و در حیطة شغلی خود مشغول به کار هستم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت قومنجان

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده غلامرضا شکسته بند



فرزند: محمدعلی

تاریخ تولد: ۱۳۴۲

محل تولد: فردوس

نحوه اعزام: سرباز

مدت حضور غیرداوطلبانه در

جبهه: ۲۴ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: بی سیم چی،

سرباز مهندس رزمی

* خلاصه ای از زندگی نامه:

پدرم کشاورز ساده ای بود که در پنج سالگی از نعمت داشتنش محروم شدم و مادرم با اشتغال به کار خدماتی در بیمارستان امرار معاش من و دو برادر دیگرم را عهده دار شد و به رغم تنگنایهای اقتصادی تا سوم راهنمایی تحصیل نمودم. مدتی اشتغال به خواربار فروشی و خرازی داشتم. با آغاز جنگ تحمیلی از تاریخ ۱۳۶۱/۱۲/۱۸ تا تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۱۸ در راستای انجام خدمت مقدس سربازی پس از گذراندن دوره آموزشی به مناطق جنگی پادگان دغا قلعه اهواز اعزام و در طول خدمت افتخار شرکت در عملیات خیبر در جزیره مجنون با گروه مهندسی رزمی و نصابان پلهای تخصصی ارتش را یافتم و مابقی خدمت را نیز در واحد مخابرات انجام وظیفه نمودم و با سرافرازی دو سال خدمت مقدس سربازی ام را گذراندم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

زمانی که زیر آتش شدید دشمن خانه و کاشانه و پدر و مادر و بستگان را تنها به خاطر دفاع از اسلام و میهن و ناموس به کلی به فراموشی سپردیم و یا لحظه ای که همرزمت در کنارت شادمانه و عاشقانه به آغوش شهادت می رفت و یا شب را در تاریکی سنگرهای کوتاه سقف، نماز عشق را در خلوت خود و خدایمان به ناچار نشسته می خواندیم همه و همه خاطره ای ماندگار در قاب دلهایمان است. در اولین شب حمله خیبر هنگام نصب پلها بر روی اروند به دلیل وزش بادهای شدید موسمی و زیر آتش شدید دشمن، در کنارم شاهد برهم خوردن تعادل ۴ نفر از هم رزمانم روی پل بودم که در آب سقوط و در اروند غرق و به درجه رفیع شهادت نائل آمدند و پیکرهای آنان را بعد از چند روز در حزن و اندوه از آب کشیدیم که این خاطره از خودگذشتگی و ایثار فرزندان ایران هرگز از خاطرم محو نخواهد شد و امروز استقلال، آزادی و امنیت و آسایش را مرهون این شهادتها می دانیم که جوانان امروز بایستی رهروان این عزیزان شهید باشند تا دشمن طمع به کشور را در سر نپروراند.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی درمانی شهید دلخواه

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده محمد شهبابی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۱۳ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت

مسئولیت در جبهه: خدمه توپ ۲۳،

حفاظت در یگان - امدادگر بسیجی

فرزند: اکبر

تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۶/۱

محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در محله کوشه ای بیرجند زندگی می کردیم و دبستان را در مدرسه طالقانی و دوران راهنمایی را در مدرسه سلمان فارسی و دوران دبیرستان را در مدرسه شهید چمران و مجتمع آموزشی رزمندگان گذراندم و در حین تحصیل چندین مرتبه اعزام به جبهه شده ام. سال ۷۱ تا ۷۶ رشته کارشناسی پرستاری را در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند گذرانده ام و پس از تحصیل شروع به کار با گذراندن طرح پرستاری در بیمارستان امام رضا (ع) و یکسال کار پرستاری در زندان بیرجند نمودم. سال ۱۳۸۰ در دانشگاه زاهدان استخدام و در سال ۱۳۸۸ منتقل بیرجند شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطره قابل بیان ندارم. همین که رزمندگان وقتی متوجه می شدند که عملیات در پیش است و قصد شرکت در عملیات را دارند با شوق و تلاش فراوان سعی در یادگیری مسائل آموزشی و دفاعی می نمودند و همیشه با لب خندان و شوخی آماده عملیات می شدند.

واحد محل خدمت: پرستار اورژانس بیمارستان ولیعصر (عج)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده غلامحسین شیروانی



فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۷
محل تولد: روستای درح سرپیشه
نحوه اعزام: بسیجی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۹
ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: مسئول امور
دارویی و مسئول بهداری گردان

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۴۷/۳/۱۰ در روستای درح در دامان خانواده‌ای که به شغل کشاورزی و دامداری مشغول بوده‌اند متولد و پرورش یافتم. دوران ابتدایی و راهنمایی را در همان روستا سپری نمودم و مهرماه ۶۱ در دبیرستان آیت ا... طالقانی ثبت نام و خرداد ۶۵ با دیپلم تجربی فارغ التحصیل شدم. سال ۶۷ در رشته پرستاری در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند پذیرفته شدم. از سال ۵۹ در بسیج روستا شروع به فعالیت نمودم و عضو شورای پایگاه مقاومت دبیرستان و دانشگاه و فرمانده پایگاه مقاومت دانشگاه هستم. در سال ۶۱ آموزش امدادگری و در سال ۶۵ آموزش اعزام به جبهه را گذراندم و سال ۶۵ به عنوان مسئول بهداری گردان در لشکر ۶۱ محرم در جزیره مجنون عراق و سال ۶۷ در لشکر ویژه شهدا بعنوان مسئول امور داروئی در واحد بهداری مشغول خدمت گردیدم. و یک نوبت بسیجی نمونه استان شدم. بعد از زمان جنگ و شروع کار در دانشگاه، سوپر وایزر بیمارستان ولیعصر(عج)، مسئول آمار نقل و انتقالات و فارغ التحصیلان، مدیر آموزش دانشگاه، عضو گروه تحقیق و عضو علی البدل و اصلی هیئت رسیدگی به تخلفات کارمندان دانشگاه، مشاور رئیس دانشگاه در امور نماز و امورات فرهنگی، نماینده رئیس دانشگاه در امور مسجد و مسائل فرهنگی و چندین نوبت کارمند نمونه دانشگاه گردیده ام. هم اکنون بعنوان سرپرست اداره دانش آموختگان و مشاور اجرایی معاونت آموزشی دانشگاه مشغول به کار می باشم.

واحد محل خدمت: کارشناس پرستاری شاغل در معاونت آموزشی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده علی محمد صادقی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

حدود ۴ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت

مسئولیت در جبهه: بسیجی

فرزند: قاسم

تاریخ تولد: ۱۳۵۱/۴/۱

محل تولد: زیرکوه - شاهرخت



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۱۳۵۱/۴/۱ در روستای شاهرخت از توابع زیرکوه متولد شدم. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در شاهرخت گذراندم و برای ادامه تحصیل در مقطع دبیرستان به قاین مهاجرت نمودم. پس از گذراندن سال اول دبیرستان از طریق بسیج طی ۳ نوبت ۴۵ روزه به مناطق غرب و کردستان اعزام شدم. سپس در شهرستان قاین ادامه تحصیل دادم و بعد از اخذ مدرک دیپلم (۱۳۷۲) برای گذران سربازی به سپاه ناحیه خراسان تا سال ۷۴ اعزام شدم. در سال ۱۳۷۶ پس از استخدام در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند به مدت ۴ سال در مرکز بهداشتی درمانی معدن قلعه زری مشغول به خدمت شدم. سپس ۳ سال در مرکز شاخن و گازار و یک سال هم در خراشاد بودم. در سال ۱۳۸۰ ازدواج نمودم که حاصل آن ۲ فرزند پسر می باشد. در سال ۱۳۸۳ در رشته پرستاری در دانشگاه علوم پزشکی سبزواری قبول و مشغول به تحصیل شدم و بعد از گذراندن ۲ ترم به بیرجند منتقل گردیدم و در کنار تحصیل در بیمارستان ولیعصر (عج) بیرجند در بخش های داخلی، اعصاب، فوق تخصصی داخلی مشغول به خدمت پرستاری بودم. سپس از اردیبهشت ۸۸ تاکنون در دفتر ریاست دانشگاه بعنوان مسئول دفتر ریاست دانشگاه مشغول به خدمت بوده و می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در سال ۱۳۶۸ بعنوان داوطلب بسیجی برای سومین بار به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام شدم. برای انجام وظیفه به لشکر ۷۷ زرهی و از آنجا به پادگان تیپ ذوالفقار کردستان رفتم. در شب ارتحال امام خمینی (ره) پس از برگزاری مراسم عزاداری و سخنرانی فرمانده مبنی بر لزوم مراقبت بیشتر از پادگان بخاطر حضور منافقین و نیروهای کوموله در منطقه، از آن جایی که بنده بعنوان نوجوان ۱۶ ساله بسیجی در آنجا حضور داشتم سخنرانی فرمانده باعث ایجاد ترس و استرس شدیدی در من شده بود و اتفاقاً همان شب بنده یکی از نگهبانیهایی بودم که باید در برجک های اطراف پادگان نگهبانی می دادم.

شب تمام ذهن و فکرم به حرف‌های فرمانده بود و با تمام وجود به فضای بیرون پادگان نگاه می‌کردم و آنجا را زیر نظر داشتم و برای مراقبت بیشتر از برجک به پایین آمدم و تمام توجه من به فضای بیرونی پادگان معطوف شده بود و اصلاً توجهی به فضای داخلی پادگان نداشتم. در این حین فرمانده پادگان برای بازدید از نگهبانان به نزدیکی برجک آمده بود ولی من وی را ندیده بودم. فرمانده هم که تصور می‌کرد من داخل برجک خوابیده باشم برای اینکه مرا بیدار کند یک کلوخ بزرگ به سقف برجک می‌زند و من که تمام فکر و ذهنم به بیرون پادگان معطوف شده بود ناگهان از صدای بلند برخورد کلوخ با برجک وحشت زده شدم و به گمان اینکه دشمن به برجک حمله کرده بدون توجه به اطراف، فرار را برقرار ترجیح دادم و با تمام سرعت به سمت داخل پادگان فرار کردم و فرمانده نیز به دنبال من راه افتاد از آنجایی که برجک تا مرکز پادگان یک کیلومتر فاصله داشت من تمام فاصله را فقط با سرعت می‌دویدم، حتی یکی از پوتین‌هایم به علت برخورد با چند نهال انگور از پایم درآمد ولی با آن حال فرار کردم و سریع خودم را به داخل آسایشگاه رساندم و بدون معطلی به محل خوابم رفتم و خوابیدم. دقایقی بعد فرمانده وارد خوابگاه ما شد و از آنجایی که تخت من مقابل درب ورودی خوابگاه بود و من سریع به روی تختم رفته بودم تمام سربازان و نگهبانان خوابگاه از آمدن من بی‌اطلاع بودند ولی از آن جایی که فرمانده متوجه آمدن من به خوابگاه شده بود تمام سربازان را یک به یک بیدار کردند تا اینکه نوبت من شد. من خودم را به خواب زده بودم ولی وقتی پتو را از روی بدنم برداشت از آنجایی که یک پوتین در پایم بود متوجه شد که نگهبان فراری بنده هستم. سپس برای اینکه درس عبرتی برای من و مابقی سربازان شود در کوله پشتی ام ۲ کیلو سنگ قرار دادند و با همان وضعیت قرار شد تا صبح در محوطه پادگان نگهبانی بدهم. بعد از گذشت یکی دو ساعت از آن جایی که من بسیجی بودم و سن کمی داشتم فرمانده پادگان از نظرش منصرف شد ولی گفت باید تمام سرویس‌های بهداشتی پادگان را تمیز کنم.

واحد محل خدمت: مسئول دفتر ریاست دانشگاه، حوزه ریاست

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده علیرضا صالح آبادی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۰ ماه
مسئولیت در جبهه: بی سیم چی

فرزند: رستم
تاریخ تولد: ۱۳۴۰/۱۰/۱۰
محل تولد: نیشابور



※ خلاصه ای از زندگی نامه:

زمستان ۱۳۴۰ در نیشابور دنیا آمد. در سال ۱۳۵۲ از دبستان نوید مشهد (تحصیلات ابتدائی) و در سال ۱۳۵۹ دیپلم خود را از دبیرستان فردوسی مشهد دریافت نمود. سال ۶۹ بخاطر انقلاب فرهنگی، دانشگاه ها تعطیل شده بودند که به خدمت مقدس سربازی رفتم. در دوران خدمت دو ساله به غیر از مدت آموزشی (دوماه) بقیه را در جبهه های جنوب بودم. خدمت سربازیم با آزادی خرمشهر (۱۳۶۱) به اتمام رسید. در سال ۱۳۶۷ از دانشگاه علوم پزشکی اصفهان در مقطع کارشناسی فارغ التحصیل شدم و در همان سال در دانشگاه تهران در رشته انگل شناسی در مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته شدم که در سال ۱۳۶۹ فارغ التحصیل شدم. در همان سال بعنوان عضو هیئت علمی جذب دانشگاه علوم پزشکی بیرجند شدم. در سال ۱۳۹۱ مدرک دکترای تخصصی (Ph.D) خود را در رشته میکروبیولوژی از هندوستان دریافت نمودم و در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند به عنوان عضو هیأت علمی مشغول انجام وظیفه می باشم.

※ خاطرات دوران دفاع مقدس:

شب حمله فتح المبین بود و همه چیز برای حمله مهیا بود. من در مرکز فرماندهی قرارگاه تاکتیکی بودم. ناگهان دیدم تانکر بنزین آتش گرفت. (این تانکر بسیار بسیار بزرگ بود). من سریع به گروه مهندسی جهاد سازندگی مستقر در قرارگاه زنگ زدم و آنها هم خیلی سریع با یک لودر وارد عمل شدند و با ریختن دو بیل خاک بر روی تانکر موفق شدند که آنرا خاموش کنند. برآستی این سنگسازان بی سنگر با این رشادتشان از وقوع یک فاجعه جلوگیری کردند. بعداً متوجه شدم که یک سرباز وظیفه می خواسته با چراغ فانوس ببیند که تانکر چقدر بنزین دارد که باعث آتش گرفتن خود و تانکر شده بود. البته سرباز را با هلیکوپتری که در قرارگاه بود به بیمارستان منتقل کردند.

واحد و محل خدمت: عضو هیأت علمی دانشکده پزشکی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده اند)

رزمنده رضا صالحی



فرزند: قاسم

تاریخ تولد: ۱۳۴۷

محل تولد: روستای گسک

مدت حضور غیر داوطلبانه در جبهه:

۲۱ ماه و داوطلبانه ۳ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: امدادگر و ش

- م - ر و اطلاعات گردان

* خلاصه ای از زندگی نامه:

متولد روستای گسک هستم که تا پنجم ابتدایی تحصیل کردم ولی به علت نبودن مدرسه راهنمایی در روستا ترک تحصیل کردم. مدت ۵ سال با پدرم مشغول کشاورزی بودم. سال ۱۳۶۳ داوطلبانه بمدت ۳ ماه به جبهه اعزام شدم. سال ۶۴ بمدت یکسال در کمیته انقلاب اسلامی مبارزه با مواد مخدر مشغول به فعالیت بودم. سال ۶۵ تا ۶۷ بطور داوطلب در سپاه پاسداران به خدمت سربازی اعزام شدم و مدت ۲۱ ماه جبهه بودم. اواخر سال ۶۷ ازدواج کردم. سال ۷۱ وارد سیستم وزارت بهداشت شدم. از سال ۸۵ شروع به تحصیل کردم و مدرک دیپلم گرفتم.

واحد محل خدمت: ستاد شبکه

شهرستان محل خدمت: درمیان

رزمنده حسن ضامنی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶
ماه و غیرداوطلبانه ۷ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت
مسئولیت در جبهه: کمک
تیربارچی و مسئول تدارکات

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۱
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

با سن کم در سال ۱۳۶۰ که دانش آموز سال دوم دبیرستان بودم در جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافتم. در حمله فتح المبین جنوب توانستیم ساعت ۳ شب با رمز یا زهرا سایت ۴ و ۵ راهداری موشکی دزفول را فتح کنیم. در جبهه‌های غرب هم در تپه‌های سومار و مندعلی حضور داشتم که فرمانده ما شهید رجبعلی آهنی و شهید جواد آخوندی بودند. در جبهه‌های جنوب با شهید عباس اسکتی و شهید ناصر سبزعلی هم‌رزم بودم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در سال ۶۰ به بیرجند جهت اعزام به منطقه جنگی آمدم که مسئولین سپاه بیرجند گفتند رضایت پدر برای اعزام الزامی است. من هم یک پیرمرد که در عکس‌ها با من هست بردم و گفتم پدرم می‌باشد که رضایت نامه را امضا کرد و من بدون رضایت پدر و مادر توانستم اعزام به جبهه‌ها شوم.

واحد محل خدمت: بیمارستان شهید آتشدست

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده موسی طرفه

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۱۲ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت

مسئولیت در جبهه: نیروی رزمی

پیاده و غواص

فرزند: عباس

تاریخ تولد: ۱۳۴۸

محل تولد: قاین



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای پهنایی قاین متولد و تا دوره متوسطه را در همان روستا مشغول به تحصیل بودم. دوره متوسطه را در شهر قاین گذراندم و در سال ۱۳۷۰ به استخدام دانشگاه علوم پزشکی مشهد درآمدم و در سال ۱۳۷۹ در دوره کارشناسی پرستاری قبول و در بیرجند دوره کارشناسی را به اتمام رساندم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

چهار نوبت به جبهه اعزام و در جاهای مختلف مشغول به خدمت گردیدم. در دو عملیات بیت المقدس ۲ و کربلای ۴ شرکت داشتم.

واحد محل خدمت: بیمارستان شهداء

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده محمدعلی عابدینی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۱۴ ماه و ده روز
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز

فرزند: غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۱/۱
محل تولد: دوست آباد زیرکوه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای دوست آباد زیرکوه متولد شده ام. پدرم کشاورز و مادرم خانه دار بودند. دوره ابتدایی را در همان روستا بوم و دوره راهنمایی را در آویز و دوره دبیرستان را در قاین بوم و پس از گذراندن خدمت مقدس سربازی در سال ۶۸ در شبکه قاین مرکز بهداشتی درمانی حاجی آباد زیرکوه، به عنوان راننده آمبولانس شروع بکار کردم و در انبار دارویی شبکه بهداشت قاین و هم اکنون در کارپردازی شبکه زیرکوه مشغول بکار می باشم. و در سال ۱۳۶۶ از طریق ارتش به عنوان سرباز به منطقه قصرشیرین اعزام و در عملیات مرصاد شرکت نموده ام.

واحد محل خدمت: کارپردازی شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: زیرکوه

رزمنده خداداد عامری اسدآباد



فرزند: اسماعیل

تاریخ تولد: ۱۳۵۲/۱/۱۲

محل تولد: نوقاب

مدت حضور غیرداوطلبانه در جبهه:

۵ ماه و ۱۵ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در تاریخ ۱۳۵۲/۱/۱۲ در روستای نوقاب قاین متولد شده ام. دبستان را در نوقاب و راهنمایی را در نیمبلوک و قاین سپری نموده ام. مرحوم پدرم کشاورز و دامدار بودند و من ضمن تحصیل دست کمک آنها هم بودم. دبیرستان را در مرکز آموزشی کشاورزی نیمبلوک و دانشگاه را در علوم پزشکی کرمان واحد بم گذرانده ام. دوران مقدس سربازی را در بیمارستان ارتش بیرجند خدمت نموده ام و سال ۱۳۸۲ به استخدام شبکه بهداشت و درمان قاین در آمده ام.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

نوبت اول اعزام سال ۱۳۶۶ در دوران راهنمایی و ۱۴ ساله بودم که از طریق سپاه به کردستان اعزام شدم. زمستان بود و برف و سرمای کوه های مهاباد و لحظه لحظه آن زمان خاطره های شیرین از کوه های سر به فلک کشیده سلیمانیه عراق داشت. نوبت دوم سال ۱۳۶۷ در حلبچه و خرمال کردستان و سنگرهای نگهبانی و کمین و صدای تلفن های قورباغه ای و توپ و خمپاره دشمن که همه با خلوص نیت و صداقت در مقابل دشمن ایستادگی می نمودند فراموش نمی شود.

واحد محل خدمت: رابط حراست شبکه و امور عمومی شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده رجب عبداللهی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۳ ماه
دفعات اعزام به جبهه: متوالی
مسئولیت در جبهه: سرباز بهداری

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: دهک عربخانه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب رجب عبداللهی فرزند غلامرضا ساکن روستای دهک عربخانه در سال ۱۳۴۴ متولد شدم. دوران ابتدایی را در همین محل به اتمام رساندم. مدرسه راهنمایی در آن زمان نبود و امکان رفتن به شهر را نداشتم. بعد از سه سال که ابتدایی را تمام کرده بودم مدرسه راهنمایی را به روستا آوردند و یک سال به هر مشکلی بود به مدرسه رفتم چون تنها نیروی کاری برای پدرم بودم اجازه ادامه تحصیل به من ندادند. دوران جوانی و نوجوانی را با کارگری سپری کردم. بعد از خدمت سربازی به آموزشگاه بهورزی رفتم هم اکنون به عنوان بهورز در حال خدمت هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یک خاطره کوچک این است که یک روز جهت حمل مجروح به خط مقدم رفتم و باران زمین را لغزنده کرده بود، (منطقه جنوب با اندک بارندگی لغزنده می شد) وقتی به خط مقدم رسیدم در حال سر و ته کردن آمبولانس بودم که در حاشیه جاده خاکی آمبولانس بکس باد می کرد و از حرکت ایستاده بود. دشمن ترسو که فرار کرده بود شروع به تیراندازی کرد با توجه به اینکه جمعیت دور آمبولانس زیاد جمع شده بودند الحمدا... یک نفر هم زخمی نشد و سرانجام با کمک نیروها بیرون آمدیم و رفتیم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت دهک

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده محمدابراهیم عبدالرزاق نژاد



فرزند: ابوالقاسم

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: بیرجند

دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت

مسئولیت در جبهه: ارزیاب پرسنلی

و آموزش تخریب

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۴۳ در بیرجند متولد و دوران تحصیل را در مدارس شوکتیه، ملی صائب، شیخ هادی هادوی و شهرستانی (طالقانی) گذراندم. سال اول دبیرستان همزمان با نهضت انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) بود که با توجه به اینکه دبیرستان طالقانی یکی از مراکز اصلی شروع تظاهرات ضد رژیم ستم شاهی پهلوی در بیرجند بود، فعالانه در تظاهرات و راهپیمایی های مردم انقلابی شرکت داشتم. همچنین در دوره دبیرستان در بسیج دانش آموزی و عضو شورای مرکزی اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان بیرجند فعالیت داشته و در کشیک های شبانه و گشت روزانه با بسیج و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بیرجند بعد از تاسیس همکاری می نمودم. کلاس های متعددی از دروس ایدئولوژی، اسلحه شناسی و آموزش نظامی را در پایگاه مسجد خضر علی و حزب جمهوری اسلامی و بسیج و انجمن اسلامی گذراندم و از محضر شهادایی همچون دکتر سید احمد رحیمی و حجه الاسلام محمد شهاب و... بهره مند گردیدم. در دوره ریاست جمهوری بنی صدر در کنار نیروهای حزب الهی همچون شهید هادی فعالیت داشته و در تسخیر دفتر نمایندگی بنی صدر در خیابان شهدای بیرجند شرکت داشتم. پس از اخذ دیپلم در رشته علوم تجربی به همراه جمعی از دوستان در حوزه علمیه فاضل مشهد شروع به تحصیل اما پس از مدت کوتاه در مشورتی که با شهید رحیمی در سپاه منطقه چهار شمال شرق در مشهد داشتم تصمیم به عضویت در سپاه پاسداران گرفتم و در سال ۶۲ با عضویت رسمی سپاه طی ۴ نوبت در مسئولیت های ارزیابی پرسنلی و آموزش تخریب به جبهه در مناطق جنگی جنوب و غرب از طریق تیپ ویژه شهدا و لشکر ۵ نصر و تیپ ویژه امام رضا (ع) اعزام گردیدم که با توجه به لطف الهی در همراهی اینجانب طی این مدت در کنار شهدا و ایثارگران عزیز دوران دفاع مقدس بهترین دوران عمرم محسوب میگردد. با وجودی که طی دوران تحصیل از دانش آموزان نسبتاً موفق بودم لیکن بدلیل عشق و علاقه ای که به سپاه و حضور در جبهه داشتم با توجه به وضعیت درسی ام و تاکید مرحوم پدرم در

ادامه تحصیل، در اولین سال بعد از دیپلم در کنکور سراسری ثبت نام اما در زمان آزمون در مشهد صرفاً به گرفتن کارت شرکت در آزمون بسنده نمودم ولی در جلسه آزمون شرکت نکردم. در سال ۶۶ پس از چند سال وقفه تحصیل، مجدداً در کنکور ثبت نام و برای اولین بار امتحان دادم و در همان سال در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی زاهدان بعنوان دومین رشته از دوازده رشته انتخابی بعد از تهران پذیرفته و دوران تحصیل پزشکی را در سه دانشگاه زاهدان، بیرجند و مشهد گذراندم و سال ۷۳ فارغ التحصیل و دوران لایحه طرح نیروی انسانی را در منطقه خور، خوسف و معدن قلعه زری و پایگاه شماره ۷ شهری سپس در بیمارستان امام رضا (ع) بیرجند بعنوان پزشک درمانگاه و اورژانس و نیز پزشک دوم اورژانس ۱۱۵ بیرجند در زمان تاسیس مشغول بکار شدم. سال ۸۰ به استخدام دانشگاه علوم پزشکی بیرجند در آمدم و مدت ۱۲ سال مدیریت حراست دانشگاه را بعهده داشتم و ۵ سال است که مشاور رئیس دانشگاه و مسئول هماهنگی امور ایثارگران و مدیر ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه می باشم. طی این مدت به یاری خداوند موفق گردیدم طی چندین سال متوالی عنوان حراست برتر دستگاههای اجرایی استان، پزشک نمونه، کارمند نمونه، مدیر نمونه و ... را کسب نمایم و از سوی دو وزیر بهداشت و مقامات استانی و شهری و دانشگاهی مورد تقدیر متعدد قرار گیرم. افتخارم به این است تا بتوانم انشالله خادم قابلی برای خانواده شهدای عزیز و ایثارگرانی که آنان را سربازان مخلص امام عصر (عج)، رهبری و مقام عظمای ولایت حفظه ... تعالی می دانم، باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

از خاطراتی که در کنار دوستان و شهدای عزیز در بسیج و سپاه و جبهه داشته و دارم، شجاعت و ایمان و اخلاص و اخلاق و تقوایی وصف ناپذیر است که از این عزیزان دیده و خود را در مقابل آنان کوچک و شرمنده می دیدم. در دوره آموزش بسیج که در باغ معصومیه بیرجند در آمادگی قبل از اعزام برگزار می شد در کنار شهدایی همچون شهید بادی، فیروزی، صالح پور و... دوره آموزشی سختی را گذراندیم و شاهد شهادت عزیزانی دیگر در همان دوره بودیم. در شب هایی که در دوران دانش آموزی در پشت بام سپاه که اول در ساختمان اداره برق فعلی بیرجند و بعد از آن در ساختمان دانشسرای دختران قبلی در اول خیابان بهشتی و بعد در باغ سپهری خیابان طالقانی و بسیج که در ساختمانی در محل فعلی بانک ملی نزاری در میدان شهدا و اتحادیه انجمن اسلامی که در ساختمانی در میدان شهدا مستقر بود، با تفنگ ام یک و ژسه کشیک میدادیم و گاه در گشت روزانه با یک کلت سوار بر دوچرخه و یا در مایکروبیو مخابرات با اطلاعات سپاه همکاری داشتیم. در عملیات والفجر ماموریتی به اینجانب در معیت آمبولانسی در مناطق عملیاتی به منظور پیدا کردن و انتقال بدن شهید سید احمد رحیمی

سپرده شد که متأسفانه بدلیل پاتک شدید دشمن نتوانستیم به محل شهادت ایشان برسیم و در زمان مرخصی در معراج شهدای راه آهن اهواز در جستجوی این شهید بودم که بر روی تابوتی نام شهید رحیمی را یافته‌ام اما با برداشتن فیبر روی تابوت با پیکری کاملاً سوخته و غیر قابل تشخیص مواجه شدم که برایم باور کردن اینکه این پیکر شهید رحیمی باشد دور از انتظار بود اما زمانی که در باغ سپهری (سپاه) بیرجند پیکر شهید را جهت وداع آوردند همان پیکری بود که سوخته بود و این آرزوی این شهید مظلوم ولایتمدار و مخلص راه خدا بود که در گمنامی شهید شود و از پیکرش چیزی نماند، روحش شاد و رحمت خدا بر او باد.

همچنین در سفرهای اعزامی تا جبهه با شهید جابری، گنجی فرد، جان احمدی، دهقانی، تواضع، پیرامی و ... همسفر بوده‌ام که خداوند تمام شهدای اسلام را با شهدای کربلا محشور فرماید.

واحد محل خدمت: پزشک عمومی، مشاور رئیس و مسئول هماهنگی امور ایثارگران و

مدیر ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده پرویز عرب پور

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: بهداشت
محیط و غذا، انجام واکسیناسیون
رزمندگان

فرزند: شریف
تاریخ تولد: ۱۳۴۲
محل تولد: قاین
مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۵۳ روز



* خلاصه ای از زندگی نامه:

بنده در سال ۱۳۴۲ در روستای محمدآباد متولد شده و تا کلاس چهارم دبستان را در همان محل به مدرسه رفته و کلاس پنجم تا پایان راهنمایی را در قاین بودم که سوم راهنمایی مصادف با سال ۵۷ بود که شبها با دوستان تا صبح مشغول نوشتن شعار روی دیوارهای روستا بودیم و هر روز که اعلام راهپیمایی می شد با موتورسیکلت رو به قاین روانه می شدیم و در راهپیمایی شرکت می نمودیم. در سال ۵۹ به خدمت سربازی رفتم، دوره آموزشی را در زابل و سپس به مشهد و از آنجا به تایباد و بعد به پایگاه های مرزی افغانستان که یک برجک بود و در آن نگرهبانی می دادیم، اعزام شدم. آب و حمام نداشت برای استحمام از رودخانه هیرمند که مرز ایران و افغانستان بود استفاده می کردیم. پس از خدمت سربازی مدت یکسال در کمیته انقلاب مشغول به خدمت شدم و در سال ۶۵ برای بهورزی روستا ثبت نام و در شغل بهورزی مشغول به خدمت تاکنون می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در موقع عملیات مرصاد بود که ما در آموزشگاه بودیم و وسایل خود را برای رفتن به جبهه آماده و سوار بر اتوبوس شدیم و تا پلیس راه که رفتیم پیام دادند که برگردید و لازم نیست بیائید. با ناامیدی برگشتیم به آموزشگاه و یکی دو ساعت بودیم ولی بعد ۹ نفر بودیم و پیمان بستیم با هم دیگر، به محل بسیج رفتیم و مدارک خود را آماده کرده و شب روانه جبهه شدیم و به لشکر ویژه شهدا در مهاباد رفتیم. حدود ۲۰ روز آنجا بودیم که گفتند لشکر می خواهد به اهواز برود و خودمان را آماده کریم و روانه اهواز شدیم و مدت یک هفته در اهواز بودیم و باز مجدداً لشکر برگشت و به همان مهاباد و در قرارگاهی بودیم به نام کشتارگاه که مسئول مواد غذایی، سم پاشی منطقه و واکسیناسیون کزاز رزمندگان بودم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت محمدآباد

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده حسین علی اکبری

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶
 ماه و ۱۲ روز
 مسئولیت در جبهه: پشتیبانی
 قرارگاه محمد رسول ا...

فرزند: غلامحسین
 تاریخ تولد: ۱۳۴۹
 محل تولد: فردوس



* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران کودکی و تحصیلات را در روستای چرمه شهرستان سرایان گذراندم، دوران تحصیل آموزشگاه را در شهرستان تربت حیدریه به مدت ۳ سال سپری و بعد از آن مدت ۲ سال بصورت قراردادی کار کردم و در بیمارستان ۹ دی و پس از آن مدت شش سال در شبکه بهداشت و درمان شهرستان نهبندان کار کردم و از سال ۱۳۷۸ به شبکه بهداشت و درمان فردوس منتقل شده بعد از آن تا هم اکنون در بیمارستان شبکه سرایان مشغول کار می باشم.

واحد محل خدمت: بخش داخلی بیمارستان امام علی (ع)
 شهرستان محل خدمت: سرایان

رزنده حسین علیزاده

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۳/۸
محل تولد: بشرویه
مسئولیت در جبهه: تیربارچی
- مسئول دژبانی

دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت
مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۹
ماه و ۱۵ روز و غیر داوطلبانه ۲
سال



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب حسین علیزاده متولد ۱۳۴۴ که در روستای خانیک متولد شده و دوره ابتدایی را در روستا گذراندم و دوره راهنمایی و دبیرستان را در بشرویه به اتمام رساندم. در طول مدت تحصیل سه مرتبه داوطلبانه به جبهه اعزام شدم و در سال ۶۹ در شبکه بهداشت و درمان استخدام و هم اکنون در واحد حسابداری مشغول بکار می‌باشم.

واحد محل خدمت: حسابداری شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده رضا علیزاده

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۹ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

فرزند: محمدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۱۲/۸
محل تولد: فردوس
مسئولیت در جبهه: سرباز
و وظیفه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

سال ۱۳۵۸ با مدرک دیپلم فارغ التحصیل و در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۱۵ بخدمت مقدس سربازی اعزام شدم. در شهرستان نقده و پاسگاه اشنویه شش ماه خدمت کرده و سپس به اهواز منتقل شدم. در آنجا به منطقه عملیاتی دهلران و موسیان خط مقدم اعزام و دو دوره سه ماهه را در آنجا بوده ام. در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر یک حضور داشته ام و در اهواز خدمتم به اتمام رسید. در حال حاضر هم به لطف الهی در اورژانس ۱۱۵ فردوس مشغول می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

دفاع مقدس همه خاطره است. شب عملیات والفجر در سنگر تیربار در حال اجرای آتش روی دشمن بودیم. کمکی من سربازی بنام احمد ریزی اهل و ساکن ونیچه لنجان اصفهان بود که بر اثر اصابت ترکش به ناحیه سر در کنارم به درجه رفیع شهادت رسید و این صحنه را تا پایان عمر از ذهنم به یادگار دارم. غذا، آب و مایحتاج ما حدود دو کیلومتر تا سنگرها فاصله داشت. من در آن مقطع بیسیم چی بودم. روزی چند بار سیم های تلفن قطع می شد و قسمتی که در دید دشمن قرار داشت خطرناک بود که چند رزمنده در آن مسیر زخمی شده بودند.

واحد محل خدمت: اورژانس ۱۱۵ شهری

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده غلامرضا عنانی سراب

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۶ ماه
مسئولیت در جبهه: لشکر ۱۹
فجر فارس، دبیر مجتمع آموزشی
رزمندگان مستقر در خط شلمچه

فرزند: عبدالغفور
تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۹/۲۷
محل تولد: بیرجند
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت



* خلاصه ای از زندگی نامه:

از اهالی بیرجند و دارای دیپلم تجربی از دبیرستان شهید چمران، تحصیلات لیسانس را در رشته سلولی و ملکولی در دانشگاه تهران در سال ۶۹ به پایان رسانیدم و در همان سال امریه جهت خدمت نظام وظیفه در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند دریافت کردم. پس از انجام خدمت وظیفه در سال ۷۲ به عنوان کارشناس آزمایشگاه در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند استخدام گردیدم. سال ۷۶ در مقطع کارشناسی ارشد ایمونولوژی پزشکی در دانشگاه تهران پذیرفته و تا سال ۱۳۷۹ مشغول به تحصیل در این رشته بودم. در سال ۱۳۷۹ به عنوان مربی عضو هیئت علمی این دانشگاه مشغول شدم و مجدداً در سال ۱۳۸۲ با بورسیه برای گرفتن دکترای ایمونوماتولوژی به انگلستان رفتم. در دانشگاه ابردین در شمالی ترین نقطه اسکاتلند ابتدا یک دوره Postgraduate Diploma در رشته Medical Molecular Genetics و سپس PhD در رشته هماتولوژی و ایمونوماتولوژی دریافت کردم و در سال ۱۳۸۹ به کشور مراجعت و به عنوان استادیار هماتولوژی و ایمونوماتولوژی در این دانشگاه به خدمت ادامه دادم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

سه روز بعد از پذیرش قطعنامه یعنی در ۳۱ تیر ۱۳۶۷ بود که عراق با همه قوا از محور شلمچه، کوشک و طلانیه به جبهه های ایران حمله کرد و از طرف طلائی و کوشک و شلمچه وارد شد و پادگان حمیدیه را گرفت و تا شب آن روز تا نزدیکی های اهواز پیش آمد و حرکت خویش را به سمت سه راه حسینییه آغاز کرد. در آن حملات دشمن با تمام توان و همچنین با استفاده از عدم انسجام نیروها بعد از پذیرش قطعنامه برای گرفتن اسرای بیشتر و بعضی مناطق این کار را انجام داد. در آن روز ما در شلمچه

مستقر بودیم و از سحرگاه آن روز بدلیل حجم بالای آتشباری توپخانه و هواپیماهای دشمن امکان جابجایی چندانی نداشتیم. تا اینکه حدود ساعت ۳ بعدازظهر تانک های دشمن و افراد پیاده عراق را در روبروی خود دیدیم. چاره ای جز عقب نشینی نداشتیم. به همین خاطر بسیاری با آویزان شدن به پشت ماشین ها و ادوات جنگی که در حال عقب نشینی بودند به سمت پشت جبهه و سه راهی حسینیه خود را رساندیم. در آن روز فرصت برداشتن وسایل شخصی خود مانند شناسنامه و به ویژه دوربین عکاسی و تمام عکس هایی را که به عنوان یادگار گرفته بودم پیدا نکردم و هنوز در حسرت آن عکس های یادگاری که تمام آنها را در جبهه به همراه داشتم و قرار بود تا چند روز دیگر با برگشت به بیرجند به چاپ برسانم نیافتیم. به همین خاطر متأسفانه هیچگونه عکسی از آن روزها برای ارسال ندارم.

واحد محل خدمت: **PHD ایمونوهما تولوژی و عضو هیئت علمی دانشگاه**

شهرستان محل خدمت: **بیرجند**

رزمنده علی اکبر عیدی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶

ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: نیروی پیاده

فرزند: محمدحسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۹

محل تولد: فردوس



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۹ در باغستان متولد و تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در این روستا گذرانده و تحصیلات دبیرستان را در هنرستان شهید باهنر فردوس به پایان رساندم. خدمت سربازی خود را در سپاه فردوس گذراندم و هم اکنون هم در مرکز بهداشت و درمان باغستان مشغول به کار می باشم. در سال ۱۳۶۵ به همراه کاروانهای بزرگ کربلا عازم جبهه‌های جنوب شدم و در عملیات کربلای ۵ شرکت داشتم.

واحد محل خدمت: سرایداری مرکز بهداشت باغستان

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده حسن غلامی



مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۹

فرزند: محمدعلی

ماه

تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۶/۵

دفعات اعزام به جبهه: ۵ نوبت

محل تولد: فردوس

مسئولیت در جبهه: پزشکیار-

امدادگر- نیروی گردان

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۵ در شهرستان فردوس متولد شدم و پس از گذراندن دوران تحصیلات اولیه، در سال ۱۳۶۴ در کنکور سراسری پذیرفته شدم و پس از اخذ مدرک کاردانی بهداشت دهان دندان در سال ۱۳۶۹ به استخدام شبکه بهداشت و درمان درآمدم و در سال ۱۳۷۱ جهت ادامه تحصیل در رشته دندانپزشکی به مشهد رفته و در سال ۱۳۷۷ بعنوان کارشناس مسئول بهداشت دهان و دندان در شبکه مشغول خدمت شدم و تیرماه ۱۳۹۳ بعنوان سرپرست دانشکده پیراپزشکی فردوس انتخاب و مشغول خدمت می باشم.

واحد محل خدمت: دندانپزشک شبکه بهداشت و درمان و سرپرست دانشکده پیراپزشکی

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده فریدون فامیلی کرغند

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۳ ماه و داوطلبانه ۹ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز
بسیجی

فرزند: حسن
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: دهستان کرغند قاین



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۴۵/۴/۱ در دهستان کرغند قاین متولد گردیدیم و در خانواده ای مستضعف و بی بضاعت زندگی کرده و بعد از دوران کودکی در سن ۶ سالگی به دبستان رفتم و دوران ابتدایی خود را در مدرسه ۱۲ فروردین این محل گذراندم، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در مورخه ۵۹/۴/۱۴ به عضویت پایگاه محل درآمدم و کارهای تبلیغاتی پایگاه را به عهده گرفتم و با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران با وجود اینکه ۱۴ سال بیشتر نداشتم در مورخه ۶۰/۱۲/۱ برای اولین بار به جبهه های حق علیه باطل اعزام گردیدیم و بعد از آن نیز ۴ مرتبه دیگر به جبهه ها اعزام گردیدیم. در حال حاضر عضو فعال پایگاه می باشم. متأهل و دارای پنج فرزند می باشم و مدت ۲۳ سال است که به عنوان راننده و نیروی فصلی قراردادی مالاریا در مرکز بهداشتی درمانی کرغند مشغول بکار می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

حقیر در سال ۱۳۶۰ موفق شدم با وجود اینکه ۱۴ یا ۱۵ ساله بیشتر نبودم به جبهه اعزام گردم. در آن سال ما را به مناطق جنگی جنوب اعزام کردند. یادم هست که از رفتنمان به خط مقدم به دلیل اینکه کوچک بودیم جلوگیری می کردند. آن دوره را در بستان و اهواز به اتمام رساندم و سپس مرتبه دوم و سوم به خرمشهر و آبادان اعزام گردیدیم و مدتی هم در دشت آزادگان بوده ام.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی کرغند

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده قاسم قاسم پور

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۷ ماه سربازی
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: کمک آربی
جی زن

فرزند: حیدر
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: دهسلم



* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران ابتدایی را در روستای دهسلم درس خواندم. با توجه به نبود مدرسه راهنمایی در روستا و مشکلات مالی خانواده و مسافت زیاد روستا تا شهر نهبندان نتوانستم ادامه تحصیل دهم و در همان روستا به شغل کشاورزی و دامداری پرداختم و از این طریق امرار معاش نمودم. در سال ۱۳۶۶ به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم. مدت ۲۷ ماه در منطقه کردستان خدمت نمودم و پس از آن در سال ۱۳۷۰ به استخدام شبکه بهداشت و درمان نهبندان به صورت قرار دادی درآمدم که تا الان ادامه دارد.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطره ای که به یادم هست نزدیک غروب بود که من کتری را از داخل سنگر برداشتم تا بروم از تانکر آب بیاورم و چای درست کنیم. نرسیده به سنگر موشک دشمن به نزدیکی ما اصابت کرد و من کتری را انداختم و زمین گیر شدم.

واحد محل خدمت: نقلیه شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده عنایت اله قاسمی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۱ سال و ۱ ماه و ۱۸ روز
مسئولیت در جبهه: آرپی جی زن
-خمپاره انداز(سرباز)

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: خوسف



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۰ در روستای فدشک از توابع خوسف به دنیا آمدم و دبستان را در روستا و مقطع راهنمایی را در خوسف سپری کردم. در سال ۱۳۶۰ بعنوان سرباز ارتش در منطقه اهواز در عملیات بیت المقدس حضور و تا پایان خدمت سربازی (۱۳۶۲) در منطقه عملیاتی اهواز و شوش حضور داشتم. در سال ۱۳۶۵ ازدواج کردم و همزمان با آن بعنوان کمک انباردار در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند شروع به خدمت کردم و اکنون به عنوان مسئول دفتر مرکز بهداشت بیرجند مشغول به کار هستم. در سال ۱۳۶۴ از طریق جهاد سازندگی به جزیره قشم و هنگام برای ساخت سنگر به مدت ۴۵ روز اعزام شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در عملیات بیت المقدس یک نارنجک در فانوسقه پشتم بود که گلوله‌ای به نارنجک برخورد کرد و نارنجک تکه تکه شد. ولی خوشبختانه عمل نکرد و به بنده آسیب نرسید. در حین عملیات ساعت ۱۰ شب در مراحل آغازین عملیات مه شدیدی شروع شد که باعث استتار کامل نیروهای ایرانی از دید نیروهای بعثی شد و باعث پیروزی کامل عملیات گردید.

واحد محل خدمت: مسئول دفتر مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده محمد علی قاسمی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۱۶ ماه و ۹ روز
مسئولیت در جبهه: راننده-
سرباز سپاه

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۲/۳
محل تولد: نهبندان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

متولد نهبندان و دارای مدرک تحصیلی دیپلم که در مورخه ۱۳۶۳/۱۰/۲۳ به خدمت مقدس سربازی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اعزام شدم. مدت آموزشی را در تهران، سپس به مناطق جنگی غرب ایران و کردستان و شهرستان سقز رفتم و مدت ۱۶ ماه و نه روز با ضد انقلاب کومله و دمکرات مقابله کردیم لذا چون دو برادر با یکدیگر به خدمت مقدس سربازی رفتیم و برادر اینجانب نیز در مریوان منطقه پنجویں عراق خدمت می نمود شش ماه آخر خدمت، اینجانب را به منطقه آرام اعزام نمودند.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

از خاطرات در منطقه عملیاتی یکی این است که وقتی با ضدانقلاب کومله و دمکرات درگیر می شدیم جنازه های آنها را پشت ماشین های توپوتا می انداختیم و در خیابانهای شهر می چرخانیم.

واحد محل خدمت: حسابداری شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده کاظم قائمی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۵ ماه و ۱۱ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

فرزند: محمدرضا

تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۳/۲

محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

دانش آموز پایه دوم دبیرستان آیت الله طالقانی بودم که از طریق انجمن اسلامی با فعالیت های بسیج در جبهه آشنا شدم. شهید رحیمی، احمد خامسان، علیرضا احسان بخش و حسین ولوی از دوستانم در انجمن اسلامی بودند. محیط خانواده نیز به نحوی بود که مرا برای حضور در جبهه مصمم ساخت. پدرم از نظر اعتقادی بسیار قوی و از حیث افکار آزاد اندیش بودند. رابطه ی من و مادرم بسیار گرم و صمیمی بود، پدر هم هیچ وقت ما را مجبور به انجام تکالیف دینی نمی کرد. بلکه به صورت غیر مستقیم بسیاری از واجبات را به ما می آموخت. زمانی که دانش آموز پایه سوم دبیرستان بودم، تصمیم گرفتم راهی مناطق جنگی شوم. بنابراین در ۵ آذر سال ۶۱، ابتدا به مشهد و سپس با قطار به جبهه اعزام شدم. رزم و جنگ مانع ادامه تحصیل من نشد؛ به طوری که بدون رفتن به مجتمع رزمندگان در آزمون های مدرسه شرکت کردم و در کنکور سال ۶۳ با رتبه ۲۹ در رشته پزشکی دانشگاه شهید بهشتی قبول شدم. سال ۷۵ در مورد تخصصی جراحی مغز و اعصاب پذیرفته شدم و بر اساس وصیت پدرم علیرغم اینکه می توانستم در شهرهای بزرگ کشور مشغول خدمت گردم به شهر خودم برگشتم و جراحی مغز و اعصاب را در بیرجند و شرق کشور پایه گذاری کردم. بعدها هم به مدارک کارنامه علمی من، فوق تخصصی استریو تاکسی و جراحی صرع و شاگردی پروفیسور سمیعی در کشور آلمان اضافه شد.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

سرپل ذهاب و جبهه سومار، تیپ امام جعفر صادق (ع) یادآور اولین خاطراتم از دوران جنگ است. در این اعزام بی سیم چی گردان بودم. پس از ۴ ماه در فروردین سال ۶۱ به بیرجند بازگشتم و امتحانات خرداد را با معدل ۱۸ به پایان رساندم. دوری از جبهه را تاب نیاوردم و عشق به جهاد و اطاعت از رهبر، دوباره مرا راهی جبهه کرد. این بار ۷ ماه در مناطق جنگی بودم.

واحد محل خدمت: عضو هیأت علمی در مرتبه استادی و رئیس دانشگاه (متخصص جراحی

مغز و اعصاب و فلوشیپ فوق تخصصی جراحی استریو تاکسی و فانکشنال مغز)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده ابراهیم قدیری

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۴۵ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: بهداشتی و

درمانی

فرزند: حسن

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: روستای برکوک



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۳ در روستای برکوک بدنیا آمدم. تحصیلات خود را در همین محل تا اول راهنمایی ادامه داده و بعد به تهران رفتم و چند سالی در شرکت واحد خدمت نمودم. در سال ۱۳۶۱ جهت بهورزی ثبت نام نمودم و دوران بهورزی را در بیرجند ادامه دادم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

شب اول که ما را به خط مقدم بردند و خط را سپاه از ارتش تحویل گرفته بود، شب با دو نفر تا صبح بیدار بودم و نارنجک را هنوز نمی شناختم که یکی از بهترین شبها بود.

واحد محل خدمت: بهورز روستای برکوک

شهرستان محل خدمت: قاین

(در حال حاضر بازنشست می باشند)

رزمنده علیجان کاظمی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۱ ماه و ۱۱ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: بیسیم چی

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: نهبندان
نحوه اعزام: سرباز سپاه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در روستای چاهداسی متولد شدم پس از ترک تحصیل به شغل کمک راننده مشغول شدم تا اینکه زمان خدمت سربازی اینجانب فرا رسید. برای رفتن به سربازی اینجانب را از سوی سپاه پاسداران گزینش نموده تا خدمتم را در سپاه بگذرانم. در مشهد مقدس چهل و پنج روز آموزش دیدم و پس از آن به کردستان اعزام شدم. مدتی در ستاد کامیاران بودم و ۳ ماه به خط مقدم هزار قله مریوان اعزام شدم و مجدداً به کامیاران برگشتم. ۲۳ ماه خدمتم بود که ۴ ماه اضافه شد و بعد از آن به نهبندان برگشتم و در بسیج بودم و بعد هم به عنوان بهورز در شبکه بهداشت و درمان نهبندان مشغول به کار شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

زمانی که هزار قله مریوان بودم بین ما و عراقیها هزار متر فاصله بود که صدای همدیگر را به خوبی می شنیدیم. یکی از رزمندگان اذان صبح که می گفت عراقیها هم اذان می دادند. بعضی از مواقع تا صدای اذان بچه های رزمنده بلند می شد رگبار را می گرفتند به طرف سنگر ما.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت چاهداسی

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده محمدحسن کربلائیان



مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۹ ماه و ۲۷ روز
مسئولیت در جبهه: نیروی
زمینی، فرمانده دسته، تک
تیرانداز، بهداری

فرزند: محمدعلی
تاریخ تولد: ۱۳۵۰
محل تولد: بیرجند
دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

متولد ۱۳۵۰ هستم و دوران ابتدایی و راهنمایی تا دوم متوسطه را در بیرجند گذراندم و پس از آن تغییر رشته داده و به مدت ۳ سال در آموزشگاه بهیاری قاین مشغول تحصیل بودم. در سال ۱۳۶۷ وارد آموزشگاه و در سال ۱۳۷۰ دیپلم بهیاری را اخذ نمودم. خدمت سربازی من در سال ۱۳۷۰ با توجه به نه ماه و بیست و هفت روز در خلال سالهای ۶۵ تا ۶۷ حضور در جبهه حدود ۸ ماه برآورد گردید که مقداری از آن را در فرماندهی توپخانه سپاه تهران و مابقی آن را در تیپ توپخانه ۶۱ محرم تربت حیدریه خدمت نمودم. پس از سربازی بعنوان بهیار در شهرستان محروم نهبندان استخدام (سال ۱۳۷۱) شدم. فوق دیپلم بهداشت محیط را در سال ۷۷ از دانشگاه کرمان اخذ و سپس به بیرجند منتقل شده و مدت ۱۲ سال به کار بازرسی مشغول بودم. در سال ۸۸ در آزمون کارشناسی پذیرفته شدم و در سال ۹۰ موفق به اخذ مدرک کارشناسی مهندسی بهداشت محیط گردیدم. هم اکنون مدت حدود ۳/۵ سال است که به عنوان کارشناس با پست کارشناس مسئول بهداشت محیط و حرفه ای در مرکز بهداشت شهرستان بیرجند مشغول خدمت می باشم و نزدیک به ۲۶ سال سابقه خدمت دارم. در سال ۱۳۷۳ نیز ازدواج و صاحب یک فرزند که در حال حاضر دانشجوی است می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطرات که فراوان است. از شهید شدن تعداد زیادی از هم رزمان در کربلای ۵، والفجر ۸، بیت المقدس ۴، کربلای ۱۰ و... ولی چیزی که بیشتر در ذهنم مانده اینکه در کربلای ۵ منطقه نهر جاسم شب اول عملیات آتش سنگینی از طرف عراقیها روی سر بچه های ما می بارید. صبح متوجه شدم کوله پشتی و قمقمه ام تیر خورده. قسمت نبود که به یاران شهیدمان بیوندم.

واحد محل خدمت: کارشناس مسئول واحد مهندسی سلامت محیط کار

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده غلامحسن کریمی بیدسکان

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۴ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: مسئول تدارکات

فرزند: محمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۷/۵

محل تولد: فردوس



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در سال ۴۷ در روستای بیدسکان بدنیا آمدم. پدرم کشاورز و مادرم خانه دار بود. دوران ابتدایی را در روستای بیدسکان گذراندم. پدرم درآمد خوبی نداشت و خیلی به سختی زندگی می کردیم ولی مذهبی بودند و خیلی به نماز اهمیت می دادند.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یک روز با دوستان رزمنده در سرپل ذهاب به توت خوردن رفتیم. دوستم از بالای درخت افتاد و پای راستش شکست.

واحد محل خدمت: بایگانی شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده حبیب الله کلاته درویشی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
 جبهه: ۲۸ ماه
 مسئولیت در جبهه: مسئول
 تدارکات لشکر ویژه شهدا

فرزند: محمد
 تاریخ تولد: ۱۳۴۶
 محل تولد: بیرجند
 دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای کشاورز دیده به جهان گشودم. در دوران کودکی تا رسیدن به سن مدرسه در انجام امورات خانه و زندگی، کمک پدر و مادرم بودم و بعد وارد مدرسه شدم و به دلیل مشکلات خاص آن زمان از ادامه تحصیل باز ماندم تا اینکه به سن سربازی رسیدم و به خدمت مقدس سربازی رفتم و بعد از دوران جبهه و جنگ و بازگشت از آنجا به کارگری مشغول شدم و بعد از ۲ سال ازدواج کرده که حاصل این ازدواج ۳ پسر بوده است. بعد از ۱۸ سال کارگری به استخدام دانشگاه به عنوان نیروی قراردادی درآمده و در حال حاضر سپاسگزار و شکرگزار خداوند منان هستیم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

شب عملیات بود. سردار رشید اسلام شهید محمود کاوه با خط ویژه ای که برای این عملیات در نظر گرفته بود و من هم به عنوان نیروی پشتیبانی آنجا بودم، به دل دشمن زدیم که خبر آوردند کاوه شهید شده، به یاد دارم که صدها تن از بچه ها جان دادند تا فقط ما جنازه این سردار رشید را پس گرفتیم، تا صبح غوغایی بود. چه فرمانده ی وصف ناپذیری. بچه ها خون گریه می کردند. ای کاش به دیار دوستان می پیوستم ولی این طور مصلحت بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

واحد محل خدمت: معاونت درمان دانشگاه

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده محمد کیانی مسک

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

نزدیک به ۲ ماه

مسئولیت در جبهه: سنگرسازی

و جاده سازی اندیمشک اهواز

فرزند: محمدعلی

تاریخ تولد: ۱۳۳۹

محل تولد: روستای مسک درمیان

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای مسک به دنیا آمدم و بعد از خدمت سربازی و حضور در جبهه ها به بیرجند آمدم و در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند استخدام و هم اکنون در بیمارستان امام رضا (ع) مشغول به خدمت هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

بنده هم مثل بعضی از رزمنده ها مشغول سنگر سازی و جاده سازی در جاده شوش و اهواز بودم. در خط مقدم روزها کیسه های برنجی را پر شن و ماشین ها را با گل و خاک استتار می کردیم و شبها همه کیسه ها را برای سنگر سازی به خط مقدم می بردیم و یا با نور چراغ جاده سازی می کردیم.

واحد محل خدمت: اتاق عمل بیمارستان امام رضا (ع)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده اند)

رزمنده علی اصغر کیانی



مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۱۹ ماه
مسئولیت در جبهه: تک تیرانداز
و کمک تیربارچی

فرزند: محمدرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: سراب
نحوه اعزام: سرباز سپاه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۴۳ متولد شدم و تا قبل از سربازی در کنار خانواده در روستای سراب که محل تولد من می باشد مشغول به کار قالیبافی و کشاورزی بودم. در سال ۶۱ به عنوان پاسدار مشمول، جذب سپاه شدم و در بیرجند دوره ۴۵ روزه فشرده نظامی را گذراندم و بعد از آن به قرارگاه حمزه سیدالشهداء ارومیه اعزام شدم و بعد از تقسیم به لشکر ویژه شهدا به فرماندهی شهید کاوه ملحق شدم و در عملیاتهای متعدد در مناطق پیرانشهر، سردشت، مهاباد و جنگل آلیاس در منطقه بانه شرکت داشتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

اولین عملیات ما در منطقه سلماس مرز ایران و ترکیه بود که طی آن زندان دولتوقاسملو سرکرده دمکراتها را گرفتیم و عده ای از رزمندگان ما که اسیر آنها بودند آزاد شدند. در این عملیات دایی ام به نام نظرعلی عباسی هم از ناحیه پا مجروح شد. خاطره دیگر من وجود همدلی و برادری بین رزمندگان بود بطوری که درجه و سمت معنا نداشت و همدیگر را برادر صدا می کردیم. خاطره دیگری که یاد من رود روزی بود که شهید صیاد شیرازی با هلی کوپتر عصر به لشکر ما آمد و همه را مورد تفقد قرار داد و برخورد بسیار صمیمانه ای داشت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت سراب

شهرستان محل خدمت: درمیان

رزمنده علی گلدانی مقدم



مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۵ ماه و ۱۱ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: رکن ۳
عملیاتی - گردان تکاور

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: بیرجند
نحوه اعزام: سرباز ارتش

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در ۴۴/۱۰/۲۵ در روستای فنود دنیا آمد. بعلت استخدام پدرم در شبکه بهداشت و درمان زاهدان به شهرستان خاش رفتیم و دوره ۲ سال اول و دوم ابتدایی را در این شهرستان و سپس به زاهدان آمدیم و تا دوم راهنمایی (اول انقلاب) در زاهدان بودیم. سپس به بیرجند آمدیم و دوران دبیرستان را در بیرجند گذراندم. در سال ۶۵ به خدمت سربازی اعزام شدم (به لشکر ۸۸ زرهی زاهدان) پس از ۳ ماه دوره آموزشی به جبهه سومار رفتم تا اینکه خبر قبولی من در دانشگاه در رشته بهداشت کار دهان و دندان رسید و در سال ۶۶ به دانشگاه مشهد رفتم و ادامه تحصیل دادم. در سال ۶۹ ازدواج کردم و اکنون دو فرزند به نامهای فاطمه و محمد دارم. پس از اتمام تحصیل در سال ۷۰ در شبکه بهداشت و درمان نهبندان استخدام شدم و در مدت خدمت به روستاهای طبس، گسک، خوسف (آن زمان روستا بود) رفته و در سال ۸۶ بعلت قبولی در رشته دکتری دندانپزشکی به زاهدان عزیمت و هم اکنون مشغول خدمت بعنوان مسئول واحد بهداشت دهان و دندان شهرستان بیرجند هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یکی از خاطرات این بود که ساعت ۱۲ شب جهت گشت زنی به سمت خط رفتیم. بعد از اینکه از محدوده‌های نزدیک به گردان رد شدیم یکی از رزمندگان متوجه میدان مینی شد که همگی ما به سلامت از وسط چندین مین رد شده بودیم. ساعت ۵ صبح به محل رسیدیم که بعلت روشن شدن هوا در همان محل در بین تپه‌ها سنگر گرفتیم که بعد فهمیدیم وارد خاک عراق شدیم و سنگر ما در پشت سنگر عراقی‌ها است و چون نیروهای خودی از وضعیت ما خبر نداشتند توپخانه مدام خاکریز ما را می زد که خوشبختانه بی سیم چی به آنها خبر داد که نزنید ما در سنگر هستیم. بعد از ۴۸ ساعت گرسنه و تشنه با گرمای هوای حدود ۵۰ درجه به گردان برگشتیم.

واحد محل خدمت: دندانپزشک و مسئول واحد بهداشت دهان و دندان مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده حسن گنجوی



مدت حضور غیرداوطلبانه در
 جبهه: ۲۴ ماه سربازی
 مسئولیت در جبهه: عضو گروه
 کمین و گلوله گذار گروه مهمات

فرزند: محمدعلی
 تاریخ تولد: ۱۳۴۳
 محل تولد: روستای بنی خانیک
 دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۳ در خانواده‌ای کارگر و ساده به دنیا آمدم. دوران ابتدایی را در همان روستا گذراندم و در همان کودکی مادرم را از دست دادم. سپس به علت فقر مالی کمک کار پدر شده و تا سن سربازی به کارگری مشغول بودم. در سال ۱۳۶۱ که مقارن با ایام دفاع مقدس بود به خدمت سربازی رفته و در طول دو سال خدمت در مناطق جزیره مجنون، دشت عباس، آبادان و خرمشهر به دفاع جانانه از کشورم پرداخته و پس از خدمت سربازی به روستا برگشته و خوشبختانه به استخدام شبکه بهداشت درآمده و تاکنون مدت ۲۷ سال به منطقه محروم خودم خدمت نموده‌ام.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

مهمترین خاطره من این بود که یک شب دشمن ظاهراً محل اختفاء ما را شناسایی کرده و زیر آتش گرفته بود. هر کسی به یکی از ائمه متوسل شده بود و با گریه و توسل دعا می‌کردند، من با خود گفتم کدام معصوم زودتر حاجت می‌دهد که ناگهان به یادم آمد حضرت زهرا (س) مادر شیعیان است با گریه و ناله گفتم بی بی جان من یتیم هستم و مادر ندارم، امشب برایم مادری کن و دعا کن، چند مرتبه که این جمله را گفتم ناگهان آتش دشمن تمام شد و دیگر تیراندازی نکرد و این درست مثل یک معجزه بود.

واحد محل خدمت: بهروز خانه بهداشت نوبهار

شهرستان محل خدمت: سرایان

رزمنده حسن گوهری مقدم

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶

ماه و ۹ روز

مسئولیت در جبهه: گردان ادوات

واحد دوشیکا، تک تیرانداز، کمک

آرپی جی

فرزند: احمد

تاریخ تولد: ۱۳۵۱

محل تولد: مشهد

دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در ۲۹ مهرماه ۱۳۵۱ در مشهد متولد شدم و بنا به اشتغال پدر در شهرستان زادگاهش در سال ۶۱ به طبس آمدم و از آن زمان تا به حال در طبس ساکن شدیم. در سال ۶۵ و ۶۶ به جبهه به صورت داوطلب اعزام شدم. تا سطح دیپلم ادامه تحصیل دادم و به اشتغال در کسب و کار آزاد پرداختم و پس از آن از سال ۸۵ وارد سیستم اداری به صورت شرکتی شدم و در ادامه از سال ۹۱ به صورت قراردادی تبصره ۴ درآمده که در محل شبکه بهداشت و درمان طبس واحد تأسیسات مشغول به خدمت هستم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطرات زیاد است. اما خاطره جالب این است که شب با خودرو مشغول رفتن به جلو بودیم که دشمن شروع به خمپاره زدن نمود. همگی از خودرو بیرون پریدیم و دراز کشیدیم. بعد از آرام شدن آتش دشمن، بغل دستیم را صدا زدیم. بلند شده بودیم دیدم جواب نمی دهد، برگرداندمش، خوب که نگاهش کردم دیدم جنازه عراقی است و این باعث خنده بچه ها توی آن موقعیت در شب تاریک و سرمای زمستان کردستان شد.

واحد محل خدمت: تأسیسات شبکه بهداشت و درمان

شهرستان محل خدمت: طبس

رزمنده احمد علی محبوب



مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۱۲ ماه سربازی
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: بیرجند
مسئولیت در جبهه: ناوایی
منطقه

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۵ در شهرستان بیرجند متولد شدم و تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان شوکتیه و دوران تحصیل راهنمایی خود را در مدرسه شیخ هادی هادوی گذراندم. با توجه به علاقه ای که به کارهای فنی داشتم در کارگاه باتری سازی و تعمیراتی مشغول به کار شدم و سپس به خدمت سربازی رفتم و پس از گذراندن دوره آموزشی به منطقه سنجند رفته و از آنجا پس از تقسیمات به میوان اعزام شدم. مدت ۱۲ ماه در پست ناوایی خدمت کردم و بعد از سپری شدن دوران سربازی به زادگاهم بازگشتم. بعد از آن در مرکز بهداشت شروع به فعالیت کردم و در سال ۱۳۷۲ ازدواج کردم و اکنون صاحب دو فرزند می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطره شب اولی که آنجا خوابیدم را هرگز از یاد نمی برم. هیچ آشنایی با منطقه نداشتم تا سرمان را می گذاشتیم که بخوابیم صدای انفجار گلوله‌ی توپ یا خمپاره از یک طرف و لرزشی که ایجاد می شد از بابت انفجار آن در زمین های اطراف از جمله سنگرها که می خوابیدیم از طرف دیگر. پس از هر واقعه ای این چینی ما از جا می جستمیم و باز دوباره به قصد خواب سرمان را می گذاشتیم و گاه می شد هنوز سر نگذاشته بر می داشتیم. این باعث خنده و تفریح بچه هایی شده بود که از ما قدیمی تر بودند و با این گونه صداها آشنایی داشتند. ما هم پس از این وقتی بچه های جدید می آمدند این خنده را جبران می کردیم و تحویل آنها می دادیم.

واحد محل خدمت: راننده: مرکز بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده حسن محبی فر



مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

حدوداً ۳ ماه و غیرداوطلبانه ۱۳

ماه سربازی

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: مهندسی

رزمی

فرزند: رحمت ...

تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۸/۱

محل تولد: نهبندان

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای دهسلم نهبندان متولد شدم و دوران تحصیل تا ابتدایی را در همان روستا گذراندم. در سال ۶۳ از طریق جهاد سازندگی به طور داوطلبانه به جبهه نبرد حق علیه باطل به منطقه سومار در قرارگاه منتظری اعزام شدم و حدود ۶۰ روز در منطقه حضور داشتم در واحد مهندسی رزمی جهت جهاد سازندگی بودم و در سال ۶۶ به عنوان سرباز در یگان ویژه نبی اکرم (ص) خدمت سربازی را انجام دادم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

از تاریخ ۶۶/۵/۱۸ تا ۶۸/۵/۱۸ در منطقه عملیاتی کردستان مشغول خدمت سربازی بودم در یگان ویژه نبی اکرم سپاه نصر در آن زمان دو بار در خط مقدم حضور داشتم و ۲ ماه را در مبارزه با دموکرات و کموله در کردستان بودم. در دوران بسیجی در منطقه سومار بیمارستان زیر زمینی می ساختیم که مدام مورد حمله خمپاره ای دشمن قرار می گرفت و مسئول ما گفت هرکس از شما در این بیمارستان شهید شود بیمارستان را به نام او اسم گذاری می کنیم و یک روز لودر ما رفت کنار جاده راه را درست کند که موقع برگشت از سوی دشمن با چهار موشک کاتیوشا مورد حمله قرار گرفت و خوشبختانه راننده لودر خودش را زودتر به پشت تپه رساند و از لودر پایین آمد که یک گلوله توپخانه دشمن به تپه بالای سر لودر خورد ولی راننده چون از لودر پایین آمده بود خود را به پشت خاکریز رساند و یکی از رزمندگان از ناحیه پا ترکش خورد.

واحد محل خدمت: راننده: نگهبانی بیمارستان شهید آتشدست

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده محمدرضا محدث

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶
ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: آربی چی
زن

فرزند: علیرضا
تاریخ تولد: ۱۳۵۰
محل تولد: درمیان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

متولد ۱۳۵۰ در روستای گسک هستم. دوران دبستان را در روستای گسک و راهنمایی را در روستای بورنگ و دبیرستان را در مدرسه شهید چمران بیرجند تحصیل کرده ام. در اولین اعزام، دوم دبیرستان سال ۱۳۶۶ در لشکر ویژه شهدا به کردستان بعنوان آربی چی زن رفتم و در تاریخ ۶۷/۲/۱۵ دوباره از طریق لشکر ویژه شهدا به کردستان به مدت ۴۵ روز اعزام شدم. سال ۶۹ خدمت سربازی را در مشهد به مدت ۸ ماه گذرانده و سپس بعنوان پاسدار افتخاری در لشکر ویژه شهدا بودم. دوره پزشک یاری را در تبریز به مدت ۴۵ روز گذراندم و بعد در پادگان ولیعصر محمدیه بیرجند به عنوان مسئول بهداری گردان مشغول به خدمت شدم و سپس به علت فوت پدر از رفتن به خدمت انصراف دادم. در سال ۷۳ ازدواج و در سال ۷۴ در سلف سرویس دانشگاه علوم پزشکی بیرجند شروع بکار نمودم. سپس در حوزه ریاست و معاونت بهداشتی استان و در حال حاضر مرکز بهداشتی درمانی شماره ۴ پایگاه ۱ شهری مشغول به خدمت هستم.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشت شماره ۴ پایگاه ۱ شهری

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده محمد علی محمد زاده



فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۵

محل تولد: طبس

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۱۵ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت
مسئولیت در جبهه: زرهی -
عملیاتی (تک تیرانداز) مخابرات

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۵ در روستای محمدآباد متولد و دوره تحصیلات ابتدایی را در روستای محمدآباد طبس و سال اول دوره راهنمایی را در مدرسه انوشیروان زمان رژیم طاغوت گذرانده‌ام که در همان زمان بر علیه شاه تبلیغات می نمودم. تحصیل را در زمان زلزله طبس در مدرسه طالقانی ادامه داده و در سال ۶۱ تحصیل را رها و به جبهه رفتم. دوران سربازی را در کمیته انقلاب اسلامی گذرانده و ۶ ماه افتخاری در جبهه های حق علیه باطل بوده‌ام. سال ۱۳۶۸ جهت گذارندن دوره بهورزی به قاین رفتم و ۲ سال در آنجا دوره آموزشی را پشت سر گذاشتم و در حال حاضر به مردم محروم روستا خدمت می نمایم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

سال ۶۱ جهت گذارندن دوره آموزشی به پادگان کاشمر اعزام شدم. ۱۶ ساله بودم که به دلیل کوتاهی قد اجازه آموزش ندادند و به طبس برگشتم. مجدد جهت آموزشی به پادگان ۰۴ بیرجند رفتم. این بار داخل کفشه‌ایم آکاسیو گذاشتم و قد خودم را کشیدم و وارد پادگان شدم و دوره آموزشی را گذراندم. در سال ۶۵ در خط مقدم فاو داخل سنگر نگهبانی در فاصله ۳۰۰ متری عراقیها بودم که یک موشک در کنار سنگر فرود آمد که خوشبختانه ترکش به من نخورد و به دلیل فاصله نزدیک با عراقیها با هم صحبت می کردیم. عراقیها می گفتند بیایید ببریتمان کربلا و ما هم می گفتیم بیاید ببریتمان مشهد.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت بهشت آباد

شهرستان محل خدمت: طبس

رزمنده غلامعلی مزدآبادی



مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۱ ماه و ۲۰ روز و غیر داوطلبانه
۲۱ ماه
مسئولیت در جبهه: امدادگر و
بهداشت محیط

فرزند: علی اکبر
تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: مزدآباد
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران ابتدایی را در روستای مزدآباد و راهنمایی را در خضری و گناباد گذراندم و سال ۱۳۶۱ ترک تحصیل و در سال ۶۲ به خدمت سربازی اعزام شدم. در سال ۶۴ پس از پایان خدمت به مدت یکسال بیکار بودم و در سال ۶۵ جذب مرکز بهداشت در خانه بهداشت مزدآباد شدم و تا به حال مشغول بکار می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

آبان ماه سال ۱۳۶۲ در مرحله سوم عملیات والفجر ۴ در منطقه میوان بود که در ارتفاعات چاله سبز که مشرف به شهرهای صید صادق و حلبچه عراق بود یک تک از سوی لشکر ما که گردان ۱۸۹ پ بود انجام شد و چون نیروهای تکاور عراقی در آن محل مستقر بودند و از طرفی راه ارتباطی فقط پیاده بود و حمل تدارکات با اسب و قاطر انجام می شد تا ساعت ۱۱ ظهر مقاومت کردیم و چون خط آتش، پشت سر نیروهای عمل کننده را مرتب می زد تأمین نیروی کمکی امکان نداشت و این بود که با عقب نشینی به یگان خود پس از درگیری های زیاد در این عملیات، یکی از همسنگران من بنام محمدرضا اعرابی از روستای تجن منطقه بیهود مفقودالاثرا شد و جای خالیش برایمان سخت بود. در مردادماه سال ۶۷ بود که منافقین از مرز خسروی وارد کشور شدند و جهت مقابله با آنان عملیات مرصاد در این راستا انجام شد و ما در ۶۷/۵/۹ آموزشگاه بهورزی شهرستان قاین را تعطیل و تعدادی از دانش آموزان به همراه مسئول خانه های بهداشت وقت، به جبهه ها اعزام شدیم و در مهاباد لشکر ویژه شهدا در قسمت بهداری شهید قمی مشغول خدمت بودیم و از آنجا به اهواز رفتیم. نحوه رفتن من هم اینطور بود که یک روز در آموزشگاه خوابیده بودیم که یکی از افرادی که با هم بودیم بیدارم کرد و گفت بریم جبهه، گفتم برویم. ابتدا فکر کردم که شاید شوخی می کند ولی بعد چند نفری دور هم جمع شدیم و راه افتادیم که ساعت ۲ عصر ثبت نام کردیم و ساعت ۴ عصر از قاین به سمت مشهد اعزام شدیم. ۷ نفر بودیم که در مشهد با مسئول خانه های بهداشت وقت همراه شدیم و با قطار به مراغه و مهاباد رفتیم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت مزدآباد

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده حسین محمدقاسمی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۵ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: سرباز
وظیفه (نگهبانی)

فرزند: علی
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: زاهدان



* خلاصه ای از زندگی نامه:

دوران قبل از سربازی از کلاس اول تا پنجم ابتدایی را در مدرسه خونیک بودم و بعد ترک تحصیل کردم و با پدرم در کشاورزی کمک و با تراکتور کار می کردم. سپس به سربازی رفتم و سه ماه آموزشی را در شهرستان خاش بودم و بعد مدت ۲۵ ماه در جبهه بودم و در مجموع ۲۸ ماه خدمت مقدس سربازی داشتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در دوران جنگ موقعی که منافقین به اسلام آباد حمله کرده و داخل اسلام آباد آمده بودند، ما همان موقع رفته بودیم از ورودی سوماز مهمات بیاوریم. مهمات را بار کردیم و نزدیک مقر رفتیم، جایی که ما بودیم زاغه مهمات بود. دیدیم که از آن طرف عراقی ها حمله کردند و تمام ماشین ها به طرف شهرهای ایوان و ایلام بر می گردند. ما هم آمدیم و نزدیکی اسلام آباد زیر درختها سنگر گرفتیم. شب تا صبح بودیم و بعد شب دیگر ما را به اسلام آباد بردند که از منافقین تعدادی فرار و تعدادی کشته و تعدادی هم اسیر شده بودند.

واحد محل خدمت: پایگاه مسکن مهر شماره ۲

شهرستان محل خدمت: نهبندان

رزمنده سید رضا مهدوی تبار

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۱ ماه سربازی
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: پیاده و زرهی

فرزند: سیدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: روستای براندود



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای براندود متولد و دوران ابتدایی را در مدرسه همین روستا به پایان رساندم. بعد از پیروزی انقلاب در کلاسهایی که از طرف بسیج برگزار می شد و کلاسهای قرآن شرکت نموده و روخوانی قرآن را یاد گرفتم. بعد از آن به سربازی اعزام شدم. مدت ۲۱ ماه در جبهه های نبرد بودم. بعد از آن مدتی عضو شورای اسلامی روستا و فرمانده پایگاه شهید قرنی در روستا بودم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در نیمه های سال ۶۵ بود که با تعدادی از نیروهای مردمی قرار بود به یکی از پایگاههای دشمن در منطقه ابوغریب حمله و ادوات جنگی آنان را که بسیار ما را اذیت می کردند منهدم نماییم. ساعت ۱۰ شب به راه افتادیم و تا ساعت ۲ بعداز نیمه شب راه پیمودیم که ناگهان به تعدادی تخت و پشه بند برخورد کردیم. متوجه شدیم که به آشپزخانه های عراقی ها رسیده ایم. آنهایی که روی تخت خوابیده بودند تعداد هفت نفر خانم بودند که در آشپزخانه کار می کردند. آنان را به اسارت گرفته و برگشتیم. صبح که به مقر خود رسیدیم و بعداً متوجه شدیم که عراقی ها آن شب در آن پایگاه که قصد حمله به آن را داشتیم همه آماده باش بوده اند و چه بسا که اگر به آنجا می رسیدیم همه مان کشته می شدیم و کار خدا بود که راه را گم کردیم و به آنجا نرفتیم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت براندود

شهرستان محل خدمت: درمیان

رزمنده سید داوود موسوی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۹ ماه و ۲۶ روز سربازی
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: مخابرات (بیسیم
چی و تلفن چی)

فرزند: سید غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: فردوس



※ خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در خانواده ای مذهبی که پدرم به شغل کشاورزی و مادرم به خانه‌داری مشغول بود در روستای شهید پرور مصعبی دیده به جهان گشودم. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را همراه با کمک به کارهای کشاورزی و دامداری تا مقطع متوسطه در همان روستا به پایان بردم و جهت ادامه تحصیل در دبیرستان به فردوس مراجعه نمودم. شروع مقطع متوسطه در زمان انقلاب بود که ابتدا راهپیمایی از دبیرستان فردوسی شروع شد و ده روز بعد از تعطیلی دبیرستان راهپیمایی مردمی پا گرفت و بالاخره بعد از گذشت چند روز بازاریان نیز با ما همراه گردیدند. بعد از تحصیلات به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم و دوره آموزشی را در لشکر ۷۷ پیروز خراسان به اتمام رسانیده و به جبهه های حق علیه باطل اعزام شدم و در گروهان ۱۲۲ تیپ ۲ لشکر ۷۷ در منطقه خرمشهر و پل مارد و سپس در دایره عقیدتی جهاد کشاورزی همکاری داشتم. بعد از اتمام سربازی به زادگاهم برگشتم و در آزمون گزینش بهورزی شرکت کرده و قبول شدم و به مدت دو سال دوره بهورزی را در مرکز آموزش بهورزی فردوس گذراندم و بعد از اتمام تحصیل جهت خدمت به مردم زحمت کش روستا به مصعبی برگشتم و مدت ۱۸ سال صادقانه در خانه بهداشت مصعبی خدمت نموده که با توجه به نیاز تعاونی مسکن کارکنان شبکه در این واحد مشغول شدم و بعد از ساخت و تحویل ۱۰۳ واحد مسکونی به همکاران، در خدمت مردم شهید پرور فردوس در مرکز بهداشتی درمانی شهید دکتر حسین دلخواه مشغول به کار می باشم.

※ خاطرات دوران دفاع مقدس:

دوران جنگ تحمیلی و دفاع مقدس هر روزش خاطره ای بیاد ماندنی است. بعد از برگشتن از مرخصی شهرستان چند نفر از بچه های گروهان را در اهواز دیدم که به اتفاق آنها راهی منطقه شدیم.

در بین راه یکی از بچه ها گفت راستی بعضی های نامرد انگار گروهان را آب انداخته و با ماشین وسایل را به نزدیکی خرمشهر می برند. بایستی تا ایستگاه حسینییه برویم و از آنجا با ماشین های گروهان به محل استقرار گروهان که در نزدیکی کارخانه صابون بود برویم. از جاده خرمشهر تا محل گروهان بندرت وسیله ای رفت و آمد می کرد و حدود نیم ساعت در ایستگاه حسینییه بودیم که ماشین ها آمدند. با تویوتا سوار شدیم که زودتر برسیم ولی به نزدیکی های خرمشهر که رسیدیم ناگهان یک کامیون از خاکریز بیرون آمد که صدای یا ابوالفضل بچه ها بلند شد و اگر رودرو تصادف می کردیم هیچکدام زنده نمی ماندیم. راننده تویوتا کامیون را رد کرد و نتوانست آنرا کنترل کند و واژگون شد و هر کدام از بچه ها در یک طرف افتاده بودند ولی هیچکدام صدمه ندیده بودند در حالی که یکی از بچه ها نبود. بعد از اینکه همه جا را گشتیم دیدیم با صورت زیر ماشین افتاده و دهانش پر از خاک شده و او را بیرون آوردیم که زنده بود. در این لحظه ماشین گشت سر رسید که به اتفاق راننده تویوتا به دنبال کامیون که صد در صد مقصر بود رفتند و بچه ها چون زخم های سطحی داشتند جهت پانسمان به بیمارستان آبادان اعزام شدند و بنده تنها در کنار ماشین و وسایل ماندم که ناگهان کسی مرا با نام (داوود) صدا کرد دیدم جناب سرگرد عصمتی بچه محل خودمان است البته ایشان در لشکر ما نبودند گفتند چکار می کنی جریان را گفتم گفتند بیا برویم پیش ما قبول نکردم. ایشان خداحافظی کردند، راننده آمد ولی راننده کامیون را پیدا نکرده بود. رادیاتور ماشین سوراخ شده بود. در این حین دیدیم که بچه ها وسایل را تخلیه کرده بودند و وقتی دیده بودند که تویوتا نیامده برگشته بودند. دیگر هوا هم تاریک شده بود. تویوتا را بکسل کردیم و به طرف گروهان راه افتادیم به نزدیکی گروهان که رسیدیم دیدم که فرمانده گروهان جناب سروان جعفری به اتفاق تعدادی از بچه ها به استقبال می آیند و همگی احوال مرا می پرسند وقتی راننده علت را جویا شد که چرا از دیگران نمی پرسید فرمانده گفت آخر خبر آوردند که موسوی کشته شده، وارد سنگر شدم تا چشمم به گروهان در بندی و مختاری افتاد دیدم گریه می کنند من خیلی ناراحت شدم.

واحد محل خدمت: بهروز شاغل در مرکز بهداشتی درمانی شهید دکتر حسین دلخواه

شهرستان محل خدمت: فردوس

موفقیتها: دو بار بهروز نمونه و دو بار کارمند نمونه شبکه بهداشت فردوس شده ام.

(در حال حاضر باز نشست شده اند)

رزمنده محمدرضا میری



مدت حضور غیرداوطلبانه در	فرزند: محمدحسین
جبهه: ۲۵ ماه سربازی و داوطلبانه	تاریخ تولد: ۱۳۴۴
۵ ماه	محل تولد: تهران
مسئولیت در جبهه: امدادگر،	دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت
پزشکیار	

* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در سال ۱۳۴۴ در شهر تهران در یک خانواده نظامی و مذهبی بدنیا آمدم و پدرم چون ارتشی بود تا ۶ سالگی در تهران زندگی کردم. از سال ۱۳۵۰ به بیرجند آمدم. تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در بیرجند به پایان رساندم. در سال ۱۳۶۲ در رشته کاردانی بهداشت عمومی دانشگاه مشهد پذیرفته شدم و از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ خدمت مقدس سربازی را در بیمارستان ۵۲۸ سومار در جبهه های غرب گذراندم در سال ۱۳۶۷ در اولین دوره کارشناسی ناپیوسته دانشگاه مشهد پذیرفته شدم. در سال ۱۳۶۹ بلافاصله در دوره کارشناسی ارشد آموزش بهداشت و ارتقاء سلامت پذیرفته شدم و در سال ۱۳۷۲ فارغ التحصیل و در دانشگاه علوم پزشکی بیرجند مشغول به کار شدم. در سال ۱۳۸۱ موفق به اخذ دوره دکترای آموزش بهداشت از دانشگاه تربیت مدرس شدم و هم اکنون دارای مرتبه استادی دانشگاه و مدرس درس دفاع مقدس نیز می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

اینجانب اولین بار در سال ۱۳۶۱ در عملیات رمضان به عنوان امدادگر به جبهه های جنوب اعزام شدم و سپس در سال ۱۳۶۲ در عملیات والفجر مقدماتی و بعد از در سال ۱۳۶۳ در عملیات میمک به عنوان پزشکیار شرکت کردم. از سال ۱۳۶۶ تا سال ۱۳۶۷ نیز خدمت مقدس سربازی را در جبهه سومار در بیمارستان صحرائی ۵۲۸ سومار مشغول خدمت بودم و در مجموع بمدت ۳۰ ماه در جبهه ها به صورت امدادگر و پزشکیار حضور داشتم.

واحد محل خدمت: عضو هیئت علمی با مرتبه استادی و رئیس دانشکده بهداشت

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده محمدصادق ناصری

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۴

ماه و ۱۰ روز

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: بسیجی،

تخریب چی

فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۵۰

محل تولد: روستای بمرود زیرکوه



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۵۰ در روستای بمرود از شهرستان زیرکوه بدنیا آمده ام و در سال ۱۳۵۴ به علت فوت پدر به مشهد مهاجرت کرده و دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در منطقه طلاب مشهد گذراندم. در سال ۱۳۶۶ که سوم دبیرستان بودم داوطلبانه به جبهه رفتم. در دوران دفاع مقدس نزدیک به ۵ ماه در واحد تخریب لشکر ۲۱ امام رضا (ع) گردان یاسین به طور داوطلبانه شرکت کردم در حالیکه ۱۶ ساله میشدم. در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علوم پزشکی مشهد در رشته پزشکی قبول شدم و پس از دوران تحصیل در سال ۱۳۷۹ جهت ادامه خدمت به زادگاهم برگشتم و هم اکنون بعنوان رئیس شبکه بهداشت و درمان شهرستان زیرکوه ادامه خدمت می کنم.

واحد محل خدمت: پزشک عمومی و رئیس شبکه بهداشت و درمان زیرکوه

شهرستان محل خدمت: زیرکوه

رزمنده مهدی ناظری

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲ ماه و ۲۰ روز سربازی
مسئولیت در جبهه: پزشکیار

فرزند: محمدحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۱۰/۱۰
محل تولد: فردوس



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در تاریخ ۱۳۴۴/۱۰/۱۰ در خانواده ای مذهبی در روستای افقو از توابع بخش مرکزی شهرستان فردوس متولد گردیدم. دوران ابتدایی را در روستا گذرانده و دوران راهنمایی و دبیرستان را در فردوس گذرانده ام. پس از گرفتن دیپلم طی مدت خدمت مقدس سربازی از طریق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به منطقه کردستان اعزام شدم سپس به استخدام شبکه بهداشت و درمان فردوس درآمدم و هم اکنون ادامه خدمت می نمایم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در زمان دفاع مقدس علاقه زیادی به اعزام داشتم و به دلیل حضور سه تا از برادرانم در جبهه هر روز صبح به بسیج مراجعه می کردم تا اسمم را در لیست افراد اعزامی قرار دهند ولی آنان به دلیل سن کم و حضور دیگر برادرانم در جبهه از اعزام من ممانعت می نمودند.

واحد محل خدمت: مسئول درآمد شبکه و بیمارستان شهید چمران

شهرستان محل خدمت: فردوس

رزمنده سیدمجید ناظمی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۳
ماه و ۱۲ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: بیسیم چی

فرزند: سیدعلیرضا
تاریخ تولد: ۱۳۵۱
محل تولد: مشهد



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب سید مجید ناظمی در تاریخ دوم بهمن ماه ۱۳۵۱ در خانواده ای مذهبی در مشهد متولد شدم و با توجه به اینکه پدر و مادرم اصالتاً از شهرستان قاین بودند در سال ۵۷ به قاین نقل مکان کردیم. تحصیلات ابتدایی را در دبستان ۱۷ شهریور و دوره راهنمایی را در مدرسه شهید مطهری این شهرستان به اتمام رساندم. در سال ۱۳۶۶ به همراه چند نفر از دوستان جهت گذراندن دوره آموزشی نظامی ثبت نام و در پادگان نجف اشرف نیشابور مشغول فرا گرفتن فنون نظامی گشتم. بلافاصله بعد از اتمام دوره آموزشی به جبهه های حق علیه باطل اعزام گشتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

یکی از همزمانم به دلیل کوچک بودن سن (حداقل سن می بایست ۱۵ سال کامل باشد) با دست کاری کپی شناسنامه و افزایش یک سال به آن، سن خود را بالای ۱۵ اعلام نمود و مجوز اعزام به مناطق جنگی را گرفت.

واحد محل خدمت: بیمارستان شهداء

شهرستان محل خدمت: قاین

موفقیتها: کسب مقام در رشته ورزشی تنیس روی میز

رزمنده اسدا... نجفی

مدت حضور داوطلبانه در
جبهه: ۱ سال و ۱ ماه و ۱۵ روز
دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

فرزند: محمد
تاریخ تولد: ۱۳۳۹
محل تولد: بیرجند
مسئولیت در جبهه: بسیجی



* خلاصه ای از زندگی نامه:

در بیرجند متولد شدم. ۵ ساله بودم که به خاطر شغل پدر به زاهدان رفتیم. حدود ۱۸ سال در زاهدان زندگی کردیم. مقطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان و دو سال مدرسه عالی بهداشت را در زاهدان سپری کردم. پس از انقلاب به بیرجند زادگاه اصلیم آمدم. مصادف با انقلاب اسلامی شد. من در سال ۱۳۵۸ حدود ۳/۵ سال در جهاد سازندگی به صورت افتخاری خدمت کردم و پس از بازگشایی دانشگاه ها ادامه تحصیل دادم و لیسانس را از دانشگاه تهران گرفتم و برای گذراندن طرح نیروی انسانی به نهبندان رفتم. حدود ۹ سال رئیس شبکه و مرکز بهداشت نهبندان بودم. سپس به بیرجند انتقال و در حوزه معاونت توسعه و بعداً در معاونت بهداشتی مشغول به کار شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در دوران خدمت در جهاد سازندگی در سال ۶۱ مصادف با آزاد سازی خرمشهر از طرف جهاد به جبهه رفتم. همان شب اول مانوری برای ما گذاشتند. آنچنان شناختی از جبهه و جنگ نداشتیم. در بین ما فردی بود که پای راستش از زانو به پایین مصنوعی بود. نصف شب که بالای سرمان تیراندازی کردند تمامی بچه ها از ترس با همان لباس راحتی به بیرون از اردوگاه فرار کردند. توی تاریکی همان فرد معلول پای مصنوعی اش را روی دوشش گذاشته بود و فرار می کرد و بچه ها فکر کردند که پای طرف از زانو بر اثر ترکش خمپاره قطع شده است، حسابی ترسیده بودند.

واحد و محل خدمت: کارشناس گسترش شبکه معاونت بهداشتی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

رزمنده حسن نخعی زاده

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲۶ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: لشکر ۹۲
زرهی اهواز پدافند هوایی

فرزند: اله
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

ساکن روستای کوشه قیس آباد در سال ۱۳۶۵ به عنوان بهورز برای خانه بهداشت روستای محل انتخاب و مدت ۲ سال دوره آموزشی بهورزی را گذرانده و بعد از ۲ سال استخدام رسمی دانشگاه علوم پزشکی شدم و از زمان استخدام مشغول به خدمت در خانه بهداشت کوشه شدم و هم‌اکنون ادامه خدمت می‌نمایم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در سال ۱۳۶۳ اعزام و بعد از چهار ماه آموزش در تربت حیدریه به منطقه جنوب اعزام شدم و در لشکر ۹۲ زرهی اهواز گردان ۳۶۶ پدافند هوایی در محافظت از توپخانه در جبهه مدت ۲۶ ماه خدمت نمودم و در طول خدمتم در جزیره مجنون - کوشک - حسینیه منطقه جنوب اهواز خدمت نمودم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت کوشه قیس آباد

شهرستان محل خدمت: خوسف

(در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

رزمنده مصطفی نصراللهی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:
۱۲ ماه

فرزند: علی اکبر
تاریخ تولد: ۱۳۵۰
محل تولد: تهران



*خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطره ای که نقل میکنم مربوط به سال ۶۶ هست که در تیپ ۲۱ امام رضا(ع) مشغول گذراندن دوره ویژه برای عملیاتی که قرار بود در کردستان اتفاق بیفته بودم، دقیقاً بیاد ندارم که مدت زمان کل دوره چه مدت بود ولی این خاطره مربوط به انتهای دوره هست که معمولاً با یک شرایط سخت و ویژه همراه بود، بطوریکه نیروها می بایست در مدت ۲ تا ۳ شبانه روز در مناطق سرد و یخبندان اطراف ایلام مسافتی حدود ۷۰ یا ۸۰ کیلومتر رو طی کنند و آموزش‌های لازم کوهنوردی را از قبیل فرود، تیروول و.... بگذرانند. بیاد دارم شب آخری که قرار بود به اردوگاه برگردیم نیمه های شب برای رفع خستگی گردان لحظاتی استراحت موقت داده شد و من از شدت خستگی در همان لحظه به خواب رفتم و در حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ متر رو در حالت خواب به راه رفتن ادامه دادم و زمانیکه به طور اتفاقی چشم باز کردم هیچ یک از نیروهای گردان رو در اطرافم ندیدم و دچار ترس و وحشت شده با سرعت زیاد پس از طی مسیری بطور اتفاقی در تاریکی کامل هوا موفق به پیدا کردن دوستان شدم، این نکته رو عرض کنم که سن اینجانب در زمان گذراندن این دوره آموزشی ۱۶ سال بود.

واحد محل خدمت: متخصص گوش و حلق و بینی و رئیس بیمارستان شهید

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده حسین نوکندی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۲ سال و ۲ ماه سربازی
مسئولیت در جبهه: تیربارچی

فرزند: غلامحسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: بیرجند



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب حسین نوکندی در اول اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ در خانواده ای متدین و مذهبی در روستای نوکند دیده به جهان گشودم. دوران کودکی و مقطع دبستان را در همین روستا گذراندم و پس از آن در کنار پدر به کشاورزی و دامپروری پرداختم و در سن ۱۹ سالگی عازم جبهه شدم و مدت ۲۶ ماه را در مناطق قصر شیرین و سرپل ذهاب و... به وظیفه دینی و شرعی خود پرداختم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

شب‌های جنگ تحمیلی به همراه چند نفر از رزمندگان به سنگر استراق سمع برای کمین اعزام شدیم. حدوداً ساعت ۸ شب بود که به سنگر رسیدیم هنوز چیزی نگذشته بود که نیروهای عراقی متوجه حضور ما شدند و شروع به تیراندازی کردند و ما همانطور مقاومت می کردیم و در این هنگام بود که یکی از همرزمان ما از ناحیه پا توسط نیروهای عراقی مجروح شد و ما نیز بی سیم زدیم و تقاضای نیرو کردیم و نیروها به محل اعزام شدند و همچنان مقابله کردیم و آنها را به لطف الهی شکست داده و به پشت خط بازگشتیم.

واحد محل خدمت: دانشکده پزشکی

شهرستان محل خدمت: بیرجند

(در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

رزمنده کریم نیک پور

مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۶
ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: دانشجوی
تکنیسین اتاق عمل

فرزند: ابراهیم
تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: قائم شهر



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب پس از اخذ دیپلم در رشته تکنیسین اتاق عمل دانشگاه علوم پزشکی مشهد مشغول به تحصیل شدم (سال ۶۵) و پس از اخذ مدرک فوق دیپلم و گذراندن خدمت مقدس سربازی و طرح، مجدداً در کنکور سراسری سال ۷۳ شرکت کردم و در رشته پزشکی قبول شدم و پس از اخذ مدرک دکتری عمومی و شرکت در آزمون تخصصی دستیاری در سال ۸۳ در رشته بیهوشی قبول شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در اسفند سال ۶۶ در عملیات والفجر ۱۰ در بیمارستان الله اکبر مریوان مشغول به کار در اتاق عمل بودم که بطور ناگهانی اعلام کردند که شیمیایی زدند و همه پرسنل با گرفتن ماسک و تزریق اکسیژن، جهت رفتن به بالای تپه آماده شده بودند و پس از رفتن به بالای تپه، حدود ۱۷ فرزند هواپیمای جنگی بلافاصله منطقه را بمباران کرد و همه پرسنل بسیجی کلمه شهادت را چندین بار تکرار کردیم و پس از حدود نیم ساعت دوباره به بیمارستان برگشتیم و چند تا مجروح آوردند و تحت درمان قرار گرفتند.

واحد محل خدمت: بیمارستان شهداء - متخصص بیهوشی

شهرستان محل خدمت: قاین

رزمنده حسین نیک فرجام



فرزند: علی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

محل تولد: روستای پخت

مدت حضور غیرداوطلبانه در

جبهه: ۲ سال

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت

مسئولیت در جبهه: سرباز،

فرمانده توپ ۱۰۶

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در روستای پخت و در خانواده ای مذهبی متولد شدم و تحصیلات خود را تا دوره ابتدایی در روستا سپری کردم و سپس برای ادامه تحصیل در دوره راهنمایی به شهرستان سربیشه مراجعه و پس از اتمام دوره راهنمایی به علت فقر مالی ترک تحصیل کردم و برای کار به زاهدان مهاجرت کردم و در زاهدان مشغول به کار آزاد شدم و بعد برای دیدن خانواده به روستا برگشتم و آگاه شدم که مرکز بهداشت نیاز به نیروی مرد دارد و در آزمون ورودی شرکت و پس از قبول شدن و موفقیت در آزمون مشغول به کار شدم و پس از ازدواج تصمیم به ادامه تحصیل در دبیرستان کار و دانش بزرگسالان گرفتم و مدرک دیپلم خود را پس از ۳ سال گرفتم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

آبان ماه سال ۶۴ در کردستان هوا خیلی سرد بود و برف زیادی باریده بود. با دو تا از دوستان می خواستیم مرخصی برویم. ساعت ۷ صبح مقداری برف ریختیم داخل ۲۰ لیتری فلزی و آن را روی چراغ گذاشتیم تا آب شود که سرمان را بشوریم یک هم سنگر داشتیم که آرایشگر بود. هوا که کمی گرم شد موهایمان را اصلاح کرد. در حال شستن سر خودمان بودیم که ناگهان صدای سوت خمپاره آمد ما اول دراز کشیدیم و بعد فرار کردیم به داخل سنگر. دوستمون که آرایشگر بود دیر فرار کرد و دراز نکشیده بود ترکش اصابت کرد به بدنش و مجروح شد و ما با سرهای پر از شامپو در داخل سنگر سرهامونو آب کشیدیم و به خاطر دوستی که ترکش خورده بود به شهرستان سردشت رفتیم و او را رساندیم به بیمارستان و آمدم مرخصی. می خواستیم بیایم مرخصی با قطار از تهران آمدم مشهد. گفتم اول بروم زیارت امام رضا (ع) بعد بروم خانه. وقتی رفتم زیارت کیف پولی ام را از تو جیبم دزدیدند. اصلاً متوجه نشدم وقتی از زیارت برگشتم دیدم کیفم نیست. درهمین حین که یک دختر بچه زیر پای زائران خفه شده بود رو دیدم خیلی ناراحت شدم و مقداری گریه کردم بعد به خودم که اومدم و دیدم من که هیچی پول ندارم که بروم خانه، یادم آمد که یک دوست دارم مشهد. یک تاکسی دربست گرفتم و رفتم خانه دوستم. ماجرا را برایش تعریف کردم و ازش مقداری پول گرفتم و رفتم ترمینال بعد بلیط گرفتم و آمدم خانه. این خاطرات خیلی برایم سخت بود.

واحد محل خدمت: بهروز خانه بهداشت شهرستان / شهرستان محل خدمت: سربیشه

رزمنده غلامرضا نیک نهاد



مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۵۲ روز

مسئولیت در جبهه: پشتیبانی

نیروهای رزمنده از طریق جهاد

سازندگی

فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۵

محل تولد: طبس

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۶۳ (دوم دبیرستان) به جبهه اعزام شدم و در سال ۱۳۶۴ دیپلم تجربی خود را اخذ نمودم. سپس در رشته تربیت معلم پذیرفته شدم و ۲ هفته تربیت معلم رفته ام ولی بعد در رشته بهداشت کار دهان و دندان مشغول به تحصیل شدم. در سال ۱۳۶۸ فارغ التحصیل شدم. در سال ۱۳۶۹ استخدام شبکه بهداشت و درمان طبس شدم. در سال ۱۳۷۰ ازدواج و هم اکنون سه فرزند دارم و در سال ۱۳۹۲ در رشته دندانپزشکی پذیرفته شدم و اکنون دانشجوی دندانپزشکی دانشکده پزشکی بیرجند می باشم. لازم به یادآوری است که از بدو تشکیل بسیج به عنوان نیروهای فعال بسیج در گردان های عاشورا و شورای پایگاه شهید چمران مشغول انجام وظیفه بوده ام و هم اکنون عضو شورای پایگاه می باشم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در دوران مقدس با اینکه دوم دبیرستان بودم و پدرم را در زلزله سال ۵۷ از دست داده بودم و سرپرستی من با مادرم بود. چون پدرم کارگر بوده و بیمه هم نداشتند، حقوقی از ایشان مادرم دریافت نمی کرد و مادرم نانوائی می کرد تا مخارج مدرسه و زندگیمان تأمین شود. وقتی برای جبهه رفتن اجازه گرفتم به من اجازه نداد گفت من غیر از تو کسی را ندارم تا اینکه من گفتم مادر اگر اجازه ندهی فردای قیامت اگر از من به عنوان مثال حضرت فاطمه زهرا بپرسند چرا جبهه نرفتی می گوییم مادرم اجازه ندادند تا این جمله را گفتم اشک در چشمان مادرم جاری شد و گفت برو پسرم به خدا می سپارم.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی و درمانی شبکه بهداشت

شهرستان محل خدمت: طبس

رزمنده حسین یعقوبی



مدت حضور غیرداوطلبانه
در جبهه: ۲۰ ماه و ۲۹ روز و
داوطلبانه ۶ ماه و ۱۰ روز
مسئولیت در جبهه: تیربارچی،
فرمانده دسته، بیسیم چی بسیجی

فرزند: برات
تاریخ تولد: ۱۳۴۹
محل تولد: روستای بیماد

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در سال ۱۳۴۹ در روستای بیماد از توابع بخش مرکزی بیرجند متولد شدم و دوره ابتدایی را در روستای بیماد طی نمودم و به علت نبود مدرسه راهنمایی به شهر آمدم که سرانجام در سال ۱۳۶۵ در سن ۱۶ سالگی به عضویت بسیج درآمدم و در همان سال به جبهه اعزام شدم. در سال ۶۹ بعنوان داوطلب بهورزی گزینش شدم و پس از طی دوره دو سال بهورزی در سال ۷۱ به عنوان بهورز روستای خزان گزینش شدم که از سال ۶۵ تاکنون بسیجی فعال بودم و در تمام دوره های بسیج فعالیت داشتم و هم اکنون فرمانده گردان ۳۱۶ واکنش سریع الی بیت المقدس حوزه شهید ناصری گازار می باشم و امیدوارم تا آخر عمر بسیجی بمانم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

در زمان رفتن به جبهه متولدین ۱۳۴۸ را می بردند و چون من متولد ۱۳۴۹ بودم و جثه ام ضعیف بود اجازه نمی دادند بروم. سه ماه پافشاری کردم اما مرا اعزام نکردند تا اینکه تاریخ تولدم را از ۴۹ به ۴۸ تغییر دادم و مدارک جدیدم را به بسیج بردم. پاسداری که آن جا بود شگفت زده شد و گفت از دیروز تا امروز یکسال بزرگ تر شدی و مدارکم را قبول نکرد. اما با وساطت یک برادر روحانی مدارکم تأیید شد و به جبهه رفتم. خاطره دیگر اینکه در اوایل سال ۶۷ در قله های کردستان عملیات شد و جنازه عراقی ها بالای تپه مانده بود. یک شب یک برادر بسیجی مشهدی گفت چه کسی جرأت می کند در شب به بالای قله رفته و یک جنازه بیاورد و من داوطلب شدم. با همان برادر بسیجی به بالای قله رفتیم. او پاهای عراقی را با طناب بست و فرار کرد من جنازه عراقی را آوردم پایین. بچه ها با دیدن

جنازه وحشت زده شدند. فرمانده ما متوجه شد و به خاطر این کار من یک سیلی به من زد و بعداً از من معذرت خواهی کرد. مرا به خاطر شجاعتم تشویق کرد و همیشه در موقع سخنرانی از من به عنوان یک رزمنده شجاع یاد می کرد.

خاطره دیگر اینکه در زمان مجروحیت در منطقه اروند و دریاچه ماهی راکت دشمن به وسط ستون خورد و انفجار مرا بلند کرده و به زمین کوبید. موج مرا گرفته بود و از سر و صورتم خون می ریخت. امدادگران می خواستند مرا سوار آمبولانس کنند، چشمم را باز کردم، یک جوان ۱۵ ساله ای را دیدم که یک دستش از وسط بازو قطع شده بود و سوار آمبولانس نمی شد. می گفتم می توان مهمات ببرم. از او پرسیدند، دستت کجاست. گفتم پانسمان کردند و گذاشتند داخل کوله پشتی ام و من به حرف امدادگران گوش نکردم و گفتم من مشکلی ندارم و به رزمنده های دیگر ملحق شدم و به دستور فرمانده به سنگر رفتیم. صبح روز بعد سازماندهی شدم و ۱۵ روز خط نگهدار بودیم.

واحد و محل خدمت: بهورز پایگاه بهداشتی درمانی روستای چهکنند

شهرستان محل خدمت: بیرجند

رزمنده علیرضا یعقوبی



مدت حضور داوطلبانه در جبهه: ۵
ماه و ۱۵ روز و غیرداوطلبانه ۲۰ ماه
مسئولیت در جبهه: عضو واحد
پدافند هوایی، گروه رزمی،
تبلیغات و تدارکات، مسئول پایگاه

فرزند: حسین
تاریخ تولد: ۱۳۴۷
محل تولد: کلاته یعقوب درخش
دفعات اعزام به جبهه: ۳ نوبت

* خلاصه ای از زندگی نامه:

در خانواده ای مذهبی متولد شدم. به علت وجود تنها مدرسه ابتدائی در فاصله ۵ کیلومتری از درخش و مشکلات اقتصادی، سختی راه و نبود امکانات فقط موفق شدم تا پایان مقطع ابتدائی تحصیل نمایم. از همان دوران کودکی علاقه زیادی به مسجد و مسائل مذهبی داشتم و قرائت دعاها و نوحه خوانی را دنبال می کردم. زندگی نوجوانی من در دوران حکومت ظالم شاهنشاهی بود. ۲ برادر و مادرم را به علت مشکلات حین زایمان و نبود امکانات پزشکی و دیگر بیماریها در فاصله ۳ سال از دست دادم و زندگی سختی را تجربه کردم و چون فرزند ارشد خانواده بودم مشکلاتم بسیار زیاد بود. در سال ۶۱ و در سن ۱۳ سالگی عضو بسیج شدم و پس از دوره آموزش به جبهه اعزام شدم.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

تمام روزهای دفاع مقدس برای رزمندگان خاطره بود. اما اینجانب بیشترین خاطرات را در دوران خدمت در منطقه کردستان دارم که در این چند خط گنجانده نمی شود. بلافاصله بعد از اتمام آموزش در پادگانی در حومه شهر سنندج در یک گروه ضربت سازماندهی شدیم که کار آن تعقیب شبانه روزی گروهک‌های کومله و دمکرات بود و درگیریهای زیادی با ضد انقلاب داشتیم و تعداد زیادی از هم‌زمانم شهید شدند. یک خاطره که بسیار جالب بود این بود که شبی جهت اجرای کمین به منطقه ای عزیمت کردیم. آن شب قبل از اجرای کمین از محل کمین گروهک دمکرات عبور کرده بودیم بدون اینکه درگیری ایجاد شود. روز بعد یکی از نیروهای نفوذی سپاه خبر داد که گروهک دمکرات گفته بود ما دیشب برای گروه کومله کمین زده بودیم و اصلاً آمادگی درگیری با نیروهای سپاه را نداشتیم و این خواست خدا بود که ما درگیر نشدیم و گرنه تمام گروه ما به شهادت می رسیدند و خاطره دیگر اینکه

چون حقیر در کردستان مسئول پایگاه به مدت یک سال بودم، مردم روستاهای محل، تمام مشکلات خود را به حقیر منتقل می کردند و با کمک اینجانب بسیاری از مشکلات خصوصی مردم حل می شد و یادم هست روزی که می خواستم تسویه حساب نمایم همزمان پیشمرگ کرد پایگاه ما بسیار ناراحت بودند و گریه می کردند.

واحد محل خدمت: مرکز بهداشتی درمانی درخش
شهرستان محل خدمت: درمیان

رزمنده علی یوسفی

مدت حضور غیرداوطلبانه در
جبهه: ۶ ماه
دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: سرباز

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۳/۱۰
محل تولد: روستای دهشک



* خلاصه ای از زندگی نامه:

اینجانب در خانواده ای پر جمعیت (۱۱ نفره) بودیم زندگی و در روستای دهشک بدنیا آمدم. تا سال چهارم دبستان در دهشک بودم و سال پنجم دبستان را در روستای مجاور که هفت کیلومتر فاصله بود هر روز صبح با عده ای از دانش آموزان به گریمنج می رفتیم و بعد از ظهر ساعت ۵ در زمستان با هوای سرد، پیاده بر می گشتم که با نبودن لباس مناسب واقعاً سخت بود. دوران راهنمایی را در بیدخت گناباد تحصیل کردم و بعلت نداشتن بضاعت مالی و راهنمایی درست ترک تحصیل کردم و دنبال کار رفتم که پس از دوران سربازی مجدداً در کار جوشکاری کار می کردم و بعداً وارد شغل بهورزی شدم و حال مدت ۲۶ سال از خدمتم می گذرد.

* خاطرات دوران دفاع مقدس:

خاطرات در زمان جنگ زیاد است. اینجانب دوران خدمت خود را شش ماه در منطقه کردستان (سردشت) انجام وظیفه کردم که با خاطرات تلخ و شیرین همراه بود. یک روز تعدادی افراد هم رزم هنگام گشت زنی در کمین افراد ضد انقلاب و کومله افتادند و پنج نفر شهید شدند و چون پایگاه ما از طرفی خط نگهدار بود و روزها هم تأمین جاده بودیم، تعداد زیادی از همزمان ما بر اثر مین و کمین شهید می شدند که در منطقه کردستان بسیار خدمت سخت و با عین حال خدمت در نظام جمهوری اسلامی شیرین چون از میهن و نظام اسلامی و رهبری دفاع می کردیم.

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت دهشک

شهرستان محل خدمت: قاینات مرکز بهداشتی درمانی خضری

رزمنده غلامرضا آهنی

محل کار: معاون غذا و داروی
دانشگاه در گذشته و در حال حاضر
رئیس اداره بازرسی و پاسخگویی
به شکایات دانشگاه

مدت حضور در جبهه: ۱ سال و ۴
ماه و ۱۳ روز

فرزند: محمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۸

محل تولد: بیرجند



رزمنده محمدرضا اسداللهی

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت
مسئولیت در جبهه: مسئول عقیدتی
سیاسی و بی سیم چی پایگاه و
گروهان، نگهبانی و تأمین جاده

واحد محل خدمت: بازنشسته شده‌اند

شهرستان محل خدمت: قائن

فرزند: حسین

تاریخ تولد: ۱۳۴۵

محل تولد: روستای روم

مدت حضور غیر داوطلبانه: ۱۲ ماه سربازی



رزمنده سید محمد امیری

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
مسئولیت در جبهه: بهداشتی
لشکر و اورژانس تیپ
محل کار: دندانپزشک شبکه
بهداشت و درمان سرایان

مدت حضور داوطلبانه: ۶ ماه و ۱۳ روز
مدت حضور در جبهه: ۶ ماه

فرزند: سیدرضا

تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۱۲/۱۱

محل تولد: سرایان



رزمنده محمد تیموریان

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

حدوداً ۳ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: مسئول هدایت آتش

واحد محل خدمت: مدیریت داخلی بیمارستان شفاء

شهرستان محل خدمت: بشرویه

(در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

فرزند: حسن

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: بشرویه



رزمنده علی خسروی

مدت حضور در جبهه: ۱۰ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۴ نوبت

مسئولیت در جبهه: حمل مجروح،

تک تیرانداز، کمک آربی جی

واحد محل خدمت: خدمات بیمارستان ولی عصر (عج)

شهرستان محل خدمت: بیرجند

فرزند: محمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۶

محل تولد: بیرجند



رزمنده اسماعیل خودی

مدت حضور داوطلبانه در جبهه:

۶ ماه

دفعات اعزام به جبهه: ۱ نوبت

مسئولیت در جبهه: آربی جی زن

واحد محل خدمت: بهورز خانه بهداشت بزن آباد

شهرستان محل خدمت: قائن (در حال حاضر بازنشست شده‌اند)

فرزند: نوروز

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: بزن آباد از توابع

شهرستان قائن



رزمنده مجید زارع بیدکی

دفعات اعزام به جبهه: ۲ نوبت
محل کار: دانشیار و عضو هیأت
علمی دانشگاه، متخصص باکتری
شناسی پزشکی

فرزند: ابوالقاسم
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: تربت جام
حضور داوطلبانه در جبهه: ۷ ماه و
۲۱ روز



رزمنده رضا سقابی

حضور داوطلبانه در جبهه: ۴ ماه
و ۱۷ روز
دفعات اعزام به جبهه: یک دفعه
مسئولیت در جبهه: حفاظت
لشکر ویژه شهدا در کردستان

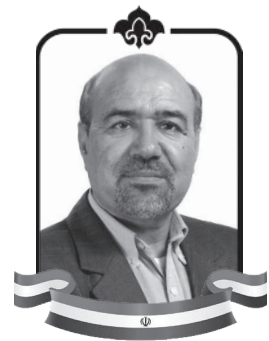
فرزند: عباسعلی
تاریخ تولد: ۱۳۵۰
محل تولد: درمیان
محل کار: حفاظت فیزیکی
دانشگاه



رزمنده محمد رضا عابدینی

دفعات اعزام به جبهه: ۶ نوبت
مدت حضور غیر داوطلبانه در
جبهه: ۱۲ ماه و ۱۱ روز
نوع فعالیت یا مسئولیت رزمنده
در جبهه: تیرانداز

فرزند: حیدر
تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: فردوس
محل کار: دانشیار و عضو هیأت علمی
دانشگاه، متخصص فارماکولوژی،
معاون فرهنگی دانشجویی و رئیس
دانشکده پزشکی در گذشته.



رزمنده محمد قدیمی

حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۳ ماه
مسئولیت در جبهه: مسئول
پدافند - بسیجی

فرزند: دلاور جان
تاریخ تولد: ۱۳۵۱
محل تولد: روستای ورزگ
محل کار: امور عمومی شبکه
بهداشت و درمان قاین



رزمنده محمد کیانی درمیان

مدت حضور در جبهه: ۲ ماه و ۴
روز
محل کار: واحد کارپردازی
معاونت آموزشی دانشگاه

فرزند: محمد جعفر
تاریخ تولد: ۱۳۴۷
محل تولد: درمیان



رزمنده سید مرتضی وجدان

محل کار: پزشک عمومی، معاون
توسعه مدیریت و منابع دانشگاه،
رئیس بیمارستان رازی و MPH
بهداشت عمومی

فرزند: غلامرضا
تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: بیرجند
حضور داوطلبانه در جبهه: ۱۱ ماه
و ۲۲ روز



تصاویر شهداء





شهید محمدجواد آخوندی



شهید علیجان ابازری



شهید محمد رضا ابوترابی



شهید رضا اردنی



شهید قربان اردونی



شهید محمد استادی



شهید یحیی اسدزاده



شهید محمد حسین اشک ریز



شهید رحیم اصغری



شهید محمدرضا بسکابادی



شهید علی بهروز



شهید محمدرضا بهمن آبادی



شهید اسماعیل جان احمدی گل



شهید رجب جان احمدی گل



شهید مهدی جلالی



شهید حسن جهانیان



شهید محمد جوکار



شهید مسلم حاجی زاده



شهید خدامراد حیدری



شهید غلامرضا حیدری



شهید عبدالرضا خامسان



شهید محمد خوشکردار



شهید محمد خونسرد



شهید عباسعلی دهجو



شهید غلامرسول رسولی درمیان



شهید علی اصغر رمضانزاده



شهید سید علی رضانی



شهید عباس زارعی



شهید رضا زحمتکش



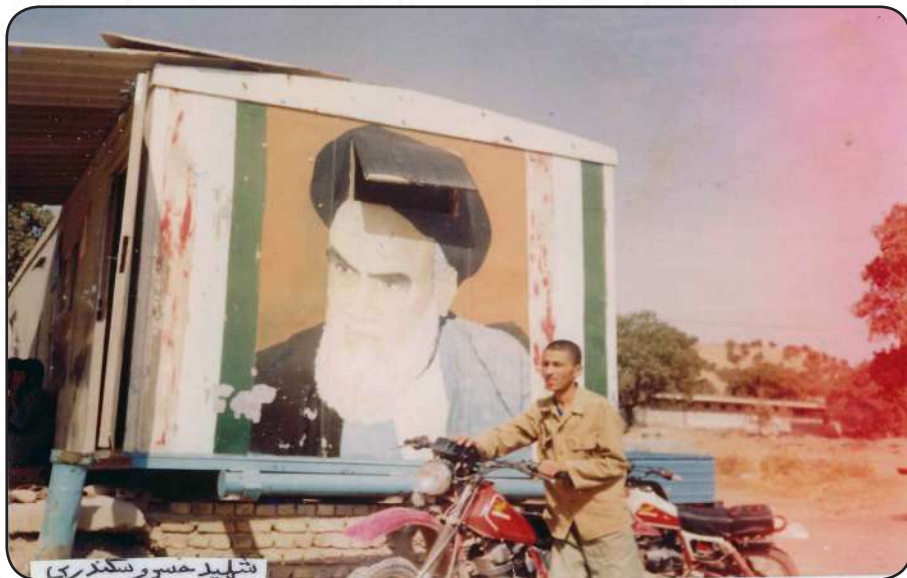
شهید محمدرضا زمانی



شهید محمد زنگویی



شهید علیرضا سعیدزاده



شهید خسرو سکندری



شهید محمد هادی شاه پردلی



شهید عباس شعیبی



شهید رمضان شیرداد بهلولی



شهید محمد صادق پور



شهید محمدرضا صالحی بیک



شهید مصیب صحتی



شهید علی محمد طرفه



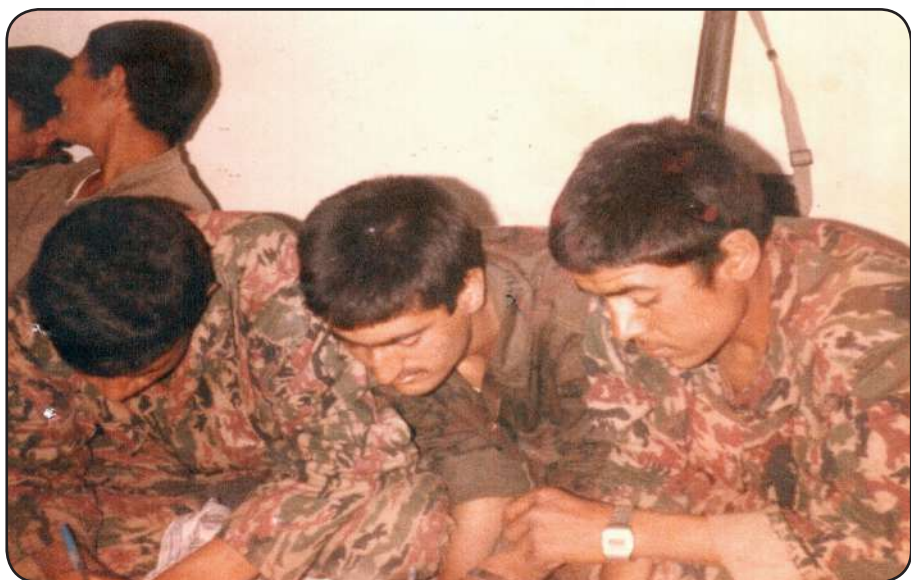
شهید سید محمد علی عبد اللهی



شهید محمدرضا عزیزی



شهید جواد علی آبادی



شهید محمد حسن غلامی



شهید غلامرضا فارابی



شهید محمد مهدی فانی



شهید محمدرضا فخار جوان



شهید محمد فرهادی



شهید محمدحسین قربان پور



شهید حسین گرامی



شهید محمدرضا گنجی



شهید موسی محسن زاده



شهید محمد محمدپور



شهید محمدهادی محمدپور



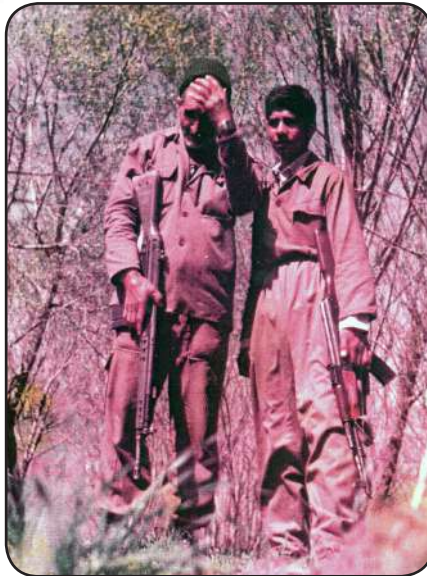
شهید مهدی محمدی



شهید حسن محمدی



شهید محمدعلی مختارنیا



شهید حمید رضا مساح



شهید علی معروف



شهید عزیز الله معقول



شهید حسن ممالوی



شهید احمد نادمی



شهید مهدی نادمی



شهید کریم نادای



شهید عباسعلی نجفی



شهید برات ندامت



شهید حسین هنری



شهید الهیار یعقوب پور



شهید محمد علی یوسفی

تصاویر آزادگان





آزاده محمد درمیانی



جانباز و آزاده ابراهیم صادقی

تصاویر جانبازان





جانباز علی اکبر آذری



جانباز رمضان ابراهیم آبادی



جانباز محمدحسین ابراهیمی



جانباز غلامرضا ارجمندی



جانباز غلامرضا استانستی



جانباز حبیب برقی



جانباز رضا بیابانگرد



جانباز علی اکبر پروازی



جانباز رمضانعلی خرم روز



جانباز رحمت خاکرند



جانباز رستم خوری



جانباز علی اصغر رضائی



جانباز حسن رهی



جانباز علی زارع



جانباز محمد رضا سلیمانی



جانباز احمد علی سروش



جانباز نوروز سنجری



جانباز محمدرسول شبان سرو



جانباز قربان صحتی



جانباز رضا صحراکار



جانباز مهدی عبدالرزاق نژاد



جانباز ابراهیم فتاحی زاده



جانباز جهانگیر فرحان



جانباز مصطفی فرامرزی



جانباز حمیدرضا فرزانه



جانباز علی فنبری



جانباز محمد کاربر



جانباز ابوالقاسم کاظمی



جانباز غفور کهرمی



جانباز رجبعلی محمودی



جانباز محمد حسن مرشد



جانباز محمدرضا مفتاح



جانباز علیرضا مقیمی



جانباز عیسی نجاتی



جانباز غلامرضا نخعی



جانباز متوفی امین نصری



جانباز حسن رضا نوغابی

تصاویر زندگان





رزمنده غلامحسین آذرکیش



رزمنده غلامرضا آهنی



رزمنده مجتبی ابراهیمی



رزمنده محمدرضا اسداللهی



رزمنده سید قاسم اسلامی



رزمنده حسین اکبری



رزمنده علی اصغر اکبری



رزمنده احمد اکبریان



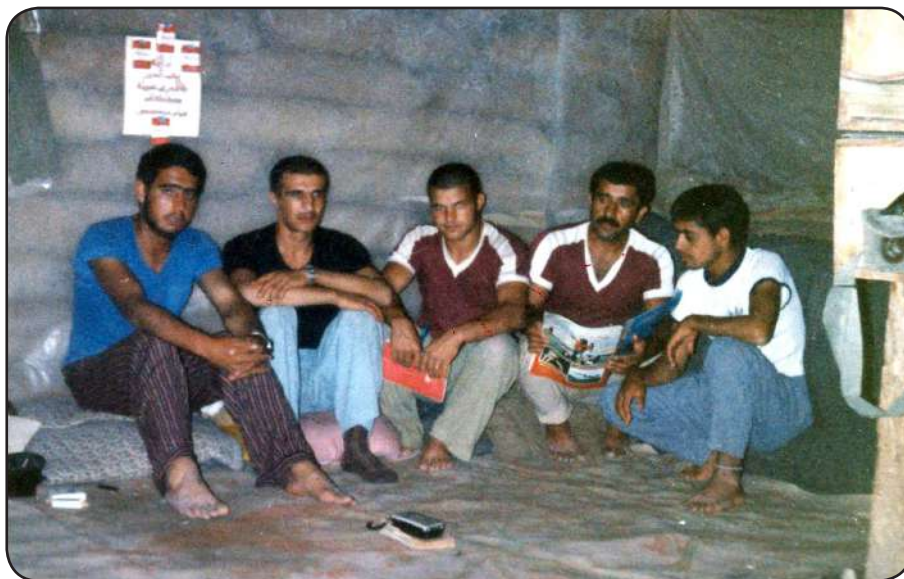
رزمنده اسدالله امیرآبادیزاده



رزمنده محمدرضا امیرآبادیزاده



رزمنده سید کاظم اولیائی پور



رزمنده محمدحسین ایوب نژاد



رزمنده علی باقری



رزمنده علی بخشی



رزمنده حسین بذرگری



رزمنده علی بشگری



رزمنده حسن بهرامی



رزمنده محمد باقر بوشادی



رزمنده رمضان پهن رو



رزمنده محمدعلی تابعی



رزمنده اسماعیل حسین زاده تیغاب



رزمنده علی جانی



رزمنده حسن جهانی



رزمنده نیاز علی جوان



رزمنده حسین حاجی آبادی



رزمنده محمدرضا حاجی آبادی



رزمنده محمدرضا حسنی پور



رزمنده مهدی حسنی



رزمنده رضا حسنی صفت



رزمنده رمضان حسین پور



رزمنده حمید حسین پور



رزمنده سید عباس حسینی راد



رزمنده رمضان حلاج



رزمنده حسین حنفی بجد



رزمنده بهروز حیدری



رزمنده حسن خسروی



رزمنده حبیب ... درویشی



رزمنده علی خسروی



رزمنده محمد دهقانی فیروزآبادی



رزمنده حسین راه بین



رزمنده رضا دلاکه



رزمنده محمدرضا روانبخش



رزمنده مجید زارع بیدکی



رزمنده غلامعلی روشندل



رزمنده رضا زارعی



رزمنده ولی الله زراعتکار



رزمنده ابراهیم زنگویی



رزمنده خدابخش سارانی



رزمنده عباس سروری



رزمنده یدالله سروری



رزمنده محمد سعیدی نصب



رزمنده رضا سقابی



رزمنده عباسعلی سلطانیپور



رزمنده رضا شریعتی راد



رزمنده غلامرضا شکسته بند



رزمنده محمد شهابی



رزمنده غلامحسین شیروانی



رزمنده علیرضا صالح آبادی



رزمنده موسی طرفه



رزمنده حسن عابدینی



رزمنده خداداد عامری



رزمنده محمدابراهیم عبدالرزاق نژاد



رزمنده رجب عبداللهی



رزمنده رضا علیزاده



رزمنده عنایت الله قاسمی



رزمنده کاظم قائمی



رزمنده علیجان کاظمی



رزمنده غلامحسین کریمی بیدسکان



رزمنده علی اصغر کیانی



رزمنده حسن گنجوی



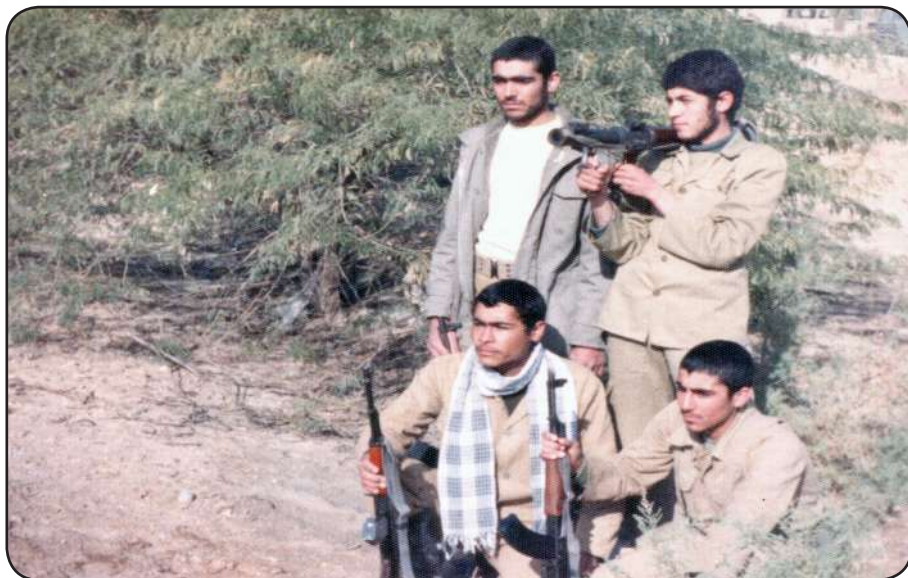
رزمنده حسن محبی



رزمنده محمد حسین مداح



رزمنده غلامعلی مزد آبادی



رزمنده محمدرضا میری



رزمنده محمدصادق ناصری



رزمنده سید مجید ناظمی



رزمنده اسدالله نجفی



رزمنده محمد نجفی سمنانی (رزمنده و برادر شهید)



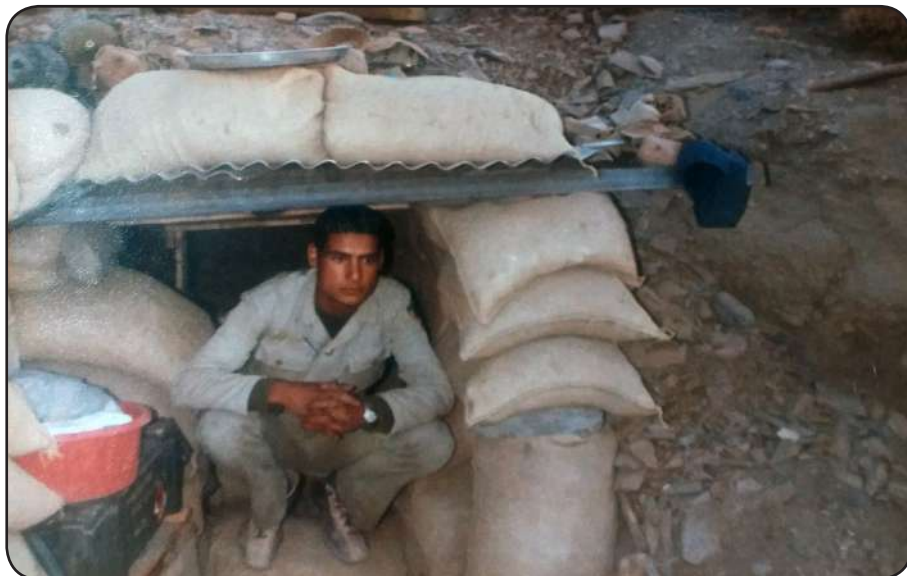
رزمنده حسن نخعی زاده



رزمنده حسین نوکندی



رزمنده کریم نیک پور



رزمنده حسین نیکفرجام